اطلاعات

چهارشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۹۴ – ۲۵ جمادی الثانی ۱۴۳۶ – ۱۵ آوریل ۲۰۱۵ – سال هشتادونهم – شماره ۲۶۱۳۲ – ۱۶ صفحه به همراه ۸ صفحه ضمیمه – ۲۰۰ تومان

نوبخت: دولت با کاهش نرخ سود بانکی موافق است

* سفر عمره تا مجازات خاطیان فرودگاه جده تعلیق خواهد ماند
* پیش‌بینی شده است در سال ۹۴ تورم از ۱۴ درصد افزایش نمی‌یابد
* ممنوع‌التصویری آقای خاتمی مصوبه شورای عالی امنیت ملی نیست

صفحه ۲

محمود عباس: توافق اقتصادی با اسرائیل را لغو می کنم

* رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین در دیدار با پوتین در مسکو اعلام کرد: هدف از لغو توافق این است که بتوانیم قراردادهای تجاری با همه دنیا امضا کنیم
* حماس: کشور فلسطینی بدون غزه تشکیل نخواهد شد

صفحه ۱۶

در دیدار با دریابان علی شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران

پوتین: سیاست اصولی ایران در تعامل سازنده با جهان قابل تحسین است

* همکاری نزدیک ایران با کشورهای گروه ۱+۵ منشأ شکل‌گیری اقدامات بزرگی شده است
* دبیر شورای عالی امنیت ملی: ایران انتظار دارد امسال تسلیحات پدافند هوایی اس-۳۰۰ را از روسیه تحویل بگیرد
* شمخانی در اجلاس دبیران شورای امنیت ملی سازمان همکاری شانگهای: ایران خواهان اقدام هماهنگ جهانی برای مقابله با خشونت و افراط‌گری است
* لغو ممنوعیت فروش سامانه پدافند هوایی اس-۳۰۰ به ایران دارای پیامی مشخص درخصوص ضرورت پایبندی همه کشورها به تعهداتشان است
* شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی: تصمیم روسیه در لغو ممنوعیت واگذاری موشک اس-۳۰۰ به ایران اقدامی ارزشمند در مسیر توسعه همکاری‌های دو کشور است
* کشورهای مدعی امنیت سازی با زیر پا گذاردن همه قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی منشاء ایجاد ناامنی در جهان شده‌اند
* اینترفکس: ایران در مرحله اول می‌تواند ۵ سامانه اس-۳۰۰ از روسیه دریافت کند

«ولادیمیر پوتین» رئیس جمهوری روسیه، سیاست اصولی جمهوری اسلامی ایران در تعامل سازنده با جامعه جهانی را قابل تحسین دانست.

وی در حاشیه دیدارش با دبیران شورای امنیت کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری شانگهای با علی شمخانی نماینده مقام معظم رهبری و دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران هم گفتگو کرد.

بقیه در صفحه ۲



برنامه‌های دولت برای افزایش تولید نفت، گاز و فرآورده‌های پتروشیمی

صفحه ۴

توسط دکتر ظریف در اسپانیا ارائه شد

طرح ۴ مرحله‌ای ایران برای پایان تجاوز نظامی به یمن

* این طرح شامل برقراری آتش‌بس، ارسال کمک‌های انسان دوستانه، گفتگوهای یمنی-یمنی و تشکیل دولت فراگیر است
* لاریجانی در پیامی به رؤسای مجالس کشورهای جهان نگرانی ایران را از گسترش تحرکات تروریستی در یمن اعلام کرد
* رئیس مجلس در گفتگوی تلفنی با رؤسای مجالس عراق، سوریه، لبنان و الجزایر، حمله عربستان به یمن را موجب ایراد خسارات بزرگ بر پیکره بزرگ کشورهای اسلامی دانست
* نخست وزیر پاکستان خواستار استفاده ایران از نفوذش برای پایان دادن به بحران یمن شد
* ارتش مصر: در عملیات زمینی علیه یمن شرکت نمی‌کنیم
* سخنگوی ارتش یمن: در پی تجاوز جنگنده‌های عربستان و متحدانش ۲۶۰۰ غیر نظامی کشته شده‌اند
* شورای امنیت با طرح شورای همکاری خلیج فارس مبنی بر تحریم تسلیحاتی انصارالله موافقت کرد

سرویس خارجی: وزیر خارجه ایران که به اسپانیا سفر کرده‌است، طرحی چهار مرحله‌ای را برای پایان دادن به درگیری های یمن ارائه کرد.

به گزارش رویترز، دکتر محمد جواد ظریف در نشست خبری خود در مادرید طرح چهار مرحله ای متشکل از برقراری آتش بس، ارسال کمک‌های انسان دوستانه، گفتگوهای یمنی – یمنی و تشکیل دولت فراگیر برای پایان درگیری های یمن را ارائه کرد.

ظریف افزود، موضوع های بسیار مهمی در سطح منطقه ای به ویژه موضوع یمن و مسائل نگران کننده دیگر ناشی از گسترش و حضور عناصر افراطی در منطقه وجود دارد که مشکل مشترک کشورهای منطقه و سایر اعضای جامعه بین المللی است. وزیر خارجه کشورمان همچنین گفت: مساله یمن باید توسط مردم این کشور و از طریق گفتگو حل شود.

بقیه در صفحه ۲ و ۱۶

در پژوهشکده رویان انجام شد

تولید لوزالمعده در بدن حیوان برای پیوند به انسان

* با ایجاد ساختارهای ژنتیکی و مکمل‌سازی سلول‌های بنیادی، تولید لوزالمعده در بدن حیوان شبیه‌سازی شد
* عضو تولید شده به سادگی به بیمار پیوندزده می‌شود

صفحه ۱۳

یادداشت

راست فرانسه

دکتر بهرام قاسمی

انتخابات شوراهای محلی فرانسه در دو مرحله به تاریخ‌های ۲۲ و ۲۹ مارس به انجام و فرجام رسید. از مهم‌ترین نتایج آن شکست سنگین حزب سوسیالیست حاکم بود.شکستی سنگین، که به عنوان یک «محک»، معیار و شاهدی دیگر در ادامه تحولات پرشمار سالیان اخیر در کشورهای اروپایی است که قابل تأمل و توجه می‌باشد. این انتخابات، خود نیز حکایتی است از استمرار تحولات بی‌شمار، غیرقابل پیش‌بینی و غافلگیرانه در بخش‌هایی از اروپای سالیان اخیر. یعنی تغییر رویکرد و نگرش اکثریت جامعه به حاکمان بر «قدرت»، همان حاکمانی که در فاصله نه چندان دوری باز توسط اکثریتی از مردم به عنوان حاکمان منتخب، و به نمایندگی از اکثریت، اداره کشور را عهده‌دار شدند. در چنین روند و مبنائی است که افکار عمومی و وجدان جمعی جامعه با استفاده و بهره‌گیری از صندوق‌های رأی، دیدگاه‌ها و نظرات، رضایت‌مندی یا ناخشنودی خود را به حاکمیت‌ها اعلام و اعمال می‌نماید. لذا نتایج هر انتخابات مهم و یا حتی کم اهمیت‌تری سنجش و محکی برای قضاوت جامعه از احزاب و دولت‌های حاکم محسوب می‌شود، و نوری است که به آینده و سرنوشت آتی حاکمان می‌تابد، که می‌تواند چراغ راه آینده آنان باشد، و با روشنائی آن آینده و سرنوشت خود را تا آنجا که بتوان، خواهند دید.و چنین است که هر انتخابی و انتخاباتی رمز و رازهای خود را همواره و همیشه به همراه دارد. و نه تنها برای احزاب و دولت‌های حاکم، که حتی برای تمامی احزاب و گروه‌های در انتظار قدرت به نوبت نشسته، در سایه و اپوزیسیون.

این انتخابات، حتی کم‌اهمیت و شاید غیرمهم! نیز نشانی و فرصتی است، برای محک زدن، سنجش و خود را در معرض قضاوت نهادن، و یا به تماشا و نمایش گذاشتن خود در آینه جمع و جامعه، آنهم عیان شدن و ظاهرشدنی بی‌هرگونه آرایش و آرایه، چرا که رقیب و حریف به کنار نشسته در انتظار و تلاش تصاحب قدرت نیز با عزمی جدی در صحنه رقابت به کمین ایستاده است. به گمان او وظیفه ذاتی‌اش افشاء هر اشتباه وکنار زدن هر نقاب دروغین و برداشتن هر ماسک و آرایه و آرایش عاریتی است تا با اثبات حقانیت خود به هر شکل ممکن بر حریف پیشی گیرد. و این قاعده‌ای است کلی، حاصل تجربه سالها تلاش ذهنی آدمی برای رسیدن به جامعه‌ای بهتر، تلاشی برای حاکمیت نمایندگان اکثریت، وعلیرغم تمامی کاستی‌ها، می‌گویند هنوز جایگزینی کارآمدتر از آن برای حاکمیت «مردم بر مردم» درآن سوی عالم وجود ندارد. انتخابات شوراهای محلی فرانسه نیز خود یکی از همین ملاک و معیارها است.

نتیجه انتخابات شوراهای شهرستان‌ها در فرانسه و شکست سوسیالیست‌ها اگرچه از قبل تا حد بسیاری قابل پیش‌بینی بود (درواقع چهارمین شکست سوسیالیست‌ها بعد از شکست آقای سارکوزی و ریاست جمهوری آقای اولاند و استقرار او در الیزه به حساب می‌آید). اما با توجه به آنکه این حزب در نخستین دور انتخابات در ۲۲ مارس، بعد از حزب موسوم به «جبهه ملی» (راست‌گرای افراطی نژادپرست و ملی‌گرای ضد اتحادیه اروپای...) در مقام سوم قرار گرفت و نشان داد که آقای اولاند و دولت ترمیم‌شده او در طی سالیان اخیر، نه آنکه قادر نبوده است بر مشکلات فائق آید بلکه حتی در این دوران در وضعیت ثابت و پایداری قرار نداشته است و از ابتدا هیچ‌گونه پیروزی و بردی در هیچ‌کدام از انواع انتخابات نداشته است، و عمدتاً در مسیری قهقرایی و رو به افول سیر نموده است. اولاند نه‌تنها در سیاست داخلی چندان موفق ظاهر نشد، که در عرصه سیاست خارجی نیز علیرغم همه امیدی که ایجاد کرده بود ناکارآمد ماند، سیاست‌های افراطی و غیرواقع‌بینانه دستگاه دیپلماسی او دربرابر سوریه، ایران و بحث هسته‌ای آن و عراق و... چهره فرانسه را مخدوش نمود. تلاش ناکام و نافرجام او بعد از حمله تروریستی به مجله شارلی ابدو و گردهم آوردن تعدادی از سران کشورها در پاریس به منظور بهره‌برداری در جهت تقویت بنیان‌های دولت سوسیالیست حتی به نتایجی معکوس منجر گردید.نه آنکه این داستان به کمک و یاری سوسیالیست‌های حاکم نشتافت بلکه چون تا حدی تبلیغاتی ـ نمایشی و غیرطبیعی می‌نمود آثار منفی بی‌شماری را نصیب حاکمیت امروز فرانسه ساخت.

انتخابات فرانسه، چون اکثر انتخابات سالیان اخیر در کشورهای اروپایی یک «نه» بزرگ دیگری به حاکمیت‌ها و دولت‌های «برقرار» محسوب می‌گردد. به عبارتی گاهی این مخالفت‌ها حتی از سر ناچاری است. «نه» گفتن به «حاکمیت». و «آری» گفتن به دیگری، بی‌آنکه حتی اطمینان و اعتماد و یک شناخت و خوش‌بینی حداقلی نسبت به حزب رقیب و مخالف حاکم وجود داشته باشد. لذا با نا خرسندی و عدم رضایت شهروندان رأی آنان به احزاب دیگری تعلق می‌گیرد. احزابی که اگر خود از احزاب نوظهور و افراطی جدیدالورود به صحنه نباشند از احزاب سنتی و پرسابقه دیرپای‌تری هستند که خود در طی سالیان اخیر باز با توجه به عدم رضایت نسبی جامعه مجبور به واگذاری قدرت و ترک صحنه سیاسی به نفع رقیب بوده‌اند. و گاهی نه از سر اختیار و انتخاب واقعی که به دلیل ممانعت از پیروزی دیگری، بد بجای بدتر است.

در دور اول انتخابات محلی فرانسه، حزب راست میانه یو ـ ام ـ پی (اعتماد برای جنبش مردمی) و سایر احزاب راست ائتلاف‌کننده با آن توانستند بیشترین آراء را نصیب خود نمایند و همان‌گونه که باز در محافل آگاه و نزد تحلیل‌گران اروپایی قابل بحث و پیش‌بینی بود، حزب راست افراطی «جبهه ملی» با کسب نزدیک به ۲۵ درصد آراء بعد از حزب راست میانه «یوـ ام ـ پی» توانست خود را در جایگاه دوم و جلوتر از حزب کهنه‌کار دیر پای سوسیالیست فرانسه آقای اولاند که تنها توانسته بود ۲۰ درصد آراء را به خود اختصاص دهد قرار گیرد. براساس نتایج حاصله در دور اول در ۲۲ مارس باید برای تعیین سرنوشت نهایی انتخابات دور دوم انتخابات در یکشنبه ۲۹ مارس در بسیاری از حوزه‌ها بین دو حزب اول و دوم مرحله نخست یعنی حزب راست میانه «یوـ ام ـ پی» و «جبهه ملی» برگزار می‌گردید. سوسیالیست‌های ناموفق در این انتخابات که در انتخابات شهرداری‌ها و پارلمان اروپا نیز طی سال گذشته متحمل شکست در برابر سایر رقبای خود شدند،در مرحله دوم انتخابات محلی فرانسه گزینه دیگری جز ائتلاف با حزب راست میانه «یو ـ ام ـ پی» به منظور پیگیری یک هدف عمده یعنی ممانعت از پیروزی جبهه ملی راست‌افراطی نداشتند. و در دور دوم نهایتاً براساس استراتژی حزب سوسیالیست و شاید براساس یک سنت دیرینه و تاریخی فرانسوی، راهی جز حمایت حزب سوسیالیست از حزب راست میانه «یو ـ ام ـ پی» باقی نماند. تا با حمایت سوسیالیست‌ها، حزب راست میانه «رقیب»، به رهبری آقای نیکلا سارکوزی به عنوان پیروز اصلی باشد. ائتلاف راست و راست میانه با کسب دوسوم شوراهای محلی پیروزی بزرگی را بدست آوردند و بزرگترین شکست نیز نصیب حزب سوسیالیست گردید.

اما حزب «جبهه ملی» که در دور اول انتخابات در ۲۲مارس، با وضعیت مطلوبی مواجه شد و در جایگاه دوم قرار گرفت در دور دوم انتخابات و به لطف حمایت سوسیالیست‌ها از حزب راست میانه از کسب یک پیروزی مهم که تا حد زیادی انتظار آن می‌رفت باز ماند. تا بار دیگر در سیر تحولات غیرقابل پیش‌بینی اروپای امروز، مثال و نمونه دیگری در صفحات تاریخ معاصر نگاشته نشود. «جبهه ملی» ۶۲ نماینده را راهی شورای محلی می‌نماید. که از مجموع کل نمایندگان رقمی حدود ۱/۵ درصد کرسی‌های شوراهای محلی تلقی می‌شود. براساس گزارش وزارت کشور فرانسه ۵۰درصد واجدین شرایط در انتخابات حاضر شدند. آقای والس نخست‌وزیر فرانسه شکست حزب سوسیالیست را پذیرفت و علت آن را پراکندگی، نا هماهنگی، عدم انسجام و وحدت در احزاب چپ دانست.

حزب سوسیالیست بیش از این حدود ۶۰ شورای مهم را در اختیار داشت، حالا به همراه سایر احزاب چپ متحدخود تنها حدود ۳۰ شورای محلی را در اختیار خواهد گرفت، تا چهارمین شکست انتخاباتی حزب سوسیالیست فرانسه را در حافظه تاریخ این دوره از حاکمیت خود ثبت نماید. و این گمان را نزد بسیاری تقویت نماید که این پیروزی راست میانه، طلیعه شکست‌های بعدی حزب سوسیالیست به خصوص در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷ خواهد بود. اکنون آقای سارکوزی و سایر متحدین آن، ۶۶ شورای محلی فرانسه را در اختیار دارند و خیز بزرگ خود را برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷ برخواهند داشت. اگر اختلافات در حزب جبهه ملی و جدال و جدل موجود بین رهبر فعلی جبهه ملی یعنی خانم مارین لوپن و پدرش به انتها آید و پدر به فرمان دختر از حزب کناره گیرد، جبهه ملی نیز شاید بتواند تحت شرایطی با خیزشی دوباره در جایگاه والاتری قرار گیرد. اگرچه تحولات یونان و آنچه حزب سیریزای یونان آقای الکسیس سیپراس و یا حزب «پودموس» اسپانیا و دیگر نوظهوران افراطی تاکنون بر طبل آن کوبیده‌اند در مقایسه با آنچه در عمل اتفاق خواهد افتاد تا حدی نقشه راه و رهنمای سایر مردمان اروپایی دل‌مشغول و نگران از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و امنیتی خواهد شد، اما آنچه تاکنون پدیدار شده آن است که شاید برآیند تمامی حوادث و اتفاقات در یونان، اسپانیا، ایتالیا و فرانسه و... باعث شود از سرعت نفوذ و گسترش نفوذ احزاب نوظهور افراطی تازه به میدان آمده تا حدی بکاهد. آغازهای شورانگیز اخیر شاید فرجامی، الزاماً چنان مهیج و غیرقابل تصور نداشته باشد، اگرچه هنوز میدان برای بازی تمامی این احزاب و حتی برد آنها در برخی کشورها بسیار مهیا است.

اما هرچه باشد یا نباشد با توجه به سیر حوادث و سرعت تحولات امروز در جهان و اروپا، آینده به دشواری قابل پیش‌بینی و گمانه‌زنی قطعی است.

به نقل از روزنامه اطلاعات بین المللی

دکتر ظریف: نشست ایران و ۵+۱ سه‌شنبه آینده برگزار می‌شود

وزیر امور خارجه ایران با اشاره به گفتگوهای هسته‌ای سوییس گفت: به توافق بسیار نزدیک هستیم، اما یکی نگارش متن توافق و دیگری تغییر الگوی ذهنی طرف مقابل درباره تحریم‌ها، حائز اهمیت است.

به گزارش ایسنا، محمد جواد ظریف، در سفر به اسپانیا در جمع مسئولان این کشور از جمله خاویر سولانا دبیرکل اتحادیه شورای اروپا به برخی سئوالات درباره دستاورد مذاکرات لوزان پاسخ گفت.

وی افزود: ما سلاح‌های هسته‌ای را برای امنیت خود زیان‌آور می‌دانیم و این موضوع را بارها اعلام کرده‌ایم. ما در رسیدن به توافق منطقی هستیم. ما باور داریم که برنامه‌مان صلح‌آمیز است و باور داریم که حق داریم که یک برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای داشته باشیم .

ظریف با تصریح این که توافق کردیم که همه تحریم‌های مالی و اقتصادی باید برداشته شوندافزود: تعبیرهای متفاوتی درباره این که چطور این کارانجام شود، وجود دارد که این به علت بحث‌های داخلی آمریکا، نقش کنگره، این که کنگره چطور باید کنش داشته باشد، یا قدرت و اختیارات رئیس جمهوری است.

وزیر امورخارجه گفت: اساسا دو مشکل وجودداردکه یکی نگارش (متن توافق) است، زیرا ما یک توافق ذهنی داریم. موضوعاتی نوشته شده است، شما بیانیه‌هایی را مشاهده می‌کنید که



از لوزان مطرح می‌شود. همکاران من، معاون خانم موگرینی و مسئولان دیگر ازگروه ۵+۱ ، سه‌شنبه آینده گرد هم می‌آیند تا تنظیم متن را شروع کنیم.

وی افزود : مشکل دوم ، مساله آمریکا و برخی دوستان ما در اروپا برای تغییر دادن اساسی این الگو است که تحریم ها را یک دارایی می‌داند. ظریف گفت: من فکر می‌کنم به توافق نزدیک هستیم و فقط نیاز داریم آن را بنگاریم و نیز ذهنیات و الگوهای خود را عوض کنیم تا بهتر جواب دهد.

ظریف همچنین در صبحانه کاری که به دعوت وزیر صنعت اسپانیا و خاویر سولانا مسئول اسبق سیاست خارجی اتحادیه اروپا در خانه ملل مادرید برگزار شد ، در مورد مواضع اسرائیل در بحث مذاکرات هسته ای گفت : برای نتانیاهو دستیابی به راه حل درباره پرونده صلح آمیز هسته ای ایران و آرامش و ثبات در منطقه ، ناراحت کننده است.

تحویل اس-۳۰۰ به ایران تاثیری بر مذاکرات هسته ای ندارد

سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا گفت که مقام های آمریکایی گمان نمی کنند تصمیم روسیه برای انتقال سامانه موشکی به ایران، به همکاری طرف های مذاکرات هسته ای جاری با تهران تاثیری داشته باشد.

به گزارش ایرنا به نقل از رویترز، «ماری هارف» در یک نشست خبری همچنین افزود: جان کری وزیر خارجه آمریکا نگرانی واشنگتن در این خصوص را با سرگئی لاوروف همتای روس خود در میان گذاشته است. اما «یوال اشتاینتس» وزیر امور بین المللی و راهبردی و تجسسی رژیم صهیونیستی این تصمیم روسیه را محکوم کرد.

شرمن: توافق هسته ای با ایران، بهترین گزینه است

ازسوی دیگر، «وندی شرمن» معاون وزیر خارجه آمریکا و سرپرست تیم مذاکره کننده آمریکایی در موضوع هسته ای گفت: نگرانی بر سر امنیت اسرائیل (رژیم صهیونیستی) درست ، اما توافق هسته ای بهترین گزینه است.به گفته شرمن، حملات هوایی (به‌تاسیسات هسته ای) برنامه اتمی ایران را در نهایت یک تا سه سال به عقب باز می گرداند.

معاون وزیر خارجه آمریکا در ادامه گفت که تحریم ها بر خلاف خواسته ایران، تنها در صورت پیروی ایران از توافق و به صورت مرحله ای برداشته می شود. شرمن گفت: آیا این بهترین توافق است؟ نه! چیزی به عنوان یک توافق عالی وجود ندارد. هیچ فرمول یا گزینه‌ای موثرتر از روش دیپلماتیک وجود ندارد. دست یافتن به توافق، تنها راه متوقف کردن ایران از رسیدن به بمب هسته ای است.

معاون وزیر خارجه آمریکا همچنین گفت: بازرسی از تاسیسات هسته ای ایران، گسترده، سرزده و موثر خواهد بود. شرمن همچنین در گفتگو با خبرنگاران توضیح داد که چرا آمریکا نمی تواند به درخواست رژیم صهیونیستی مبنی بر گنجاندن شرط به رسمیت شناختن آن رژیم در این توافق، عمل کند.

وی گفت: نمی توان شرایط دست نیافتن ایران به سلاح هسته‌ای را مشروط به شروطی دیگر کرد. رسیدن به این توافق خود دشوار است.

شرمن افزود: موجودیت اسرائیل و اقدامات ایران در منطقه، مسائلی است که باید جداگانه به آنها پرداخته شود.

ایران خواستار اقدام هماهنگ جهانی برای مقابله با خشونت و افراط گری شد

سرویس سیاسی – اجتماعی: دبیر شورای عالی امنیت ملی با اشاره به تصویب طرح رئیس جمهوری کشورمان در زمینه مقابله با خشونت و افراط توسط سازمان ملل، خواستار همکاری جهانی و اقدام هماهنگ کشورها برای مقابله با این دو پدیده شوم شد.

علی شمخانی در اجلاس دبیران شورای امنیت ملی سازمان همکاری شانگهای که در روسیه درحال برگزاری است، با تشریح وضع انتقال قدرت در جهان کنونی در ابعاد مختلف که منجر به ظهور و شکل‌گیری قطب‌های جدید قدرت در عرصه های منطقه‌ای و در سطح بین‌الملل شده است، اظهار داشت:وزن راهبردی مناطق جغرافیایی جهان هم به نفع آسیا، درحال تغییر است.

دبیر شورای عالی امنیت ملی عوامل مخل امنیت در سطح ملی، منطقه ای و بین المللی را همچنان پابرجا دانست و با اشاره به ماهیت سیال بودن آن افزود: نقض مکرر و آشکار موازین حقوقی و معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی از جمله توسل به زور و تهاجم نظامی یک کشور یا یک ائتلاف علیه کشور دیگر، بدعتی غیرقابل قبول و اقدامی در مسیر نهادینه‌سازی ناامنی است.

وی اعمال استاندارد دوگانه در مواجهه با تروریسم را مصداق دسته بندی این پدیده شوم به تروریسم خوب و بد دانست و یادآور شد: استفاده ابزاری از موازین و معیارهای حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی برای مداخله در امور کشورها و اِعمال تحریم‌های نامشروع علیه دولت‌های قانونیِ و ملت‌ها، در کنار حمایت‌های آشکار و پنهان سیاسی و اقتصادی از گروه‌های تروریستی و توانمند سازی جنایتکاران تحت عنوان حمایت از دموکراسی، مصداق بارز استفاده ابزاری از تروریسم است. شمخانی با ارائه تحلیلی دقیق از دلایل و روند شکل‌گیری داعش، برخی تحرکات نمایشی و تبلیغاتی ائتلاف علیه داعش را در صحنه عمل ناموفق معرفی کرد و افزود: سازمان های اطلاعاتی این ادعا را تائید می‌کنند که روند پیوستن افراد به این جریان تروریستی رو به افزایش است.

وی با انتقاد از معیارهای دو گانه برخی کشورها در مواجهه با بحران های مشابه در سوریه، یمن، اوکراین و بحرین، تمکین به خواست و رای ملت ها را راه حل رفع بحران های جاری در این کشورها دانست و تاکید کرد: ائتلاف های نظامی برای مقابله با داعش و برای سرکوب مردم یمن، منطقه را در جنگ فرو برده و این در حالی است که عملکرد هر دو ائتلاف به افزایش بی ثباتی، ناامنی و تصاعد بحران در منطقه و جهان منجر شده است .

شمخانی در ادامه با ارائه پیشنهادهای مشخص برای برخورد با چالش های امنیتی در سطح منطقه، افزود: توجه خاص به آگاه سازی مردم منطقه و به ویژه جوانان و آشناسازی آنها با جریان های معتدل دینی، مقابله با سوء استفاده تروریست ها از فضای مجازی و شبکه های اجتماعی، توجه ویژه به مسائلی از جمله رفع فقر، بیکاری، فاصله طبقاتی، تبعیض های قومی، دینی و مذهبی و کاهش فاصله میان دولت ها و ملت ها از جمله اقدامات ضروری در حوزه مدیریت چالش های منطقه ای است.

وی با تاکید بر ضرورت ایجاد سازوکار موثر در قطع تأمین مالی و انتقال تروریست ها و خاتمه بخشیدن به حمایت های اطلاعاتی، عملیاتی و نظامی از جریان های تروریستی، اظهار داشت: تبادل تجارب اطلاعاتی میان کشورها برای مقابله با تروریسم و طراحی سازوکارهای منعطف و کارآمد برای اجرای طرح های پیشگیرانه در این خصوص الزامی است.

نماینده مقام معظم رهبری در شورای عالی امنیت ملی در پایان با اشاره به تجربیات ارزنده و کم نظیر ایران در زمینه مقابله موثر و مهار موج تروریسم خشن در منطقه، آمادگی کشورمان رابرای تبادل اطلاعات و مشارکت با سازمان همکاری شانگهای در این زمینه اعلام کرد .

نوبخت: دولت با کاهش نرخ سود بانکی موافق است

سرویس سیاسی – اجتماعی : سخنگوی دولت گفت: پیش بینی شده است در سال ۹۴ تورم از ۱۴ درصد افزایش نمی یابد.

به گزارش خبرنگار ما دکتر محمد باقر نوبخت سخنگوی دولت در نخستین نشست خبری حاشیه جلسه هیات دولت به تورم اسفندماه سال ۹۳ اشاره کرد و اظهارداشت: طبق آمار اعلام شده تورم ۱۲ ماهه در سال ۹۳ ۱۴٫۸ درصد بود که نسبت به پیش بینی ۲۵ درصدی برای تورم سال ۹۳ ، ۱۰ واحد درصد کمتر بوده است.

رئیس سازمان مدیریت برنامه‌ریزی درباره نرخ سود بانکی نیز گفت: یکی از مسئولیت های شورای پول و اعتبار تعیین نرخ سود بانکی است؛ علاوه بر آن یک همبستگی معناداری بین نرخ سود بانکی و نرخ تورم وجود دارد. سال‌های قبل که نرخ تورم فزاینده بود افزایش نرخ سود بانکی می توانست توجیه داشته باشد.

نوبخت با تاکید بر این که دولت با تقلیل نرخ سود بانکی متناسب با تورم موافق است، افزود: انتظار این است حال که نرخ تورم روند کاهنده دارد نرخ سود بانکی هم باید خود را متناسب کند.

سخنگوی دولت درباره حذف یارانه پردرآمدها این گونه اظهارداشت: به دلیل آن که بودجه ۹۴ بموقع از مجلس به دولت نرسید، نوشتن آیین‌نامه اجرایی آن به سال ۹۴ برخورد کرد .

نوبخت با بیان این که البته ضوابط اجرایی بودجه در سال ۹۳ به تصویب رسید، ادامه داد: در آیین نامه اجرایی بودجه، چگونگی حذف یارانه پردرآمدها مطرح خواهد شد و پس از تصویب نهایی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی که مسئولیت اجرای این موضوع را برعهده دارد، اطلاع‌رسانی خواهد کرد.

سخنگوی دولت در بخشی از نشست خبری خود نسبت به اظهارات محسنی اژه ای معاون اول و سخنگوی قوه قضائیه واکنش نشان داد و گفت:

بقیه در صفحه۱۴

لاریجانی نگرانی ایران را از گسترش تحرکات تروریستی در یمن اعلام کرد

دکتر علی لاریجانی در پیامی به روسای مجالس کشورهای جهان در باره اوضاع یمن، نوشت: اصلی ترین منبع نگرانی در داخل این کشور، گسترش تحرکات گروه‌های تروریستی است.

در پیام رئیس مجلس کشورمان به روسای مجالس کشورهای جهان آمده است : ایران با ابراز تاسف و نگرانی عمیق از حمله نظامی گسترده هوایی به قلمرو یمن و تبعات سیاسی، امنیتی و انسانی آن، عملیات های انجام شده را تعرض به حریم یک کشور عضو سازمان ملل متحد می داند. بدیهی است توسل به بهانه های واهی برای آغاز تهاجم نظامی به حریم و تمامیت یک کشور، مغایر با اصول منشور ملل متحد و موازین شناخته شده بین المللی است و در صورت پذیرش این روش، صلح و امنیت جهانی به مخاطره خواهد افتاد.

لاریجانی در ادامه این پیام افزوده است: حملات و عملیات نظامی در حالی علیه مردم بی گناه این کشور صورت می پذیرد که اصلی ترین منبع نگرانی در داخل یمن، گسترش تحرکات گروه های تروریستی است. این حملات اوضاع یمن را پیچیده ترکرده و موجب تقویت تروریست ها و افزایش تهدید آنها برای جامعه بین المللی خواهد شد.وی افزود: ایران در چارچوب موازین بین المللی و اصولی خود، بر توقف فوری هر گونه عملیات و اقدام نظامی علیه یمن و ارسال فوری کمک های امدادی، شامل غذا، دارو و امکانات پزشکی و سایر اقلام مورد نیاز مردم از سوی کشورهای منطقه و جامعه جهانی اصرار ورزیده و تاکید دارد هیچ طرفی نباید مانع رسیدن این گونه کمک ها با ساز و کارهای شناخته شده صلیب سرخ جهانی به مردم یمن شود .رئیس مجلس کشورمان در پایان خاطرنشان کرد: بهترین و موثرترین راه حل برون رفت از مشکلات به وجود آمده در یمن، راهکار سیاسی مبتنی بر گفتگو میان تمامی طرف های یمنی است .

رایزنی باروسای مجالس اسلامی

رئیس مجلس همچنین، در گفتگوی تلفنی با رؤسای مجالس عراق، سوریه، لبنان و الجزایر،حمله عربستان به یمن را موجب ایراد خسارات بزرگ بر پیکره بزرگ کشورهای اسلامی اعلام کرد.

لاریجانی در گفتگو با «سلیم الجبوری» رئیس مجلس عراق، با اشاره به حملات نظامی عربستان سعودی به یمن،گفت: در شرایطی که منطقه خاورمیانه از مدت‌ها قبل درگیر اقدامات تروریستی از سوی گروه‌های مختلف افراطی و تندرو بوده و تنش‌های زیادی را متحمل شده است، حمله نظامی یک کشور مسلمان علیه یک کشور مسلمان دیگر که بنیه اقتصادی ضعیفی دارد، مشکلی را حل نمی‌کند.

لاریجانی همچنین در تماس تلفنی با "محمد جهاد اللحام" رئیس مجلس سوریه ،گفت: چرا باید نیرو و توان یک کشور اسلامی به جای مقابله با دشمنان اسلام و صهیونیست‌های غاصب، مصروف حمله به یک کشور مسلمان فقیر دیگر در جهان اسلام شود؟

وی افزود: نتیجه این رویکرد خوشحالی دشمنان واقعی دنیای اسلام خواهد بود.رئیس قوه مقننه در گفتگوی تلفنی با «نبیه بری» رئیس مجلس ملی لبنان هم گفت: باید اقدامات فوری از سوی کشورهای جهان اسلام برای توقف خونریزی و کشتار مردم بی‌دفاع یمن در مقابل حملات هوایی عربستان سعودی صورت گیرد و پس از توقف این حملات است که با آغاز گفتگوهای ملی و یمنی- یمنی، بحران داخلی در این کشور پایان یابد و آرامش به آن بازگردد.لاریجانی در گفتگوی تلفنی با "محمد العربی ولد خلیفه" رئیس پارلمان الجزایر ، با ابراز تاسف از اقدام نظامی عربستان علیه مردم یمن، این اقدام را موجب ایراد خسارات بزرگ و جبران ناپذیری بر پیکره بزرگ کشورهای اسلامی و وحدت میان آنان ارزیابی کرد و بر لزوم اتخاذ ابتکاری فوری برای توقف حملات نظامی و ایجاد آتش بس در یمن و توقف کشتار کودکان، زنان و مردان در این کشور تاکید کرد.

درادامه این گفتگوها، روسای مجالس عراق، سوریه، لبنان و الجزایر هم با تقدیر از پیشنهاد و ابتکار رئیس مجلس کشورمان ، آن را حاکی از احساس وظیفه انسانی و حس نوعدوستی و اقدامی صحیح از سوی جمهوری اسلامی دانستند و با تائید مواضع مجلس بر لزوم پایان فوری بحران در یمن و انجام گفتگوهای ملی میان طرف‌های درگیر و پایان دادن حملات علیه مردم یمن تاکید کردند .

پوتین: سیاست اصولی ایران در تعامل سازنده با جهان قابل تحسین است

بقیه از صفحه اول

پوتین در جریان این دیدار با ابلاغ سلام های گرم خود به رهبر معظم انقلاب و رئیس جمهوری کشورمان، در خصوص لغو ممنوعیت فروش سامانه پدافند هوایی اس۳۰۰ به ایران و تاثیر این اقدام در افزایش ثبات در منطقه گفت: این تصمیم که گرفته شد دارای پیامی مشخص در خصوص ضرورت پایبندی همه کشورها به تعهداتشان است. رئیس جمهوری روسیه با تمجید از سیاست اصولی جمهوری اسلامی در زمینه تعامل سازنده با جهان، افزود: همکاری نزدیک ایران با کشورهای گروه ۵+۱ منشا شکل گیری اقدامات بزرگی شده است. دبیر شورای عالی امنیت ملی کشورمان نیز در جریان این ملاقات با قدردانی از نقش سازنده روسیه در تحولات سیاسی در سطح منطقه ای و بین المللی ،تصمیم این کشور در موضوع لغو ممنوعیت واگذاری سامانه های پدافند هوایی به ایران را اقدامی ارزشمند در مسیر توسعه همکاری های رو به توسعه دو کشور بیان کرد.

شمخانی با ابراز نگرانی نسبت به توسعه یکجانبه گرایی و دخالت غیر قانونی در امور داخلی کشورهای مستقل که در قالب تشکیل ائتلاف های تصنعی و نمایشی رو به تزاید است، اظهار داشت: امروز کشورهای مدعی امنیت سازی با زیر پا گذاردن همه قوانین و کنوانسیون های بین المللی منشاء ایجاد ناامنی درجهان شده اند.

وی تجاوز و حمله نظامی به کشور یمن و به خاک و خون کشیدن زنان و کودکان بی‌پناه را نمونه بارز بی توجهی به حقوق بین‌الملل و ارزشهای انسانی و اخلاقی خواند و افزود: انجام این گونه اقدامات و جایگزین کردن خشونت و نظامیگری به جای گفتگو و تعامل، بدون شک موجب شکل گیری تجربیات تلخ در عراق ،سوریه و افغانستان خواهد شد. شمخانی بستر سازی برای ایجاد و توسعه جریانهای تروریستی افراط گرا را نتیجه انجام اقداماتی از این دست شمرد و اظهار داشت: تداوم اقداماتی از این دست شک و تردید موجود در خصوص همکاری برخی قدرتها و حامیان منطقه ای آنها از تروریسم را تقویت خواهد کرد.

گفته های شمخانی

علی شمخانی نماینده مقام معظم رهبری و دبیر شورای عالی امنیت ملی کشورمان اعلام کرد: ایران انتظار دارد امسال تسلیحات پدافند هوایی اس-۳۰۰ را از روسیه تحویل بگیرد.به گزارش ایرنا، شمخانی روز سه شنبه به خبرنگاران گفت: بر این باورم که سامانه اس-۳۰۰ در سال جاری به ایران تحویل می شود.وی افزود: این پیامی برای تامین و تقویت ثبات منطقه با توجه به نقش مهمی که ایران در آن بازی می کند خواهد بود.شمخانی خاطرنشان کرد که تحویل سامانه های پدافند هوایی بخشی از روابط دو کشور است و مناسبات ایران و روسیه ظرفیت های بزرگی دارد که برای توسعه همکاری‌ها باید به کار گرفته شود.

دبیر شورای عالی امنیت کشورمان ابراز امیدواری کرد تحویل تسلیحات اس-۳۰۰ به ایران موجب توسعه بیشتر روابط ایران و روسیه شود.

وی اعلام کرد: شکل گیری شرایط جدید در چارچوب سیاست های ثبات آفرین جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه ای و بین المللی در اتخاذ تصمیم روسیه در لغو ممنوعیت فروش سامانه موشکی اس- ۳۰۰ به ایران بسیار تعیین کننده بوده است.

شمخانی در پاسخ به سئوال ایرنا مبنی بر چگونگی لغو حکم ممنوعیت فروش موشک‌های اس-۳۰۰ به ایران از سوی روسیه گفت: خوشبختانه و در چارچوب مذاکرات فشرده و پیگیری های مستمری که انجام گرفت، دستور لغو حکم ممنوعیت فروش موشک های پدافندی اس۳۰۰ با حسن نیت رئیس جمهوری روسیه صادر شد.

وی افزود: امروز بیش از هر زمان دیگری دنیا به حقانیت رویکردهای سازنده و مشارکت جویانه جمهوری اسلامی واقف شده است و سیاست های مقابله جویانه با اهداف صلح‌آمیز ایران با انزوا وتحقیر مواجه می شوند.

دبیر شورای عالی امنیت ملی کشورمان در ادامه با تشریح گفتگوهای انجام شده با همتای روسی خود بر مواضع مشترک دو کشور در موضوعاتی چون بحران یمن و نفی تجاوز به آن کشور، عضویت ایران در سازمان همکاریهای شانگهای و ضرورت لغو مجموعه تحریم های اعمال شده علیه جمهوری اسلامی همزمان با امضای موافقتنامه هسته ای تاکید کرد.

اینترفکس هم بااعلام این که ایران در مرحله اول می‌تواند ۵ سامانه اس-۳۰۰ از روسیه دریافت کند، به نقل از یک ژنرال روس نوشت که تصمیم مسکو، جبران اشتباه ژئوپلیتیکی است که روسیه در این سال‌ها مرتکب شده است. دولت روسیه هم روز سه‌شنبه با اشاره به این که هیچ مانع قانونی برای تحویل سامانه اس-۳۰۰ وجود ندارد، اعلام کرد که تاریخ تحویل این سامانه، به شرکت سازنده بستگی دارد. به گزارش فارس، «دیمیتری پسکوف» سخنگوی دولت روسیه در پاسخ به این سئوال که آیا گزارش‌های منتشر شده در مورد آغاز روند تهاتر نفتی میان ایران و روسیه صحت دارد یا نه، گفت: «بله، مطمئنا.»

ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهوری روسیه با صدور حکمی، ممنوعیت خودخوانده تحویل این سامانه دفاعی به ایران را لغو کرد. دیمیتری پسکوف سخنگوی کرملین هم اعلام کرد که تحویل این سامانه می‌تواند هر لحظه صورت گیرد.سرگئی لاوروف وزیر خارجه روسیه در این زمینه تاکید کرد که فروش و تحویل این سامانه به ایران خطر و تهدیدی علیه هیچ کشور دیگری نیست.

گفته های سرداردهقان

وزیردفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح درباره فرمان رئیس‌جمهوری روسیه برای لغو ممنوعیت ارسال سامانه موشکی اس۳۰۰ گفت: این فرمان ترجمان اراده سیاسی رهبران دو کشور برای توسعه و ارتقای سطوح همکاری در تمام زمینه‌ها است.به گزارش مهر، سردار سرتیپ پاسدار حسین دهقان با اشاره به امضای توافقنامه اخیر میان وزارتخانه‌های دفاع دو کشور و مذاکرات انجام شده درباره حل و فصل موضوع سامانه اس ۳۰۰ که اخیرا در تهران انجام شد، اظهار داشت: گسترش همکاری های دوجانبه و توسعه همکاری‌ها با سایر کشورهای همسایه در زمینه های مختلف می تواند در جهت استقرار ثبات و امنیت پایدار در منطقه بسیار موثر باشد.وزیردفاع افزود: تهدیدات فرامنطقه‌ای و گسترش فعالیت‌های تروریستی گروه های تکفیری ضرورت گسترش و تعمیق این همکاری ها را افزایش داده و همواره به عنوان یکی از محورهای اساسی رایزنی و همکاری میان ایران و روسیه مورد اهتمام و توجه بوده است.

جهانگیری: وقوع تخلفات اقتصادی را باید به حداقل ممکن رساند

مفاسد اقتصادی مانعی جدی پیش روی توسعه کشور و مبارزه با آن از مطالبات جدی مقام معظم رهبری و تمامی مردم است.

به گزارش ایرنا ، این مطلب را اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس جمهوری در نخستین جلسه امسال ستاد هماهنگی مبارزه با مفاسد اقتصادی اعلام کرد و هماهنگی و همدلی میان قوای سه گانه در امر مبارزه با مفاسد اقتصادی را ظرفیتی بزرگ برای مقابله با متخلفان و سوءاستفاده گران دانست.

وی اظهار امیدواری کردبا تکیه بر این ظرفیت و با استفاده از روش های دقیق و علمی، میزان وقوع تخلفات اقتصادی به حداقل ممکن برسد .معاون اول رئیس جمهوری همچنین با اشاره به تبعات و آثار اجتماعی و اقتصادی پرونده های بزرگ تخلف اقتصادی، تاکید کرد: باید پیش از هرگونه اقدام و برخورد با این موارد، پیامدها و تبعات آن بررسی تا تداوم تولید و اشتغال بنگاه‌های اقتصادی حفظ شود .

معاون اول رئیس جمهوری در بخش دیگری از سخنان خود با تاکید بر ضرورت حمایت هرچه بیشتر از بخش خصوصی برای سرمایه گذاری در کارهای بزرگ، تصریح کرد: دولت، مجلس و قوه قضائیه باید ضمن مبارزه با مفاسد اقتصادی و ممانعت از وقوع تخلفات، زمینه فعالیت مناسب بخش خصوصی را هم فراهم کنند تا وجود برخی پرونده‌های بزرگ مفاسد اقتصادی موجب نگرانی بخش خصوصی در زمینه سرمایه گذاری نشود.معاون اول قوه قضائیه هم در این جلسه با تاکید بر لزوم تامین امنیت روانی برای بخش خصوصی و سرمایه گذاران گفت: گاهی گفته می شود که بخش خصوصی از امنیت روانی کافی برای سرمایه گذاری برخوردار نیست و لازم است دبیرخانه ستاد این موضوع را مورد بررسی قرار دهد تا اگر موانعی در این زمینه وجود دارد شناسایی و راهکارهای رفع آن را پیدا کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین محسنی اژه ای با اشاره به احتمال بلاتکلیفی و تعطیلی برخی از شرکت ها یا کارخانه‌های افراد متخلف، ضرورت پیشگیری از تبعات منفی ناشی از آن را مورد تاکید قرار داد و افزود: لازم است در برخورد با پرونده های مفاسد کلان اقتصادی، بررسی های لازم صورت گیرد تا تبعات و هزینه های احتمالی این برخورد بر جامعه کاهش پیدا کند.

و اما بعد...

نامزدی برای شکست؟

علی اکبر عبدالرشیدی

هیلاری کلینتون همسر رئیس جمهوری دموکرات اسبق امریکا، سناتور پیشین نیویورک و وزیر امورخارجه در دولت نخست باراک اوباما بار دیگر عزم کاخ سفید کرده است.

هیلاری کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۰۸ رقیب اوبامابود.او ظاهرا به درخواست اوباماو به نفع وی از مبارزات کناره‌گیری و در ازای آن مقام وزارت امور خارجه آمریکا را دریافت کرد.

زمانی که در تابستان سال گذشته هیلاری کلینتون خاطرات خود را با عنوان "گزینه های دشوار" منتشر کرد، نقدهای زیادی در مورد دلیل انتشار این کتاب منتشر شد که ماحصل آن خبر از عزم وی برای ورود به انتخابات ۲۰۱۶ ریاست جمهوری امریکا می داد.

طبیعی است سیاستمداری با تجربه کافی از دو دوره مبارزات انتخاباتی موفق ریاست جمهوری همسر، دو دوره مبارزات انتخاباتی موفق در سنا و یک دوره مبارزه "ناتمام" برای ریاست جمهوری و تصدی وزارت امورخارجه امریکا با برنامه ریزی برای انتخابات سال ۲۰۱۶ که احتمالا آخرین تلاش سیاسی و اجتماعی وی در چنین مقیاسی باشد آماده شود.

وی در کتاب "گزینه های دشوار" مهمترین مسائل دوران سناتوری خود از جمله ماجرای ۱۱ سپتامبر را به شیوه ای پراحساس تشریح کرده، به بحران های دوران وزارت خود اشارات مبسوط داشته و پیشاپیش پاسخ سئوالات مهمی را که از این به بعد هم مکرر از وی پرسیده خواهد شد داده است.

وی در این کتاب به مسائل خانوادگی، دوران کودکی و نوجوانی، نحوه رسیدن به قدرت و سپس دفاع جدی از اسرائیل، دفاع از همجنس‌گرایان، دفاع از زنان و مسائل جنجالی دیگر پرداخته و پیشاپیش کوشیده است رای طرفداران و علاقمندان به این نوع موضوعات را شکار کند.

او در جای جای این کتاب جایگاه خود را در طراز روسای جمهوری و رهبران کشورها تعریف کرده است. هر جا که در نشست سران کشورها شرکت جسته، از خود به عنوان "ما رهبران شرکت کننده" یاد و به خواننده این چنین القا کرده است که وی رهبری بوده که در مقام وزیر خارجه در این نشست ها شرکت یافته است.

هیلاری کلینتون در این کتاب مکرر از خود به عنوان "بانوی اول" سابق و ساکن قبلی کاخ سفید و دارنده تجربه ها و آشنایی های فراوان بین‌المللی یاد کرده ، خود را رهبر جریان های فمینیستی امروز جهان معرفی می کند و "کشف" زنان بزرگ امروز و تاثیر گذار در افریقا، آسیا و امریکای لاتین را نتیجه تحقیقات و نکته سنجی های خود فرض می کند.

وی در همین رابطه خود را با النور روزولت همسر رئیس جمهوری اسبق امریکا همتراز می داند و تلاش های خود را در باب آزادی زنان و آزادی همجنس گرایان در ادامه تلاش های النور روزولت در جریان تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر ارائه می دهد.

وی خود را همسری وفادار، مهربان و مادری از خود گذشته معرفی می کند و بیل کلینتون را هم شوهری صمیمی، دوست و مشورت دهنده‌ای که وقت آزاد خود را با او به قدم زدن می پردازد نشان می دهد. انگارنه انگار بیل کلینتون در ماجرای مونیکا لووینسکی در سال ۱۹۹۸ پیوند زناشویی خود را با همسرش در معرض خدشه قرار داده است.

بعد از آن رسوایی واکنش‌های عمومی مردم امریکا نسبت به رفتار هیلاری کلینتون متفاوت بود. برخی با او به عنوان زنی که قربانی رفتار شوهربی عاطفه خود شده همدردی کردند، اما گروهی دیگررفتار بی تفاوت او را تائیدی بر عملکرد شوهرش دانستند. گروهی هم او را متهم به ادامه یک زندگی شکست خورده با هدف پیشبرد نفوذ سیاسی خود کردند

کار هیلاری کلینتون در مبارزه پیش رو از آن جهت بسیار سخت است که وی پرونده قطوری از "شکست ها و ناتوانی ها"یی به همراه دارد که رقبای وی خود را برای تورق و بهره برداری از آن آماده کرده اند.

رقبای وی از جمله رقبای کمتر شناخته شده او این مشکل را ندارند که به عملکردهای گذشته خود پاسخ بدهند؛ اما هیلاری کلینتون باید به موضوعات مهم از جمله چرایی کشته شدن سفیر امریکا در بنغازی، نحوه مکاتبات حساس و محرمانه خود از طریق ایمیل های قابل کشف و رهگیری، حمایت قوی خود از مداخله نظامی آمریکا در افغانستان، د ادن رای موافق به قطعنامه جنگ عراق که به جرج بوش رئیس جمهوری جمهوریخواه اجازه استفاده از نیروی نظامی علیه عراق را می‌داد، حمایت از اقدام نظامی در لیبی و سئوالاتی از این دست پاسخ قانع کننده بدهد.

در بین موضوعات چالش برانگیز،تحولات لیبی که به کشته شدن سه مامور دیپلماتیک و امنیتی امریکا در کنسولگری این کشور در بنغازی از جمله سفیر امریکا در لیبی شد از اهمیت خاصی برخوردار است.

حمله به کنسولگری آمریکا در بنغازی و سئوالات پیرامون امنیت آن تا امروز از نظر سیاسی مجادله برانگیز بوده است. هیلاری کلینتون در پاسخ به انتقادات،مسئولیت قصورهای امنیتی را پذیرفته است.

هیاتی هم که مامور بررسی تحولات لیبی شددر گزارش خودبه شدت از مسئولان وزارت امورخارجه در واشینگتن به دلیل بی‌توجهی به درخواست برای گماردن نگهبانان بیشتر و ارتقای سطح امنیتی و قصور در تأمین رویه‌های امنیتی در محیطی که امنیتش در حال کاهش بود، انتقاد کرد.

هیلاری کلینتون نتایج این گزارش را پذیرفت و وقتی در برابر کنگره شهادت داد، از اقداماتش در پاسخ به این واقعه دفاع کرد و با وجود پذیرش مسئولیت رسمی، گفت هیچ نقش مستقیمی در مباحثات خاص در خصوص امنیت کنسولگری نداشته است.

جمهوریخواهان کنگره در همان نشست او را در موارد متعدد مورد چالش قرار دادند که گاه باعث پاسخ‌های احساسی یا عصبی از سوی هیلاری کلینتون شد.احتمالا پس از جدی تر شدن نامزدی هیلاری کلینتون در انتخابات ۲۰۱۶ جمهوریخواهان به طرح دوباره این سئوالات خواهند پرداخت.

در حوزه مالی، هیلاری کلینتون از جانب رقبای خود در مظان این اتهام قرار دارد که از منابع مالی خارجی معتنابهی بهره مند شده است. ریک پری فرماندار تگزاس که نامزد احتمالی حزب جمهوریخواه در انتخابات ۲۰۱۶ خواهد بود این سئوال را مطرح کرده است که "چگونه می توان به کسی اعتماد کرد که این همه پول از منابع خارجی دریافت کرده است؟"

بخشی از منابع مالی دو میلیارد دلاری مورد نظر رقبای هیلاری کلینتون از سوی قطر، عربستان سعودی، کویت و عمان به بنیاد خیریه ای شده است که بیل کلینتون آن را اداره می کند. اما هیلاری بعد از کناره گیری از وزارت امورخارجه امریکا در همین موسسه خیریه مشغول به کار بوده و انگار دامن وی به رطوبت این کمک ها تر شده است. همچنین ادعا شده است که در زمان وزارت امورخارجه هیلاری کلینتون کمک های مالی از هفت دولت خارجی به حساب بنیاد خیریه کلینتون دریافت شده است.

هیلاری کلینتون از نظر سلامت هم که دغدغه جدی رای دهندگان امریکائی است سابقه خوبی ندارد. وی در کتاب "گزینه های دشوار" مدعی است که با بیل کلینتون راهپیمایی های طولانی انجام می دهد، اما امریکاییان به یاد دارند که وی یک باربه دلیل عارضه لخته خونی در بیمارستان بستری و بار دیگر هنگامی که در خانه تنها بود دچار بیهوشی شده است. یک بار هم به دلیل بیماری از او خواسته شده است سفر به آفریقای شمالی و خاورمیانه را که برای هفته بعد از آن تنظیم شده بود لغو کند.

هیلاری کلینتون احتمالا به حمایت بیل کلینتون رئیس جمهوری اسبق و باراک اوباما رئیس جمهوری کنونی امریکا دل بسته است. اوباما تا همین جا به حمایت از او برخاسته است و احتمالا دین خود را در قبال کناره‌گیری هیلاری از انتخابات ۲۰۰۸ ادا خواهد کرد.

اما عرصه سیاسی صحنه حساسی است که گمان نمی رود حتی دوستان هیلاری در حزب دموکرات هم حاضر به خطر پذیری در آن باشند. هنوز نشانه ای جدی از دورنمای موفقیت هیلاری کلینتون در انتخابات پیش‌رو مشاهده نمی شود.

وزیر ارتباطات درباره توسعه شبکه و پهنای باند اینترنت به مجلس توضیح داد

سرویس پارلمانی: در جلسه علنی دیروز مجلس شورای اسلامی، سئوال نصرالله پژمان‌فر و مرتضی‌آقا تهرانی، نمایندگان مشهد و تهران، از محمود واعظی، وزیر ارتباطات و فن‌آوری اطلاعات، در مورد دلایل توسعه شبکه و پهنای باند اینترنت، بدون پیوست فرهنگی و پیش از راه‌اندازی شبکه ملی اطلاعات، مطرح و پاسخ وزیر مردود اعلام شد.

سئوال‌کنندگان با انتقاد از سرعت پایین و هزینه بالای استفاده از اینترنت، راه‌اندازی شبکه ملی اطلاعات را با توجه به درآمد ماهانه ۵ هزار میلیارد تومانی آن وزارتخانه امکان‌پذیر دانستند و پرسیدند که علت ابلاغ نشدن ضوابط بهره‌برداری از اینترنت تلفن همراه چیست؟

آنان همچنین اعلام کردندکه وزیر ارتباطات، راه‌اندازی شبکه ملی اطلاعات را وسیله‌ای برای ایجاد محدودیت در دسترسی به شبکه‌های خارجی می‌داند و با اجرای آن مخالف است.

وزیر ارتباطات و فن‌آوری اطلاعات در پاسخ به این سئوال، اعلام کرد: توسعه پهنای باند، زیرساخت گسترش اینترنت در کشور است و بدون آن دولت الکترونیک و تجارت الکترونیک ایجاد نمی‌شود.وی اضافه کرد: ما، براساس پیوست مربوط به خدمات پیام چند رسانه‌ای، یعنی «ام.ام.اس»، مصوب ۸۷/۶/۲۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی عمل کرده‌ایم که به همه اپراتورها ابلاغ شده است.

علاوه براین، مصوبه دیگری هم داریم زیرعنوان «ضوابط ناظر بر میزبانی و تبادل محتوا در شبکه‌های ارتباطی و فن‌آوری اطلاعات، که به اپراتورها ابلاغ شده است، یعنی فعالیت‌های وزارت ارتباطات براساس این ابلاغیه‌ها بوده است.واعظی سپس توضیح داد: توسعه پهنای باند به موازات ایجاد شبکه ملی اطلاعات انجام می‌شود، و هیچ سندی مبنی بر ممنوعیت گسترش پهنای باند وجود ندارد، بلکه در ماده ۴۶ قانون برنامه پنجم توسعه، وزارت ارتباطات مکلف شده است که ۶۰ درصد خانوارها و صددرصد کسب و کارها را به شبکه ملی اطلاعات و اینترنت متصل کند.واعظی آنگاه گفت: به هنگام شروع به کار دولت یازدهم ۱۰ درصد محتوای استفاده‌کنندگان از داخل و ۹۰ درصد آن از خارج تأمین می‌شد، ولی با اقداماتی که انجام شد ۳۵ درصد مردم از محتوای میزبانی‌های داخلی استفاده می‌کنند و ۶۵ درصد از خارج و همواره ما از محتوای داخلی حمایت کرده‌ایم.

وزیر ارتباطات سپس اظهار داشت: ما، برای اینترنت خانگی و اینترنت موبایل ضابطه داریم و تمامی ضوابط مربوط به اینترنت خانگی در مورد اینترنت خارجی هم اعمال می‌شود.وی افزود: شبکه ملی اطلاعات ۱۲ سال است که مطرح است و من با پذیرش مسئولیت‌های این وزارتخانه، قول دادم که همه برنامه‌های مربوط به آن را تا پایان سال ۹۴ انجام دهم، ولی آیا بدون توسعه پهنای باند می‌توانیم شبکه اطلاعات را گسترش دهیم؟

وزیر ارتباطات در ادامه یادآور شد: ما باید پهنای باند داخل را افزایش دهیم تا مردم به راحتی بتوانند از این امکانات استفاده کنند.

وی افزود: سرانه پهنای باند بین‌المللی حدود یک کیلو بایت بر ثانیه بوده که امروز به ۲/۵ کیلو بایت بر ثانیه رسیده است.

همچنین تعداد دارندگان خط «ای.دی.اس.ال» در ابتدای دولت ۳ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر بود که امروز به ۸ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر رسیده است.

حدود ۱۰ میلیون نفر هم می‌توانند به وسیله موبایل از اینترنت استفاده کنند.

گرانی هزینه استفاده از اینترنت

وی در ارتباط با گرانی قیمت اینترنت، گفت: نرخ واگذاری پهنای باند از دیگر کشورها بیشتر نیست، در حالی که ما، باید برای امنیت شبکه هم سرمایه‌گذاری کنیم.واعظی سپس اظهار داشت:

شرکت مخابرات به غلط واگذار شده است، در حالی که اگر این شرکت به شیوه صحیح واگذار می‌شد، امروز من با قوت بیشتری سخن می‌گفتم، ولی هم‌اکنون با همه ابزاری که در اختیار دارم قول می‌دهم که مصوبات مجلس در ارتباط با کارگزاران روستایی انجام شود و مسأله قراردادها هم حل خواهد شد.

پس از این توضیحات و سخنان سئوال‌کنندگان، مجلس در یک رأی‌گیری پاسخ ارائه شده را قابل قبول ندانست و به وزیر ارتباطات و فن‌آوری اطلاعات، کارت زرد داد.

نامه نمایندگان درباره افزایش حقوق جانبازان بسیجی

در ادامه این جلسه اعلام شد که نامه ۱۸۰ تن از نمایندگان در مورد ضرورت اجرای کامل قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران بهویژه اجرای ماده ۳۸ آن در ارتباط با افزایش حقوق جانبازان بسیجی، در اختیار بنیاد شهید و امور ایثارگران قرار گرفته است.

ضرورت انتشار «فکت‌شیت» ایران

۲۱۳ تن از نمایندگان هم در بیانیه‌ای، خواستار انتشار فکت‌شیت (گزاره‌برگ) ایران، شامل تفسیر وزارت امور خارجه از مذاکرات هسته‌ای میان ایران و کشورهای ۵+۱ شدند.

امضاکنندگان این بیانیه تأکید کرده‌اند: چنانچه مستحضرید، وزارت امورخارجه برداشت و تفسیر خود را از مذاکرات با ۵+۱ به‌صورت فکت‌شیت (گزاره‌برگ) اعلام کرده است و مقامات آمریکایی برمبنای آن مصاحبه و اظهارنظر می‌کنند. از آنجا که جز بیانیه مشترک مرجع قابل استنادی از طرف جمهوری اسلامی ایران در دسترس نیست، توضیحات، تفاسیر و برداشت‌های وزارت امور خارجه می‌تواند در بررسی و تبیین مواضع مفید باشد و در تنظیم سند نهایی به کارشناسان کمک کند.

طرح سئوال نمایندگان

همچنین سئوال فتح‌الله حسینی و قاضی‌پور، نمایندگان قصرشیرین و ارومیه از وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، درباره علت نظارت نکردن بر مراکز درمانی وابسته به تأمین اجتماعی و زیانده بودن کارخانه داروسازی اکسیر واقع در بروجرد، تقدیم هیأت رئیسه شد.سئوال محمد دهقانی، نماینده طرقبه از وزیر دادگستری درباره اقدامات انجام شده در مورد کنوانسیون مبارزه با فساد، سئوال حسن کامران، نماینده اصفهان، از وزیر صنعت، معدن و تجارت، درباره علت عزل مدیرکل شهرک‌های صنعتی استان اصفهان و سئوال سه تن از نمایندگان از وزیر نیرو، در مورد علت جلوگیری از تخلف در طرح بهشت‌آباد هم در اختیار هیأت رئیسه قرارگرفت.

مجتهدزاده: معرفی شاخص‌های زن اسلامی، نیاز به جریان‌سازی فرهنگی دارد



رئیس سازمان نشر آثار و ارزش های مشارکت زنان در دفاع مقدس گفت: معرفی شاخص‌های زن اسلامی، نیاز به جریان‌سازی فرهنگی دارد.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما، خانم مجتهدزاده در دومین همایش اسوه های صبر و مقاومت در تالار قلم کتابخانه ملی به برگزاری نخستین جشنواره در سال گذشته اشاره کرد و افزود: اهدافی همچون تجلیل از بانوان حماسه ساز، همسران شهدا، جانبازان، آزادگان و ایثارگران، مادران شهدا که به تعبیر مقام معظم رهبری در قله‌های رفیع به عنوان اسوه‌های صبر و مقاومت چون کوه ایستاده اند، تبیین نقش مادرانه همسران ایثارگران در تأسی به الگوی صبر فاطمی و زینبی برای تربیت فرزندان بوده است.

رئیس جشنواره اسوه های صبر و مقاومت افزود: جریان سازی فرهنگی برای معرفی شاخصه‌های زن اسلامی و استیفای حقوق فرهنگی، اجتماعی، سیاسی ویژه همسران شهدا و ایثارگران، ترویج فرهنگ مقاومت و شهادت و گام نهادن در بعد اصلی تمدن اسلامی از طریق ارائه سبک زندگی اسلامی از دیگر اهداف این جشنواره است.

مجتهدزاده گفت: تحقق این اهداف جز با حضور و حمایت و طریق‌نمایی مصادیق بارز حماسه سازی ممکن نیست. این اقدام فرهنگی به صورت همزمان در همه استان‌های کشور برگزار می‌شود.

مجتهدزاده به فعالیت‌های این سازمان اشاره کرد و گفت: یک سال ونیم از فعالیت سازمان حفظ آثار و مشارکت زنان در دفاع مقدس می‌گذرد که تدوین رئوس راهبردی و نقشه عمل خویش، چاپ کتب تخصصی زنان، برنامه‌های آموزشی، انسجام واحدهای استانی و طرح جامع فرهنگی در حوزه زنان در دفاع مقدس از جمله فعالیت هایی است که تاکنون انجام گرفته است .مریم مجتهدزاده همسر جاویدالاثر سیدمحسن موسوی دیپلمات ربوده شده به وسیله رژیم صهیونیستی و رئیس سازمان حفظ آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع مقدس است.

خاطرنشان می‌سازد در این مراسم از کتاب و موسیقی زنان و دفاع مقدس رونمایی شد.

دومین جشنواره اسوه‌های صبر و مقاومت با حضور حجت الاسلام تقوی رئیس شورای سیاست گذاری ائمه جماعات، سردار جزایری معاون امور بسیج و فرهنگ دفاعی نیروهای مسلح ، امیرسرتیپ نامی جانشین رئیس بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، مریم مجتهدزاده رئیس سازمان نشر آثار و مشارکت زنان در دفاع مقدس، شهیندخت مولاوردی معاون رئیس جمهور در امور زنان و خانواده، صالحی امیری رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سردار قربانی رئیس سازمان موزه انقلاب و دفاع مقدس، خانم کاوه مشاور رئیس بنیاد شهید در امور زنان، خانم مومن همسر فرمانده نیروی دریایی، ابوشریف نماینده جنبش حماس در ایران و جمعی از همسران فرماندهان سپاه و ارتش و زنان فرهیخته و خانواده شهدا و ایثارگران برگزار شد.

شرکت ۳۰ کشور در مسابقه بین‌المللی کاریکاتور داعش

مسابقه بین‌المللی کارتون و کاریکاتور داعش که توسط انجمن هنرهای تجسمی انقلاب و دفاع مقدس آغاز شده است، با استقبال هنرمندان ۳۰ کشور روبرو شد.

به گزارش خبرنگار ما، تاکنون هنرمندان کاریکاتوریست ۳۰ کشور از جمله کشورهای الجزایر، استرالیا، آرژانتین، آذربایجان، بلژیک، برزیل، چین، کلمبیا، کوبا، فرانسه، مصر، آلمان، هند، اندونزی، ایتالیا، یونان، مونته‌نگرو، مراکش، نیجریه، پرو، صربستان، ازبکستان، زامبیا، مقدونیه، ترکیه، انگلستان، سوریه، امارات و جمهوری اسلامی ایران آثار خود را به دبیرخانه این مسابقه ارسال نموده‌اند.

مراسم بزرگداشت روز ملی عطار در نیشابور برگزار شد

مراسم بزرگداشت روز ملی عطار با حضور اندیشمندان و محققان این حوزه دیروز در نیشابور ادامه یافت.

این مراسم از دوشنبه شب با برگزاری شب شعر عطار با حضور شاعران مطرح ملی، استانی و شهرستانی همچون عبدالجبار کاکائی، سهیل محمودی، محمدرضا عبدالملکیان، اسماعیل امینی، محمد سلمانی، هادی منوری، جواد گنجعلی و مجید نظافت در باغ مصفای عطار نیشابور آغاز شد.

اجرای موسیقی گروه سروشان به سرپرستی آرش کامور و خوانندگی وحید تاج از دیگر برنامه های این شب شعر بود.

این گروه قطعاتی به صورت مرکب خوانی و مرکب نوازی در آواز اصفهان، دشتی و نوا را روی اشعاری از عطار نیشابوری اجرا کرد.

همایش بزرگداشت روز عطار نیز صبح دیروز با قرائت پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و با حضور اندیشمندان، محققان علم،ادب و عرفان و استادانی همچون دکترمحمدرضا حاج بابایی استاد دانشگاه علامه طباطبایی تهران، دکتر شهین قاسمی استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز، دکتر محمد تقوی استاد دانشگاه فردوسی مشهد، دکتر حمیدرضا حافظیان استاد دانشگاه فرهنگیان و دیگر استادان در فرهنگسرای سیمرغ نیشابور برگزار شد.

در ادامه این مراسم مقبره عطار نیشابوری عصر دیروز گلباران شد.

معرفی عطار نیشابوری تقویت خودباوری ایرانی اسلامی است

نیشابور-خبرنگاراطلاعات:وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت: معرفی عطار نیشابوری به جامعه اسلامی و به ویژه نسل جوان گامی اساسی در راه تقویت هویت و خودباوری ایرانی اسلامی است.

دکتر علی جنتی در پیام خود به‌مناسبت ۲۵ فروردین در مراسم روز ملی بزرگداشت شاعر و عارف نامی، عطار نیشابوری، افزود: بزرگداشت عطار راهی برای تعمیق همدلی، همزبانی ملی، همبستگی، همگرایی منطقه در راستای رشد و اعتلای دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران است.

وی معتقد است: در جغرافیای علم، فرهنگ، ادب، هنر، معرفت ایران اسلامی و جهان نام بلند نیشابور همچون نگینی فیروزه‌ای می‌درخشد.

این عضو هیات دولت یازدهم با بیان اینکه نیشابور این جایگاه و موقعیت کم‌نظیر خود را مرهون مفاخر و نامداران بزرگ و بلند آوازه‌اش است، خاطرنشان کرد: نامداران نیشابوری در هوای سرشار از معنا، معرفت و معنویت آن بالیده‌اند و نام بلند و سخنان‌شان جهانگیر شده است.

جنتی ادامه داد: شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابور یکی از این شخصیت‌های بی بدیل و نام‌آور است که عطر سخن نغز و پرمغزش مشام جان عاشقان و دلدادگان درگاه ربوبی را در سراسر جهان آکنده و نوازش داده است.وی عنوان کرد: عطار عارف صاحبدل و پیر راز آشنایی است که هفت وادی عشق را به پای شور و وجد عارفانه در نوردیده و بزرگانی چون مولانا جلال‌الدین بلخی را در برابر عظمت نام خویش معترف و مفتخر به پیروی کوچه‌نشینی این وادی و آشنای رموز منطق‌الطیر و ذاکر اسرار اولیای الهی کرده است که سیمرغ نام بلندش به شایستگی بر قاف ادب و معرفت انسانی نشسته است.

جنتی تاکید کرد: بدون تردید بزرگداشت یاد و نام و آثار پربار و گرانقدر عطار نیشابوری، تکریم و تجلیل فرهنگ و ادب و معرفت و معنویت ایرانی و اسلامی است.

وی با بیان اینکه کوشش‌های علمی و فرهنگی در حوزه عطارشناسی قابل ستایش و سپاس است، یادآور شد: برپایی مراسم همایش‌ها و آئین‌های ویژه روز ۲۵ فروردین ماه روز ملی آن شاعر و عارف نامدار و سالک هفت شهر عشق فرصتی برای ارج‌گذاری و بزرگداشت او است.

برگزاری همایش بین‌المللی ایران‌شناسی و زبان و ادب فارسی در قزاقستان



به مناسبت شصتمین سالروز تولد پروفسور صفر عبدالله، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه آبلای‌خان‌قزاقستان،همایش‌بین‌المللی «ایران‌شناسی و مسائل مربوط به زبان و ادب فارسی» در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه، نوزدهم و بیستم فروردین‌ماه ۱۳۹۴، با حضور استادان و نمایندگانی از کشورهای مختلف برگزار شد.

پروفسور الی ایوانویچ کولسنیکف، مورّخ و ایران‌شناس و عضو پیوستهٔ فرهنگستان علوم روسیه، پروفسور رستم شکوری، استاد دانشگاه لومونوسف مسکو، الکساندر قادربایف، پژوهشگر ارشد فرهنگستان علوم روسیه، دکتر خورشید دوران‌دخت، پژوهشگر و مترجم ادبیات فارسی به روسی از روسیه، پروفسور عبدالنبی ستارزاده، استاد دانشگاه ملی تاجیکستان، دکتر میرزا ملا احمد، عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم تاجیکستان، دکتر اصغر دادبه، رئیس بخش ادبیات دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، دکتر مهدی نوریان از دانشگاه اصفهان و حسن قریبی از فرهنگستان زبان و ادب فارسی از جملهٔ میهمانان این مراسم بودند. همچنین این همایش با حضور استادان سرشناسی از قزاقستان همچون نوروزبای المیرا، دکتر اوتی گین قمیس‌بایف، خانم گنار نادر اوا، سیّد احمد قطی‌قدم، و جمعی از استادان و دانشجویان دانشگاه‌های آلماتی برگزار شد. سخنرانی‌ها در دو مکان جداگانه و در سه گروه مجزا شامل ترجمه، فلسفه و تاریخ ایران، و زبان و ادبیات فارسی ارائه شد.

در جلسهٔ افتتاحیهٔ این همایش دکتر سلیمه کنن‌بای‌اوا، ضمن خیرمقدم گفتن به میهمانان، به پیشینه‌ای از فعالیت‌های دکتر صفر عبدالله اشاره و از خدمات وی قدردانی کرد. پس از آن دکتر اصغر دادبه، در موضوع «فردوسی و حکمت ایرانی»، دکتر الی کولونیسکف در موضوع «مسیحیان در جهان ایرانی»، دکتر بولاد کومیکف، عضو پیوستهٔ فرهنگستان علوم قزاقستان دربارهٔ «قبچاق‌ها در منابع عربی و فارسی»، و دکتر الکساندر قادربایف در موضوع «سهم صفرعبدالله در شناساندن ایران و آسیای مرکزی» سخنرانی کردند.

در ادامه دکتر ابلیت کمال‌اف، از پژوهشگاه خاورشناسی قزاقستان، در موضوع «نقش فرهنگ سُغدی در گسترش اقوام ترک»، و خانم نوروزبایا «در موضوع تأثیر فلسفهٔ ایرانی بر فلسفهٔ هایدگر» و پروفسور عبدالنبی ستارزاده در موضوع «اساس‌های نظری و ویژگی‌های آثار علمی صفر عبدالله در زمینه‌های ادبیات‌شناسی» و دکتر مهدی نوریان، در موضوع «ستایشگری در شعر فارسی» سخنرانی کردند. به مناسبت برگزاری این مراسم دکتر غلامعلی حدّاد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد سعدی نیز با اهدای لوحی از خدمات علمی و فرهنگی دکتر صفر عبدالله تقدیر کرد.

نمایش آثار کوتاه هنرجویان کیارستمی در جشنواره بین‌المللی فیلم فجر

مجموعه‌نشست‌های تحلیل وبررسی فیلم‌های کوتاه ساخته شده در کارگاه های بین‌المللی عباس کیارستمی در کشورهای اسپانیا و کلمبیا، در بخش جانبی سی و سومین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر برگزار می‌شود.

به گزارش ارتباطات و اطلاع‌رسانی سی و سومین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر، ۲۹ فیلم کوتاه ساخته شده توسط هنرجویان کارگاه‌های عباس کیارستمی در دو کشور اسپانیا و کلمبیا در بخش جانبی جشنواره برگزاری بخش بین‌الملل جشنواره فیلم فجر بررسی می‌شوند.

در این راستا و با همکاری محمودرضا ثانی که در این دو کارگاه به همراه عباس کیارستمی حضور داشته است، پنج نفر از خلاق‌ترین هنرجویان خارجی این فیلمساز که بهترین آثار کوتاه را در این کارگاه‌ها ساخته‌اند، انتخاب شده و در این نشست‌ها حضور خواهند داشت.

در این مجموعه نشست‌ها، ابتدا فیلم‌های کوتاه ساخته شده به نمایش در می‌آیند و پس از آن، دانشجویان و کارگردانان حاضر در نشست، به بررسی فیلم ها می نشینند.

فرودرو گارسیا و هکتور زرکو از اسپانیا، ایلاریا گامبارلی از ایتالیا، لیلیانا دیاز از کلمبیا و لین یو از چین فیلمسازان کوتاه و از جمله بهترین هنرجویان عباس کیارستمی در کارگاه‌های اسپانیا و کلمبیا هستند که به ایران می‌آیند و با حضور در نشست‌های تحلیل و بررسی، با ایرانیان حاضر به گفت‌وگو و تبادل نظر می‌پردازند.

تحلیل و بررسی ۲۹ فیلم کوتاه انتخاب شده از این کارگاه‌ها، روش انتخاب ایده و ساخت اثر، تبادل مطالب و مؤلفه‌های آموزشی ارائه شده توسط کیارستمی در این کارگاه‌ها، تجربیات فیلمسازی در خارج از ایران از جمله مباحثی است که در این نشست‌ها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کارگردانان حوزه‌های فیلم کوتاه و بلند سینمای ایران و همچنین دانشجویان فیلمسازی از جمله کسانی هستند که می‌توانند در این نشست‌ها شرکت کنند. نحوه ثبت‌نام بزودی اعلام خواهد شد.

اپرت «رودابه» روی صحنه می‌رود



اپرت "رودابه" که برداشتی آزاد از شاهنامه فردوسی است سوم تا نهم اردیبهشت در تالار رودکی اجرا می‌شود.

نشست خبری اپرت "رودابه" صبح دیروز با حضور شقایق باقری بازیگر و سرپرست گروه، سعید میرزایی کارگردان، محمد کیا خسروی نویسنده، موسیقی متن، حمید خسروبیگی مدیر اجرایی و بابا محمد محمدیان اسپانسر در تالار وحدت برگزار شد.

در ابتدای نشست حمید خسرو بیگی مدیر اجرایی این برنامه گفت: این کار یک اجرای کاملا ایرانی است که روی متونی از شاهنامه فردوسی با همان اشعار آهنگسازی شده است، یکی از مسائل مطرح شده در این‌برنامه قیمت‌های بلیت بود که صرف هزینه‌های بالا برای لباس، دکور و ... سبب شد که قیمت بلیت کمی بالا برود. با این حال ما سعی کردیم شرایط را مهار کنیم.

شقایق باقری بازیگر و سرپرست گروه نیز درباره این اجرا گفت: تفاوت اپرا با اپرت در مدت زمان آن و بازیگران آن است. اپرت کامل دیالوگ‌محور است، اما در اپرا کلام آهنگین محور قصه قرار می‌گیرد.

او افزود: این کار از خرداد ماه سال گذشته کلید خورده و ۲ماه تمام تمرین داشتیم. اپرت "رودابه" برداشتی آزاد از شاهنامه فردوسی در بخش منوچهر است و داستان‌های بعد از آن با موسیقی کلاسیک که ساخته محمد کیا خسروی است قرار می‌گیرد. تمام این موسیقی‌ها با پیانو و فلوت انجام می‌شود.

باقری ادامه داد: در این اپرت سه وکال دیگر همراه با بازیگر زن می‌خوانند. ما در این اجرا به هیچ وجه تک‌خوان زن نداریم و با قوانین پیش رفته‌ایم.

سعید میرزایی کارگردان این کار هم گفت: در این اجرا قرار است روی افسانه تمرکز شده و بیشتر قصه عشق پایدار زال و رودابه را مد نظر قرار دادیم و کمتر به بخش‌های دیگر پرداخته‌ایم. در کل عشق پایدار این دو محوریت داستان ما است.

در ادامه نشست، بابا محمد محمدیان اسپانسر این اجرا گفت: در حوزه کاری ما در قسمت فرهنگی کم‌کار بودیم و این بهترین فرصت بود تا با این اجرا بتوانیم خودی نشان دهیم، آژن سرویس بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی تمام هزینه‌ها را برآورد کرده و بیشتر حرکت فرهنگی آن مدنظر بوده است.

باقری که خود بازیگر نقش رودابه در این اجراست گفت: این اجرا "آیریک" نام دارد و در فرهنگ لغت به معنای ایرانی است، برنامه ما به مدت ۸روز از ۳تا ۹اردیبهشت ماه است.

هم‌اندیشی مدیران سینمایی ۱۵کشور در تهران

نخستین نشست هم‌اندیشی رؤسا و مسئولان سازمان‌های سینمایی ۱۵کشور منطقه در حاشیه سی و سومین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر به میزبانی سازمان سینمایی برگزار می‌شود.

به گزارش ارتباطات و اطلاع‌رسانی سی و سومین جشنواره بین المللی فیلم فجر، نشست هم اندیشی رؤسا و مسئولان سازمان‌های سینمایی ۱۵کشور منطقه به میزبانی جمهوری اسلامی ایران و دبیری علیرضا شجاع‌نوری همزمان با جشنواره برگزار می‌شود.

در این نشست، میهمانانی از کشورهای مختلف به دعوت سازمان سینمایی ایران حضور خواهند داشت.

در این نشست، مسائل مشترک سینمایی کشورهای منطقه، ظرفیت‌ها و فرصت‌های سینمایی مشترک، عرضه آثار و حضور در بازارهای منطقه‌ای و جهانی، رفع موانع بین بخشی در حوزه تولید مشترک آثار سینمایی، هم‌سویی در تولید مشترک، امکان‌سنجی تأسیس صندوق بین‌المللی تولید مشترک در منطقه و ... بررسی خواهد شد. بخش بین‌الملل سی و سومین جشنواره فیلم فجر، ۵تا ۱۲اردیبهشت‌ماه با حضور مهمانانی از کشورهای مختلف جهان در تهران برگزار خواهد شد.

کوتاه آموزشی

دستور رئیس‌جمهوری برای تشکیل کارگروه رسیدگی به خواسته‌های معلمان

مشاور وزیر آموزش و پرورش و مدیر کل دفتر وزارتی اعلام کرد: با دستور رئیس‌جمهور، کارگروهی متشکل از مسئولان ارشد دولتی برای رسیدگی به خواسته‌های فرهنگیان تشکیل شد.

به گزارش فارس، محمد فاضل از تشکیل کارگروه رسیدگی به خواسته‌های معلمان به دستور رئیس‌جمهور خبر داد و اظهار داشت: با دستور رئیس جمهور ی و با هدف رسیدگی به خواسته‌های فرهنگیان، کارگروهی با حضور اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس جمهوری، محمدباقر نوبخت رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و علی اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش تشکیل شد.به گزارش مرکز اطلاع رسانی و روابط عمومی وزارت آموزش و پرورش، فاضل با بیان اینکه تشکیل این کارگروه با حضور مسئولان تراز اول دولت، نشان از توجه ویژه مسئولان نظام به مسائل آموزش و پرورش و اهتمام جدی به معلمان است، خاطرنشان کرد: ترکیب افراد حاضر در کارگروه مورد اشاره، نشان می‌دهد، عزم دولت برای رسیدگی به مشکلات معلمان جدی است.

شیوه نامه انضباطی دانشجویان تغییر کرد

مدیرکل دانشجویی سازمان امور دانشجویان از اتمام بازنگری شیوه نامه انضباطی خبر داد و گفت: در این شیوه نامه نحوه برخورد با تقلب های علمی و پایان نامه ای دانشجویان یکسان سازی شده است.

دکتر صمد حاج جباری در گفتگو با مهر گفت: درشیوه‌نامه جدید به موضوع سرقت‌های علمی، تقلب و تخلفات در دوره کارشناسی ارشد و دکتری توجه ویژه ای شده است. وی ادامه داد: شیوه نامه قبلی در مورد تخلفات دوره تحصیلات تکمیلی و تقلب‌هایی که در پایان‌نامه ها و مقالات ممکن است رخ دهد به صورت جزئی نپرداخته و به بحث پایان نامه ها و تخلفات مربوط به این بخش، اشاره نشده بود.

سلب امکان رتبه‌بندی مراکز آموزشی علوم اسلامی

نشست یازدهم کارگروه توسعه آموزش عالی قرآنی به ریاست دکتر مجتبی شریعتی نیاسر معاون آموزشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری برگزار شد.

به گزارش ایسنا ، در این نشست دکتر شریعتی نیاسر با تأکید بر یکپارچه‌سازی زیرنظام های آموزشی در حوزه علوم قرآنی، بیان داشت: مأموریت‌گرایی آموزش عالی ، سیاست کلان وزارت علوم است که لازمه اجرای آن در حوزه علوم انسانی و قرآن تفاهم و تعامل با تمام ذی نفعان است.معاون آموزشی وزیر علوم در ادامه گفت: مأموریت‌گرا نبودن مراکز آموزشی علوم اسلامی اعم از مراکز حوزوی و دانشگاهی امکان رتبه‌بندی آن مراکز بر مبنای مأموریت‌های محوله را از ما سلب کرده است.

اطلس ملی مشاغل تدوین شد

مدیرکل تربیتی و مشاوره وزارت آموزش و پرورش به جزئیات برنامه‌های دانش‌آموزی هفته مشاغل اشاره کرد و از اجرای رسمی هدایت تحصیلی – شغلی دانش آموزان در سال نهم و تدوین اطلس ملی مشاغل خبر داد.

به گزارش فارس، ابوالقاسم عیسی مراد در نشست خبری که دیروز به مناسبت هفته مشاغل در ساختمان زنده‌یاد علاقه‌مندان وزارت آموزش و پرورش برگزار شد، اظهار داشت: هدایت صحیح دانش‌آموزان به شاخه‌ها، رشته‌های تحصیلی ـ شغلی، به منظور ورود به بازار کار متناسب با استعداد، توانایی، شخصیت، ارزش ها، علایق و رغبت‌ها با توجه به امکانات و نیازهای جامعه، ضرورت اجتناب‌ناپذیر است.

اطلاعات مدارس غیر دولتی در دسترس خانواده ها

رئیس سازمان مدارس غیردولتی کشور با تاکید بر اینکه دریافت ودیعه یا شهریه در پیش ثبت نام مدارس غیر دولتی تخلف است اظهار کرد:الگوی شهریه را به استان ها اعلام و ابلاغ کرده ایم.

مرضیه گرد در گفتگو با مهر افزود: سامانه ای راه اندازی شده است تا مدیران موسسات خصوصی اطلاعات خود را در آن درج کنند و پس از وارد کردن اطلاعات مدیران مشارکت استانی اطلاعات را تایید می کنند و نرخ شهریه پیشنهادی در شورای نظارت بررسی و تصویب می شود.رئیس سازمان مدارس غیردولتی کشور تصریح کرد: از استان ها خواسته ایم تا اطلاعات مدارس غیر دولتی بر روی سایت آموزش و پرورش هر شهر منتشر شود تا اطلاعات در معرض دید عموم قرار گیرد و خانواده ها می توانند از نیمه دوم اردیبهشت به اطلاعات مدارس غیر دولتی دسترسی داشته باشند.

وی بیان کرد: از هفته آینده که ثبت نام مدارس غیر دولتی آغاز می‌شود تیم نظارتی از سوی سازمان به مدارس غیر دولتی به خصوص در شهر تهران برای نظارت بیشتر اعزام می شوند.

اعزام هواپیما به عربستان برای برگرداندن زائران

مدیرعامل ایران‌ایر با بیان اینکه پروازهای عمره از ساعت صفر دیروز متوقف شد، گفت: در حال حاضر طبق برنامه هواپیماها بدون مسافر به عربستان اعزام می‌شوند تا زائران حاضر در عربستان را به ایران برگردانند.

فرهاد پرورش در گفتگو با فارس درباره توقف پروازهای عمره اظهار داشت: شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران پریروز دو پرواز به جده داشت که هر دو پرواز تقریباً با یک‌دوم ظرفیت به عربستان اعزام شد.

وی افزود: دلیل کاهش تقاضای سفر به حج عمره در ایام اخیر این است که اولاً صدور ویزای عربستان محدود شده است و ضمن اینکه احتمال می‌دهیم بسیاری از زائران از انجام این سفر انصراف دادند و در اعتراض به عمل غیراخلاقی کارکنان فرودگاه جده، از سفر به عربستان امتناع ورزیدند.

مدیرعامل ایران‌ایر بیان کرد: از هفته گذشته و پس از بروز حادثه فرودگاه جده، مردم ایران از انجام سفرهای عمره امتناع ورزیدند و این روند انصراف‌ها رو به افزایش بود، ضمن آنکه سفارت عربستان هم صدور ویزا را با جدیت قبل انجام نمی‌داد و هر دو موضوع موجب کاهش تقاضای سفر حج عمره شد.

وی با اشاره به تصمیم دولت برای توقف پروازهای عمره بیان کرد: از ساعت صفر دیروز هیچ زائری به عربستان اعزام نشد، اما پروازها طبق برنامه قبل در حال انجام است؛ هواپیماها از ایران بدون مسافر به عربستان پرواز می‌کنند و زائرانی را که در عربستان هستندرا به ایران منتقل می‌کنند.

نامبرده اظهار داشت: پروازها طبق برنامه‌ریزی قبلی تا دوره ۱۰ روزه انجام می‌شود تا زائران ایرانی که در عربستان هستند، به ایران برگردانده شوند.

وی با تأکید بر اینکه تابع نظر سازمان حج و زیارت هستیم، اظهار داشت: هر تصمیمی که سازمان حج و زیارت در این‌باره اتخاذ کند، پیاده می‌کنیم.

پرورش اظهار داشت: پس از بروز مشکلات سیاسی اخیر در کشور عربستان، سازمان هواپیمایی این کشور فشارهای خود را روی ایرلاین‌های ایرانی افزایش داد و در چندین نوبت هواپیمای ما تحت بازرسی قرار گرفت، در حالی که هیچ مشکل خاصی وجود نداشت، ضمن آنکه سازمان هواپیمایی عربستان دو پرواز ما را از مرز هوایی عربستان برگرداند که یکی از آنها پرواز دمام ـ مشهد و دیگری پرواز اخیر اصفهان ـ جده بود.

وی افزود: کشور عربستان مدعی شد هواپیماهایی که تأیید استانداردهای اروپا را نداشته باشند اجازه ورود به فرودگاه جده را ندارند و بوئینگ ۷۴۷ هما هم دارای سن بالایی است.پرورش بیان کرد: هواپیمای پرواز دمام یک فروند ایرباس ۱۱ ساله بود و هواپیمای مسیر اصفهان ـ جده یک فروند بوئینگ ۷۴۷ بود که سازمان هواپیمایی عربستان مدعی شد این هواپیما سن بالایی دارد، در حالی که این هواپیما قبلاً هم مجوز داشته و در پروازهای عمره امسال نزدیک به یک‌صد پرواز انجام داده است.

پرورش افزود: همین شرکت هواپیمایی سعودی هم در پروازهای حج از هواپیماهای اجاره‌ای دارای سن بالا استفاده می‌کرد و قطعاً سن بالای هواپیما ملاک ایمنی نیست؛ ایرباس لوفت‌هانزا که اخیراً سقوط کرد، حدود ۲۵ سال سن داشت و در یکی از بهترین شرکت‌های هواپیمایی دنیا پرواز می‌کرد.

برنامه‌های دولت برای افزایش تولید نفت، گاز و فرآورده‌های پتروشیمی

برنامه های جدید دولت برای افزایش تولید نفت، گاز و محصولات پتروشیمی تشریح شد.

مهندس بیژن نامدار زنگنه دیروز در نخستین نشست رسانه‌ای خود گفت: سال گذشته با بهره‌برداری از ۶ ردیف پالایشی (ترین) فاز ۱۲ و سه سکوی دریایی این فاز به همراه ۴ ردیف‌پالایشی (ترین) فازهای ۱۵ و ۱۶ و ۲ سکوی وابسته موفق شدیم روزانه حدود ۱۲۵ میلیون متر مکعب ظرفیت گاز تزریقی به شبکه سراسری را بالا ببریم.

وی اظهار امیدواری کرد که تولید فازهای ۱۵ و ۱۶ پارس جنوبی در نیمه نخست امسال تثبیت و روزانه ۵۰ میلیون مترمکعب گازجدید از این طریق به شبکه سراسری ارسال شود.همچنین امسال گازاستخراجی از سکوهای فاز ۱۷ پارس جنوبی به ساحل خواهد رسید و تولید روزانه ۲۵ میلیون مترمکعب گاز این فاز هم تثبیت خواهد شد.

وزیر نفت یکی از اولویت های دولت را برای گسترش میدان گازی پارس جنوبی تا پایان امسال ، توسعه فازهای ۱۹ (معادل ۲ فاز) ، ۲۰ و ۲۱ اعلام کرد و گفت: امیدواریم در سال ۹۴ بخشی از گاز تولیدی این فازها به خشکی بیاید.

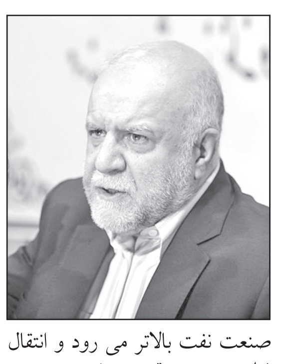
وی تاکید کرد: اگر تا اوایل زمستان امسال روزانه ۴۰ تا ۵۰ میلیون مترمکعب گاز از فازهای ۱۹، ۲۰ و ۲۱ حاصل شود، شرایط خوبی برای زمستان ایجاد خواهد شد و در مجموع با توسعه هفت فاز اولویت‌دار پارس جنوبی حدود ۱۷۰ میلیون مترمکعب گاز به تولید کشور افزوده می شود.

عضوکابینه‌دولت گفت:مصوبات صندوق توسعه ملی با پیشرفت خوبی در حال پیگیری است و با استفاده از بند «ق» قانون بودجه امسال می توانیم طرحها را جلو ببریم. ضمن این که همه این مسائل و برنامه ریزی ها با فرض ادامه تحریم ها است و اگر شرایط تحریم تغییر کند، به طور طبیعی کار ما هم راحت تر می شود.

وی تاکید کرد: درحوزه تولید نفت هم اولویت امسال دولت، توسعه میادین مشترکِ غرب کارون است، بطوری که ظرف سه سال آینده روزانه ۷۰۰ هزار بشکه از این میادین نفت تولید خواهیم کرد. برای توسعه میادین غرب کارون ۲۰ میلیارددلار اعتبار تخصیص یافته است.

زنگنه گفت: ما در دریای خزر هم یک میدان کشف شده غیرمشترک به نام سردار جنگل داریم اما عمق آب‌ها در آنجا ۷۰۰ متر است که تکنولوژی لازم را برای توسعه میدان‌هایی در این عمق نداریم و ترجیح می‌دهیم ابتدا میادین مشترک جنوب را توسعه دهیم و میادین خزر را به دوران بعد از تحریم‌ها موکول کنیم.

وی همچنین با اشاره به قراردادهای جدید نفتی گفت: ساختار قراردادهای جدید، مراحل پایانی نظرخواهی حقوقی خود را می گذراند و بزودی متن نهاییِ شده را برای دولت ارسال می کنیم. قراردادهای جدید پایه تازه ای برای جذب سرمایه گذاران، شرکتهای بین‌المللی و صاحبان فناوری خواهد بود.وزیر نفت افزود: طبق قراردادهای جدید، هر شرکت خارجی برای اجرای پروژه در ایران باید یک شریک معتبر داخلی داشته باشد یا یک شرکت ایرانی را در داخل کشور به ثبت رساند؛ به این ترتیب ظرفیت مدیریتی شرکت‌های



صنعت نفت بالاتر می رود و انتقال فناوری هم محقق می شود.

وی تاکید کرد: شرکت های خارجی به یقین باید برای ثبت شرکت ایرانی در داخل ایران اقدام کنند و این شرکت نباید به هیچ وجه صوری باشد.زنگنه در خصوص سیاست‌های پالایشی وزارت نفت گفت: در نیمه دوم امسال یک واحد از پالایشگاه ستاره خلیج فارس به ظرفیت ۱۲۰ هزار بشکه در روز وارد مدار می‌شود که نیاز ما را به واردات بنزین رفع می کند. علاوه بر این، مشکل کیفیت گازوئیل و بنزین تولید داخل مرتفع می شود و امسال صادرکننده گازوئیل خواهیم شد.

وی ادامه داد: بزودی ساخت ۸ پالایشگاه جدید میعانات گازی به ظرفیت ۴۸۰ هزار بشکه در روز در عسلویه (منطقه عمومی سیراف) آغاز خواهد شد که بخش عمده آنها به بخش خصوصی و بخشی به نهادهای عمومی غیردولتی واگذار شده است.با بهره‌برداری از این پالایشگاه ها تمام میعانات گازی تولید داخل صرف امورپالایشی و تولید محصولات پایین دستی می شود و ایران دیگر میعاناتی برای صادرات نخواهد داشت.

این مقام مسئول اضافه کرد: همچنین امسال پالایشگاه دوم نفت آبادان و پالایشگاه آناهیتا در کرمانشاه فعال می شود.

به گفته وی، در حوزه گازرسانی هم دولت از اواخر پارسال کار گازرسانی به سیستان و بلوچستان را آغاز کرده و برای سرمایه‌گذاری ۲ میلیارد دلاری آن مناقصه برگزار شده که بازپرداخت این مبلغ از طریق بیع متقابل از محل صرفه‌جویی در مصرف فرآورده نیروگاه های زاهدان، چابهار، زابل و کنارک تأمین می شود.

وزیر نفت افزود: این پروژه بین ۲/۵ تا ۳ سال دیگر به بهره‌برداری می‌رسد و گاز ابتدا به زاهدان سپس کنارک و بعد از آن به زابل و خاش خواهد رسید. خط لوله در دست ساخت، همان خطی است که باید گاز را به پاکستان صادر کند.

وی اضافه کرد: سال گذشته طرح ۴/۷ میلیارد دلاری گازرسانی به شهرهای کوچک و روستاهای باقیمانده را کلید زدیم که با اجرای همه این پروژه‌ها بیش از ۹۵ درصد جمعیت از گاز طبیعی استفاده خواهند کرد و مصرف داخلی فرآورده‌های بنزین و گازوئیل به حمل و نقل و اندکی هم به کشاورزی منحصر خواهد شد و مصرف سوخت مایع در بخش‌های صنعتی و خانگی بسیار کاهش می‌یابد.زنگنه به اشتغال‌زایی قابل توجه پروژه‌های گازرسانی با توجه به ساخت تجهیزات آن در داخل کشور اشاره کرد و گفت: ظرف ۲ سال و نیم به ۱۳ تا ۱۴ هزار میلیارد تومان منابع نیاز داریم که عمده این منابع با کمک بانک‌ها تامین شده‌اند و بقیه را هم باید رایزنی کنیم که اختصاص داده شود.وی در ادامه گفت: با پیشرفت پارس جنوبی امسال یک و نیم میلیون تن اتان جدید به عنوان خوراک به پتروشیمی‌ها اختصاص خواهد یافت و کمبود خوراک جبران می‌شود.همچنین ۷۵ میلیارد دلار طرح پتروشیمی تعریف شده که عمده منابع آن باید از طریق فاینانس خارجی تامین شود؛ اگر چه بخشی از این منابع از طریق فاینانس چین تامین شده، اما کفایت نمی‌کند.

وزیرنفت گفت:از هفته آینده(سه شنبه اول اردیبهشت) سوخت گازوئیل به کامیون‌ها و اتوبوس‌های برون شهری صرفاً بر اساس بارنامه اختصاص خواهد یافت و در مرحله بعد که سال دیگر اجرا می‌شود، تمام خودروهای گازوئیل‌سوز داخل و خارج شهری به GPS مجهز شده و بر اساس پیمایش به آنها سوخت اختصاص خواهد یافت.

به گزارش خبرنگارما، وی با اشاره به قیمت جهانی نفت و اقدام اوپک برای بهبود قیمت ها گفت: در اجلاس قبلی اوپک ۸ کشور موافق و ۴ کشور مخالف کاهش تولید نفت بودند، اما الان موافقان کاهش تولید بیشتر شده اند و ۲ کشور دیگر هم به صف موافقان پیوسته اند .

زنگنه گفت: مخالفان کاهش تولید می‌گویند قیمت نفت متعارف را بالا نبرید تا تولید نفت شیل با توجه به گران‌تر بودنِ تولید آن اقتصادی نشود. اگر قیمت نفت ۷۰ یا ۱۰۰ دلار باشد، شیل بیشتری وارد بازار می‌شود و اگر ۶۰ دلار باشد، شیل کمتری وارد بازار می‌شود. اما در حال حاضر با قیمت‌های فعلی توقف شیل‌ها به اندازه‌ای نبوده که بتواند بر عرضه و تقاضا اثر بگذارد.وی ادامه داد: ایران معتقد است که برای بهبود قیمت ها باید ۵ درصد از ۳۰ میلیون بشکه تولید روزانه اوپک کم شود، ولی سهم بازار چیزی نیست که ما به راحتی از آن بگذریم.وزیر نفت در بخش دیگری با اشاره به پرونده فساد مالی بابک زنجانی گفت: هفته گذشته آخرین دستورها برای انتقال اموال بابک زنجانی با کارشناسی به قیمت روز داده شد.

وی ادامه داد: آقای زنجانی بیش از ۲ هزار و ۷۰۰ میلیون دلار پول نفت را پس نداده است و قصد هم ندارد که آن را به صنعت نفت بازگرداند. البته اقدام ها برای انتقال اموال بابک زنجانی به وزارت نفت آغاز شده و قرار است اموال باقی مانده به قیمت روز محاسبه و براساس قیمت روز بدهی وی به وزارت نفت پرداخت شود. هرچند ارزش اموال او بیشتر از ۵۰۰ میلیون دلار نیست.

بنابر این بازگرداندن مابقی بدهی او به وزارت نفت بستگی به این دارد که دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی کار را چگونه پیش ببرند .زیرا ما در این زمینه ابزاری نداریم، درعین حال بابک زنجانی هم هنوز نگفته است که باقیمانده پول نفت کجاست.زنگنه همچنین درباره پرداخت باقیمانده بدهی نیروی انتظامی به وزارت نفت گفت: از سوی ناجا تاکنون حدود ۶۰ میلیون دلار به نفت پرداخت شده و حدود ۲۰۰ میلیون دلار دیگر باقی مانده است که پیگیر دریافت آن هستیم.

اکبر نعمت الهی مدیرکل روابط عمومی وزارت نفت هم در حاشیه این نشست به خبرنگارما گفت: بیستمین نمایشگاه بین المللی نفت، گاز، پالایش و پتروشیمی از ۱۶ تا ۱۹ اردیبهشت در محل دائمی نمایشگاههای بین المللی تهران برگزار می شود. به گفته وی، برای نمایشگاه امسال تاکنون ۱۲۰۰ شرکت داخلی و ۶۰۰ شرکت خارجی ثبت نام کرده‌اند.

نفت ، طلا ، سکه و ارز

بازار جهانی

هر بشکه نفت سبک آمریکا (وست تگزاس)	۵۲/۲۸ دلار
هر بشکه نفت دریای شمال (برنت)	۵۸/۱۱ دلار
هر بشکه نفت اوپک	۵۵/۸۶ دلار
هر اونس (۳۱/۱ گرم) طلا	۱۱۹۶/۸دلار

بازار داخلی

سکه طلا طرح قدیم (به وزن ۸/۱۳ گرم)	۹۶۱۰۰۰ تومان
سکه طلا طرح جدید (به وزن ۸/۱۳ گرم)	۹۶۳۰۰۰ تومان
نیم سکه طلا (به وزن ۴/۰۶گرم)	۵۱۳۰۰۰ تومان
ربع سکه طلا (به وزن ۲/۰۳ گرم)	۲۸۱۰۰۰ تومان
سکه یک گرمی	۱۸۹۰۰۰ تومان
هر گرم طلای ۱۸ عیار (بدون مزد ساخت)	۹۸۶۰۰ تومان
هر گرم نقره خام (عیار ۹۹۹)	۱۸۹۰ تومان
دلار آمریکا(نرخ بانکی)	۲۸۲۵/۸تومان
دلار آمریکا(نرخ آزاد)	۳۳۳۴ تومان
یورو(نرخ بانکی)	۲۹۸۷/۶ تومان
یورو(نرخ آزاد)	۳۵۸۲ تومان
پوند انگلستان(نرخ بانکی)	۴۱۴۶/۶تومان
پوند انگلستان(نرخ آزاد)	۴۸۹۷ تومان
درهم امارات (نرخ بانکی)	۷۶۹/۴ تومان
درهم امارات (نرخ آزاد)	۹۱۲ تومان

رکورد تولید آلومینیوم ایران شکسته شد

با تولید ۱۸۲ هزارتن در پایان سال گذشته رکورد تولید آلومینیوم ایران شکست .

دکتر حمیدرضا بادکوبه مدیرعامل صنایع آلومینیوم ایران دیروز در جمع خبرنگاران با بیان این مطلب گفت: این مجتمع بزرگترین تولیدکننده شمش آلومینیوم کشور است که حدود ۱۴ درصد از سهم بازار مصرف آلومینیوم را در اختیار دارد.

به گفته وی، صنعت آلومینیوم در سالهای آینده به واسطه نیاز صنایع جدید به آلیاژهای ترکیبی، اهمیت مضاعفی خواهد یافت و هرگونه سرمایه گذاری در توسعه صنایع آلومینیوم بسیار سودآور است.

بادکوبه افزود: مجموع ۴۰۰ هزار تنی ظرفیت تولیدی آلومینیوم در مجتمع ایرالکو و مجتمع آلومینیوم المهدی در مقایسه با تولید جهانی این فلز بسیار ناچیز و در حد ۰/۷ درصد است.

وی ادامه داد: بر اساس مصوبه هیأت دولت، مراحل اتوماسیون خطوط قدیمی تولید در مجتمع آلومینیوم ایران آغاز شده و تاکنون ۱۴۰ دیگ که ظرفیت هریک از آنها تولید ۵۰۰ کیلو آلومینیوم در روز است، بهسازی و اتوماتیک شده‌اند.تولید دیگ های جدید ۲ برابر دیگ‌های قدیمی است و برای جایگزینی ۲۸۰ دیگ باقیمانده هم تا دو سال آینده برنامه‌ریزی شده است.

نامبرده افزود: تولید آلیاژهای جدید برای مصارف صنایع خاص در این مجتمع آغاز شده و کیفیت آلیاژهای تولیدی با راه اندازی کارگاه جدید ریخت فلز افزایش می یابد.

شایان ذکر است که کارگاه جدید ریخت فلز به ظرفیت ۱۱۰ هزار تن محصول آلیاژی در صنایع آلومینیوم ایران تا پایان تابستان امسال به بهره برداری خواهد رسید.وی گفت: خوراک اصلی این مجتمع پودر آلومینا و آند(کربن) است که به ازای تلفیق ۲ کیلو پودر آلومینا با ۳ کیلو آند(کربن) می توانیم یک کیلو شمش آلومینیوم استحصال کنیم.

مدیرعامل صنایع آلومینیوم ایران از عقد قرارداد خرید ۲۰۰ هزارتن آلومینای مرغوب با شرکت نالکو هندوستان خبرداد و گفت: به دلیل تغییر در نحوه انتقال پودر آلومینای وارداتی در بندر امام خمینی و بهبود کیفیت کشتی های حمل کننده که منجر به تسریع در عملیات تخلیه و جلوگیری از پرداخت دموراژ(خسارت تأخیر) شده است، در پایان سال ۹۳ برای نخستین بار به ۱۰۸ میلیارد تومان سود خالص دست یافتیم.وی گفت: در حال حاضر صنعت آلومینیوم حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد بومی‌سازی شده و با وجود تحریم‌ها، کارشناسان ایرانی برخی از خطوط تولید آلومینیوم را در کشور راه‌اندازی کرده‌اند.

به گفته بادکوبه، پارسال ۶۰ هزار تن از محصولات آلومینیوم ایران به کشورهای اطراف و برخی کشورهای اروپایی صادر شد.

وی از برنامه احداث کارخانه تولید آنُد(کربن) در این شرکت خبر داد و گفت: این کارخانه با ظرفیت ۱۰۰ هزار تن تا سال ۹۷ به بهره‌برداری خواهد رسید که صرفه جویی ارزی مناسبی را به همراه دارد.

این مقام مسئول همچنین از برنامه احداث نیروگاه توسط شرکت ایرالکو خبر داد و گفت: با احداث این نیروگاه، امکان تأمین برق مورد نیاز کارخانه از این طریق فراهم می‌شود و صرفه‌جویی مناسبی در قیمت برق مصرفی کارخانه صورت خواهد گرفت.

مدیرعامل شرکت آلومینیوم ایران گفت: هنوز تحریم های اتحادیه اروپا علیه این شرکت به دلیل تولید نوعی آلیاژ برای مصارف خاص برطرف نشده است، ولی تلاش های حقوقی برای رفع تحریم ها در دادگاه های اروپایی ادامه دارد.

تعیین تکلیف نرخ سود بانکی در جلسه آتی شورای پول و اعتبار

رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران از تعیین تکلیف نرخ سود بانکی در جلسه آتی شورای پول و اعتبار خبر داد.

ولی الله سیف در گفتگو با ایرنا اضافه کرد: کاهش نرخ سود بانکی از سیاست های بانک مرکزی است که در دستور کار شورای پول و اعتبار قرار گرفته است. بانک مرکزی در این ارتباط گزارشی را آماده کرده که در جلسه گذشته شورای پول و اعتبار مطرح شد و توضیحات کلی آن در اختیار اعضا قرار گرفته است.

وی افزود: کاهش نرخ سود بانکی را در جلسه آینده شورای پول و اعتبار دنبال می کنیم و امیدواریم در جلسه آتی بتوانیم به نتیجه برسیم.

رئیس کل بانک مرکزی در پاسخ به این سوال که آیا در بهار امسال شاهد کاهش نرخ سود بانکی خواهیم بود؟ گفت: حتما، قاعدتا متناسب با روند کاهشی نرخ تورم، نرخ سود بانکی هم باید کاهش یابد.

وی تصریح کرد: ما در دوره ای بسیار طولانی در ارتباط با سود سپرده ها و تسهیلات نرخی منفی داشتیم که اکنون مثبت شده است، منتها با نرخ تورم فاصله زیادی دارد که باید حتما برگردد و متناسب شود تا بتواند قابل قبول باشد و منجر به حمایت از تولید، رشد صادرات غیرنفتی و ایجاد اشتغال شود.

نامبرده در پاسخ به این سوال که آیا این کاهش نرخ سود به صورت پلکانی و مرحله ای خواهد بود؟ گفت: پلکانی نه، ولی سبکی را پیش می بریم که روند آن بتواند متناسب با شاخص های اقتصادی توسط سیاستگذار که بانک مرکزی است، تنظیم شود.

از سوی دیگر وی دوشنبه شب میزبان اعضای کمیسیون اقتصادی مجلس بود و گزارشاتی را درباره عملکرد نظام بانکی ارائه کرد.حمیدرضا خصوصی یکی از اعضای کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی توضیحاتی در این باره ارائه داد و گفت: در این جلسه مباحثی درباره بازار ارز، حمایت از تولید، بحث اصلاح ساختار اقتصادی کشور و مشکلات موجود مورد بررسی قرار گرفت.در این جلسه رئیس کل بانک مرکزی درباره وضع بازار ارز به نمایندگان توضیحاتی داد و پیش بینی کرد که تغییرات خاصی در وضع بازار ارز با توجه به وضع اقتصادی کشور حاصل نخواهد شد و تک نرخی شدن ارز فعلا مقدور نیست.

وی ادامه داد: در این جلسه موضوع نظارت ها بر بازار غیرمتشکل پولی و ساماندهی موسسات اعتباری یک بحث عمده بود و رئیس کل بانک مرکزی درباره نوع برخورد بانک مرکزی با غیرمجوزها توضیحاتی را ارائه کرد.

خصوصی از ادامه برنامه بانک مرکزی برای ساماندهی بازار غیرمتشکل پولی و موسسات اعتباری غیرمجاز براساس گفته های سیف خبر داد و افزود: اصلاح ساختار موسسات اعتباری هم مدنظر است.

وی درباره درخواست های اعضای کمیسیون اقتصادی مجلس و نمایندگان از بانک مرکزی، گفت: نمایندگان هم درخواست هایی از بانک مرکزی داشتند و نقطه نظرات خود را مطرح کردند. یکی از آنها، نظارت بانک مرکزی بر بانک ها و به ویژه بازار ارز بود، مورد دیگر هم توجه بیشتر به حمایت از سرمایه گذاران و بخش تولید و ارائه خدمات و تسهیلات به آنها بود.

خبر دیگر اینکه مدیرعامل بانک ملت با تاکید بر اینکه این بانک در بحث نرخ های سود، تابع تصمیمات بانک مرکزی است، افزود:اعطای نرخ بالا به سپرده ها و به عبارت دیگر رقابت با بانک های دیگر در این زمینه علاوه بر این که قیمت تمام شده پول را در بانک افزایش می دهد، بازار سپرده های بانکی را نابسامان خواهد کرد. علی رستگار درگفتگو با ایرنا اظهار داشت: در دهه گذشته نرخ تورم در اقتصاد کشور از نرخ سود بانکی بالاتر بوده و شکاف منفی موجود بین نرخ سود بانکی و نرخ تورم تا سال ۱۳۹۳ ادامه داشت. در پی تورم ۳۷ درصدی سال ۱۳۹۲و کاهش نرخ تورم به حدود ۱۵ درصد در سال ۱۳۹۳، نرخ سود بانکی به دلایلی از جمله رقابت برخی از بانک ها در جذب سپرده ها و همچنین رکود در سایر بازارها کاهش نیافته است.

مدیرعامل بانک ملت یکی از دلایل عمده بالابودن نرخ سود سپرده ها را رعایت نکردن استانداردهای مدیریت ریسک و توصیه های بانک مرکزی از سوی تعدادی از موسسات پولی و بانک های پرریسک عنوان کرد.

بهره‌برداری از سه بخش مصلی امام به شرط تامین اعتبار

معاون وزیر راه و شهرسازی با بیان این‌که شهرداری هنوز پل ارتباطی بین پارک سوار بیهقی و مصلی امام خمینی (ره) را نساخته است، گفت:هدفگذاری کرده‌ایم در صورت تامین اعتبار ۱۰۰ میلیاردی سه قسمت بسیار مهم مصلی را به بهره‌برداری برسانیم.

محمدجعفر علیزاده در گفتگو با تسنیم با بیان این‌که فاز اول مصلی امام خمینی در زمینی به مساحت ۶۳ هکتار در حال ساخت است، اظهار داشت: در این ۶۳ هکتار حدود ۳۰۰ هزار مترمکعب ساختمان ویژه و خاص می‌سازیم، ضمن آن‌که زیرساخت‌های کل مصلی از جمله پُست های برق، موتورخانه و سایر تجهیزات هم مهیا شده است.وی تصریح کرد: به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده‌ایم که مصلی بتواند نیازهای مهم کشور را پاسخگو باشد، از جمله مهم‌ترین آن برگزاری نماز جمعه بود که سال گذشته در نیمی از سال (هوای گرم و سرد) نماز جمعه برگزار شد و موفق شدیم کل سیستم گرمایش و سرمایش را با کار سنگین شبانه‌روزی و اقدام فنی حل کنیم و در نهایت نماز جمعه تقریبا ۶/۵ ماه از سال در مصلی برگزار شد.

معاون وزیر راه و شهرسازی با بیان این‌که سال گذشته بیش از ۱۰ میلیون نفر از شهروندان به مصلی مراجعه و از خدمات آن در حوزه‌های فرهنگی، عبادی و علمی استفاده کرده‌اند، افزود: امسال به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده‌ایم تا در ماه مبارک رمضان در کنار مراسم خاص این ایام، نماز هم در مصلی برگزار شود.وی با بیان این‌که اعتبار سال گذشته مصلی ۱۸ میلیارد تومان بود، بیان کرد: پس از بازدید نوبخت رئیس سازمان مدیریت وبرنامه ریزی از مصلی، در قانون بودجه امسال اعتبار این پروژه نسبت به سال گذشته با رشد ۵/۵ برابر حدود ۱۰۰ میلیارد تومان شده است. هدفگذاری کرده‌ایم اگر این اعتبار محقق شود، سه قسمت بسیار مهم مصلی امام خمینی را به بهره‌برداری برسانیم.علیزاده این سه قسمت را شبستان و رواق شرق، شبستان و رواق غرب و کل صحن اعلام کرد و افزود: به این ترتیب همزمان می‌توانیم در مصلی علاوه بر نماز جمعه، نمایشگاه‌های مختلف را هم برگزار کنیم. بقیه عملیات مصلی هم متناسب با تامین اعتبارات ادامه خواهد یافت.وی پیشرفت فیزیکی مصلی را حدود ۶۴ درصد اعلام کرد و با اشاره به برگزاری جلسات متعدد با پیمانکاران گفت: مصلی امام خمینی (ره) یک پروژه فاخر بوده و نماد معماری جمهوری اسلامی ایران است، از این رو به‌صورت هفتگی جلسات مستمری را با پیمانکاران و مشاوران پروژه داریم.

رئیس سازمان مجری ساختمان‌ها و تأسیسات دولتی و عمومی یادآور شد: اواخر سال گذشته توانستیم کار مهمی را در مصلی انجام دهیم که مربوط به پُست جی آی اس است. با توجه به شرایط خاص کشور در تحریم‌ها و عدم انتقال پول موفق شدیم مشکلات پُست ۲۰ کیلووات مصلی امام خمینی را حل کنیم و همه امکانات داخلی این پُست را ساختیم.

میزان تولید امسال گندم به ۱۱ میلیون تن می رسد

واردات گندم امسال کمتر از ۲ میلیون تن خواهد بود و درحالی میزان تولید گندم به ۱۱ میلیون تن خواهد رسید که کشور با محدودیت منابع آب مواجه است.

محمود حجتی وزیر جهاد کشاورزی در مصاحبه با خبرگزاری صدا و سیما گفت: براساس برنامه ریزی های انجام شده امسال میزان خرید تضمینی گندم درمقایسه با سال گذشته با یک میلیون تن افزایش به ۸ میلیون تن می‌رسد.

وی افزود: امسال تراز منفی واردات گندم کاهش می یابد و از ۲ میلیون و ۵۰۰هزارتن در سال گذشته به ۱/۵ تا ۲ میلیون تن می رسد.

حجتی همچنین از افزایش ذخایر راهبردی گندم در کشور خبر داد و گفت: سال ۹۳ – ۹۲ میزان ذخیره گندم کمتر از مصرف یک ماه کشور بود، ولی این ذخایر اکنون معادل مصرف بیش از ۶ ماه است.

وی افزود: برداشت گندم در استان های گرمسیر از اواخر اسفند آغاز و تا امروز بیش از ۱۰ هزار تن گندم به صورت تضمینی خریداری شده است.

این عضو کابینه دولت با بیان اینکه یکهزار مرکز خرید برای دریافت گندم از کشاورزان در سراسر کشور فعالند تا خرید به بهترین شکل مدیریت شود، افزود: قیمت خرید تضمینی گندم بر اساس مصوبه هیات دولت هر کیلو ۱۱۵۰ تومان است ، گرچه انتظار داشتیم رقمی بیشتر از این تصویب شود ، اما مسئولان و دولت برای این رقم به جمع بندی رسیدند و ارزیابی من این است که افزایش قیمت در خرید تضمینی نخواهیم داشت.وی درباره اجرای برنامه کاهش سطح زیرکشت گندم افزود: در این طرح ۱۰ ساله قرار است ۹۰۰ هزار هکتار از سطح مزارع گندم کاهش و برای افزایش تولید روغن در کشور به کشت کلزا اختصاص یابد. در این طرح همچنین قرار است ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار هکتار از اراضی گندم دیم به علت محدودیت منابع آب از زیر کشت این محصول خارج و به کشت کلزا اختصاص داده شود.

وزیر جهادکشاورزی با اشاره به اینکه نیاز داخل به برنج سفید حدود ۳ میلیون تن است، افزود : پیش بینی می شود امسال حدود ۲ میلیون تن برنج در کشور تولید شود که برای تامین نیاز داخل و جلوگیری از رقابت برنج خارجی با تولید داخل ، قانون ساز و کارهایی برای مدیریت قیمت برنج وارداتی و میزان واردات پیش بینی کرده است. قیمت برنج وارداتی نباید از برنج تولید داخل کمتر باشد. بنابراین با نظام تعرفه ای یا با دریافت مابه التفاوت قیمت این مسئله مدیریت می شود.

وی افزود: چنانچه نظام تعرفه ای یا دریافت مابه التفاوت در مبادی ورودی برای کنترل قیمت و میزان واردات موثر نباشد، محدودیت و ممنوعیت واردات برنج را اعمال خواهیم کرد.

حجتی خرید توافقی برنج را از دیگر طرح های مدیریت قیمت برنج در بازار دانست و گفت : سال گذشته برای جلوگیری از رکود در بازار حدود ۲۰ هزار تن برنج تولید داخل بصورت توافقی خریداری و پس از ایجاد تعادل از بازار خارج شد.وی افزود : امسال هم اگر لازم باشد با هماهنگی سازمان مدیریت و برنامه ریزی و سازمان مرکزی تعاون روستایی برای خرید توافقی برنج آمادگی داریم.

ایران خواستار گسترش مبادلات بازرگانی کشورهای عضو اتحادیه پایاپای آسیا شد

جلسه کمیته فنی کشورهای عضو اتحادیه پایاپای آسیا (ACU)به میزبانی جمهوری اسلامی ایران در بانک مرکزی برگزار شد.

در ابتدای این نشست، غلامعلی کامیاب معاون ارزی بانک مرکزی ضمن ابراز رضایت از مشارکت فعالانه اعضای اتحادیه پایاپای آسیا در برپایی این نشست گفت: اعضای این اتحادیه عملکرد اثربخشی در مکانیزم اتحادیه، گسترش مبادلات منطقه ای و همکاری های پولی میان کشورهای عضو داشته اند.

وی تاکید کرد: ایران مشتاقانه درصدد است مبادلات بازرگانی میان کشورهای عضو گسترش یابد و در سال های آتی بیش از پیش بر ارزش و اعتبار و نقش اتحادیه پایاپای آسیا افزوده شود.

کامیاب همچنین گفت: ما امیدواریم اقتصاد ایران با گسترش فرصت های سرمایه گذاری و تجارت با کشورهای همسایه به ویژه کشورهای عضو این اتحادیه ،در آینده نزدیک شاهد رشد و شکوفایی قابل توجهی باشد.

وی در پایان ابراز امیدواری کرد همکاری های سازنده میان اعضاء گسترش یابد و این نشست به نتایج مثمرثمری منجر شود. لیدا برهان آزاد دبیرکل اتحادیه پایاپای آسیا هم ضمن خوشامدگویی گفت: تلاش های صورت گرفته از سوی بانک مرکزی ایران و مشارکت و همراهی شما در برپایی این نشست، بسیار ارزشمند بوده و ضمن حمایت از عملکرد مطلوب مکانیزم این اتحادیه، به غنای بیشتر آن در سال های آتی منجر خواهد شد.

وی سپس به طور خلاصه به مرور دستاوردها و الزامات چهل و سومین اجلاس هیات مدیره اتحادیه که ۲۳ می ۲۰۱۴ در ایران برگزار شد، پرداخت. در این نشست همچنین کارشناسان حوزه فناوری اطلاعات بانک مرکزی سامانه پیام رسانی الکترونیکی مالی (سپام) را برای اعضای کمیته فنی معرفی و امکان اتصال کشورهای عضو اتحادیه به این سامانه را تشریح کردند.

این اقدام، در پی اجرایی ساختن یکی از مصوبات اجلاس چهل و سوم این اتحادیه بود که مقرر می داشت در جلسه آتی کمیته فنی، ضمن رونمایی سامانه نرم افزاری یادشده، جزییات بیشتری از زیرساخت و ویژگی های امنیتی آن مطرح و در مورد آن بحث و بررسی به عمل آید.

در ادامه این جلسه مقرر شد از سوی دبیرخانه، امکان دسترسی کشورهای عضو به سپام فراهم شود تا اعضاء درباره پیوستن به آن تصمیم‌گیری کنند.

وزارت صنعت خواستار حمایت سیستم بانکی از صنایع کوچک شد

سیستم بانکی کشور باید سهمی از منابع مالی خود را برای رونق صنایع کوچک در نظر بگیرد تا با تزریق این منابع، بخشی از واحدهای صنعتی کوچک غیرفعال به چرخه تولید بازگردانده شده و بخش دیگری که با ظرفیت پایین مشغول فعالیت هستند، بتوانند افزایش تولید دهند.

فرشاد مقیمی معاون برنامه ریزی و امور اقتصادی سازمان صنایع کوچک وشهرکهای صنعتی ایران با بیان این مطلب گفت: با توجه به طرحی که از سوی وزارت صنعت، معدن و تجارت در سال ۹۳ به هیات دولت ارائه شد، هیات وزیران مصوب کرد تا ۱۰ هزار میلیارد تومان اعتبار برای صنایع کوچک در نظر گرفته شود.

وی گفت: امسال هم با توجه به بخشنامه بانک مرکزی که در پایان سال ۹۳ به سیستم بانکی ابلاغ شد و پیام رهبر معظم انقلاب در ابتدای سال ۹۴ و تاکید رئیس جمهوری به حمایت از صنایع کوچک امیدواریم این بخش مورد عنایت ویژه قرار گیرد.

مقیمی با تشریح وضع واحدهای متوقف شده گفت: در حال حاضر ۶۹ درصد واحدهای صنعتی کوچکی که متوقف شده‌اند، از کمبود نقدینگی رنج می برند.

معاون برنامه ریزی و امور اقتصادی سازمان صنایع کوچک و شهرکهای صنعتی ایران با بیان اینکه ۱۴ درصد واحدهای صنعتی کوچک متوقف شده، بدلیل فقدان بازار و به پایان رسیدن چرخه عمر محصول از چرخه تولید خارج شده اند، گفت: ۸ درصد واحدهای تعطیل شده هم بواسطه گرانی مواد اولیه با مشکلاتی روبه‌رو هستند.

کندوکاوی در دلایل و پیامدهای گرایش به فال و فالگیری

حُباب رؤیاهای شیرین...



دیگر مثل قدیم‌ها در هر کوی و برزن و کنار گوش عابران، کسی نمی‌گوید «بیا فالـــت را ببینم». نه خالکوبی بر روی صورتش دیده می‌شود و نه لباس‌های مندرسی دارد، چرا که شـــکل و شمایل فالگیران هم به فراخور شـــرایط اجتماعی، دســـتخوش تغییرات زیادی شده است.

حالا آنـــان یـــا در منازل شخصی‌شان و یا در آرایشگاه‌های زنانه که اغلب در مناطق شمال‌شهر قرار دارد، پشت میز می‌نشینند و در انتظار مشتریانی می‌مانند که برای گرفتن فال، نزد آنان می‌روند. یکی از مشـــتریان دایمی فال گرفتن می‌گوید که هفته‌ای دوبار مبلغ ۵۰ هزار تومان می‌پردازد و برای گرفتن فال خود، نزد فالگیر می‌رود. این زن جوان همچنین می‌گوید: تصور می‌کنم فالگیر یک جور روان‌شناس است که من مانند یک مشاور به او نگاه می‌کنم و می‌کوشم گفته‌های فالگیرم را به هنگام مشکلات، اجرا کنم.

او براین باور است که فالگیری نقش زیـــادی در برقراری آرامش هرچند مقطعی در زندگی‌اش را دارد، آرامشی که امروز در لابه‌لای دغدغه‌هـــای زندگی رنگ باخته است.

به فال قهوه اعتقاد دارم!

زن دیگری که از مشـــتریان پر و پا قرص فالگیرها اســـت، از کسانی اســـت که دیدگاه خود را نسبت به فال گرفتن این‌طور شرح می‌دهد: ۵۰ درصد از کسانی که نزد فالگیر می‌روند، به دلیل مشکلات احساسی و همین‌طور شکست‌هایی است که از منظر عاطفی متحمل شده‌اند.

او با بیان ایـــن که پرداخت هزینه بالای فالگیـــری در طول یک ماه برایش قابل دوام نیست، می‌گوید: به فال قهوه اعتقاد زیادی دارم و تا امـــروز هرآنچه که در فنجان قهوه از سوی فالگیرها برایم دیده شده اســـت، درست از آب درآمده و بعد از مدتی به واقعیت پیوسته است، به همین دلیل است که به فال قهوه علاقه زیادی دارم و در ماه چند بار برای گرفتن فال نزد افرادی که یا خود می‌شناسم و یا از طریق دوستانم به من معرفی شده‌اند ، می‌روم.

خانم مسنی در میان مشتریان فال توجهم را به خود جلب می‌کند. از سر ساده‌انگاری شاید می‌خواهد فال‌اش را بگیرد.

با خود می‌گویم او که دیگر به اصطلاح آردش را ریخته و الک اش را آویخته است، دیگر چرا؟

او درباره فال گرفتن می‌گوید: این کار به متأهـــل و مجرد بودن افراد ربطی ندارد و به نظرم آن‌قدر جذاب است که توجه هر طیف سنی را به خود جلب می‌کند. چه بسا گاهی، مشکلات زنان متأهل که سنی هم از آنان گذشته است، به مراتب بیشتر از دیگر مشتریان فال باشد.

دختـــر جوانی کـــه ظاهر شـــیک‌پوش و مرفهی دارد نیز درباره فال گرفتن می‌گوید: با این که ۲۲ ســـال دارم تا امروز اغلب فالگیران ساکن تهران و حتی حومه را امتحان کرده‌ام، به نظرم کاربرد فال مثل تأثیر دارو بر بیمار می‌ماند. البته تأثیری که بعد از گذشت بازه زمانی کوتاه، از میان می‌رود و از نو باید تمدید شود!

خود را فریب می‌دهند

خانمی هم که منشی فالگیری است، فال گرفتن را کاری بیهوده تلقی می‌کند و می‌گوید: در طول یک روز و در اغلب ســـاعت‌ها، برای مشـــتریان فال گرفتن، قهوه آماده می‌کنم و دائم از خود می‌پرسم که واقعاً این خانم‌هـــا از داخل فنجان‌های قهوه چه می‌خواهند؟ به نظرم اغلب مشتریان فالگیران، فقط خودشان را فریب می‌دهند، زیرا علاج دردهایشان را در درجه اول، خودشان به خوبی می‌دانند.

او ادامه می‌دهد: از اینها گذشته، مشکلاتی که مشتریان فال گرفتن به بهانه‌اش نزد فالگیر می‌روند، از نظر من مشکل محسوب نمی‌شود، در واقع مشکلات آنان سطحی و پیش پا افتاده است و در مقایسه با دیگر معضلات خانوادگی و اجتماعی هیچ انگاشته می‌شود.

او حدود ۸۵ درصد از مراجعان بـــه فالگیری را کـــه برایش کار می‌کند، زنان تحصیلکرده می‌داند و می‌گوید: ما در اینجا حتی مشتری داریم که پزشک سرشناسی است و هـــمین‌طور افراد معروف دیگری که برخی از بازیگران هم در میـــان آنان هستند و از مشتریان دایـــمی فال گرفتن به شمار می‌روند.

اســـتاد دانشـــگاه، وکیل دادگســـتری و صاحبـــان دیگر مشاغل هم از مشتریان ما هستند و حاضرند با پرداخت ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان و انتظـــار طولانی برای فرا رسیدن نوبت، نزد فالگیر بروند.

یکی دیگر از مشتریان بساط فالگیری مدعی است: من از فال گرفتن انرژی مثبت می‌گیرم و سعی می‌کنم با رفتن‌های مکرر نزد فالگیر این انرژی را تجدید کنم، قصدم این است که ولو برای چند ساعت هم که شده است، به حرف‌های فالگیر دلخوش کنم و رویایی را که شاید در واقعیت نشدنی باشد، برای خودم بسازم.

در این میان یکی از فالگیرهایی که در میان مشتریان خود، شهرتی به دست آورده و محل کارش از مطب یک پزشک متخصص نیز شلوغ‌تر است، در جملاتی کوتاه یادآور می‌شود: می‌توانم بگویم ۹۹ درصد از زنانـــی که برای گرفتن فال نزد من می‌آیند، دچار مشکلات روحی هســـتند که اغلب آن‌ها از شکست‌های عشـــقی و عاطفی سرچشـــمه می‌گیرند همچنین مواردی مثل قهرکردن با همســـر یا نامزد و ترس از داشـــتن رقیب یا هوو در برقراری روابط عاطفی و مشـــکلات خانوادگی از جمله مسایلی است که به گفته این فالگیر، دانستن آن‌ها برای مشتریان اهمیت دارد.

*** منشی یک فالگیر: دائماً از خود می‌پرسم این خانم‌ها از داخل فنجان‌های قهوه چه می‌خواهند؟ به نظر من اغلب مشتریان فالگیران فقط خودشان را فریب می‌دهند**

*** مشتریان فالگیران از تمامی اقشار جامعه تشکیل می‌شوند و برای گرفتن فال خود حاضرند دقایق طولانی انتظار بکشند و تا ۶۰هزار تومان هم بپردازند!**

*** دکتر مجید ابهری ـ آسیب‌شناس اجتماعی: اصلی‌ترین دلایل رویکرد به فالگیری، ضعف باورهای دینی و معنوی و اعتقاد به خرافات است**

حُباب رؤیاهای شیرین

رؤیا های شیرین، موضوعی است که اغلب مشتریان فالگیران، به آن اشاره می‌کنند و آن ها را نه در خواب و زندگی روزمره، که نزد فالگیران می‌جویند، رؤیایی که به نظر می‌رسد بیش از هر چیز، تاریخ انقضای کوتاه و مشخصی دارد و زایل شـــدن آن مانند ترکیدن یک حُباب در هـــوا، ذهن این افراد را آشفته می‌سازد.

دکتـــر مجیـــد ابهـــری ـ آسیب‌شـــناس اجتماعی و استاد دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی درباره پدیده فال گرفتن به گزارشگر روزنامه اطلاعـــات می‌گوید: فال و فالگیـــری یکـــی از رفتارهای ریشه‌دار در تاریخ اجتماعی است و اصلی‌ترین دلایل این حرکت هم ضعف باورهای دینی و معنوی و اعتقاد به خرافات و کمرنگ بودن توکل به خدا است.

متأســـفانه این رفتـــار، در سال‌های گذشـــته محدود به فال حافظ یا یکی دو نوع دیگر از فال‌ها بود، اما اینک تنوع گسترده‌ای پیدا کرده و به فـــال چای، قهوه، آب، شمع، ورق و امثال آنها تبدیل شده است.

این متخصص علوم رفتاری اضافه می‌کنـــد: در برخی موارد، فالگیران که فاقد سواد و تخصص هستند، درآمدهای کلان دارند و حتی برای مراجعـــان، وقت‌های طولانی در نظر می‌گیرند.

در پاره‌ای از موارد، درآمد یک فالگیر بی‌سواد، بیشتر از یک استاد دانشگاه است که موجب تأسف است.

تحصیلکردگان و جن‌گیرها!

دکتر ابهری ادامه می‌دهد: در پژوهشی، مشخص شده است که ۹۲ درصد از مراجعان به فالگیران، خانم‌ها بوده‌اند و حدود ۷۰درصد آنان تحصیلات عالیه داشته‌اند از نگاه رفتارشناسی، اصلی‌ترین دلیل برای ایـــن حرکت، کمرنگ بودن باورهای دینی، ضعف توکل و نبود اعتماد به نفس است.

بعضی از دیگـــر فالگیران که به رمـــال معروفند، پای خود را از فالگیری فراتر گذاشـــته‌اند و به جن‌گیـــری و احضار روح و درمان پزشـــکی وارد شده‌اند و با فریب‌دادن افراد ســـاده‌لوح، درآمدهای میلیونی دارند و گاهی مرتکب سوءاستفاده‌های جنسی هم می‌شوند.

معجون استخوان‌های موش و مغز کلاغ!

این استاد دانشگاه همچنین می‌گوید: فروش مهره مار به طور آشکار در کنار خیابان‌ها موجب تأسف است، چرا که برخی خانم‌ها وآقایان برای محبوب شدن، بابت خرید مهره مـــار پول‌های کلان می‌پردازنـــد و دو مهره قلابی را که معلوم نیست دارای چه جنسی است، می‌خرند.

در حالی که غافلند بزرگ‌ترین جادو در زندگی انسان، رفتارهای مناسب و صادقانه خود او است.

برخی از این رمال‌ها با دادن فلزهای‌گران قیمت برای مهربان کردن شوهر و فراری دادن هوو و رقیب، دست به فریب افراد می‌زنند و بدتر از آن، معجون‌هایی تجویز می‌کنند که از استخوان‌های موش، مغزکلاغ و پشـــم گرگ درست شده‌اســـت و در برخی از اوقات حتی موجب جنـــون و مرگ فرد هم می‌شود.

دکتر ابهری تصریح می‌کند: اطلاع‌رسانی درباره ماهیت این‌گونه افراد، و تشـــدید مجازات آنان که امروز کارشان را به فضاهای مجازی کشانده‌اند و در شبکه‌های اجتماعی به شکل آشکار، بازاریابی می‌کنند، باید دست‌مایه اطلاع‌رسانی رسانه‌ها قرار گیرد.

فالگیری و تزلزل فکری انسان

دکتر ابهری در پاسخ به این سؤال که چه راهکاری برای ذهن پریشان افرادی که قصد دارند با نزد فالگیر رفتن، مشکلات عاطفی خود را کاهش دهند پیشنهاد می‌کنید، می‌گوید: معتقدم به جای مراجعه به فالگیران این قبیل بانوان باید به تجدیدنظر در اخلاق و رفتارهای خود بپردازنـــد، به خداوند بزرگ توکل کننـــد و از پـــروردگار و ائمه‌اطهار(ع) مدد بجویند. یک فالگیر معتاد اگر راست می‌گوید، به زندگی خود سرو سامان بخشد، نه این که افراد دیگر را فریب دهد. رسانه‌های گروهی و در رأس آن‌ها صداوسیما باید به شفاف سازی ماهیت افراد فالگیـــر و رمـــال بپردازند و در سریال‌ها به جای اهانت به پزشکان، ماهیت این افراد را دست‌مایه طنز قرار دهند.

او اضافه می‌کند: بسیاری از افراد، برای گشـــایش بخت و یا پیش‌بینی زندگـــی آینده خود به صورت اعتیادآوری به فال مراجعه می‌کنند. برای اطلاع این گروه از افراد باید بگویم که فال و فالگیری نه فقط شکســـت‌های عاطفی را جبران نمی‌کند، بلکه انسان را دچار تزلزل فکری می‌سازد. این شیادان با اســـتفاده از چهره‌شناسی، وقتی مطلبی را عنـــوان می‌کنند، با نگاه کردن به صورت فرد پی به موضوع می‌برند و آن را پررنگ‌تر می‌کنند، در حالی که نه جن در اختیار دارند و نه اطلاعات ماورایی در ذهنشان است.

این استاد دانشگاه همچنین می‌گوید: برای جبران شکست‌ها و حل مشکلات زندگی، ابتدا باید به ریشه‌یابی ذهنی در خود بپردازیم و ثانیاً با مراجعه به مشاوران، در مورد درمان‌های فکری و روحی خود اقدام کنیم.

تأثیر موقت و گذرای فالگیری

دکتر جعفربـــای محقق و آسیب‌شناس اجتماعی نیز در زمینه گرایش به فالگیری به گزارشـــگر روزنامه اطلاعات می‌گوید: دلیل اصلی گرایـــش به فال و فالگیری از یک ســـو به فقر و نداری و از دیگر سو به نبود اعتماد به نفس بر می‌گردد.

از طرفـــی، افـــرادی که دستخوش شکست‌های مختلف می‌شوند، از مراجعان اصلی فالگیران به شـــمار می‌روند. این افراد، فال گرفتن را کانون تسکین خود قلمداد می‌کنند و به این سمت می‌روند، در حالی که این مســـکن، موقت و گذرا اســـت و نه تنها به هیچ وجه نمی‌تواند نجات بخش این افراد باشد، بلکه صرفاً در ذهن آنان، اوهام و فضایی مطلوب و آینده‌ای درخشان را ترسیم می‌کند که منطبق با واقعیت‌های زندگی نیست.

او می افزاید: متاسفانه موارد اضطراب در افـــراد جامعه فراوان شده است تازیانه پیام‌های منفی که در رسانه‌ها ودر قالب خبرهای حاکی از شـــیوع سرطان، احتمال وقوع زلزله و امثال آنها بر پیکر جامعه وارد می‌شود، کم نیست. در واقع انسان از کنش‌هایی که دریافت می‌کند، دســـت به دامان اوهام و خرافات می‌شود، به قول حافظ «چـــون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند».

تصور می‌کنم هرچه اصول دین و ایمان ما تقویت شود، کمتر به سمت خرافات گرایش می‌یابیم، زیرا همان طور که اشـــاره کردم، سستی اعتقادات و اصول دینی و اخلاقی باعث می‌شود که انسان به سوی فال و فالگیری، گرایش یابد.

*** در تحقیقی مشخص شده است که حدود ۹۲ درصد مراجعان به فالگیران را خانم‌ها تشکیل می‌داده‌اند و ۷۰درصد آنان هم تحصیلات عالی داشته‌اند**

*** فالگیری نه فقط شکست‌های عاطفی را جبران نمی‌کند، بلکه انسان را دچار تزلزل فکری می‌سازد**

*** دکتر جعفربای ـ آسیب‌شناس اجتماعی: فالگیری در ذهن افراد اوهام و فضاهای مطلوب ترسیم می‌کند که منطبق با واقعیت‌های زندگی نیست**

مجازات‌های قانونی رمالی

امیر شریفی ـ وکیل دادگستری درباره مجازات رمالی به گزارشگر روزنامه اطلاعات می‌گوید:

ـ قانونگذاردر قانون مستقیما به کلمه رمالی و فالگیری اشـــاره نکرده است ولی این افراد به اتهام کلاهبرداری تحـــت پیگرد قرار می‌گیرند. البته برای مجازات به اتهام کلاهبرداری باید متهم با وعده‌های دروغین و بی اساس پول، امکانات و یا به هر شکلی منفعتی نصیبش شده باشد. مثلا گفته باشد در قبال دریافت پول، علاقه همسرتان را به شما بیشتر می‌کنم و یا به جای پول انتظار انجام کاری را داشته باشد. براساس احکام قانونی،مجازات این جرم یک تا ۷ سال حبس، رد مال و پرداخت جزای نقدی معادل مالی است که اخذ کرده است.

این وکیل دادگستری درباره نحوه دستگیری افراد رمال می‌گوید: اگر جرم در ملاء عام انجام شود، پلیس می‌تواند مستقیما وارد عمل شـــود، چون جرم مشهود نیازی به اخذ دستور قضایی ندارد. ولی اگر فـــرد در داخل منزل و مکانی مشغول چنین کاری باشد، پلیس به واسطه شاکی خصوصی، نیاز به حکم قضایی دارد. البته گاهی این افراد علاوه بر کلاهبرداری مرتکب جرائم دیگری مانند تجاوز به عنف هم می‌شوند که مجازات دیگری دارد.

البته برخی قضات معتقدند برای مجازات این دسته از متهمان، اســـتناد به قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس کافی اســـت. این قانون بـــه صراحت می‌گوید هر کـــس از راه حیله و تقلب مردم را به امیدها و اتفاقات واهی فریب دهد و یا مســـائل و حوادثی را پیش‌بینی کند، کلاهبردار است. علاوه بر این برخی قضات، رمال‌ها و فالگیـــران را به اتهام تحصیل مال نامشـــروع مجازات می‌کنند.

بر اســـاس این ماده قانونی، فردی که از طریق غیر مشـــروع مالی به دست آورده باشد، مجرم شناخته می‌شود که مجازات آن تا ۲ سال حبس یا جریمه نقدی معادل ۲ برابر مال به دست آمده است. البته طبق لایحه جدیدی که هنوز به تصویب نرسیده، نه تنها رمالی بدعت در دین و فالگیری نیز به وضوح جرم شناخته شده است، بلکه مجازات چنین جرائمی را نیز به شدت افزایش داده است.

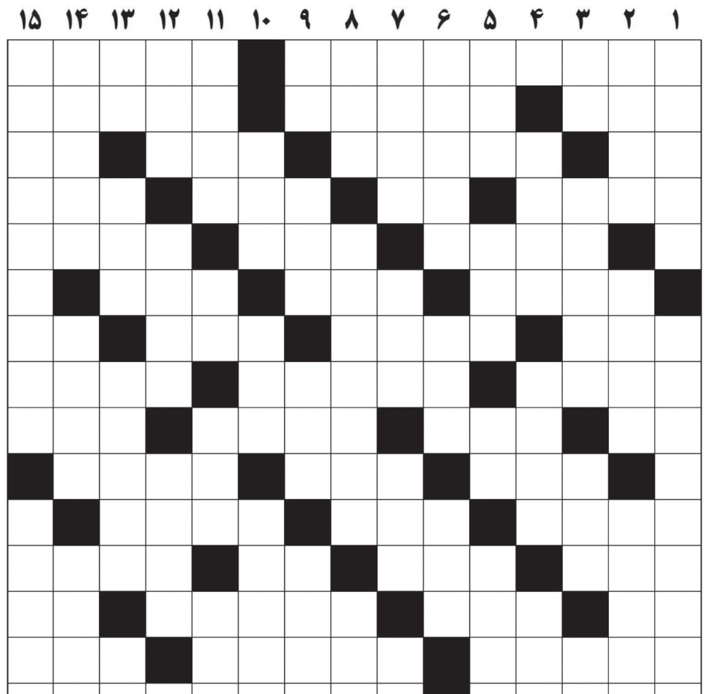
سرهنگ عباسعلی محمدیان ـ رئیس پلیس آگاهی تهران نیز درباره برخورد با رمالان می‌گوید:

ـ در چند ســـال اخیر با افزایش سطح آگاهی مردم ازاینکه رمالان و فالگیران قـــادر به تغییر اوضاع زندگی افراد نیســـتند، از تعداد شکایات درخصوص این موضوع کاسته شده اســـت و در پایتخت کمتر با فعالیت‌های رمالی برای اغوا و فریب مردم مواجه هســـتیم، اما در شهرستان‌ها این موضوع بیشتر مشهود است. البته برخی جوانان هنوز به فالگیرانـــی که از طریق فضای مجازی فعال هستند، مراجعه می‌کنند، اما برخورد بااین افراد در حیطه فعالیت‌ها و وظایف پلیس فتا قرار دارد.وی می‌افزاید: درصورتی که افراد با رمالی و فالگیری سبب از هم پاشیدن کانون خانوادگی شوند ویا سبب ایجاد درگیری وخصومت و یا حتی باتجویز داروهایی عاملی برای مرگ کســـانی شده باشند، پلیس با کسب دستورقضایی، آنان را بازداشت می‌کند.

آزاده صالحی

جدول ۲۲۵۲۴

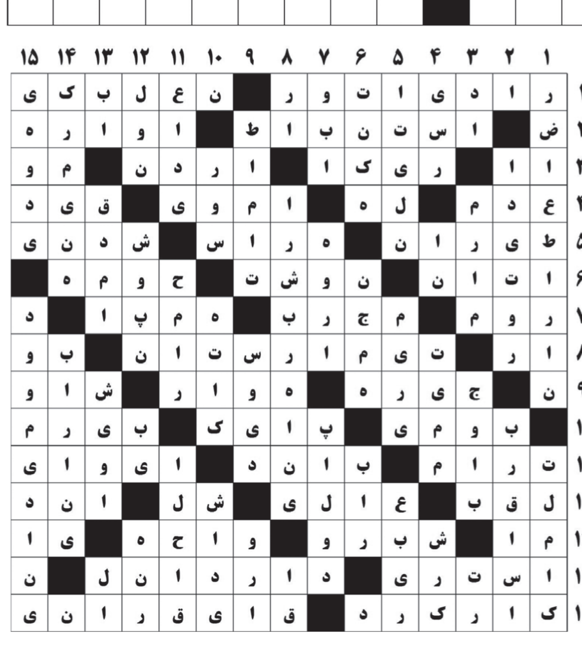
طراح: غلامحسین باغبان



افقی:
۱ـ مستأجر ـ گلزن جدید بارسلونا
۲ـ فرزند صالح ـ همراه عروس ـ آفرین فرنگی
۳ـ میان ـ فرستادن ـ شهر بادگیرها ـ جنس مذکر
۴ـ نشانی پستی ـ رها ـ موی تابدار افتاده روی پیشانی ـ ضمیر محترمانه
۵ـ هوس باردار ـ زنگ کاروان ـ احتیاج
۶ـ سخن ـ از ۴ عمل اصلی ـ گردش
۷ـ سلام تلفنی ـ ورزش راکتی ـ رنگ استقلالی ـ نشان مفعولی
۸ـ بها بازار ـ ظرف مسی ته گرد ـ مسابقه دو تیم همشهری
۹ـ فرمانده بدن ـ شهر آذری ـ خنده آور ـ صدای افسوس
۱۰ ـ اندام شنوایی ـ نیروی زندگی ـ به رشته کشیده شده
۱۱ ـ شیدا ـ جرقه آتش ـ قابله
۱۲ ـ پژواک صدا ـ زندان پرنده ـ پیشوند نفی ـ دردها
۱۳ ـ برهنه ـ تکلیف مدرسه ـ سبزی خوشبو ـ کار ناتمام!
۱۴ ـ دروغ ترکی ـ مخترع آیینه ـ مانند و نظیر
۱۵ ـ مزور ـ تقوا

عمودی:
۱ـ شیوه های رفتاری هر فرد ـ بیماری چشمی
۲ـ دژخیم ـ گل خشک شده ـ اصطلاح موسیقی
۳ـ کلام تنفر ـ نوعی اسلحه کمری ـ قسمت عقب دهان ـ طایفه غیور
۴ـ قاره پهناور ـ شهر انار ـ اسباب منزل
۵ـ بی ثمر باطل کردن ـ گروهی از مردم ـ مخفف هوش ـ زیبا
۶ـ زخم آبکشیده ـ مخترع اسکاتلندی لگاریتم ـ سرخی افق پس از غروب
۷ـ از جهات اربعه ـ روشنایی ـ ناقوس ـ نقشه انگلیسی
۸ـ موی گردن اسب ـ امین و با تقوا ـ میوه آتشین
۹ـ چوب خوشبو ـ شادی و نشاط ـ کشور صنعا ـ فریاد پرخاشجویانه
۱۰ ـ چین و چروک پوست ـ شیمی کربن ـ پیرو مانی
۱۱ ـ از هفت سین ـ خرس فلکی ـ اغما ـ نشانه ورد پا
۱۲ ـ دعای زیر لب ـ مژده ـ حرکات موزون درویشان
۱۳ ـ دو یار هم قد ـ سلطان جنگل ـ پارچه خشک کردن صورت ـ از ضمایر جمع
۱۴ ـ هدیه به عروس خانم ـ پایتخت مراکش ـ بیشتر
۱۵ ـ دست و پنجه نرم کردن ـ فالگیری

حل جدول ۲۲۵۲۳



ایران‌شناسی در جهان

طهمورث ساجدی		بخش اول

اشاره: ایران‌شناسی مجموعه دستاوردهای مربوط به فرهنگ و تمدن و زبانهای ایرانی است که پیشینه‌ای چهارقرنی دارد، لیکن هرگز تاریخی مدون و تعریفی روشن نداشته و بررسی آن نیز اغلب به طور مقطعی و موضوعی صورت گرفته است. در این مقاله، بخشهای گوناگون ایران‌شناسی در اروپا، در قرون هفدهم تا بیستم، و سپس ایران‌شناسی در ایران در قرن بیستم به همراه تعریف علمی آن، به ترتیب تاریخی بررسی خواهد شد. گفتنی است که این نوشتار از «**دانشنامه زبان و ادب فارسی**» برگرفته شده که زیر نظر آقای دکتر اسماعیل سعادت و به همت فرهنگستان زبان و ادب فارسی چاپ شده است.

ایران‌شناسی در قرن هفدهم

یکی از قدیم‌ترین سنتهای ایران‌شناسی در اروپا، سنت **ایران‌شناسی هلند** در قرن هفدهم بود. در آن زمان، زبان فارسی هم مورد علاقه اعضای شرکت هند شرقی هلند بود و هم مورد علاقه دانشمندان و دانشگاهیان این کشور؛ اما این دو علاقه انگیزه یکسانی نداشت. در حالی که علاقه شرکت هند شرقی ناشی از احتیاج آن به هلندیان آشنا با زبان فارسی بود تا آن را در پیشبرد امور تجاری‌اش یاری کنند، وجهه نظر دانشمندان و دانشگاهیان صرفاً مطالعه زبان فارسی و به طور کلی تحقیق در زبانهای آسیایی و خویشاوندی آنها با زبانهای اروپایی بود. ولی توجه به زبان فارسی در هلند از نظر زمانی چندین دهه مقدم بر دوره فعالیتهای تجاری هلندی‌ها در آسیا بود. زبان فارسی تا نیمه دوم قرن شانزدهم در اروپا شناخته نبود.

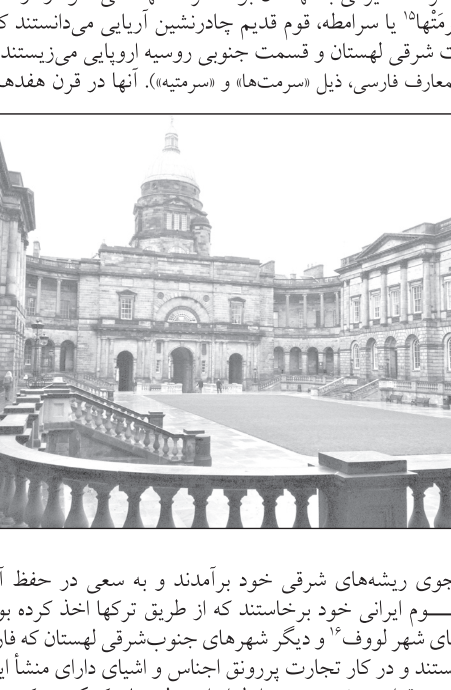
اروپاییان نخستین بار از طریق ترجمه اسفار پنجگانه عهد عتیق به فارسی (۱۵۸۶)، با آن آشنا شدند. یکی از نسخه‌های این ترجمه به دست فرانسیسکوس **رافلنگین**[1] (۱۵۳۹ـ ۱۵۹۷)، متخصص فلاندری زبانهای شرقی و استاد زبان عبری در دانشگاه لیدن، رسید. مشابهتهایی که او پس از مطالعه این ترجمه، میان زبان هلندی و زبان فارسی یافت، سرآغاز بحثهایی درباره رابطه میان زبان فارسی و زبانهای اروپایی شد. در سال ۱۵۶۹ گوروپیوس **بیکانوس** با نوعی ریشه‌شناسی خام و ابتدایی، این نظریه را طرح کرد که لهجه هلندی رایج در آنْورس[2] متفرع از زبان کیمریان[3] است که به روایت **هرودوت**، از محل سکونت خود در حاشیه دریای سیاه به اروپای غربی کوچیدند؛ ولی ژوزف **اسکالیژر**[4] فرانسوی که به لیدن رفته بود، با این نظریه مخالف بود و خود می‌کوشید تا کلیدهایی برای کشف ریشه کلمات فارسی در زبانهای دیگر بیابد. دانشمند دیگری که مدافع وجود رابطه میان زبانهای ژرمنی و زبان فارسی بود، یوهان **الیخمان**[5] (۱۶۰۱ـ ۱۶۳۹)، طبیب و شرق‌شناس مقیم لیدن بود که در تأیید نظریه خود فهرستی از چهارصد کلمه فارسی گرد آورد که در زبان آلمانی هم کم و بیش به همان معنی به کار برده می‌شود.

تحقیق جدی درباره زبان فارسی و تاریخ ایران در هلند با مساعی توماس **ارپنیوس**[6] (۱۵۸۴ـ ۱۶۲۴) استاد «زبان عربی، زبان فارسی و سایر زبانهای شرقی» دانشکده لیدن آغاز شد. انگیزه مهم او در این مساعی، اطمینان او از وجود رابطه میان زبان هلندی و زبان فارسی بود. پس از او، دیگر عربی‌دان برجسته آن زمان، یاکوب **گولیوس**[7] (۱۵۹۶ ۱۶۶۷)، بیش از همه به مطالعه درباره زبان فارسی اهتمام داشت. از جمله فعالیتهای او در این زمینه تهیه فرهنگ فارسی لاتینی بود که پس از مرگ او در ۱۶۶۹، به کوشش شرق‌شناس انگلیسی به نام ادموند **کاستل**[8] در فرهنگ هفت‌زبانی او انتشار یافت. گولیوس در سالهای ۱۶۴۲ـ۱۶۴۳، در مطالعات خود از مصاحبت با شخصی به نام حق‌وردی ـ نماینده ایران در دربار شْلسْویک هولشتاین[9] در آلمان ـ که به هلند رفته بود، بهره‌مند شد. بسیاری از محققان دیگر، از جمله کشیشی پروتستان به نام لویی **دودیو**[10] (متوفی۱۶۴۲) نیز در ۱۶۳۹ کتابی در دستور زبان فارسی به زبان لاتینی تألیف کرد. این اثر را نخستین توصیف زبان فارسی دانسته‌اند که در اروپا در دسترس تحقیق قرار گرفت.

یکی از محققانی که شهرت علمی گولیوس آنها را به لیدن کشانده بود، لوینوس **وارنر**[11] آلمانی بود که در سال ۱۶۴۴ مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌های فارسی، همراه با توضیح مختصر، منتشر کرد. او نخستین دانشمند اروپایی بود که غزلیات حافظ را به مدد شرح سودی به لاتینی ترجمه کرد. یادداشتهای منتشر نشدهٔ وارنر، پس از مرگش به کتابخانه دانشگاه لیدن منتقل شد و در آنجا نگهداری می‌شود. در سال ۱۶۵۱ نخستین متن چاپی گلستان سعدی، به اهتمام گئورک **گنتیوس**[12] ـ دیگر شاگرد آلمانی گولیوس ـ در آمستردام منتشر شد. ترجمه هلندی این اثر نیز در سال ۱۶۹۴، یعنی سه سال پس از ترجمه آلمانی آن به قلم آدام **اولئاریوس**[13] به اهتمام **دویسبرگ**[14] کتابفروشی آمستردامی، انتشار یافت.

لهستان

کشور اروپایی دیگری که از دیرباز تعلق خاطری به ایجاد رابطه با ایران و تعامل فرهنگی با آن داشته است، لهستان است. بیشتر ارتباطات لهستان با ایران از طریق امپراتوری عثمانی، همسایه مشترک ایران و لهستان، صورت می‌گرفت. در حقیقت امپراتوری عثمانی واسطه انتقال فرهنگ ایرانی به لهستان بود. اشراف لهستانی خود را از اعقاب سَرمَتْها[15] یا سرامطه، قوم قدیم چادرنشین آریایی می‌دانستند که در قسمت شرقی لهستان و قسمت جنوبی روسیه اروپایی می‌زیستند(نک: دایره‌المعارف فارسی، ذیل «سرمت‌ها» و «سرمتیه»). آنها در قرن هفدهم، به



جستجوی ریشه‌های شرقی خود برآمدند و به سعی در حفظ آداب و رسوم ایرانی خود برخاستند که از طریق ترکها اخذ کرده بودند. ارمنیهای شهر لووف[16] و دیگر شهرهای جنوب‌شرقی لهستان که فارسی می‌دانستند و در کار تجارت پررونق اجناس و اشیای دارای منشأ ایرانی بودند، در قوام بخشیدن به روابط ایران و لهستان کمک می‌کردند. به علاوه هیأتهای تبلیغی کَرْمَلی و یَسوعی لهستانی در قرن هفدهم در ایران بسیار فعال بودند. سرشناس‌ترین مبلغان مذهَبی لهستانی تادئوش **کروسینسکی**[17] بود که در ایران زندگی می‌کرد و از نزدیک شاهد انقراض سلسله صفویه بود و گزارشهای جالب توجهی درباره آن منتشر کرد (کراسنو ولسکا، ص۲۱؛ ماخالسکی، ص۳۹۷).

یکی از نخستین ایران‌شناسان لهستانی ساموئل **اوتْوینوْسْکی**[18] مترجم گلستان سعدی، در حوالی سال ۱۶۱۰ بود که از نخستین ترجمه‌های اروپایی این اثر است، هرچند ثابت شده است که منبع اصلی او ترجمه ترکی گلستان بوده است نه اصل فارسی آن. این ترجمه در ۱۸۷۹، یعنی پس از ترجمه دیگر این اثر به قلم **کازیمیرسکی**[19] (پاریس، ۱۸۷۶) که از روی متن اصلی آن صورت گرفته بود، چاپ شد (همان، ص۳۹۹؛کراسنو ولسکا، ص۲۳). خاورشناس لهستانی، فرانتسیشک **منینسکی**[20] نیز در سال ۱۶۸۰ لغتنامه‌ای سه زبانی، از جمله فارسی، تدوین کرد و در آن غزلی از حافظ به زبان لاتینی ترجمه و منتشر کرد (ماخالسکی، ص۳۹۸).

ایتالیا

در ایتالیا که از دیرباز روابط سیاسی و تجاری و فرهنگی با ایران داشت، جووان باتیستا **رایموندی**[21] (۱۵۳۶ـ۱۶۱۴)، بزرگترین شرق‌شناس ایتالیایی عصر خود، زبان فارسی را زیباترین زبان جهان می‌دانست. او و برادران **و کیتی**[22] (جووان باتیستا وجرولامو[23]) مخطوطات شرقی مهمی از مصر و خاور نزدیک و ایران و هند گرد آوردند. **جرولامو** از قاهره نسخه‌ای خطی از شاهنامه فردوسی (جلد اول)، با تاریخ کتابت ۶۱۴ق، به ایتالیا برد که اکنون در کتابخانه ملی فلورانس نگهداری می‌شود؛ این نسخه تا کنون کهن‌ترین نسخه خطی شاهنامه در جهان شناخته شده است. پیترو **دلاواله**[24] (۱۵۸۶ـ ۱۶۵۲) سیاح رُمی نیز اهتمام بسیار به گردآوری و استنساخ مخطوطات فارسی داشته است (پیه مونتسه، ص۱۳۷ـ ۱۳۹). کهن‌ترین نسخه مصور منطق‌الطیر عطار، با تاریخ تحریر ۸۵۷ق نیز که از جهت نقاشی و خطاطی شاهکار کوچکی در هنر کتابسازی ایرانی است، در شهر تورینو محفوظ است (همان، ص۱۵۸).

ادامه دارد

پی‌نوشتها:

1_Raphelengien //2_Anvers //3_ Cimmerians//4- Scaliger //5_Elichmann//6_ Erpenius//7_Golius //8_ Castell //9_ Schleswig _ Holstein//10_ de Dieu //11_Warner //12- Gentius //13_ Olearius //14_ Duisberg //15- Sarmatians //16_ Lvov //17_ Krusinski //18_ Otwinovski//19_ Kazimirski //20_ Meninski //21_Raimondi //22_ Vecchitti //23_ Gerolamo //24_ della Valle

پاسداری زبان فارسی

شادروان دکتر غلامحسین یوسفی





برخی موضوعها هست که از کثرت روشنی و بدیهی بودن، به گفتن نیازمند نیست؛ از آن جمله است اهمیت زبان فارسی برای ما ایرانیان. اما وقتی احساس شود این مهم، مقام خود را چنان که باید احراز نکرده است، ناگزیر تکرار موضوعی مسلّم، ضرورت پیدا می‌کند، به امید آنکه سودی داشته باشد.

وقتی می‌خواهیم فرهنگ خود را بشناسیم و حفظ کنیم و مسحور و مقهور فرهنگهای قادر زمان نشویم، وقتی موجودیت فکری و منش ایرانی برای ما اهمیت دارد، گمان نمی‌کنم این مقصود جز به مدد زبان فارسی میسّر باشد. اگر می‌بینیم سست و بی‌ریشه شدن پیوندها و سنتهای دیرین در میان ملتها، به ناتوانی و سرگشتگی انجامیده است و ما از پوکی و بی‌ریشگی آنها عبرت گرفته‌ایم، باید بدانیم زبان فارسی یکی از استوارترین رشته‌های پیوند قومی ما در طی قرنها بوده است و هنوز تواند بود. میان ایرانیان از آذربایجانی و خراسانی و کُرد و لُر و مازندرانی و گیلک و خوزستانی و زابلی و ترکمن و بلوچ و قشقایی و ارمنی و دیگران، یک وسیله بیش از هر چیز همفکری و همدلی و همگامی پدید تواند آورد و آن بی‌گمان زبان فارسی است.

علاوه بر دین مبین اسلام، یکی از کهن‌ترین و استوارترین وسائل پیوستگی ما با بسیاری از ملل شرق، بخصوص با مردم افغانستان و تاجیکستان و نیز با فارسی‌زبانان هند و پاکستانی و بنگلادش و عراق و نواحی سواحل خلیج‌فارس و ترکمنستان و ازبکستان و داغستان و ترکیه، زبان فارسی است؛ همچنان که همین زبان و آثار ادبی و فکری‌اش موجب اشتهار و سربلندی ما در جهان غرب شده است.

همه آرزو داریم با حفظ میراث اندیشه و فرهنگ خویش، معارف و دانشها و فنون و صنعت قرن بیستم را به ایران بیاوریم و خود را به پیشرفته‌ترین ملل دنیا برسانیم. آیا استقلال بینش ما در برابر هجوم فکر و تمدن و صنعت غرب یعنی ایرانی و مسلمان ماندن، انتخاب کردن، تقلید نکردن و تسلیم نشدن بدون تکیه بر پایهٔ فرهنگ دیرین و زبان فارسی ممکن است؟ آیا همهٔ فرزندان این مملکت را می‌توان و باید به خارج از کشور فرستاد تا علوم جدید را به زبانی دیگر بیاموزند و نیمه‌زبان برگردند و به همین زبان شکسته بسته سخن بگویند و بنویسند و زبان علم و معرفت ما زبانی نیمه‌بیگانه باشد؟ یا شایسته‌تر و شاید دشوارتر آن است که زبان فارسی را به درجه‌ای از وسعت و توانایی و توانگری برسانیم که بتواند همهٔ معارف بشری را در بر بگیرد و در دسترس همهٔ فارسی‌زبانان قرار دهد؟ کدام یک از این دو راه به سود شخصیت فکری و فرهنگی ما، و به سود امروز و فردایمان است؟

گمان می‌کنم که همهٔ آنان که مانند بنده از دل و جان به این سرزمین، به این ملت و به این فرهنگ دلبسته‌اند و سرنوشتشان را به دیروز و امروز و فردایش پیوسته می‌دانند، راه دوم را می‌پسندند. استعمار از هرگونه که بوده و در هر جای جهان برای ناتوان کردن ملتها همیشه کوشیده است فرهنگ و بنیانهای ملی آنان از جمله زبان و فکر و معرفت‌شان را عقیم و نابود سازد و حتی زبان خود را جانشین آن کند. ایران در همهٔ فراز و نشیب‌های تاریخ، به چنگ‌آویز آیین و فرهنگ و زبان خویش پایدار و استوار مانده است. بی‌گمان به همین سبب امروز نیز باید در برخورد با مسائل دنیای

***بجاست اگر برنامه‌ای وسیع برای پاسداری و گسترش زبان فارسی اندیشیده شود و هر کس خدمتی تواند کرد، از همکاری دریغ نورزد که کوشش در این راه وظیفهٔ هر ایرانی وطن‌دوستی است. زبان فارسی بال و پرِ اندیشه ماست، دریغ است ناتوان شود**

جدید به تحکیم این بنیان دیرپای و محکم شخصیت ملی و فکری خود هرچه بیشتر بپردازد.

اگر خواستار آنیم که بار دیگر شاعران و نویسندگان و اندیشه‌ورانی بزرگ نظیر فردوسی طوسی و خیام نیشابوری و مولوی بلخی و سعدی و حافظ شیرازی و ابوالفضل بیهقی و نظامی گنجوی و ابوریحان بیرونی در این سرزمین پدید آیند که آثار فکر و قلم آنان به تنها روح و دل فارسی‌زبانان، بلکه فکر دیگر ملل جهان را نیز تسخیر کند، زبانی پرورده و غنی نخستین شرط آن است. داشتن مطبوعات فصیح و خوب، ایجاد برنامه‌های دلپذیر رادیویی و تلویزیونی، روشن و دلنشین سخن گفتن، روان و بلیغ نوشتن همه در پرتو زبان فارسی برای ما ممکن تواند بود و بس.

اما همه اینها فرع «درست اندیشیدن» است و زبان مهمترین ابزار اندیشه است. قومی که زبانش آشفته و ویران باشد، فکرش نابسامان می‌شود و درست کار نمی‌کند. به علاوه مگر نه اینکه کردار و عمل زاییدهٔ اندیشه است؟ آیا از پریشان اندیشیدن، جز پریشان گفتن و کردار ناخردمندانه چه به ظهور می‌رسد؟ از کوزه همان برون تراود که در اوست.

عرض کردم اینها جزء اصول مسلّم است و طرح آنها در اینجا برای برخی از خوانندگان، از قبیل حکمت به لقمان آموختن است؛ اما تصدیع بنده پُر بی‌سبب نیست.

آیا زبان فارسی در میان ما در راهی که گفته شد، سیر می‌کند؟ آیا همهٔ کسانی که در پاسداری زبان فارسی مسئولند، وظیفهٔ خطیر خود را انجام می‌دهند و به این زبان پرمایه و مستعد، توان زندگی و پویندگی و آفرینندگی می‌بخشند؟ آیا این اهمیت رسالت اجتماعی و فرهنگی و ملی خویش در این باب آگاهیم یا نه؟

و چنان که باید در این زمینه می‌اندیشیم و می‌کوشیم؟ گمان نمی‌کنم بتوان به همهٔ این پرسشها پاسخی کاملاً مثبت داد.

بدیهی است فرهنگ توانگر و پرمایه به زبانی غنی و توانا نیازمند است. لازمهٔ پیشرفت فرهنگ و تمدن ما نیز آن است که زبان فارسی مانند گذشته در قدرت بیان و وسعت تعبیر به درجهٔ زبانی بارور و پرورده برسد به حدی که در همهٔ شاخه‌های دانش بشری به ادای ظریف‌ترین مفاهیم قادر باشد. زبان فارسی با طبیعت خاص خود استعداد و آمادگی چنین رشد و گسترشی را دارد و این ما هستیم که باید فکر و دانش و معرفت خود را پیش ببریم تا زبان فارسی پیش برود.

راهکار مهم

در این مرحله بی‌گمان به هزاران واژه و اصطلاح در زمینه‌های گوناگون نیازمندیم. رفع این کمبود کاری است بسیار دشوار و در عین حال باریک و مهم. یکی از راههای دسترسی یافتن به واژه‌های مناسب، جستجوی دقیق در کتابها و آثار ادبی و علمی و فکری گذشته است و نیز فراهم آوردن مواد لهجه‌ها و فرهنگ عامه و عموم مصطلحات رایج در میان مردم در کارها و پیشه‌های مختلف و تنظیم لغتنامه‌ها و بهره‌گیری از لغات و ترکیبات و اصطلاحات موجود زبان فارسی و به کار بردن آنها برای مفاهیم مورد نظر؛ اما این پژوهش و گزینش و برخورداری از فرهنگ گذشته و حال، برای رسیدن به هدف بالا کفایت نمی‌کند. ناگزیر باید در صورت ضرورت به پیشنهاد واژه‌ها و اصطلاحات نیز پرداخت، منتها با توجه به طبیعت و سرشت زبان و بر طبق اصول علمی، نه ترکیب ریشه‌ها و پیشوندها و پسوندهای مردهٔ از یادرفته و نامأنوس؛ و به خصوص باید در نظر داشت که این واژه‌ها و اصطلاحات پیشنهادی، نامفهوم و غریب نباشد که فقط به صورت علامتی درآید.

بدیهی است در درجهٔ اول باید برای مفاهیم و مصطلحات جدیدی که هر روز در علوم و فنون گوناگون با آنها روبرو هستیم و معادلی فارسی ندارد، چاره‌گری کرد؛ زیرا نیاز نخستین و مهمتر این است. محتاج به گفتن نیست که تبدیل کلمات رایج و روان و رسا هرچند در اصل دخیل باشد ضرورتی ندارد؛ حتی این کار ممکن است پیوند ما را با زبان دیرندهٔ فارسی و آثار ادب و فرهنگ و تاریخ و گذشته‌مان بگسلد که بی‌گمان زیان‌خیز است.

آن دسته از واژه‌هایی که برای رفع نیازهای نخستین و بر طبق اصول مذکور به توسط فارسی‌دانان خبیر عرضه شده هم قبول عام یافته و هم پیشنهاد آنها خدمتی بوده است به زبان فارسی، نظیر کلمات: دانشگاه، دانشکده، دانشسرا، ماهواره، آسیب‌شناسی، آیین‌نامه، سازمان جهانگردی، بازپرس، بازپرسی، بازتاب، بازجو، بازجویی، بازرس، بازرسی، باستانشناسی، باشگاه، بافت‌شناسی، بایگانی، پاسگاه، پالایشگاه، پذیرش، پرورشگاه، پرونده، پوشه، پیش‌آگهی، پیش‌پرداخت ... اما «کنگاشستان»، به جای مجلس شورا، هرگز جا نیفتاد. اسپریس، بس‌شماری، بس‌شمر، بس‌شمرده، بخش‌پذیری، بخش‌پذیر، بخشی، بخشیاب، برخه، برخه‌شمار، برخه‌نام، برهیختن، پذیره‌نویسی، پروانچه، پیوندنامه هم پس از چندی از رواج افتاد.

وقتی زبان فارسی موجب پیوستگی افراد ملت در طول تاریخ و در حال حاضر و نیز رشتهٔ ارتباط ما با میلیونها فارسی‌زبان و فارسی‌دان جهان است، بی‌گمان هر تصرفی در زبان و خط اگر به نوعی باشد که این ارتباط و علاقه را دچار سستی و گسیختگی کند دور از مصلحت است و باید از آن پرهیز کرد.

تردید نیست کسانی می‌توانند در این خدمت بزرگ فرهنگی و ملی چاره‌گری کنند و ثمرهٔ کارشان سودمند افتد که علاوه بر معرفت به زبان‌شناسی و زبان و فرهنگ کهن ایران، به ویژه بر چهارده قرن تاریخ زبان فارسی دری و آثار گونه‌گون آن تسلط داشته و از ذوق و قریحهٔ ادبی در شعر و نثر برخوردار باشند، آثار زبان فارسی را درست دریابند، درست بگویند و درست بنویسند و عالمانه بیندیشند.

نکتهٔ دیگر آنکه چون معیار حقیقی رد و قبول کلمات، ذوق و درک مردم و اهل نظر و بصیرت است، به علاوه تصرف در زبان یک قوم حق مسلّم آن ملت است و نمی‌تواند جنبهٔ فردی و شخصی داشته باشد، بنابراین راه بحث و نقد و رد و پذیرش را باید برای مردم باز گذاشت تا آنچه پیشنهاد می‌شود، به واقع از طرف عموم به ویژه صاحب‌نظران پذیرفته گردد و بماند، وگرنه هر چه مردم نپذیرند، دوام و ثباتی ندارد.

چه کمیاب!

توجهی سرسری به آنچه هر روز به صورت مقاله و کتاب نشر می‌شود، یا گفتارها و برنامه‌های گوناگون رادیویی و تلویزیونی و انواع مکاتبات و تقریرات و نوشته‌ها و سخنان ما نشان می‌دهد که فارسی دانستن و درست نوشتن و درست سخن گفتن چه کمیاب شده است! زبان فارسی که از کمال استعداد و سادگی و رسایی و توانایی برخوردار است، به دست فارسی‌نیاموختگان به ناتوانی و ویرانی دچار شده، نه تنها هجوم واژه‌های زبانهای گوناگون به آن روز افزون است، بلکه در صرف و نحو و طرز تعبیرش نیز خلل راه جسته است؛ مثلاً حالا به شیوهٔ زبان انگلیسی می‌گوییم: «سیبها روی میز هستند» و «کتابها سنگین هستند» و به جای «می‌پندارم، گمان می‌کنم، خیال می‌کنم، تصور می‌کنم یا احتمال می‌دهم»، می‌گوییم و می‌نویسیم: «فکر می‌کنم فلانی به این مجلس نیاید». انواع این نابسامانیها را همهٔ آگاهان بهتر از بنده می‌دانند، به علاوه چون در مقاله‌ای دیگر باز نموده‌ام،[1] تکرارش ضرورتی ندارد.

چند سال پیش، در ایامی که بحث از برنامه‌های آموزشی مطرح بود، مقامی رسمی در مجمعی رسمی به املای نادرست کلمات در نامهٔ گروهی از درس‌خواندگان اشاره کرد. این یکی از صدها عیب است که در فارسی‌دانی ما مشاهده می‌شود. در روزگار قدیم فارسی‌زبانان لااقل زبان فارسی را درست می‌آموختند و می‌دانستند، حالا حتی در میان دارندگان عالی‌ترین درجات تحصیلی، کسانی که به فارسی، درست سخن بگویند و درست بنویسند، فراوان نیستند! سابقاً بسیاری از مدارس ابتدائی تا عالی مملکت از وجود معلمان و استادانی با فرهنگ و فارسی‌دان و اهل قلم برخوردار بود، اکنون در سازمانهای آموزشی ما از دبستان گرفته تا دانشگاه عدهٔ فارسی‌دانان کاستی گرفته است. حتی در میان انبوه مدرسان زبان و ادبیات فارسی، صاحبان ذوق و قریحهٔ ادبی کم‌اند و از این رو درس انشا و نویسندگی در اکثر مدارس و دانشکده‌های ادبیات چنان که باید مورد اعتنا نیست.

در چند دههٔ اخیر، چندی از سر اضطرار و شتاب و به سبب نیاز روزافزون، دست هر کسی را گرفتیم و تدریس مهمترین بنیانهای فرهنگ خود یعنی زبان و ادبیات فارسی را به او سپردیم. مقام والای تعلیم، وسیلهٔ ارتزاق شد. معلّم و مدرّس کم‌مایه و نامتکی به خویش، آسان‌گیری و جلب مرید و رضای شاگردان را آسوده‌تر از صرف وقت و دقت و دلسوزی دید. دستگاههای آموزشی نیز به این معاملهٔ پوشیده که دو طرف را به‌ظاهر خرسند نگاه می‌داشت، نوعی رضایت دادند. گویی از معلم و استاد جز این انتظاری نمی‌رفت! در این میان اگر کسی در کار خود از سر اعتقاد و ایمان بکوشد و به‌جدّ ایستد و در درس و آزمون، دقت به‌خرج بدهد، ممکن است سختگیر به شمار آید و در بین آسان‌گیران انگشت‌نما گردد و با دشواریها روبرو شود. نتیجه آنکه سطح درس پایین آمده، اکثر شاگردان در امتحانات با نمره‌های درخشان قبول می‌شوند و به‌آسانی به گواهینامه و کاغذ سواد دسترسی پیدا می‌کنند، منتها در عین کم‌سوادی؛ اما کم‌مایگی درس‌خواندگان ما در زبان فارسی از هر چیز دیگر محسوس‌تر است و مشهودتر؛ زیرا هر لحظه با آن سروکار دارند.

اگر گفته می‌شود درس‌خواندگان فارسی نمی‌دانند، بدبختانه درست است؛ اما خانه را از بنیان باید استوار کرد. گویی با همهٔ سخنان نگارین دربارهٔ زبان فارسی، در عمل، اهمیت این بنیان حیاتی فرهنگ و فکر ایرانی را چنان که باید درنیافته‌ایم. وگرنه چرا زبان فارسی در دست ما در زمینهٔ ادب و علم و ترجمه و نمایش و نامه‌نگاری و گفتگو و جز آن چنین کم‌توان شده است؟ اگر شادروان محمد قزوینی با آن طبع حسّاسی که داشت امروز زنده بود و آثار قلمی ما را می‌دید، نه تنها دچار حیرت و رنج می‌شد، بلکه شاید سکته می‌کرد!

برای آنکه گمان نرود من فقط کاستی‌ها را در زمینهٔ زبان فارسی می‌بینم، بی‌مناسبت نیست چند جمله‌ای از مقاله‌ای را که مدتی پیش نوشته‌ام، نقل کنم: «بنده همهٔ آثار این روزگار را از نظر زبان فارسی درخور انتقاد نمی‌دانم، حتی معتقدم که قرن اخیر در ادبیات فارسی، در شعر و نثر، دورهٔ پیشرفته و باروری است همراه با دگرگونیها و تازه‌جوییها که تکامل خواهد یافت و ثمرات تجربه‌ها و طبع‌آزماییها اندک اندک به ظهور خواهد رسید. اما این نکته را هم باید بیفزایم که در میان آثار ذوقی صاحبان قریحه و استعداد نیز نمونه‌هایی دیده می‌شود که شاعر و نویسنده چیزی درخور گفتن دارد و اندیشه و روح اثر وی با ارزش است، ولی زبان و بیان ضعیف به کار او صدمه زده و آن را از جلوه و رونق انداخته است.»[2]

چه باید کرد؟

پس چه باید کرد؟ بی‌گمان هر فرد زنده و وطن‌دوستی، هر کس که عشق به فرهنگ ایران و زبان فارسی و سرنوشت این مملکت در جانش ریشه دوانده، فارغ و بی‌اعتنا نمی‌تواند نشست؛ زیرا مسأله به عنوان یک ضرورت مملکتی و ملّی مطرح است. اندیشیدن و چاره‌گری در این باب از مهمترین کارهاست که باید به دست مردمی دردآشنا و بصیر و پخته و تجربه کرده صورت پذیرد و هر چه زودتر آغاز گردد، اما نه با شتاب‌زدگی. برای آنکه کار سامان گیرد، تنظیم برنامه‌ای دقیق و درازمدت با هدفی روشن و به کوشش عموم مردم مملکت، از واجبات است. در این راه همکاری و همقدمی همهٔ آموزگاران، دبیران، استادان، روزنامه‌نویسان، نویسندگان، شاعران، سخنوران، پدران و مادران و خانواده‌ها ضرورت دارد.

اما شاید چند دستگاه مهمترین تأثیر را توانند داشت: یکی همهٔ سازمانهای آموزشی کشور از ابتدائی تا عالی که اگر به آموزش درست و تقویت زبان فارسی بیشتر اهتمام کنند، اثری عظیم توانند داشت. آنگاه کتاب درسی و جزوه و مقاله‌ای که فارسی‌اش استوار نباشد، به دست شاگردان نخواهند داد و کسی را که فارسی به‌قدر کفایت نداند، در هیچ رشته به تدریس و تألیف نخواهند گماشت.

تأثیر مطبوعات که در قرن اخیر نیز فارسی روان و ساده را در دامان خود پرورده‌اند فراوان تواند بود اگر فقط نوشته‌هایی را منتشر سازند که فارسی آن روبراه باشد.

رادیو و تلویزیون که پدیده‌ای نسبتاً جدید است و تا دورترین روستاها و کرانه‌های مملکت نفوذ دارد، اگر به آنچه پخش و نشر می‌شود، از نظر زبان فارسی بیشتر توجه کند، وسیعترین حوزهٔ درس را در اختیار خواهد داشت و چه بهتر که این آموزش را به‌خوبی و شایستگی برگزار کند.

***استعمار برای ناتوان کردن ملتها همیشه کوشیده است فرهنگ و بنیانهای ملی آنان از جمله زبان و فکر و معرفت‌شان را عقیم و نابود سازد. ایران در همهٔ فراز و نشیب‌های تاریخ، به چنگ‌آویز آیین و فرهنگ و زبان خویش پایدار و استوار مانده است**

پدران و مادران اگر از اهمیت موضوع آگاه باشند، هم نقص خود را در زبان فارسی برطرف خواهند کرد، هم نخواهند گذاشت فرزندانشان در زبان مادری بی‌مایه و ناتوان بار بیایند.

اما وظیفه و تأثیر فرهنگستان در این میان بسیار مهم است و ارزش آن را دارد که موضوع بحثی جداگانه و مفصّل قرار گیرد.

با این مقدمات، نابجا نیست اگر برنامه‌ای وسیع برای پاسداری و گسترش زبان فارسی، حتی در بیرون از مرزهای کشور، اندیشیده شود و هر کس خدمتی تواند کرد، از همکاری دریغ نورزد که کوشش در این راه وظیفهٔ هر ایرانی وطن‌دوستی است. پیام فردوسی را به گوش جان بشنویم که به‌حق می‌گفت: «عجم زنده کردم بدین پارسی». وی ملت و فرهنگ ما را با این زبان زنده کرد و پایندگی بخشید، امید آنکه ما نیز فرزندان شایستهٔ آن بزرگمرد باشیم. زبان فارسی بال و پر اندیشه و روح ماست، دریغ است آشفته‌حال و ناتوان شود.

*یادداشتها (انتشارات سخن)

پی‌نوشت:

۱ـ رک: «زبان فردوسی و زبان ما»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال دهم، شمارهٔ ۴ (زمستان ۱۳۵۳) ص۵۴۵ ۵۶۴.

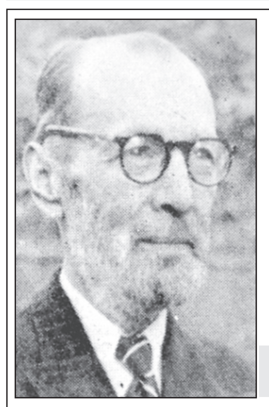
۲ـ مقالهٔ پیشین، ص۵۶۲.

هزار بهشت

خواجه عبدالله انصاری: دوزخ بیگانه را بنگاه است و آشنا را گذرگاه است و عارفان را نظرگاه است.

الهی، اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی‌دار نیستم؛ و اگر در بهشت کنی، بی‌جمال تو خریدار نیستم. الهی، من به حور و قصور ننازم، اگر نفَسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت سازم.

به یاد وطن



محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)

مِه کرد مسخرّ دره و کوه لُزَن را
پر کرد ز سیماب روان، دشت و چمن را
گیتی به غبار دمه و میغ، نهان گشت
گفتی که برفتند به جاروب، لزن را
گم شد ز نظر کنگرهٔ کوه جنوبی
پوشید ز نظارگی آن وجه حسن را
...گم شد ز نظر آن همه زیبایی و آثار
وین حال فرا یاد من آورد وطن را
شد داغ دلم تازه که آورد به یادم
تاریکی و بدروزی ایران کهن را
آن روز چه شد کایران ز انوار عدالت
چون خُلد برین کرد زمین را و زمن را
آن روز که گودرز، پی دفع عدو کرد
گلرنگ ز خون پسران، دشت پَشَن را
وآن روز که پیوست به اروند و به اردن
کورش، کُرووَخش و ترَک و مرو و تجن را
و آن روز که کمبوجیه پیوست به ایران
فینیقی و قرطاجنه و مصر و عدن را
وآن روز که دارای کبیر از مدد بخت
برکند ز بن، ریشهٔ آشوب و فتن را
افزود به خوارزم و به بلغار، حبش را
پیوست به لیبی و به پنجاب، ختن را
زان پس که ز اسکندر و اخلاف لعینش
یک قرن کشیدیم بلایا و محن را،
ناگه وزش خشم دهاقین خراسان
از باغ وطن کرد برون زاغ و زغن را
آن روز کز ارمینیه بگذشت تراژان
بگرفت تسیفون، صفت بیت حزن را
رومی زسوی مغرب وسَگزی زسوی شرق
بیدار نمودند فروخفته فتن را
در پیش دو دریای خروشان، سپه پارت
سد گشت و دلیرانه نگه داشت وطن را
پرخاشگران ری و گرگان و خراسان
کردند ز تن سنگر و از سینه، مجن را
خون در سر من جوش زند از شرف و فخر
چون یاد کنم رزم کراسوس و سورَن را
آن روز کجا شد که ز یک ناوک وَهرز
بنهاد نجاشی ز کف، اقلیم یمن را
وآن روز که شاپور به پیش سُم شبرنگ
افکند به زانوی ادب، والرین را



وآن روز کجا رفت که یک حملهٔ بهرام
افکند ز پا ساوه و آن جیش کَشن را
آن روز کجا شد که ز پنجاب و ز کشمیر
اسلام برون کرد وَثن را و شَمن را
وآن روز که شمشیر قزلباش برآشفت
در دیدهٔ رومی به شب تیره، وَسن را
آن روز که نادر، صف افغانی و هندی
بشکافت، چو شمشیر سحر عُقد پَرَن را
وآنگه به کف آورد به شمشیر مکافات
پیشاور و دهلی و لهاوور و دکن را
وآن ملک ببخشید و بشد سوی بخارا
وز بیم بلرزاند بدخشان و پکن را
وامروز چه کردیم که در صورت و معنی
دادیم ز کف، تربیت سرّ و علن را
... کو مرد دلیری که به بازوی توانا
بزداید از این چشمه، گل و لای و لجن را
هرچند که پیچیده به هم رشتهٔ تدبیر
آرد سوی چنبر سر گمگشته رسن را
...گفتار بهار است وطن را غذی روح
مام از لب کودک نکند منع، لبن را
یارب، تو نگهبان دل اهل وطن باش
کامید بدیشان بود ایران کهن را

ایران‌گردی

قلعه سیب سوران

شهرستان «سیب و سوران» به مرکزیت سوران در استان سیستان و بلوچستان قرار دارد. یکی از مناطق تاریخی این شهرستان، روستای سب است که قلعه خشتی‌اش آوازه دارد. «سوران» از جهاتی یادآور سردار نام‌آور اشکانی، «سورن» یا «سورنا» (۵۲-۸۲ پ.م) است که لشکر مجهز رومی به فرماندهی کراسوس را شکست داد و خاندانش یکی از هفت خاندان معروف ایرانی (در زمان اشکانیان و ساسانیان) بود و در ناحیه سیستان و بلوچستان حکم می‌راندند و برخی داستانهای مربوط به رستم در شاهنامه را برخاسته از این ناحیه می‌دانند. بر پایهٔ آنچه در دانشنامه ویکی‌پدیا آمده:

قلعه سب سالم‌ترین قلعه‌ای است که از دوران اسلامی سیستان و بلوچستان به جا مانده است. این قلعه در اوایل قرن دوازدهم هجری مرکز حکمرانی حاکم محلی، «ملک دینارخان» و فرزندانش بود. کَلا یا قلعهٔ سب مرکز حکمرانی شهرستان سراوان از قبیل کنت، هیدوچ، سوران، زابلی، پسکوه، گشت و... است و در ادوار مختلف از لحاظ سیاسی اهمیت داشته است.

این قلعه زیباترین و بلندترین بنای خاکی کشور است و شروع بنایش را در دورهٔ صفویه حدس می‌زنند که تا کنون حداقل سه بار تعمیر شده و بناهایی به آن اضافه شده است. بنای اصلی بر صخره‌ای کم ارتفاع قرار دارد با زیربنایی حدود۹۰۰ متر که هرچه ارتفاعش افزایش می‌یابد، اضلاعش کوچکتر می‌شود تا نهایتا در قله، ضلع غربی به ۱۹و ضلع شرقی به ۱۸متر می‌رسد.

ارتفاع قلعه در حال حاضر از ضلع جنوبی ۲۳ متر می‌باشد که تنها در دو طبقه‌اش اتاق سازی شده است. بدین صورت که بیشتر ارتفاع آن از سطح زمین با خاک پر شده و تنها یک راهرو جهت صعود و چاهی که جهت دسترسی ساکنان قلعه به آب در دل صخره ایجاد شده، خاک‌ریزی نشده است.

کل بنای موجود به یکباره ساخته نشده و هر حاکمی قسمتی به آن افزوده است. طبقهٔ دوم مجموعاً ۶ اتاق دارد که مساحت هر یک بر حسب کاربرد متفاوت است. اولین اتاق که در واقع تالاری است که در قسمت غربی، به عنوان اتاق جلسات خصوصی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در اغلب اتاقها طاقچه‌هایی (به اصطلاح بلوچی: دریگ) تعبیه شده و به عنوان گاوصندوق از آنها بهره می‌گرفتند. در جنوب شرقی اتاق چنین طاقچه‌ای ایجاد شده اما داخل دیوار پله می‌خورد و یکی دو متر بالاتر به شکافی منتهی می‌شود که گویا هنگام جلسات، یک نفر به عنوان جاسوس در آن قرار می‌گرفت تا نظارت بهتری داشته باشد.

اتاق دوم در شمال شرقی دژ ساخته شده و در کنارش اتاقی است که راهی مخفی جهت صعود به طبقهٔ دوم دارد و از لحاظ امنیتی در هنگام جنگ حائز اهمیت است.

در قسمت شمالی، اتاق درازی وجود دارد که به عنوان آشپزخانه کاربرد داشته و در انتهایش راهرویی به سمت دستشویی می‌رود که مخصوص بانوان است و به قرینه آن در قسمت جنوب غربی، راهی باریک و طویل وجود دارد که به دستشویی مردانه می‌رسد.



زیباترین نمای قلعه از جنوب شرقی قابل مشاهده است. کنار آشپزخانه انبار مواد غذایی و خرماست و در جوارش یک تنور(ترون) به چشم می‌خورد.

در طبقهٔ دوم دو برجک مشاهده می‌شود که زیبایی و ابهت خاصی به بنا داده است. حیاط این طبقه، دیوارهای تزیین‌شدهٔ یک متری است که برای آفتابگیری زمستانی و استراحت در شبهای تابستان بسیار مناسب است. در هر قسمت حیاط سه محل برای دیده‌بانی و تیراندازی تعبیه شده که به تمام اطراف قلعه مشرف و مسلط است.

از جانب شمال، خانه‌های کنار قلعه و دشت و نهایتاً کوه «آپاتان» دیده می‌شود. در شرق و غرب نیز بعد از حیاط اصلی، تمام روستا تا فاصلهٔ چند کیلومتری مشاهده می‌شود. در قسمت جنوبی هم بناهایی وجود دارد و بعد از آنها به «باغ دلارام» می‌رسیم که سرسبزترین باغ منطقه است و به زمینهای کشاورزی مردم و نهایتاً کوههای کم ارتفاع صخره‌ای ختم می‌شود که رودخانهٔ فصلی «روتک» از آن می‌گذرد.

مصالح

«کلا» از خشت خام ساخته شده و ملاطی که در آن به کار رفته، تخم بسیار ریز و چسبندهٔ گیاه «توتری» است که تا به حال در برابر بارانهای تابستانی شدید و زمین لرزه‌ها پایدار مانده است. البته دیوارهای یک متری و تنه‌های نخلی که برای سقف استفاده شده، در استحکام بنا مؤثر بوده است.

برای امنیت قلعه، «تیرکش»هایی در تمام قسمت‌های قلعه تعبیه شده که در دیوارهای ضخیم، راه باریکی را به صورت کمانی طی می‌کند تا جهت تیراندازی مناسب باشد و امنیت تیرانداز نیز تا حدی تأمین شود. تعداد این تیرکش‌ها بسیار زیاد است و جهت آنها به طرف مکانهای حساس است. سوراخهای اطراف برجک و پنجره‌ها، نمونه‌ای از این تیرکش‌ها هستند.

اتاقهای زیاد دور حیاط قلعه اغلب در دوطبقه‌اند و برای اقوام نزدیک حاکم، پیشکاران و غلامان، انبار و اسطبل و زندان در نظر گرفته شده‌اند. ارتفاع دیوار بیرونی این اتاقها از بیرون قلعه حدود ۶متر می‌باشد.



در جنوب شرقی قلعه، مسجد جامع قدیم روستا قرار دارد؛ اما در جنوب غربی، مسجد ملا دینار، مسجد ملاشکرالله و گنبد حضرت حاج صاحب غوث دیده می‌شوند که به نوهٔ شاعر معروف «عبدالرحمن جامی» منسوب است.

در سالهای اخیر فعالیتهایی برای تعمیر قلعه صورت گرفته، اما درها و پنجره‌های جدید شباهتی با نمونهٔ اصلی خود که مزین به انواع کنده کاری‌ها بودند، ندارند!

بحران خشکسالی

بررسی علت های خشکسالی و راهکارهای رویارویی با بحران آب در کشور و همچنین از بین بردن مشکل های زیست محیطی ناشی از آن، موضوع نشستی تخصصی با حضور کارشناسان و صاحبنظران محیط زیست بود که در خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) برگزار شد.

نواخته شدن زنگ خطر کم آبی و کاهش ذخایر آبی کشور در این سال ها، بیشتر از هر زمان دیگری به گوش می رسد؛چنانکه برخی کارشناسان حتی از ورود کشور به مرحله خشکسالی سخن می گویند.در این میان عوامل گوناگونی هم برای وضع به وجود آمده مطرح می شود که عمده آن ها مدیریت نادرست منابع آبی، پدیده تغییر اقلیم و الگوی نادرست آبیاری و کشت در حوزه کشاورزی است.

با توجه به جدی بودن بحران خشکسالی در مناطقی از ایران و توجه دولت یازدهم به حوزه محیط زیست، خبرگزاری ایرنا در نشستی با حضور محسن ناصری مدیر طرح ملی تغییر آب و هوای سازمان حفاظت محیط زیست، علی درویشی متخصص منابع طبیعی، استاد دانشگاه و زهرا حجازی زاده استاد دانشگاه و نویسنده کتاب «خشکسالی و شاخص های آن» راهکارهای اساسی مهار پیامدهای بحران بی آبی و کم آبی را مورد بحث و بررسی قرار داد که ماحصل آن را می خوانید:

خانم حجازی زاده استاد دانشگاه در ابتدا در پاسخ به اینکه آیا درست است که بگوییم در ایران خشکسالی روی داده؟ در این صورت در چه مرحله یی از خشکسالی هستیم؟ نشانه های آن چیست؟، اظهار داشت: در سوره «الرحمن» آمده است که «آسمان و زمین را رفیع کردیم بر اساس میزان» به عبارت دیگر پیشروی و از حد خود عدول کردن، به معنی از تعادل خارج شدن است. قرآن به انسان دستور می‌دهد از حد خود عدول نکن. برای شروع بحث نمونه ای بیان می‌کنم. ایران در سال ۱۳۰۰ خورشیدی دارای ۱۰ میلیون جمعیت و میانگین ۲۵۰ میلیمتر بارش سالانه داشت. در سال ۱۳۹۳ با جمعیتی در حدود ۸۰ میلیون نفر، ۲۵۰ میلیمتر باران به نسبت نرمال دارد. سرانه مصرف آب در سال ۱۳۰۰معادل ۱۶ هزار متر مکعب برای هر فرد بود که در زمان حاضر با توجه به جمعیت کنونی به ۱۴۰۰ مترمکعب می رسد که این میزان آب در حد آبیاری یک بوته گوجه فرنگی است. میزان محاسبه سرانه هم اینگونه است که میزان بارندگی سالانه را در مساحت ضرب و تقسیم بر میزان جمعیت می کنیم. در نتیجه وضع حساس است. میزان بارش که ۲۵۰ میلیمتر است، ثابت است، اما میزان مصرف تغییر کرده است. همانطور که بیان شد ایران هم در منطقه نیمه خشک واقع شده است که زیر تاثیر جریان پرفشار قرار دارد. یعنی در عرض ۲۰ تا ۳۸ جغرافیایی. جریان پرفشار ایران «جنب حارّه» نام دارد. کشورهایی که در این مناطق واقع شده اند، دارای آفتاب بیشتر و بارندگی کم هستند و بارش تنها به دوره سرد سال اختصاص دارد. همچنین مناطقی که در عرض بالای ۳۸ درجه واقع شده‌اند، مانند منطقه شمال ایران، در تمام ایام سال باران می بارد.

وی افزود:علت باران های شمال کشور وجود دریای خزر نیست، بلکه قرار گرفتن در منطقه پرفشار جنب حاره است. قرار گرفتن در منطقه پرفشار جنب حاره یک مولفه است. زیرا از سویی باران و از سوی دیگر آفتاب خواهد بود، اما چرا این موقعیت برای ما تبدیل به بحران و زحمت شده و باید برای بارش باران نماز بخوانیم تا کمبودها را جبران کنیم؟

نامبرده گفت:در زمان حاضر ایران دارای ۸۰۰ دشت است که از این میزان ۶۰۰ دشت دچار وضع بحرانی شده و تنها ۲۰۰ دشت در حالت خوبی به سرمی برند. اگر به میزان مصارف آبی کشور در بخش های مختلف نگاه کنیم، می بینیم ۹۶ درصد آن برای بخش کشاورزی، ۳ درصد برای شرب و شستشو و یک درصد برای مصارف صنعتی و غیره استفاده می شود. به رغم قرار گرفتن در منطقه نیمه خشک هنوز بخش عمده ای از اقتصاد بر محصولات کشاورزی تکیه دارد. در زمان حاضر شمال ایران و مناطق غربی مانند کردستان در وضع خوبی به سرمی‌برند، اما برای آن ۶۰۰ دشت چه اتفاقی افتاده است؟ سفره‌های آب زیرزمینی در این مناطق که بیش از میلیون ها سال طول می کشد تا ساخته شوند، در معرض خطر قرار گرفته اند. زیرا برداشت بیش از اندازه صورت گرفته و جمعیت هم افزایش و الگوی کشت هم تغییر یافته است. در ارومیه پیشترها کشت انگور صورت می گرفت، در حالی که اکنون سیب کشت غالب این منطقه است و این محصول نیاز به آبیاری غرقابی دارد.

وی گفت:در سایر کشورها تغییر الگوی کشت نیازمند بررسی دقیق و گرفتن مجوز از سوی ارگان های مختلف است. نمونه دیگر تغییر الگوی کشت به منطقه داراب مربوط است. پرتقال داراب جای خود را به انار داده است. زیرا انار کشاورزان با قیمت بالایی در کشورهای حوزه خلیج فارس خریداری می شود. ضربه دیگر این تغییر کشت، کاهش پرتقال در کشور و واردات آن از کشوری مانند مصر است.

حجازی زاده ادامه داد: علاوه بر مشکلات گفته شده، خشکسالی در ایران امر تازه ای نیست و سال‌ها پیش هم وجود داشته است. زمانی که «کوروش» پادشاه ایرانی از خداوند خواست که کشورش را از خشکسالی و دروغ حفظ کند، تا به امروز خشکسالی وجود داشته است. این پدیده زمانی رخ می دهد که میانگین بارش نسبت به نرمال کمتر از میزان معمول باشد. با خشکسالی باید مدارا کرد و آمایش سرزمین یعنی شناخت توان منطقه، تنها راه اصلی رویارویی با آن است. از سوی دیگر ۱۰ درصد وضع پیش آمده در ایران به دلیل تغییرات اقلیم است. به اینگونه که ریزش های جوی تغییر کرده و دما افزایش یافته است. اما ۹۰ درصد دلیل به وجود آمدن این وضع انسان است که با اشتباهات خود ناامنی و مشکل در طبیعت را به وجود آورده است.

درویشی متخصص منابع طبیعی در مورد وضع منابع آبی گفت: صحبت در خصوص آب مستلزم مشخص کردن انواع آب است که شامل آب‌های زیرزمینی، جاری، رطوبت خاک و بارندگی است. هر یک از این ها تعاریف و شاخص‌های مشخصی دارند. در فاصله میان سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ میلادی، ۱۴۳ هزار کیلومتر مکعب از سطح آب های زیرزمینی در ایران کاهش پیدا کرد که میلیون ها سال طول می کشد تا جبران شود. همچنین در این دوره که دوره بحرانی در کشور همسایه ایران–عراق–به شمار می رود، مدیریت منابع آبی در ایران و همچنین عراق صورت نگرفت و تنها مطالعه هایی را اروپایی ها و آمریکایی ها در عراق صورت دادند و زنگ خطرها را به صدا درآوردند.

وی افزود:عمده فعالیت های گرد و غبار در ایران و کشورهای همسایه هم در طول این ۶ سال رخ داد. زیرا سطح آب های زیرزمینی به شدت کاهش یافته بود. همچنین طرح اجرا شده به نام «گاپ» در کشور ترکیه عامل دیگر بروز خشکسالی های فراوان در عراق و همچنین غرب ایران بوده است. بر اساس این طرح، ترکیه با احداث ۲۲ سد تا سال ۲۰۱۵بالغ بر ۱/۷میلیون هکتار از زمین های کشاورزی خود را به زیر کشت خواهد برد. در این طرح اهداف سیاسی کشور ترکیه در برابر کشورهای عراق و سوریه هم دیده می شود. این چیزی نیست جز یک مدیریت نادرست و اشتباه منابع آبی در منطقه. این وضع در استان خوزستان هم وجود داشته و سوء مدیریت ها داستان طولانی در این منطقه است.

این استاد دانشگاه ادامه داد: ایران هر چند سال یکبار وضع خشکسالی را تجربه می کند. این طبیعی است. اما موضوع بهره وری کشاورزی در ایران جایگاهی ندارد. حتی می‌توان گفت بهره وری فیزیکی در کشاورزی ایران از زمان اقوام مادها تا به الان تفاوت چندانی نکرده است. در آن زمان ۳۰ درصد بهره وری فیزیکی در کشاورزی بود، الان هم ۳۰ درصد است. مشکل ایران این است که مدیریت منابع آبی باید به سمتی رود که اصلاح الگوی مصرف و کشت صورت گیرد. در خصوص مصارف خانگی هم باید بگویم مصرف خانگی در برابر مصرف کشاورزی که معادل با ۹۶ درصد است، عدد قابل ملاحظه ای محسوب نمی شود. اگرچه الگوی مصرف خانگی و شیوه مصرف لازم است تغییر کند تا از هدر رفت بیشتر آب جلوگیری شود. عمده ترین مشکل در بخش کشاورزی است و آن تغییر نیافتن شکل کشاورزی است.

خانم دکتر حجازی زاده در این مورد که چه اتفاقی باعث شدت گرفتن هشدارها شده و نشانه ها و عوامل بروز خشکسالی و بحران چیست؟ گفت:در زمان حاضر ایران با کمبود ۲۰ درصدی بارش ها نسبت به میانگین طبیعی در جهان روبه رو است. خوزستان با ۳۷ درصد، لرستان با ۱۲ درصد (به دلیل کاهش زیاد هندوانه که محصولی آب بر است)، بوشهر با ۵۸ درصد و هرمزگان با ۷۰ درصد دچار کاهش بارش ها نسبت به وضع طبیعی شده‌اند. وضع کنونی ایران خوب نیست. سوال اینجاست که اگر در بهار باران ببارد، آیا کم آبی جبران خواهد شد؟ در پاسخ می گویم خیر. ما نیاز به برف داریم. زیرا برف دیرتر آب می شود و نیاز آبی را در فصل رویش فراهم می کند. اما باران به سفره های زیرزمینی رفته و به هرزآب ها تبدیل خواهد شد که از کشور خارج می شود. نظم بارش ها در ایران به هم خورده است. یعنی تغییر اقلیم سبب بروز این وضع شده است.

این در حالی است که کره زمین بر اساس خلقت خود که بر پایه «میزان» است، انرژی خود را در نیمکره ها توزیع می کند، اما بشر به دلیل سن کم که در نهایت ۹۰ تا ۱۰۰ سال است، قادر به قضاوت نبوده و به نادرست، نسبت به وضعیت های و هوی می کند.

وی افزود: باید گفت که در زمان حاضر خشکسالی نشده است، بلکه وضع تا اندازه ای نسبت به وضع معمولی تغییر کرده است. برای نمونه همان سدسازی های ترکیه سبب شده تا «خور» (خلیج کوچک) های واقع شده در ایران و در مسیر رودها خشک شده و «فیتوپلانکتون» ها (موجودات ریز دریایی) موجود در خورها وارد ریزگردها شوند یا دلایل خشک شدن زاینده رود را که بررسی می کنیم، می بینیم، زمین های استان چهارمحال و بختیاری به زیر کشت بادام برده شده اند و این منطقه محل پرورش این گیاه است. جداسازی اقتصاد از نفت سبب می شود تا پای کشاورزی به میان آید. به عبارت دیگر به جایی ضرر می خورد و جایی دیگر منفعت می بیند.

این استاد دانشگاه اضافه کرد:در حدود ۵ سالی است که ریزش های جوی ایران کاهش یافته است. اما این دوره تکرار می شود. برای نمونه در سال ۱۳۸۱ هجری شمسی ایران وضع «ترسالی» را تجربه کرده است.

دوره های مختلف آب و هوایی هر ۵ تا ۱۰ سال تکرار می شوند. این در حالی است که نظرهای متفاوتی در خصوص تغییر اقلیم مطرح می‌شود. عده ای معتقدند اقلیم جهان به سمت گرم شدن و ذوب شدن یخ های قطب رفته و دسته ای دیگر از سرد شدن جهان سخن می گویند. گروه سومی هم وجود دارند که معتقدند آب وهوای جهان تغییر نمی کند. اگر به نشانه های قرآنی در این میان مراجعه کنیم، می بینیم که زمین به گونه ای خلق شده که نیمکره ی غربی و شرقی تغییر وضع می دهند تا وضع تعادلی خود را حفظ کنند. اما موضوع این است که سن انسان کفاف دیدن این برقراری تعادل را نمی دهد. در نتیجه خشکسالی از قدیم وجود داشته و در زمان حاضر ۲۰ درصد نسبت به میانگین طبیعی جهان کمبود بارش داریم.

در ادامه دکتر ناصری مدیر طرح ملی تغییر آب و هوای سازمان حفاظت محیط زیست در خصوص اینکه آیا تغییر اقلیم در ایران رخ داده است؟و در صورت مثبت بودن، اقلیم ایران به کدام سمت حرکت می کند؟ اظهار داشت:زمانی که از خشکسالی به تنهایی صحبت می‌کنیم، منظور یک اتفاق تصادفی است که در قالب های کاهش بارش، خشکسالی هواشناسی و کمبود روان آب ها خود را نشان می دهد. این فرآیندها تصادفی هستند. اما زمانی که امروز در مورد تغییر اقلیم سخن می گوییم، منظور خشکسالی‌هایی است که فرآیندی بوده و یک مسیر قابل ردیابی و سنجش را دنبال می‌کنند که برای آن از ادبیات خشکسالی استفاده نمی کنیم. اگرچه یکی از نتایج تغییر اقلیم، خشکسالی است. در ابتدا باید بگویم که فرآیند تغییر و جابه جایی در اقلیم به شکل نظام‌مند رخ می دهد که قابل سنجش و ردیابی است و می توان با احتمال‌هایی در نقاط مختلف پیش بینی کرد و در مقابل آن تجهیز شد؛این تعریف تغییر اقلیم است.

وی افزود: اما اتفاقی که در جهان رخ می دهد چگونه است؟ بر اساس گزارش های منتشر شده در جامعه بین المللی و فضای علمی، به روشنی در خصوص فعالیت های انسانی و انتشار گازهای گلخانه ای سخن گفته شده است. بر اساس این گزارش ها انتشار گاز دی اکسید کربن (CO_2) و گازهای هم رفتار مانند آن باعث بروز ناهنجاری های متعددی در جو شده است. آثار تغییر اقلیم بر کره زمین متفاوت است که نسبت به گذشته اقلیم‌ها و آب و هوای منطقه، این آثار مطلوب یا نامطلوب ارزیابی می‌شوند که به طور معمول، نتایج تغییر اقلیم تا به الان نامطلوب ارزیابی شده است. در واقع ما مناطقی داریم که بر اثر تغییر اقلیم و افزایش بارش ها مرطوب تر شده و در مواقعی مانند سیل خود را نشان داده است. اگرچه نمی خواهیم به صراحت سیل های پاکستان را به تغییر اقلیم منسوب کنم، اما بی ارتباط با تغییر اقلیم نبوده است. حتی تظاهر مثبت تغییر اقلیم هم باز با ناهنجاری پدیدار می شود.

دکتر ناصری گفت:غالب کشور ایران به سمت خشک تر شدن و گرم‌ترشدن پیش می رود و البته مناطقی در کشور هستند که به طور نسبی در بازه های زمانی آینده، احتمالا دوره های «تر»ی را نسبت به گذشته تجربه خواهند کرد. مانند استان های خراسان جنوبی و قسمت سیستان در استان سیستان و بلوچستان. اگر بارش‌های این مناطق از غرب صورت می گرفت می توانست اثر مطلوبی داشته باشد، اما در شرق رخ می دهد. بررسی های تغییر اقلیم در زمان حاضر در ایران نشان می دهد، دوره های تغییر اقلیم در بلند مدت رخ می دهد.

وی گفت: بدین ترتیب می توان به صراحت گفت در ایران تغییر اقلیم رخ داده است؛ چنانکه دمای هوا در ایران، بین یک تا ۱/۵ درجه گرمتر شده است. حتی در برخی نقاط دما تا ۲ درجه هم افزایش یافته است. البته می‌توان نیم درجه افزایش را برای برخی نقاط مانند تهران، ناشی از توسعه یا در اهواز ناشی از فعالیت‌های صنعتی یا سوزاندن گازها از سوی شرکت‌های نفتی دانست. بزرگ ترین تظاهر تغییر اقلیم در دما در نقاط حدی اتفاق افتاده است. یعنی در بیشترین ها و کمترین‌ها. این نکته کلیدی است که باید به آن توجه کنیم. در بارش ها هم به این گونه است. میانگین کلان بارش در کشور تغییر اندکی در اندازه زیر ۲۰ درصد داشته است. در میانگین بلند مدت، تغییر قابل ملاحظه ای در بارش ها نداشتیم، اما چیزی که رخ داد، تغییر الگوی ماهانه و فصلی بارش در کشور بود.

در زمان حاضر این موضوع در حال تبدیل شدن به چالشی بزرگ است. به طور واقع فصل بارندگی در کشور با فصولی که می شناسیم، زاویه پیدا کرده است. یعنی زمانی که نیاز به بارش باران داریم، باران نمی بارد و زمانی که نیازی به بارش نیست، باران و برف می آید. تغییر دما به طور جدی ذخایر مهم و حیاتی ایران به ویژه ذخایر برف را زیر تاثیر قرار می دهد.

درویشی متخصص منابع طبیعی در پاسخ به اینکه تغییر اقلیم در موضوع طوفان های گرد و غبار اثرگذار بوده است و آیا می توان این دو پدیده را در کنار هم بررسی کرد؟،گفت:عمده ریزگردها از عراق، با تاثیر باد شمال می‌آیند. این پدیده را پس از عید نوروز هم خواهیم داشت. این ریزگردها که از الگوهای جوی زمستانه و تابستانه دستور می گیرند، بر روی کشورهایی از منطقه می چرخند. برای مثال الگوهای جوی زمستان الگوهای جوی هستند که چرخشی بوده و روی کشور کویت چرخیده و گرد و غبار عربستان را روی شهر اهواز می‌ریزند. چنانکه گرد و غبار اخیر شهر اهواز هم ناشی از همین الگو بود. شهر اهواز متاثر از هر دو جریان تابستانه و زمستانه است.

بحران ریزگردها در عراق از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ میلادی آغاز شد. پس از جنگ خلیج فارس، نیروهای صدام حسین دیکتاتور عراق به عقب رانده شدند و شیعه ها و کردها فعالیت‌هایی علیه رژیم صدام صورت دادند.

همین باعث شد صدام برای انتقام‌گیری از کردها و شیعه ها، حدود ۴ هزار روستا در سکونتگاه‌های آنان را تخریب و با خاک یکسان کند. در این صورت بود که زمین های کشاورزی دیم که سال ها به زیر کشت برده شده و شخم زده شده بود، به یکباره رها شدند.

علت دیگر ریزگردهای عراق به منطقه شیعه نشین بغداد باز می‌گردد که این منطقه دارای هورها و تالاب‌های فراوانی است که در میان سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ به دلیل کانال سازی و سدسازی در بالادست و ممانعت از رسیدن آب به شیعیان، از سوی رژیم عراق، آب به این منطقه نرسید و هورها و تالاب‌ها خشک شدند.

در سال ۲۰۰۳ با سقوط صدام، کانال ها ویران شد و زمین هایی که ۱۳ سال کشت در آن ها صورت می گرفت، به امان خدا رها شده و تبدیل به کانون های اصلی گرد و غبار شدند.

در ایران هم مدیریت منابع و بهره‌وری پایین در کشاورزی سبب بروز بحران ها شده است.

وی افزود:خشکسالی به انواع مختلف مانند خشکسالی همیشگی، مقطعی، ناگهانی و مخفی تقسیم می‌شود که هر کدام سازوکارهای گوناگونی دارند. خشکسالی های همیشگی به مناطق بسیار خشک مانند عربستان تعلق دارند، اما ایران دچار خشکسالی‌های مقطعی است. کشاورزی در دوره بارانی تنها راه ممکن برای اینگونه مناطق است که تغییر اقلیم و تغییر در دوره‌های بارانی سبب برهم خوردن نظم بارش ها شده است. با وجود این متاسفانه برنامه ریزی خوبی برای تغییر الگوی کشت و سازگاری آن با شرایط محیطی منطقه صورت نگرفته است. این در حالی است که کشورهای خارجی مانند اسپانیا به این موضوع توجه بسیاری داشته‌اند.

کاشت زیتون و حمایت بالای دولت این کشور یکی از نمونه‌های موفقیت تغییر الگوی کشت متناسب با شرایط محیطی است.

این در حالی است که متاسفانه هیچ مطالعه ای در خصوص ظرفیت های مکانی کاشت محصولات کشاورزی در ایران صورت نگرفته است.

این موضوع مشابه داستان ۹۶ درصد آب مصرفی در بخش کشاورزی است که نتیجه آن ۷۰ درصد هدررفت آب بوده است و تنها ۳۰ درصد بهره وری فیزیکی داشته است.

ادامه دارد

***در زمان حاضر ایران دارای ۸۰۰ دشت است که از این میزان ۶۰۰ دشت دچار وضع بحرانی شده و سفره های آب زیرزمینی آنها که بیش از میلیون ها سال طول می کشد تا ساخته شوند، در معرض خطر قرار گرفته اند. زیرا با افزایش جمعیت ،الگوی کشت تغییر یافته و در نتیجه میزان برداشت آب بیش از اندازه صورت گرفته است**

***غالب کشور ایران به سمت خشک تر شدن و گرم ترشدن پیش می رود. البته مناطقی همچون استان های خراسان جنوبی و قسمت سیستان در استان سیستان و بلوچستان در کشور هستند که به طور نسبی در بازه های زمانی آینده احتمالا دوره‌های ترسالی را نسبت به گذشته تجربه خواهند کرد. اما به هر حال بررسی های تغییر اقلیم در زمان حاضر نشان می دهد، دوره های تغییر اقلیم در بلند مدت رخ می دهد.**





صدورمجوز تاسیس و فعالیت ۴ صندوق سرمایه گذاری

سازمان بورس و اوراق بهادارمجوز تاسیس و فعالیت چهار صندوق سرمایه گذاری را صادر کرد.

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی بازار سرمایه(سنا)، سیاوش پرویزی نژاد، کارشناس اداره امور نهادهای مالی سازمان بورس و اوراق بهادار گفت: در فروردین ۹۴ مجوز تأسیس چهار صندوق بازارگردانی آرمان اعتلاء کشاورزی، سهام بزرگ کاردان، تجارت شاخصی کاردان و صندوق با درآمد ثابت کاردان را صادر کرد.صندوق بازارگردانی آرمان اعتلاء کشاورزی در سهام(بازارگردانی) بوده و مدیر آن شرکت کارگزاری بانک کشاورزی بوده است، صندوق سهام بزرگ کاردان، در سهام و با مدیریت شرکت تأمین سرمایه کاردان مجوز فعالیت خود را دریافت کرد، صندوق تجارت شاخصی کاردان، در سهام، قابل معامله و با مدیریت تأمین سرمایه کاردان و صندوق با درآمد ثابت کاردان در اوراق بهادار با درآمد ثابت و با تضمین سود بوده و مدیریت آن بر عهده شرکت تأمین سرمایه کاردان است. وی در این باره ادامه داد: صندوق بازارگردانی آرمان اعتلاء کشاورزی در سهام (بازارگردانی) بوده و مدیر آن شرکت کارگزاری بانک کشاورزی بوده است، صندوق سهام بزرگ کاردان، در سهام و با مدیریت شرکت تأمین سرمایه کاردان مجوز فعالیت خود را دریافت کرد، صندوق تجارت شاخصی کاردان، در سهام، قابل معامله و با مدیریت تأمین سرمایه کاردان و صندوق با درآمد ثابت کاردان در اوراق بهادار با درآمد ثابت و با تضمین سود بوده و مدیریت آن نیز بر عهده شرکت تأمین سرمایه کاردان است.وی در باره ارزش کل صندوق های سرمایه گذاری در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۹۴ افزود : ارزش صندوق های با درآمد ثابت ۵۹ هزار میلیارد ریال، ارزش صندوق های سرمایه گذاری مختلط ۵۷۳ میلیارد ریال، صندوق های سرمایه گذاری سهام بزرگ ۷ هزار میلیارد ریال، صندوق های شاخصی ۸۳ میلیارد ریال، صندوق سهام کوچک ۴ هزار میلیارد ریال، صندوق های قابل معامله ۱/۷ میلیارد ریال که در کل ارزش صندوق های سرمایه گذاری تا تاریخ ۲۲ فروردین معادل ۷۴ هزار میلیارد ریال خواهد بود.

از کل ارزش دارایی های صندوق مبلغ ۱۴ هزار میلیارد ریال سهم و مابقی به اوراق مشارکت و صکوک، سپرده بانکی و وجه نقد اختصاص داده شده است.وی خاطرنشان ساخت: تا فروردین سال جاری،تعداد ۱۳۹ صندوق فعال در بازار سرمایه مشغول به فعالیت هستند که در این میان ۳۵ صندوق با درآمد ثابت، ۱۲ صندوق سرمایه گذاری مختلط، ۱۱ صندوق سرمایه گذاری سهام بزرگ، یک صندوق شاخصی، ۷۲ صندوق سرمایه‌گذاری سهام کوچک و هشت صندوق قابل معامله مشغول به فعالیت هستند.وی افزود: تعداد صندوق های بازارگردانی که مجوز تاسیس و فعالیت از سازمان دریافت کرده اند پنج صندوق است که عبارتند از صندوق سرمایه گذاری بازارگردانی نوین پیشرو، امید لوتوس پارسیان، حکمت ایرانیان یکم، گروه توسعه بهشهر و آرمان اعتلاء کشاورزی.

بازار در یک نگاه

جدول شاخص‌های بورس

عنوان شاخص	مقدار	بیشترین	کمترین	تغییر	درصد
شاخص کل	۶۸۴۶۵/۳	۶۸۵۷۲/۸	۶۸۴۶۵/۳	۱۱/۲	۰/۰ ۲
شاخص۳۰شرکت بزرگ	۳۱۸۹/۴	۳۲۰۰/۵	۳۱۸۹/۳	(۵/۷)	(۰/۱۸)
شاخص آزادشناور	۷۹۲۳۹/۲	۷۹۳۴۸/۱	۷۹۲۳۹/۲	۴۰/۵	۰/۰ ۵
شاخص بازاراول	۵۰۲۲۵/۵	۵۰۳۷۹/۱	۵۰۲۲۵/۵	(۱۱۳/۴)	(۰/۲۳)
شاخص بازاردوم	۱۳۶۰۲۵/۲	۱۳۶۰۳۴/۴	۱۳۵۳۶۱/۹	۸۰۸/۲	۰/۶
شاخص صنعت	۵۵۸۸۷/۱	۵۵۹۷۸	۵۵۸۸۴/۲	(۹/۶)	(۰/۰ ۲)

آمار معاملات آخرین روز معاملاتی (سه شنبه۹۴/۱/۲۵)

مجموع حجم معاملات	۵۹۷/۱۲۴/۸۵۶ سهم
مجموع ارزش معاملات	۱/۳۷۸/۰۹۵ میلیون ریال
جمع تعداد معاملات	۷۶۹۴۱ معامله
ارزش بازار	۳/۰۶۴/۴۶۸ میلیارد ریال

چگونگی عرضه اوراق سلف نفتی

مدیرعامل تامین سرمایه امین گفت: برای اولین بار در ایران ۱۰۰۰ میلیارد ریال اوراق سلف موازی استاندارد نفت کوره شرکت ملی نفت ایران در بورس انرژی عرضه می‌شود.

به گزارش روابط عمومی شرکت تامین سرمایه امین، علی سنگینیان با اعلام عرضه ۱۰۰۰ میلیارد ریال اوراق سلف موازی استاندارد نفت کوره ۳۸۰ سانتی استوک در دومرحله از روز دوشنبه ۳۱ فروردین، ادامه داد: این اوراق منضم به اختیار خرید و فروش تبعی با نام، قابل معامله در بورس انرژی و معاف از مالیات است.

وی هدف از عرضه اوراق مزبور را تأمین مالی طرح‌های توسعه ای شرکت ملی نفت ایران بیان کرد و گفت: میزان مجاز عرضه اولیه اوراق حداکثر در دو مرحله در فواصل یک‌هفته‌ای و در هر مرحله حدود ۵۵ هزار قرارداد معادل ۵۰۰ میلیارد ریال خواهد بود.سنگینیان تصریح کرد: زمان‌بندی این ابزار جهت پرداخت وجه معامله به روش نقد انجام می‌شود. همچنین مهلت تسویه در دوره عرضه اولیه و معاملات ثانویه یک روز کاری پس از انجام معامله و تسویه نقدی در سررسید حداکثر پنج روز کاری پس از آخرین روز معاملاتی خواهد بود.

عرضه برند در فرابورس ایران ؛ برای نخستین بار

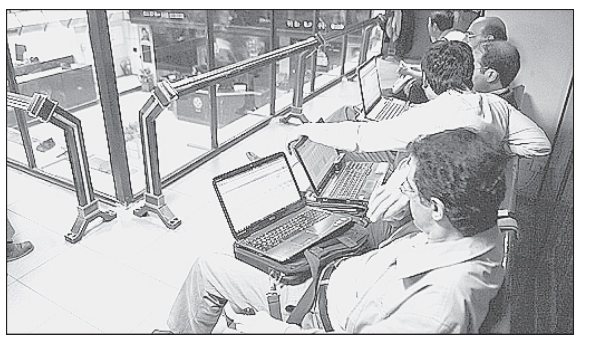
برای نخستین بار یک برند در فهرست عرضه بازار دارایی فکری فرابورس ایران قرار گرفت.

به گزارش روابط عمومی فرابورس ایران، برای نخستین بار یک برند در فهرست عرضه بازار دارایی فکری فرابورس ایران قرار گرفت و تعداد دارایی‌های فکری ثبت شده در این بازار به ۴۰ مورد رسید.

در حالی که برای نخستین بار شاهد درج یک علامت تجاری با عنوان "کافه کاغذ" در بازار دارایی فکری هستیم که قرار است پروانه بهره برداری آن برای مدت معین واگذار شود، یک اختراع با عنوان لاستیک مغناطیسی خودرو از همین طریق و اختراع دیگری با نام تولید داروی یورفیمرسدیم از هموگلوبین خون با کاربرد فتودینامیک تراپی تومورهای سرطانی و طراحی فرآیند تولید صنعتی آن به صورت شرکت سهامی خاص مبتنی بر دارایی فکری در فهرست عرضه دارایی فکری فرابورس ایران جای گرفته‌اند.

طبق این گزارش،تعداد ۱۲ اختراع دیگر با عناوین محلول منعقد کننده آکواکلین در خطوط تولیدی محصولات سلولزی، اسپری و پانسمان تسریع کننده انعقادخون، فیلتر شیکونین جاذب مواد مضر و سرطانزای دود سیگار، موتور خودرو با قابلیت نصب جک پنوماتیک روی میل لنگ با حذف مصرف سوخت، دستگاه تزریق بدون سوزن، موتور ۴ سیلندر با وضعیت دنده‌ها و چرخ دنده‌ها، ماده شستشو دهنده گردشی مسیر آب خودروهای سبک و سنگین و صنایع با نام اختصاری RP۱۰۰، میکرومترلیزری جهت اندازه گیری دقیق جابجایی اجسام، سایه‌بان فنری تاشو کولرآبی، جاروی کوچه شهرداری جایگزین جاروهای دستی شهرداری، دستگاه همزن برقی و شارژی متصل به درب قابلمه و موتورسیکلت پمپ آبرسان برای فروش قطعی به فهرست عرضه دارایی فکری فرابورس ایران اضافه شده‌اند که تعداد دارایی‌های فکری در این فهرست را به ۴۰ عدد رسانند.همچنین، شرکت‌های کارگزاری پارسیان، سهم آشنا، حافظ، مهر اقتصاد ایرانیان و اردیبهشت ایرانیان و شرکت‌های تامین سرمایه لوتوس پارسیان و نوین، مشاوران عرضه دارایی‌های فکری جدید هستند.

بازار دارایی فکری از خرداد ۹۳ به منظور عرضه و فروش انواع دارایی‌های فکری اعم از اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری در فرابورس ایران راه اندازی شد و تاکنون دو اختراع به روش مذاکره توافقی در این بازار معامله شده است.



خبر دیگر اینکه خلاصه تصمیمات مجمع شرکت صنایع و معادن فلات ایرانیان در قالب نامه رسمی به سازمان بورس و اوراق بهادار اعلام شد.

به گزارش فارس بر اساس اطلاعات مندرج در کدال، خلاصه تصمیمات مجمع شرکت صنایع و معادن فلات ایرانیان در قالب نامه رسمی به سازمان بورس و اوراق بهادار اعلام شد.

خلاصه تصمیمات مجمع عمومی عادی سالی مالی منتهی به ۳۰ آذر ۱۳۹۳ چنین است:

مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت گروه سرمایه‌گذاری صنایع و معادن فلزات ایرانیان (سهامی عام) در تاریخ ۲۳ فروردین ۹۴ تشکیل شد. خلاصه تصمیمات مجمع به شرح زیر می‌باشد:

صورت‌های مالی سال مالی منتهی به ۳۰ آذر ۱۳۹۳ شرکت مورد تصویب قرار گرفت.مؤسسه حسابرسی آرمان‌نوین رسیدگی به عنوان حسابرس مستقل و بازرس قانونی اصلی و مؤسسه حسابرسی اصول پایه فراگیر به عنوان حسابرس مستقل و بازرس قانونی علی‌البدل انتخاب شدند.

روزنامه اطلاعات به عنوان روزنامه کثیرالانتشار جهت درج آگهی‌های شرکت در سال مالی ۹۴ انتخاب شد. سود تقسیمی به ازای هر سهم مبلغ ۷۰ ریال تصویب شد.

پاداش هیات مدیره به مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال به صورت ناخالص مورد تصویب قرار گرفت.

حق حضور اعضای غیر مؤظف هیات مدیره ماهیانه مبلغ ۱۰ میلیون ریال به ازای حداقل یک جلسه در ماه تصویب شد.همچنین یک شرکت غذایی بورسی در نامه‌ای به اداره نظارت بر ناشران بورسی در مورد سود و زیان این شرکت شفاف سازی کرد. بر اساس اطلاعات مندرج در کدال، سایت رسمی سازمان بورس و اوراق بهادار، یک شرکت بورسی در نامه‌ای به اداره نظارت بر ناشران بورسی در مورد سود و زیان این شرکت شفاف سازی کرد.

رحمت‌الله شفائی مدیرعامل و عضو هیأت مدیره شرکت سهامی عام سالمین، در این نامه به اداره نظارت بر ناشران بورسی سازمان بورس و اوراق بهادار آورده است: احتراماً به استحضار می‌رساند با توجه به نوسانات اخیر نرخ هر سهم بانک ملت و شناسایی زیان به مبلغ ۱۸ میلیارد و ۷۸۸ میلیون ریال در پایان سال ۹۳ و همچنین وضع موجود در بازار سرمایه و حفظ سرمایه‌گذاری در سهام بانک ملت، جهت بودجه سال جاری شرکت، سود نقدی هر سهم سال مالی ۹۳ بانک ملت را مبلغ ۳۱۵ ریال برآورد (میانگین روند سود نقدی هر سهم بانک ملت در سه سال گذشته در حدود ۷۰ درصد می‌باشد) و در بودجه سال مالی ۱۳۹۴ از بابت درآمد حاصل از سرمایه‌گذاری مبلغ ۱۸ میلیارد و ۵۸۵ میلیون ریال پیش‌بینی می‌شود.

آخرین تغییرات قیمت سهام دربورس تهران

نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات	نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات	نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات
ح . پارس دارو	۱۰,۴۰۰	۱۰۵۳	فولاد آلیاژی ایران	۱,۷۵۷	۶۷	س.صندوق بازنشستگی کارکنان بانک	۱,۱۴۱	-۹
ح.فولاد آلیاژی ایران	۶۱۷	۴۵	ایران تایر	۳,۴۰۰	۷۵	بیمه پارسیان	۲,۰۶۸	-۶۸
ح . ماشین سازی اراک	۲,۳۹۴	۱۷۱	لنت ترمزایران	۳,۰۸۶	۱۱۸	گروه‌صنعتی‌بوتان	۲,۹۵۲	-۱۲۲
سرمایه گذاری اعتبار ایران	۱,۸۸۵	۱۳۶	قند نیشابور	۱,۰۲۹	۳۲	فولاد مبارکه اصفهان	۲,۰۵۰	۳
ح . معادن‌منگنزایران	۱,۵۰۵	۱۱۱	ح . توسعه‌معادن‌وفلزات	۵۷۱	-۹	سرمایه‌گذاری‌توسعه‌ملی	۱,۸۳۹	-۴۷
ح . توریستی‌ورفاهی‌آبادگران	۱,۵۷۰	۱۱۶	بین‌المللی‌توسعه‌ساختمان	۱,۷۳۸	۲۴	کشت‌وصنعت‌پیاذر	۴,۵۹۰	-۴۲
ح . نوسازی‌وساختمان‌تهران	۲,۱۴۵	۱۰۷	لوله‌وماشین‌سازی‌ایران	۱,۱۳۲	۶	پتروشیمی‌فارابی	۷,۹۳۳	-۳۲۷
حمل و نقل بین المللی خلیج فارس	۱,۷۸۸	۶۸	ح . گروه صنعتی بارز	۳,۱۵۰	۷۳	گروه صنعتی بارز	۵,۹۹۰	-۹۸
صنایع‌ریخته‌گری‌ایران	۵,۸۵۰	۲۰۳	معادن‌منگنزایران	۲,۵۵۳	۹۸	گروه صنعتی پاکشو	۱۰,۴۰۰	-۷۶
ماشین سازی اراک	۳,۷۱۰	۱۳۱	صندوق س تجارت شاخص کاردان سهام	۱۰,۰۶۰	۶۰	سرمایه‌گذاری‌بوعلی	۲,۲۹۷	-۹۵
تولیدموداولیه‌داروپخش	۱۵,۲۴۰	۵۸۶	آلومینیوم‌ایران	۶,۶۳۰	۸۶	موتوژن	۵,۷۳۷	-۲۳۹
سرمایه‌گذاری صنعت نفت	۲,۹۹۱	۱۱۵	سرمایه گذاری البرز(هلدینگ	۴,۴۰۲	۵۸	ذغال‌سنگ نگین طبس	۱,۹۲۶	-۳۸
کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران	۴,۷۷۵	۱۸۳	باما	۹,۰۰۰	۴۰	سیمان شمال	۲,۳۸۰	-۹۹
نورد آلومینیوم	۹,۰۳۵	۳۴۷	بانک پاسارگاد	۲,۰۰۰	۳۶	قندهکمتان	۲,۳۳۵	۲۵
مهندسی‌نصیرماشین	۳,۸۶۵	۱۴۸	داروسازی کوثر	۴,۲۰۱	۴۸	شهد	۶,۲۰۰	-۲۰۹
ساپاشیشه	۱,۸۸۱	۷۲	فراورده های نسوزایران	۹,۲۷۰	-۱۰	دارویی رازک	۲۹,۹۲۷	-۱۲۴۶
رینگ‌سازی‌مشهد	۲,۴۱۲	۹۲	کالسیمین	۲,۷۴۰	-۱۲	سرمایه‌گذاری‌صندوق‌بازنشستگی	۲,۵۵۰	-۶۴
پارس دارو	۱۵,۵۸۱	۵۹۹	سیمان شرق	۱,۱۹۹	۲۴	کشاورزی ودامپروی مگسال	۲۷,۴۹۹	-۲۵۲
لبنیات پاک	۵,۰۱۲	۱۹۲	بانک صادرات ایران	۹۹۱	۱	داروسازی فارابی	۹,۷۴۰	-۲۵۸
صنایع لاستیکی سهند	۵,۰۶۳	۱۹۴	ایران مرینوس	۱۱,۷۸۳	۴۵۳	محورسازان‌ایران‌خودرو	۲,۹۶۵	-۱۲۳
لامپ پارس شهاب	۶,۰۷۵	۲۳۳	داروسازی روزدارو	۴,۸۶۷	۱۸۷	صنایع کاشی و سرامیک سینا	۵,۱۲۸	-۲۱۳
قند ثابت خراسان	۹۷۴	۳۷	توسعه صنایع بهشهر(هلدینگ	۲,۳۲۰	۹	سخت آژند	۳,۶۲۲	-۱۳۵
لیزینگ‌خودروغدیر	۲,۸۰۰	۹۹	سیمان تهران	۲,۸۴۰	۷۸	زامیاد	۱,۸۱۰	-۱۵
آبسال	۳,۲۵۲	۱۲۵	تراکتورسازی‌ایران	۴,۸۰۰	۵۴	دارویی لقمان	۳,۹۳۰	-۴۵
صنعتی بهشهر	۸,۰۱۸	۳۰۸	بانک انصار	۲,۹۸۲	-۴	سرمایه‌گذاری سپه	۱,۸۰۰	۴۲
سرمایه گذاری مسکن شمال شرق	۲,۱۳۳	۸۲	کارت اعتباری ایران کیش	۳,۳۴۰	-۱۵	پتروشیمی پردیس	۱۶,۳۸۸	-۴۱۲
سرمایه گذاری ساختمان‌ایران	۳,۶۲۲	۱۳۹	دشت مرغاب	۸,۰۶۳	۳۱۰	توسعه معادن روی ایران	۱,۵۶۷	-۲۹
نوسازی‌وساختمان‌تهران	۳,۶۱۴	۱۳۹	تولیدموداولیه‌والیاف‌مصنوعی	۳,۳۹۰	۲	کمباین سازی ایران	۹۳۹	۰
صنایع‌جوشکاب‌یزد	۷,۵۱۷	۲۸۹	ح. گسترش نفت و گاز پارسیان	۱,۹۷۰	۴۲	دوده صنعتی پارس	۲,۷۵۱	-۴۸
فرآوری‌موادمعدنی‌ایران	۲,۷۹۲	۱۰۲	بانک ملت	۲,۵۱۷	۱۵	سرمایه گذاری پردیس	۹۳۰	۴
بیمه دانا	۱,۵۴۷	۵۹	پارس خودرو	۱,۰۰۰	-۵	سرمایه‌گذاری رنا(هلدینگ	۱,۲۱۸	-۴
ح . پارس سرام	۱,۴۲۹	-۱۱۱	ایران‌ارقام	۲,۶۱۱	۱۶	گروه صنعتی ملی (هلدینگ	۵,۱۹۶	-۲۱۶
پشم‌شیشه‌ایران	۵,۹۳۶	۲۲۸	داروسازی سینا	۱۴,۳۸۰	-۵۹۱	سیمان‌شاهرود	۳,۷۰۰	-۶۹
کربن ایران	۲,۶۸۰	۶۴	سرمایه گذاری گروه توسعه ملی	۵,۴۳۰	۴۴	شکرشاهرود	۱,۱۴۰	۷
تایدواترخاورمیانه	۵,۵۴۴	۲۱۳	داده‌پردازی‌ایران	۱,۶۷۸	۱۲	پارس سرام	۳,۱۹۵	-۱۳۳
معادن بافق	۳,۵۲۴	۱۳۵	پلاسکوکار	۱,۲۵۶	-۱	نوردوقطعات فولادی	۳,۷۰۰	-۱۴۲
پاکسان	۳,۱۶۶	۱۲۱	صندوق سرمایه‌گذاری صنوین–مختلط	۱۲,۰۰۷	۲۷	گروه‌صنایع‌بهشهرایران	۱,۸۱۷	-۵۶
لبنیات‌کالبر	۱,۲۵۵	۴۸	سرمایه‌گذاری‌توکافولاد(هلدینگ	۱,۴۲۰	۱۵	صنایع‌شیمیایی‌ایران	۶,۴۵۶	-۱۵۲
گروه دارویی سبحان	۷,۷۵۸	۲۹۸	تولیدی‌گرانیت‌بهسرام	۱,۵۷۳	۶۰	داروسازی ابوریحان	۱۶,۲۱۴	-۶۷۵
ساپا دیزل	۱,۲۸۱	۴۹	داروسازی زاگرس فارمد پارس	۸,۰۰۰	۱۴۸	پارس خزر	۶,۹۸۳	-۲۹۰
صنایع آذرآب	۳,۱۶۶	۱۲۱	ملی سرب‌وروی ایران	۱,۱۲۵	۳	شرکت ارتباطات سیار ایران	۳۲,۷۷۸	-۱۶۱
شیرپاستوریزه‌پگاه‌خراسان	۶,۵۳۴	۲۵۱	صنایع پتروشیمی خلیج فارس	۱۰,۷۰۰	۹۰	داروسازی اکسیر	۸,۱۳۰	-۱۱۸
سرمایه‌گذاری مسکن	۱,۶۴۳	۶۳	کارتن ایران	۲,۴۵۰	-۴۱	پالایش نفت تبریز	۹,۱۸۸	-۱۲۱
سرمایه گذاری پارس توشه	۲,۵۸۵	۹۹	کارخانجات‌داروپخش	۵,۳۰۰	۹۲	درخشان تهران	۳,۰۰۳	-۷۴
فنرسازی‌خاور	۲,۷۳۱	۱۰۵	گسترش‌سرمایه‌گذاری‌ایران‌خودرو	۳,۰۱۰	-۶۸	کاشی سعدی	۲,۶۶۰	-۱۱۰
ح . سیمان کرمان	۱,۹۲۸	۷۹	کشت و صنعت چین چین	۵,۳۰۶	-۲۱۹	شیشه و گاز	۴,۰۱۵	-۱۰۶
پارس مینو	۳,۲۴۵	۱۲۴	پالایش نفت اصفهان	۴,۶۹۴	۱۸۰	سرمایه‌گذاری صنایع پتروشیمی	۱,۶۸۱	-۲۵
لیزینگ‌ایران	۲,۶۲۰	۹۰	سرمایه گذاری صنعت ومعدن	۱,۲۰۵	۵	کمک‌فنرایندامین	۱,۱۳۹	۵
ح.بانک انصار	۱,۹۰۲	-۵	سرمایه‌گذاری‌غدیر(هلدینگ	۲,۷۲۳	۱۴	سیمان فارس و خوزستان	۱,۹۸۷	-۵۲
لیزینگ رایان سایپا	۲,۵۰۰	۵۱	صندوق س. پاداش سهامداری توسعه۱	۱۰,۵۲۰	۲۲	صنایع پتروشیمی کرمانشاه	۷,۴۴۶	-۱۴۵
ایران خودرودیزل	۹۵۸	۲۰	سیمان‌غرب	۴,۶۰۰	۵۷	بانک خاورمیانه	۱,۹۸۶	-۸۲
قطعات اتومبیل ایران	۳,۵۷۳	۵۳	گسترش نفت و گاز پارسیان	۳,۱۶۰	۱	ح . عمران‌وتوسعه‌فارس	۱,۱۹۵	۳۷
توریستی ورفاهی آبادگران ایران	۲,۵۱۰	۴۱	لیزینگ ایرانیان	۱,۸۶۶	-۱	عمران‌وتوسعه‌فارس	۲,۳۰۰	-۴۷
مس شهیدباهنر	۱,۵۳۰	-۱۳	تکنوتار	۱,۸۷۹	-۳	سیمان داراب	۱,۹۳۶	۱۵
پلی‌اکریل	۱,۵۶۴	۶۰	قند مرودشت	۲,۰۶۰	۷	ماشین‌سازی‌نیرومحرکه	۲,۰۴۶	۶
ایران خودرو	۳,۰۱۰	۷۳	داروسازی‌زهراوی	۴۸,۷۱۰	۴۸۹	فولاد خوزستان	۴,۹۲۰	-۲۰۵
سامان گستراصفهان	۱,۶۸۵	۲۸	جام‌دارو	۱۱,۸۰۰	۳۱۳	لامیران	۳,۰۳۰	۳۶
سیمان‌سپاهان	۱,۲۷۰	۱۳	قندنقش‌جهان	۸,۵۸۵	-۳۵۷	حمل و نقل پتروشیمی(سهامی عام	۲,۵۵۰	-۵۳
سرمایه گذاری توسعه صنعتی ایران	۱,۱۳۲	۳۵	سپنتا	۱۳,۴۴۴	۵۱۷	پست بانک ایران	۱,۶۶۳	-۴۰
ریخته‌گری تراکتورسازی ایران	۲,۲۳۰	۴۷	نفت پارس	۱۳,۵۸۸	-۵۶۶	چرخشگر	۲,۱۲۹	-۸۸
گروه‌بهمن	۲,۴۰۰	۲۹	آلومراد	۲,۳۰۵	-۹۶	مهرکام‌پارس	۱,۸۷۰	۷
رادیاتور ایران	۶,۰۰۰	۱۵۸	سرمایه‌گذاری‌بهمن	۱,۵۴۳	-۶۴	شیشه همدان	۵,۵۲۰	-۶۲
موتورسازان‌تراکتورسازی‌ایران	۲,۸۹۰	۱۰۹	شهد ایران	۲,۰۶۷	۷۹	بهنوش ایران	۴,۲۶۰	-۱۳۵
آهنگری تراکتورسازی ایران	۲,۳۴۵	۴۳	بیسکویت گرجی	۳,۶۰۲	-۵۰	سرمایه گذاری توسعه صنایع سیمان	۱,۴۴۴	۴
صنایع کاغذسازی‌کاوه	۱۳,۵۰۰	۲۹۲	فولاد خراسان	۶,۰۲۴	-۲۵۱	سیمان کردستان	۱,۸۲۰	۳
حمل‌ونقل‌توکا	۲,۵۸۰	۵۲	لعابیران	۲,۱۱۵	-۸۸	مخابرات ایران	۲,۹۱۸	-۵۴
تهران شیمی	۲۱,۶۶۸	۸۳۳	سرمایه‌گذاری‌توسعه‌آذربایجان	۲,۳۰۰	-۵۹	داروسازی اسوه	۱۶,۵۰۹	-۵۶۱
سرمایه گذاری صنعت بیمه	۱,۰۹۹	۲۴	توسعه معدنی و صنعتی صبانور	۳,۳۱۱	-۱۳۷	سیمان دورود	۱۲,۰۷۶	-۵۰۳
ح . مس شهیدباهنر	۶۱۰	۰	گروه مدیریت سرمایه گذاری امید	۲,۳۳۵	-۹۷	پارس‌سویچ	۳,۸۲۰	-۱۵۸
کنترل‌خوردگی‌تکین‌کو	۱۲,۸۵۰	۲۶۱	تولیدی‌مهرام	۷,۷۰۰	-۱۱	ح . ذغال‌سنگ نگین طبس	۸۶۲	-۲۶
تولیدمحورخودرو	۲,۰۱۴	۷۷	توسعه‌شهری‌توس‌گستر	۲,۸۰۶	-۱۱۶	پتروشیمی خارک	۱۷,۴۵۰	-۴۵۰
س. نفت و گاز و پتروشیمی تأمین	۲,۴۴۰	۵۶	سیمان‌مازندران	۱۶,۶۸۰	-۴۳	ملی صنایع مس ایران	۲,۰۳۱	-۸۱
پتروشیمی شازند	۶,۳۴۷	۲۴۴	سیمان کارون	۴,۸۶۲	۲	ایران ترانسفو	۷,۰۱۰	-۱۷۰
نفت سپاهان	۱۰,۳۵۰	۳۷۴	ح . سیمان کردستان	۷۰۰	۱۶	لیزینگ‌صنعت‌ومعدن	۱,۸۹۳	-۴۳
ایران‌دارو	۶,۲۰۰	۱۷۲	سرمایه گذاری دارویی تامین	۵,۱۳۵	۴۲	نفت بهران	۱۳,۷۲۰	-۵۷۱
داروسازی جابرابن‌حیان	۹,۱۰۰	۱۰۰	بانک‌اقتصادنوین	۲,۳۶۷	۲۴	سایپاآذین	۳,۸۳۵	-۱۲۸
بانک کارآفرین	۲,۷۰۰	۲۴	گروه مپنا (سهامی عام)	۸,۳۴۰	۷۰	داروسازی امین	۲,۷۲۰	-۶۳
سرمایه گذاری شاهد	۱,۴۴۰	۲۰	پتروشیمی فناوران	۲۲,۹۴۲	-۹۵۵	بیمه آسیا	۱,۳۱۷	-۵۴
افست	۱۱,۹۹۹	۲۵۶	صنایع‌خاک‌چینی‌ایران	۹,۴۰۳	-۱۲	البرزدارو	۱۳,۱۵۱	-۲۷۱
سرمایه گذاری خوارزمی	۱,۶۱۶	۶	گسترش‌صنایع‌وخدمات‌کشاورزی	۸,۹۴۵	-۳۷۲	بانک‌پارسیان	۱,۹۹۳	-۷۹
الکتریک خودرو شرق	۱,۸۳۰	۲	حفاری شمال	۴,۵۶۰	-۱۹۰	کارخانجات قند قزوین	۱,۷۰۰	-۲۹
تامین ماسه ریخته‌گری	۶,۲۰۳	۲۳۸	سیمان صوفیان	۴,۲۵۵	-۱۷۷	سرمایه گذاری آتیه دماوند	۱,۸۴۹	-۳۷
صندوق شاخص۳۰ شرکت فیروزه– سهام	۱۱,۲۵۶	۱۱۸	صنعتی آما	۳,۸۷۰	-۱۶۱	چینی ایران	۲,۰۸۳	-۴۱
سایپا	۱,۵۲۰	۱۶	معدنی‌وصنعتی‌چادرملو	۳,۶۸۰	-۱۵۳	توسعه‌معادن‌وفلزات	۱,۶۸۵	-۷۰
سیمان کرمان	۵,۱۸۸	۱۰۲	معدنی و صنعتی گل گهر	۳,۶۰۰	-۱۵۰	سرما آفرین	۳,۱۴۰	-۷۷
سرمایه‌گذاری سایپا	۱,۲۰۰	۸	داروپخش (هلدینگ	۱۴,۱۰۱	-۴۱۲	قنداصفهان	۲,۵۷۸	-۱۴
سرمایه گذاری اعتبار ایران	۱,۷۵۱	۲	فیبر ایران	۳,۴۴۲	-۱۴۳	قند شیرین خراسان	۳,۵۱۷	-۱۴۶
سیمان‌هگمتان	۴,۵۰۰	۵۹	کارخانجات‌تولیدی‌شیشه‌رازی	۹,۶۲۰	-۴۰۰	معدنی املاح ایران	۱۲,۲۸۸	-۵۱۱
خدمات‌انفورماتیک	۱۲,۵۳۷	۴۸۲	فرآورده‌های‌غذایی‌وقندپیرانشهر	۳,۱۰۰	-۶	بانک سینا	۱,۵۹۰	-۶۵
قند لرستان	۱۸,۷۰۳	۱۰۰	کویر تایر	۱۴,۲۰۰	۴	تجارت الکترونیک پارسیان	۳,۴۹۹	-۱۲۸
مارگارین	۳,۳۸۳	-۱۰۳	صنایع سیمان دشتستان	۲,۲۹۳	-۹۵	پالایش نفت بندرعباس	۶,۵۱۶	-۲۷۱
پگاه‌آذربایجان‌غربی	۱,۱۶۲	۱۲	سیمان خوزستان	۴,۴۵۰	۴	فرآورده‌های‌نسوزآذر	۳,۶۵۰	-۷۵
نیروترانس	۴,۷۲۵	-۱۹	ایران‌یاساتایرورابر	۴,۲۴۸	-۱۷۶	سرمایه‌گذاری‌ملت	۶۱۹	-۱۹
کارخانجات تولیدی شهید قندی	۱,۴۱۰	-۱۱	کاشی الوند	۱,۸۰۸	-۷۵	نیروکلر	۳,۰۶۰	-۷۵
تولیدی کاشی تکسرام	۹۳۰	۵	سرمایه‌گذاری ملی‌ایران	۱,۸۱۰	-۳۸	پتروشیمی آبادان	۳,۱۸۰	-۱۱۳
بیمه البرز	۱,۲۱۰	۲۸	پتروشیمی‌شیراز	۳,۵۷۵	-۴	فنرسازی‌زر	۱,۸۸۳	-۷۸
ح . کشت و صنعت چین چین	۳,۲۰۳	-۲۰	صنایع شیمیایی فارس	۴,۹۳۶	-۲۰۵	شیرپاستوریزه‌پگاه‌اصفهان	۷,۰۶۲	-۲۹۴
بانک تجارت	۱,۰۸۱	۴	سازه پویش	۲۰,۱۰۴	-۸۳۷	ح . نیروکلر	۲,۰۱۵	-۷۹
سیمان فارس نو	۶,۰۲۶	۷۹	شیمی داروئی داروپخش	۶,۸۹۴	-۲۸۷			

۱۰۰۰ میلیارد تومان کمک به شهرداری‌ها و دهیاری‌های خراسان شمالی

بجنورد ـ خبرنگار اطلاعات: شهرداری‌ها و دهیاری‌های خراسان شمالی پارسال با اختصاص بیش از ۹۰۰ میلیارد تومان از محل ردیف‌های محلی و ۱۰۰ میلیارد تومان کمک‌های متفرقه موردحمایت قرار گرفته‌اند.

سیدعلی‌اکبر پرویزی استاندار خراسان شمالی که در نشست مدیران رؤسای دانشگاه‌ها، نخبگان و فعالان اقتصادی استان سخن می‌گفت، افزود: کارهای زیادی ظرف یک سال و نیم گذشته در حوزهٔ تأمین زیر ساخت‌های استان به رغم تنگناهای مالی فراوان انجام شده است.

در این گردهمایی که با حضور معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری انجام شد، استاندار خراسان شمالی همچنین گفت: خراسان شمالی در سال گذشته ۶/۵درصد مجموع اعتبارات عمرانی استان‌های کشور را دریافت کرده‌است در حالی که در سال‌های قبل از آن در بهترین حالت به بیشتر از یک درصد نرسیده بود.

وی با اشاره به توجه جدی دولت به توسعه مناطق محروم، ابراز امیدواری کرد، در سفر رئیس جمهور به استان، شتاب بیشتری به توسعه استان داده شود و مقدمات توسعه شرکت‌های دانش بنیان و مراکز علمی و زمینه تولید و اشتغال با سرعت بیشتری رو به جلو برود.

پرویزی متذکر شد: تمام توان خود را برای کمک به مراکز علمی و فناوری و دانشگاه‌ها به کار می‌گیریم تا بخشی از این عقب ماندگی‌ها جبران شود و زمینه‌کار بیشتر فراهم شود.

وی ضمن اعلام آمادگی برای خرید تجهیزات و فناوری برای استان و قبول نکردن روش‌های انجام گرفته در زمینه پژوهش در استان، گفت: برخی کارهای پژوهشی انجام گرفته در سال‌های گذشته صرفاً به منظور درآمدزایی برای برخی افراد بوده است که جلوی کار آنها گرفته شد.

استاندار خراسان شمالی گفت: با این وجود از پژوهشی که منجر به اجرا و کاربردی شدن ایده شود حمایت خواهیم کرد.

وی با اشاره به انجام کارهای پژوهشی و واگذاری تنظیم برنامه ششم توسعه در سال گذشته به دانشگاه بجنورد، برای واگذاری پژوهش‌های با اهمیت به مراکز پژوهشی در استان اعلام آمادگی کرد و از دستگاه‌ها خواست حتماً برای پژوهش‌های انجام گرفته که کاربردی نیز هستند اعتبار اجرایی لحاظ کنند.

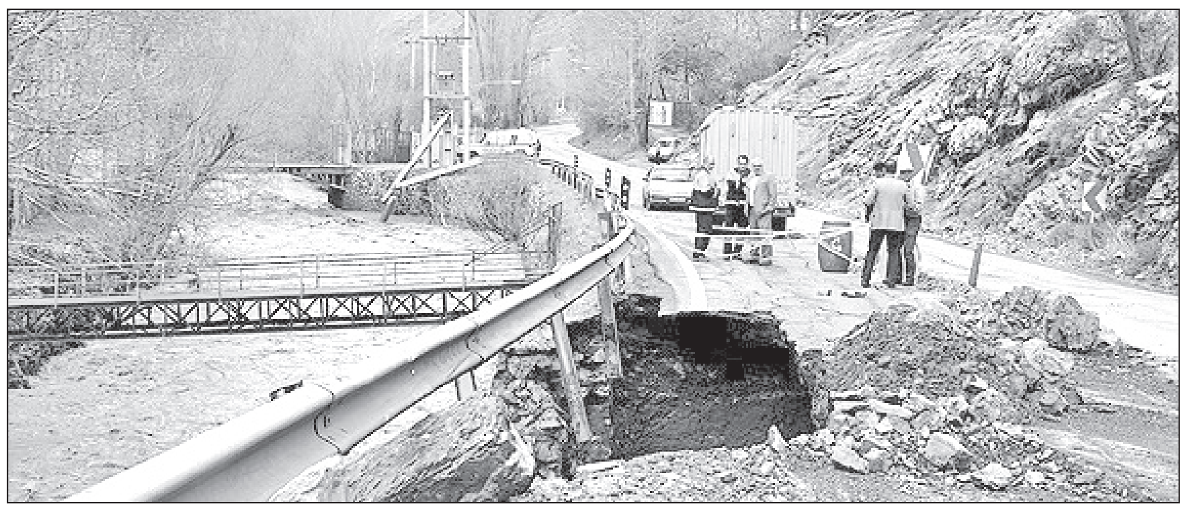
موسی الرضا ثروتی، نماینده مردم بجنورد، گرمه و جاجرم، مانه و سملقان و راز و جرگلان نیز در این جلسه با تاکید برتوجه ویژه به زیرساخت‌های استان از نبود و یا کمبود زیر ساخت‌ها در بخش پژوهشکده سخن گفت.

وی گفت: هم اکنون خراسان شمالی از پتانسیل‌های فراوانی در زمینه‌های مختلف کشاورزی، دامپروری، گیاهان دارویی و گردشگری برخوردار است که نیازمند انجام کارهای پژوهشی برای تجاری سازی آنها است.

دکتر قاسم جعفری، دیگر نماینده این شهرستان‌ها نیز در این نشست متذکر شد: تا زمانی که تحول فرهنگی به صورت جدی در کشور و استان انجام نشود در عرصه‌های دانش به جایگاه مطلوبی نخواهیم رسید.

وی تحول در علوم انسانی را پایه تحول در تکنولوژی برشمرد و با تاکید بر ضرورت ساخت پژوهشکده علوم انسانی در استان، آن را زمینه‌ساز توسعه تکنولوژی دانست.

سیل در مازندران خساراتی به بار آورد



ساری ـ خبرنگار اطلاعات: بارش شدید باران و وقوع سیل خسارت‌های زیادی به برخی از شهرستان‌های مازندران و راه‌های مواصلاتی وارد کرد. سیل در مازندران خسارات زیادی به مناطق دو هزار تنکابن، کلاردشت، راه اصلی کرج ـ چالوس، محور هراز و حوزه شهری و روستایی حاشیه جاده و بلده نور وارد کرد. بیشترین خسارت نیز به بلده نور وارد شد و به تأسیسات زیربنایی، زیرساخت‌ها، پل‌ها و ابنیه، راه‌های ارتباطی، آب، برق و مخابرات خسارت جدی وارد کرد.

مدیر کل راه و شهرسازی مازندران از تخریب ۷ پل ارتباطی در بلده خبرداد و افزود: جاده فرعی دوآب ـ بلده نیز به دلیل رانش در چند نقطه مسدود شد.حیدر نوروزی افزود: بیشترین خسارت وارده در محورهای روستایی از جمله محور مرج ـ یالرود، یاسل به طاهرکلا بود.فرماندار نور نیز از آبگرفتگی منازل در برخی از روستاهای بلده خبر داد.هادی خنجری به شکسته شدن۷ تیربرق و قطعی برق اشاره کرد و افزود: جاده اصلی مسیر دوآب به بلده در نزدیکی روستای تاکور و مزبد جاده تخریب و خسارات جدی به حوزه کشاورزی در این بخش وارد شد.

همچنین وقوع سیل سبب طغیان رودخانه سردابرود کلاردشت شد و به تعدادی از منازل و تأسیسات آب آشامیدنی شهرستان کلاردشت خسارت وارد کرد.رئیس راه و شهرسازی لاریجان نیز از جریان سیلاب در محور هراز خبر داد و اضافه کرد: برخی مسیرهای روستایی و فرعی پس از بارش باران و وقوع سیلاب مسدود شد.

علی نوری‌پور گفت: با بارش باران و گل آلود شدن مسیر جریان آب، سیلاب شدید را از منطقه وانا، زیار باغ و پلور داشتیم که جریان آب در زیار باغ و پلور شدیدتر از دیگر مناطق بود.

وی اعلام کرد: محور مواصلاتی هراز باز است و تردد در آن جریان دارد. فرماندار چالوس نیز از جاری شدن سیل در مرزن آباد خبر داد و افزود: به دلیل طغیان رودخانه چالوس خساراتی به منازل و ابنیه حاشیه رودخانه از جمله رستوران‌ها وارد شد.

محمدناصر زندی افزود: در حوزه شهری نیز تعدادی از ابنیه و اماکن عمومی که در حاشیه رودخانه قرار داشت دچار خسارت شد.

امضای قرارداد خواهر خواندگی میان شهرهای ارومیه و ارزروم ترکیه

ارومیه ـ خبرنگار اطلاعات: قرارداد خواهر خواندگی میان شهرهای ارومیه و ارزروم ترکیه با هدف ایجاد روابط اقتصادی، فرهنگی و گردشگری امضا شد.

به گزارش روابط عمومی سازمان استانداری آذربایجان غربی، ایجاد امکانات لازم در تبادل تجربیات و اطلاعات در زمینه معماری و شهرسازی، امور زیربنایی شهری، حفظ و احیاء میراث فرهنگی، محیط زیست و بهداشت شهری، حوادث غیر مترقبه و بحران‌های شهری از جمله بندهای مورد توافق طرفین در این قرارداد است.

مبادلات گسترده فرهنگی، برگزاری هفته‌های فرهنگی و نمایشگاه‌های صنایع دستی، بزرگداشت‌روز شهرها،نامگذاری نمادهایی در دو شهر با هدف تقویت دوستی و روابط فیمابین از دیگر موارد مورد توافق در قرارداد خواهر خواندگی میان شهرهای ارومیه و ارزروم است.

همچنین در این قرارداد، دو طرف بر ایجاد بستر مناسب برای ترویج و گسترش صنعت توریسم در ابعاد مختلف، ایجاد فرصت‌های‌سرمایه‌گذاری،توسعه زمینه‌های تجاری، بازرگانی و صنعتی فیمابین در حوزه شهری، تبادل هیات‌های فنی و کارشناسی با هدف بهره‌گیری از دستاوردهای نوین مدیریت شهری فیمابین در قالب برگزاری کارگروه‌های آموزشی و فرصت‌های مطالعاتی توافق کردند.قرارداد خواهر خواهندگی میان شهرهای ارومیه و ارزروم ترکیه، در سفر هیاتی از شهرداری ارومیه به این شهر، توسط شهرداران ارومیه و ارزروم امضاء شد.

تعامل بیشتر شهرداری مشهد و آستان قدس رضوی در سال ۹۴

مشهد – خبرنگار اطلاعات: قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی و شهردار مشهد بر افزایش تعاملات در راستای ارائه خدمات هرچه بهتر به زائران و مجاوران بارگاه منور حضرت رضا(ع) تاکید کردند.

شهردار و جمعی از مدیران شهرداری مشهد در دیدار با مهدی عزیزیان، قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی با تأکید بر ضرورت ارتقای کمی و کیفی خدمت‌رسانی به زائران و مجاوران بارگاه امام رضا(ع)، همدلی و تعامل همه نهادها را در این زمینه بسیار موثر و ضروری دانستند.

قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی در این دیدار، با تاکید بر این‌که فصل مشترک‌ها و ارتباط زیادی بین شهرداری مشهد و آستان قدس رضوی وجود دارد، گفت: این تعامل به بهترین شکل ممکن باید تداوم داشته باشد، چراکه فعالیت‌های آستان قدس رضوی در پهنه جغرافیایی شهر مشهد از یک سو و خدمت‌رسانی شهرداری مشهد از دیگر سو می‌تواند در رفع مشکلات مردم موثر باشد.

وی در ادامه با اشاره به ضرورت برگزاری جلساتی در سطوح مدیریتی و کارشناسی میان شهرداری و آستان قدس رضوی، اعلام کرد: در این جلسات باید با نگاهی نو و رویه‌ای کار آمد مسایل و مشکلات را رفع کنیم تا بتوانیم خدمات بهتر و شایسته‌تری را به مردم شریف مشهد مقدس ارائه دهیم.

عزیزیان با اشاره به تاکیدات تولیت آستان قدس رضوی مبنی بر رعایت قانون در همه امور، گفت: آستان قدس رضوی همواره رعایت قانون و حقوق دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی از جمله شهرداری را در دستور کار خود قرار داده است.

وی همچنین نقش شهرداری مشهد و آستان قدس رضوی را به عنوان دو نهاد خدمت‌رسان به زائران و مجاوران بارگاه منور رضوی بسیار مهم ارزیابی کرد و افزود: این دو نهاد در سالی که از سوی مقام معظم رهبری به نام «دولت، ملت؛ همدلی و همزبانی» نامگذاری شده است، باید با همدلی و همراهی یکدیگر زمینه‌های ارائه بهترین نوع خدمت را فراهم آورند.

قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی ابراز امیدواری کرد، پروژه‌های مرتبط با خدمت‌رسانی به زائران در داخل و خارج حرم مطهر رضوی با سرعت پیگیری و بهره‌برداری شود.

شهردار مشهد نیز در این نشست با قدردانی از همکاری‌های گسترده آستان قدس رضوی با شهرداری در زمینه خدمات‌رسانی به زائران، گفت: خوشبختانه با توجه به تاکیدات آیت‌الله واعظ طبسی، آستان قدس رضوی یک نهاد کاملا قانونمند است و در مدتی که بنده به عنوان شهردار مشهد خدمت کرده‌ام، هیچ مشکلی با این مجموعه نداشته‌ایم و تمام مسائل نیز با مساعدت و مشارکت دو طرف برطرف شده است.

سید صولت مرتضوی با تاکید بر این‌که ما خودمان را خادم زائران امام رضا(ع) می‌دانیم، افزود: یکی از مهم‌ترین وظایف ما در شرایط کنونی اصلاح بافت پیرامونی حرم مطهر رضوی است و در این زمینه نیازمند مساعدت آستان قدس رضوی هستیم.

در این نشست معاونان اقتصادی و اداری و مالی شهردار مشهد نیز به بیان نکاتی در زمینه همکاری‌های آستان قدس رضوی و شهرداری مشهد پرداختند.

هم‌اندیشی تشکل‌ها و فعالان سیاسی استان زنجان با معاون وزیر کشور

زنجان ـ خبرنگار اطلاعات: نقش احزاب در نظام‌های مردم سالار و در نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام مردمسالار دینی بسیار تعیین کننده است، بنابراین همه ما باید تلاش کنیم تا احزاب راحت‌تر به فعالیت بپردازند.

[illegible]

وارث تورم بالا و رشد اقتصادی منفی

[illegible]

ورود دومین قطار گردشگران اروپایی به مشهد

مشهد ـ خبرنگار اطلاعات: معاون گردشگری اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری خراسان رضوی از ورود قطار گردشگران آمریکایی، اروپایی و آسیای شرقی به مشهد خبر داد.

[illegible] و مذهبی پایتخت معنوی ایران بازدید کردند و امروز پس از زمانی کمتر از شش ماه قطاری حامل گردشگران آمریکایی، اروپایی و آسیای شرقی وارد مشهد می‌شود.

به گفته وی بازدید از حرم مطهر رضوی و اماکن تاریخی مانند آرامگاه فردوسی در رأس برنامه‌های این گروه قرار دارد.

مسافران این قطار پس از یک روز حضور در مشهد، پایتخت معنوی ایران را به مقصد طبس ترک و از آنجا به سمت بافق و یزد حرکت می‌کنند.

امسال برای منطقه آزاد چابهار سال شکوفایی است

زاهدان ـ خبرنگار اطلاعات: امسال سال شکوفایی منطقه آزاد چابهار است.

مدیرعامل سازمان منطقه آزاد تجاری ـ صنعتی چابهار که در نشست شورای مدیران این سازمان سخن می‌گفت یادآور شد: رویکرد دولت یازدهم به سیستان و بلوچستان بویژه سواحل مکران در نیمه دوم پارسال به گونه‌ای بوده است که نشان از اهمیت این منطقه دارد و باتوجه به برنامه‌های پیش‌رو، سازمان در بسیاری از موارد باید به عنوان الگویی برای سرزمین اصلی باشد.

وی همچنین از اضافه شدن معاونت جدید ترانزیت از سوی دبیر شورای عالی مناطق آزاد کشور خبر داد و گفت: موقعیت استثنایی چابهار بهترین فرصت برای خدمت به ملت شریف ایران است و رفاه مردم شریف این خطه از میهن اسلامیمان با انجام کارهای بزرگ زیرساختی محقق خواهد شد.حامد علی‌مبارکی تأکید کرد: هدف سازمان در سال جدید باید تأثیر مثبت براقتصاد همه جانبه منطقه و استان سیستان و بلوچستان باشد.مدیرعامل سازمان منطقه آزاد چابهار با اشاره به اولویت کاری امسال این سازمان اعلام کرد: ساخت ترمینال جدید فرودگاه کنارک،توسعه اسکله صیادی تیس، استقبال از سرمایه‌گذاری، کوچک‌سازی بدنه سازمان، توسعه و الحاق شهرستان چابهار، بریس، رمین، پسابندر و گواتر، فرهنگ‌سازی دانش‌محور، ایجاد صنایع سبک و سنگین مانند خودروسازی و پتروشیمی و توسعه گردشگری از جمله اولویت‌های امسال سازمان است.

مقام‌آوران ربوکاپ به جمع حمایت‌شوندگان بنیادملی نخبگان می‌پیوندند

قزوین ـ خبرنگار اطلاعات: مقام‌آوران مسابقات بین‌المللی روبوکاپ مانند دیگر مسابقات بین‌المللی از تسهیلات و حمایت‌های بنیاد ملی نخبگان بهره‌مند می‌شوند.

دکتر سعید سهراب‌پور، قائم‌مقام بنیادملی نخبگان با اعلام این خبر، افزود: این مقام‌آوران به موجب آیین‌نامه جدید می‌توانند از حمایت‌های بنیاد ملی نخبگان بهره‌مند شوند.به گفته وی در آیین‌نامه قدیمی فقط مقام‌آوران چهار جشنواره مشخص از جمله رازی، شیخ‌بهایی، فارابی و خوارزمی می‌توانستند از این حمایت‌ها بهره‌مند شوند، اما براساس آیین‌نامه جدید جشنواره‌هایی که مورد تأیید نهادهای بین‌المللی قرار می‌گیرند،می‌توانند از تسهیلات و حمایت‌های بنیاد ملی نخبگان بهره‌مند شوند.قائم‌مقام بنیاد ملی نخبگان درباره نحوه حمایت‌ها گفت: از این پس باید دانشگاه‌ها نحوه حمایت از مقام‌آوران را تعیین کنند؛ برای مثال به دانشگاه آزاد اسلامی تعدادی سهمیه ارائه می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم که از مقام‌آوران حمایت کنند.او اعلام کرد: حمایت‌ها شامل حمایت‌های مالی، تحقیقاتی و شرکت در کنفرانس‌ها خواهد بود.دکتر سهراب‌پور درباره تسهیلات ارائه شده به حمایت‌شوندگان، گفت: تسهیلات شامل جوایز دانشجویی، تحقیقات و شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی می‌شود.

افزایش ۲۲ درصدی صدور مجوز چاپ کتاب در آذربایجان شرقی

تبریز ـ خبرنگار اطلاعات: مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی از صدور ۱۱۶۳ فقره مجوز کتاب در این استان در سال ۹۳ خبر داد.

علی اکبر صفی‌پور در جمع خبرنگاران گفت: پارسال در دبیرخانه نظارت بر نشر کتاب این اداره کل ۱۱۶۳ عنوان کتاب بررسی و مجوز چاپ دریافت کردند و ۱۸ عنوان کتاب نیز به عنوان مشروط اعلام شد که با انجام اصلاحات لازم مجوز آنها صادر خواهد شد.

مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی گفت: این تعداد مجوز در مقایسه با تعداد مجوزهای صادره نسبت به سال ۹۲، ۲۲درصد افزایش نشان می‌دهد. وی افزود: موضوع کتاب‌های منتشر شده ادبیات، فنی و مهندسی، تاریخ، جغرافیا، مذهب، علوم اجتماعی، هنر، کودک و نوجوان، کمک درسی و زبان و بیشترین نشر نیز در حوزه علوم عملی و ادبیات است. او با اشاره به ظرفیت مطلوب آذربایجان شرقی در حوزه چاپ و نشر، گفت: جامعه توسعه یافته نیازمند انسان‌هایی با تفکر متعالی و رشد یافته است و این امر در گرو میزان نشر کتاب و ترویج فرهنگ مطالعه صحیح در جامعه است. صفی‌پور تفکر و مطالعه را مکمل یکدیگر دانست و افزود: افزایش مطالعه رشد شخصیت فرد و به تبع آن توسعه فرهنگ را به دنبال دارد.وی با اشاره به این که صدور مجوز کتاب از سال ۷۹ به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی تفویض شده است، تأکید کرد: صدور مجوز چاپ و نشر کتاب توسط کارشناسان اهل قلم و خبره حوزه نشر در این استان انجام می‌گیرد. صفی‌پور اعلام کرد: با توجه به توان بالای آذربایجان شرقی در حوزه، چاپ و نشر کتاب برای استان‌های همجوار از جمله آذربایجان غربی، زنجان و اردبیل نیز ارائه خدمات شده و استان‌های قم و تهران هم از توان کارشناسی استان در پاره‌ای از زمینه‌ها بهره می‌گیرند.

تحقق اقتدار کشور با همدلی، همزبانی و پیروی از ولایت فقیه

شیراز ـ خبرنگار اطلاعات: ایران با همدلی، همزبانی، انسجام، بصیرت و پیروی از ولایت می‌تواند یک کشور باثبات و مقتدر باشد. دکتر امیر سرتیپ دوم حسین محمدی، فرمانده ارشد نظامی ارتش جمهوری اسلامی فارس در شانزدهمین سالگرد شهادت امیر سرافراز ارتش اسلام شهید سپهبد علی صیاد شیرازی با اشاره به این مطلب که به برکت شهدای انقلاب، امروز ایران اسلامی در عرصه‌های ملی و بین‌المللی بر قله‌های رفیع و منیع افتخار ایستاده است افزود: تکریم از مقام شامخ شهدا یک وظیفه و ضرورت غیر قابل انکار است چرا که شهدا راه خود را آگاهانه و با بصیرت انتخاب کردند و دانستند که با خدا معامله کرده‌اند و بهای این کار قرب الهی است.

وی افزود: شهید والامقام صیاد شیرازی واقعاً راه خود را آگاهانه و با بصیرت انتخاب کرد و در این مسیر هم موفق شد و رمز ماندگاری افراد بزرگی چون صیاد شیرازی، داشتن فکر بلند و روحیه خدمتگزاری و پاسداری از ارزش‌های الهی و ترجیح مصالح کشور بر مصالح شخصی است.

محمدی با تاکید بر این مطلب که مردم شهید پرور و امت با بصیرت ایران اسلامی می‌دانند که این عظمت و اقتدار کشور مرهون خون پاک شهداست اعلام کرد: شهدا رفتند تا به ایران اسلامی عزت، آبرو و اقتدار بدهند و مردم هم می‌دانند که کشور از وضعی برخوردار است که در همه عرصه‌های بین‌المللی به عنوان کشوری با اقتدار و تاثیرگذار معرفی می‌شود.

فرمانده ارتش جمهوری اسلامی ایران در منطقه فارس و کهگیلویه و بویراحمد، این اقتدار را مرهون خون ایثارگران، بصیرت شهدا و جانبازان دانست و یادآور شد: این وحدت و پشتیبانی خانواده شهدا باعث شده است که در حال حاضر ایران اسلامی از یک وضع خوبی برخوردار باشد و در این راستا وظیفه همگان پاسداری از خون شهدا است.

فرمانده ارشد نظامی ارتش جمهوری اسلامی فارس تاکید کرد: شاید شهدا به یادواره شهدا احتیاجی نداشته باشند، اما مهم‌ترین هدف برگزاری پاسداشت یاد شهدا این است که گذشت شهدا و ایثار آنان به نسل جدید منتقل می‌شود.

پاسداشت دکتر منوچهر عزیزی در قزوین

قزوین ـ خبرنگاراطلاعات: آیین پاسداشت ۶ دهه خدمات پزشکی و اجتماعی دکتر منوچهر عزیزی استاد برجسته داروسازی قزوین، در تالار مهندس سید مهدی مجابی قزوین برگزار شد.

در این آیین مدیر کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان قزوین با اشاره به اهمیت پاسداشت بزرگان این مرز و بوم در زمان حیات آنان اعلام کرد.

در اواخر دهه شصت نخستین آیین بزرگداشت برای استاد دانشمند مرحوم احمد آرام از نویسندگان و استادان برجسته فن ترجمه کشور برگزار شد و خوشبختانه پس از آن شاهد برگزاری این آیین پسندیده و قدردانی از بزرگان این سرزمین در زمان حیات و حضور آنها هستیم.

محمدعلی حضرتی افزود: بی‌تردید این بزرگان راهنماو الگوی نسل جوان و جامعه پویای ما بوده و برگزاری این آیین‌ها علاوه بر نکوداشت و قدردانی از سال‌ها تلاش و خدمات ارزنده این عزیزان، در عرصه علم و دانش و فرهنگ و هنر به عنوان چراغ راه مسیر درست زندگی را به جامعه جوان ما نشان خواهد داد.

وی برگزاری آیین پاسداشت برای استادان هنر، فضیلت، علم و فرهنگ استان قزوین را امری ضروری خواند و گفت: در سال‌های گذشته آیین قدردانی از بزرگان استان همچون دکتر سید محمد دبیر سیاقی، آیت‌الله میرزا رحیم سامت، دکترهادی شفیعی‌ها، استاد ابوالحسن محصص، استاد آصف‌زاده، استاد مظفری و استاد مهندس سید مهدی مجابی برگزار شده است که امیدواریم با همکاری دستگاه‌های فرهنگی بتوانیم به طور جدی‌تر و در فواصل زمانی نزدیک شاهد برگزاری این آیین پسندیده در استان باشیم. او درباره معرفی دکتر منوچهر عزیزی گفت: دکتر عزیزی از داروسازان برجسته و شخصیت‌های والای علمی و فرهنگی استان قزوین به شمار می‌آید که علاوه بر خدمات وسیع و شایان در قلمرو امور درمانی و اجتماعی دارای ذوق لطیف هنری بوده که شاید یکی از دلایل آن همنشینی با استادانی چون مرحوم حسین گل گلاب هنرمند برجسته ایران باشد.

در ادامه دکتر مهرام رئیس دانشگاه علوم پزشکی، دکتر شلویری رئیس سازمان نظام پزشکی، دکتر پورهاشم رئیس انجمن داروسازان، دکتر محمد صادق بابایی مدیر درمان تامین اجتماعی قزوین، دکتر آصف‌زاده و دکتر مهرعلیان در سخنانی ضمن قدردانی از خدمات ارزنده دکتر عزیزی در حوزه داروسازی به معرفی شخصیت و جایگاه فردی و اجتماعی ایشان پرداختند.

به بهانه سفر استانی دولت به گیلان

آشنایی با مفاخر و یادکردی از مشکلات

محمد حسن اصغرنیا ـ مسئول مرکز بازشناسی نهضت جنگل

در روزهای پایانی سال ۹۳ عده‌ای از دوستان به من خبر دادند که هیأت دولت فروردین ۱۳۹۴ سفری به گیلان خواهد داشت. چیزی بگو و چون گذشته مطلبی بنویس و پیغام بفرست و... به آنها گفتم مدتی است نمی‌توانم و نمی‌خواهم بنویسم و حال دیدن و وقت گرفتن و معطل شدن کنار درهای ناگشوده را ندارم؛ چون خواننده انگیزه خواندن ندارد و مجری وقت پیگیری؛ اما چه کنم که باز هم مدیون گیلان ایرانم و همشهری میرزاکوچک‌خان بزرگ؛ هر چند او در محله استاد سرای رشت به دنیا آمده و من در محله (چاربرادران) چهار راه میکائیل.

به اعتقاد من سخنان و نوشته‌های آدمیان نشانی از منش و روش آنان در زندگی آنان است. جمله‌ای از یونس انقلاب را می‌آورم که گویا این حرف‌ها و کلمات را پریشب نوشته و به عنوان سندی گویا برای من و تو و او سرمشق روزانه قرار داده که با یاد حق شروع کنیم و دوست یاب و دشمن شناس باشیم:

(هوالحق)

[من و یارانم در مشقت‌های فوق‌الطاقه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی]

چون قول داده بودم، در اوایل فروردین عازم گیلان شدم و در دروازه‌های ورودی شهر رشت، پرده‌هایی به صورت مدرن بر داربست‌های فلزی سوار شده بود و از دعای تحویل سال خلق‌الله به نفع خود یا مقلب و یا مدبر یا محول مصادره کرده بودند و ملتمس یک رأی برای انتخابات مجلس آینده بودند و مشخصات کامل خود را نوشته بودند که اهل کدام فراکسیون هستند و در عالم بی‌خبری این خود خبری بود!!

نزدیک اذان ظهر به محله‌ام رسیدم خوشحال بودم که در مسجد قدیمی شهرم و خاطراتی که از آن در ذهن دارم زنده می‌شود هر چقدر معطل ماندیم خادمی یا پیشنمازی نیافتیم. از بعضی از مغازه داران قدیمی که همدیگر را می‌شناختیم پرسیدم که گفتند نمازهای ظهر و عصر مدت‌هاست که در مسجد (چاربرادران) خوانده نمی‌شود.

با دو تأثر و تأسف به طرف مسجد صفی روانه گشتیم؛ ۱ـ خاطرات شیرین امام جماعت این مسجد مرحوم آیت‌الله سید کاظم احدی و فرزند ایشان سید علی اصغر احدی و جایگاه رفیعی که این مسجد چاربرادران در ایام محرم و صفر و فاطمیه برای مردم داشت و آیت‌الله الهیان و زرآبادی و مهدوی نجفی و ضیائی به ویژه سخنان دلنشین آیت‌الله سید علی خامنه‌ای که در ۵۰ سال پیش برای امر تبلیغ از مشهد به رشت می‌آمدند و در این مسجد و بیت آیت‌الله رودباری صحبت می‌کردند. و تأسف از این که خاطره تاریخی مردم را می‌خواهند پاک کنند و تابلو مسجد را از چاربرادران به نام دیگری تغییر داده‌اند.

بگذاریم و از اولین خاطرهٔ سال نو بگذریم.

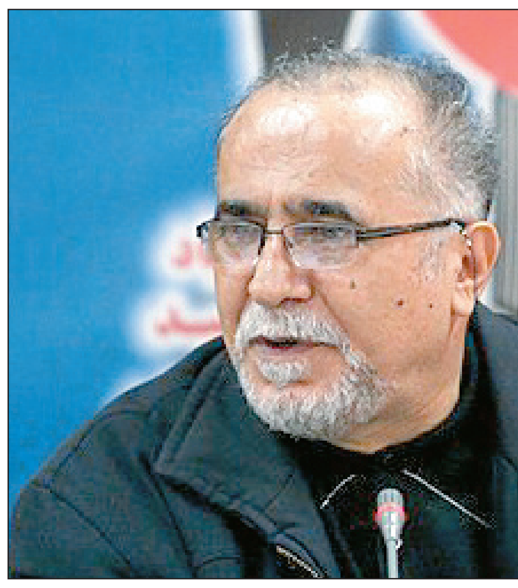
معمولاً افرادی که می‌خواهند به جایی سفر کنند چه داخل و یا خارج قبلاً از آب و هوا و نژاد و زبان و مذهب و غذا... و می‌پرسند. شنیده‌ام که بوعلی‌سینا قصد سفر به گیلان را داشت و در رودبار رحل اقامت افکند و گروهی را فرستاد تا از آداب و رسوم و غذای مردم این دیار مطلع شود.

امروز هم اغلب کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد یا در جایی مشغولند از قوای سه‌گانه، سعی می‌کنند قبل از سفر چند روزه ماموریتی مثلاً بدانند شهر «لیژ» کجاست، یا از موقعیت لوزان «نیس» و «صنعا» و... می‌پرسند؛ تا این‌که دفترچه‌ای به آنها می‌دهند و راهنما یا مرافق و «GUIDE» برای آنها توضیح می‌دهد لیژ یکی از شهرهای بلژیک است و از دو منطقه تشکیل شده که گروهی به زبان آلمانی و گروهی به فرانسه صحبت می‌کنند. یا لوزان در سوئیس واقع شده‌است و جغرافیای مکانی و هندسه زمانی مسئولین آن چیست یا صنعا پایتخت یمن است و با «عدن» فرق دارد. در سال‌های پیش «عدن» پایتخت قسمتی از یمن بوده و به‌وسیله چپ‌های آمریکایی اداره می‌شده ولی اکنون پایتخت، صنعاست و یکی از مواد مورد علاقه مردم یمن نوعی سبزی به نام «قات» است که معمولاً بر گونه‌های اهالی منطقه به صورت برجسته‌ای دیده می‌شود و آن نوعی لذت و شادابی در افراد ایجاد می‌کند...

خلاصه‌ای از حرفهایم در این نوشتار کوتاه این است کسانی که به هر بهانه‌ای به گیلان می‌آیند، بدانند روزی ماهی سفید در همه بازار ماهی‌فروشان شهر فراهم بود و در بازار تهران به‌ویژه در خیابان استانبول برای شب عید انواع ماهی دریای خزر یافت می‌شد که باید ریشه‌یابی کرد که چه شده است که در بعضی از رستوران‌های ولایت ما، ماهی چینی به نام تیلاپیلا (TILA PILA) عرضه می‌شود.

در همه شهرهای گیلان بازار خراطان معروف بود و محله ساغریسازان کفش‌های چوبی می‌ساختند و خراطان قاشق و ملاقه که امروزه آن هم از چین است و حتی عصا و مهمتر از همه سیر و گردو و عدس!!

برخی از مسئولان دلشان می‌خواهد که اگر به اتریش رفتند. آنها را به خانه موزیسین معروفی «موزارت» ببرند ولی حاضر نیستند در شهر رشت محله سلیمانداراب را پیدا کنند و مزار قهرمان چهل و سه‌ساله‌ای را ببینند که سرش از بدنش جداست و غصه هم نمی‌خورند که نتوانسته‌اند شهید سردار بی‌سر را زیارت کنند، یا مقبره زاهد گیلانی، یا مدرسه‌ای که آیت‌الله بهجت در آن درس خوانده و محلی که آیت‌الله شفتی به دنیا آمده و مدرس و مسجد آیت‌الله بحرالعلوم و ضیابری و رودباری و لاکانی واحدی را در رشت ببینند.



با کمال تأسف سرسبزی گیلان مشکلی برای این ولایت و مردمان آن شده است! و محیط زیست آن وخیم‌ترین وضع را دارد، چون شهر رشت تا یک بعد از نصف شب گیلان است برای سایرین و از یک تا ٦ صبح محل استراحت مردم نجیب رشت و ضایعات و مشکلات ترددی و تخریب کوچه و خیابان نصیب مرکز استان می‌شود.

آمار دانش‌آموختگان بیکار اعم از دختر و پسر با کارشناسی ارشد، زیر پوشش قرار گرفتن خانواده‌های بی‌بضاعت با این همه سرسبزی، باعث سرشکستگی دولت و ملت است که همه پتانسیل‌های توسعه و پیشرفت موجود است، ولی هر دوره‌ای با سلایق وزیری تغییر می‌یابد؛ گاهی صنعتی، گاهی کشاورزی.

۲ رود (گوهر رود وزرجوب) در مرکز شهر و استان کثیف‌ترین رودخانه جهان است و مردم در کنار آن مجبور به زندگانی هستند.

تالاب بندر انزلی که هر ساله وضعش اسفبارتر می‌شود و در هر دیداری، در حاشیه آن خانه‌سازی صورت می‌گیرد و بلاوارث و بلاصاحب است و معلوم نیست مسئول کیست؟

بحث جنگل و شالیزارها، شنیدنی است. یکی از کارشناسان می‌گفت: سطح زیرکشت برنج ۲۳۰ هزار هکتار بوده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ۱۸۰ هزار هکتار تقلیل یافته است؟

از چای و ابریشم و برنجی که با رنج به دست می‌آید بگوییم و صیّادی که با لشکر تورّم هر روزه در نبرد است و هر چه می‌کند نمی‌تواند به ساحل نجات برسد و شرمنده خانه و خانواده است.

خوشبختانه رؤسای جمهوری هر کدام به وسعت دیدشان، منطقه آزاد، خط مواصلاتی به ویژه راه‌آهن ایجاد کرده‌اند و کارهای نیمه تمام داشته‌اند، ولی باز هم تابلوهای ناتوانی دولت به چشم می‌خورد؛ مانند کتابخانه مرکزی شهر در باغ محتشم رشت و تکمیل پروژه‌های دیگری که خود می‌دانید.

قابل توجه اینکه دانشمندان و عالمانی که‌از گیلان‌زمین برخاسته‌اند در دنیا کم نظیرند؛ کوشیار گیلانی، آیت‌الله شفتی و بهجت استادان شهید دکتر حسن عضدی از رشت و دکتر عبدالکریمی از لنگرود و مهندس انصاری از رودسر، تیمسار نامجو از انزلی و سردار املاکی و سیرتی و قلی‌پور و عالمان دینی چون آیت‌الله دکتر عبدالله ضیائی، محمدی گیلانی، بحرالعلوم، ضیابری، احدی، لاکانی و دانشمندانی مانند پروفسور بهزاد، استاد ابراهیم پورداود، پروفسور فضل‌الله رضا، پروفسور سمیعی و مرحوم استاد جعفر خمامی‌زاده و استاد دکتر محمد معین که مروّج زبان دوم جهان اسلام، فارسی است و در سال ۱۳۳۸ شمسی یعنی ٥٦ سال پیش پیشنهاد ایجاد «دایرةالمعارف ایران و شیعه» را مطرح کرد و نخست‌وزیر وقت دکتر اقبال پذیرفت و اسامی پیشنهادی اعضای پیوسته و وابسته چنین است که در صفحه ۸٤ کتابی را که به نام ستاره شمال، نوشته‌ام آمده است:

۱ـ آیت‌الله‌علامه سید محمد حسین طباطبائی ۲ـ دکتر جزایری (استاد حقوق) ۳ـ دکتر صفا (استاد ادبیات) ٤ـ دکتر خطیبی ٥ـ دکتر معین ٦ـ دکتر نصر ۷ـ دکتر سیدجعفر شهیدی ۸ـ سید محمد فرزان ۹ـ احمد آرام ۱۰ـ استاد شهید مرتضی مطهری (دانشکده معقول و منقول) ۱۱ـ دکتر آیتی (دانشکده معقول و منقول) ۱۲ـ راد (دبیر و حسابدار مدرسه عالی سپهسالار).

ضمناً اعضای وابسته عبارتند از: ۱ـ استاد هانری کربن (استاد دانشگاه سوربن فرانسه) ۲ـ ایوانف (شرق‌شناس) ۳ـ لوئی ماسینیون (استاد کلژ دو فرانس پاریس فرانسه) ٤ـ اشترتمان (استاد دانشگاه هامبورگ آلمان) و اگر مسئولان بخواهند حضوری مطالب دیگر را خواهم گفت.

شناسایی مفاخر استان کرمان

کرمان ـ خبرنگار اطلاعات: نسل جوان را باید راهنمایی کرده و برایشان الگو معرفی کنیم. رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی کشور در نشست انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان با تأکید بر لزوم پرداختن به ارزش علمی و فرهنگی شخصیت‌ها، افزود: نسل امروز در عصر تکنولوژی هستند و باید با معرفی این بزرگان و طرح الگوی مناسب مانع الگوپذیری آنها از خارج از کشور شویم.

دکتر مهدی محقق با قدردانی از استاندار کرمان برای شناسایی مفاخر استان اعلام کرد: تاکنون با برگزاری ۱۳۵ بزرگداشت برای هر یک نامه چاپ شده است.

به گفته وی آیین بزرگداشت امام موسی صدر پنجم اردیبهشت برگزار می‌شود.

استاندار کرمان نیز در این نشست بر لزوم شناسایی و معرفی مفاخر در قید حیات تأکید کرد و گفت: امید است بتوانیم مشاهیر استان را به نسل جدید که نیازمند یک هویت ملی است، معرفی کنیم.

مهندس علیرضا رزم حسینی با اشاره به این‌که اکنون مفاخر در گذشته شناسایی می‌شوند، افزود: در زمان تهیه این فهرست، مفاخر در قید حیات مانند «حاج قاسم سلیمانی» که شخصیتی جهانی است و «آیت الله هاشمی رفسنجانی» نیز باید جای گیرند.

سید محمد علی گلاب زاده عضو انجمن مفاخر استان کرمان نیز از شناسایی ۲۷ نفر از مفاخر استان که در قید حیات نیستند، خبر داد و گفت: عماد فقیه کرمانی، علی‌اکبر صنعتی و شاه نعمت الله ولی از جمله این شخصیت‌ها هستند. مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان نیز در این نشست گفت: انجمن مفاخر کرمان در نیمه دوم پارسال پس از گذشت ۸ سال برای احیای ارزش‌های فرهنگی مجدداً تشکیل شد.

فرشید فلاح با اشاره به حضور حجت‌الاسلام دعایی، هوشنگ مرادی کرمانی و پیرنیا به‌عنوان سه شخصیت فرهنگی انجمن کرمان، افزود: کمیته علمی فرهنگی انجمن در مرحله نخست لیستی ۲۷ نفره از مفاخر و مشاهیر کرمان تهیه کرده است. وی اعلام کرد: کنگره بزرگداشت خواجوی کرمانی دی امسال در سطح ملی برگزار می‌شود.

در این نشست شهید دکتر محمدجواد باهنر، شهید حجت‌الاسلام ایرانمنش، بانو صفارزاده، ناظرزاده کرمانی و علی‌اکبر حسینی به‌عنوان مفاخر استان تأیید شدند.

آغاز کوچ بهاره عشایر سیستان و بلوچستان

زاهدان ـ خبرنگار اطلاعات: مدیر کل امور عشایری سیستان و بلوچستان از آغاز کوچ بهاره عشایر این استان خبر داد.

حمید طوقی در این باره گفت. عشایر سیستان و بلوچستان همه ساله با شروع فصل بهار برای بهره‌برداری دام از مراتع ییلاقی اقدام به استقرار در این مناطق می‌کنند. به گفته وی عشایر سیستان علاوه بر استفاده از مراتع داخل استان عمدتا کوچ برون استانی دارند و به مراتع استان خراسان جنوبی به ویژه شهرستان‌های بیرجند و نهبندان و عشایر بلوچستان نیز در شعاع ۳۰ تا ۵۰ کیلومتری و در محدوده‌های عرفی کوچ می‌کنند. او افزود: ادارات امور عشایر شهرستان‌ها با ارائه خدمات از جمله توزیع آرد، گاز و دیگر مایحتاج اولیه و نیز آبرسانی با تانک سیار، نقش موثری در استفاده بهتر و بیشتر عشایر از مراتع ییلاقی دارند. مدیر کل امور عشایری سیستان و بلوچستان گفت: عشایر استان با جمعیت ۱۸ هزار و ۹۸۴ خانوار و با داشتن حدود ۹۰۰ هزار راس دام تولید ۲۵ درصد فرآورده‌های را برعهده دارند.

طوقی افزود: تولیدات دامی، کشاورزی و صنایع دستی عشایر از طریق شرکت‌های تعاونی استان خریداری و به بازار مصرف عرضه می‌شود. وی افزود: این عشایر ۱۹۶۵ خانوار با ۱۰ هزار و ۷۰۰ نفر جمعیت از عشایر کوچ رو دشت سیستان هستند طوقی یادآور شد: کارگاه تولیدی خوراک دام به‌منظور تامین خوراک دام عشایر در زابل با سرمایه‌گذاری شرکت تعاونی عشایری فعال شده است.



صدور ۱۸۵۰ جلد سند مالکیت روستایی در بافق

بافق ـ خبرنگار اطلاعات: ۱۸۵۰ جلد سند مالکیت زمین و واحدهای مسکونی روستائیان شهرستان بافق صادر شد.

علیرضا طالعی مدیر بنیاد مسکن انقلاب اسلامی بافق افزود: از ابتدای اجرای طرح سند دار شدن اماکن روستایی، این تعداد اسناد مالکیت صادر و به ماکنان تحویل شد.

مدیر بنیاد مسکن بافق با اشاره به این‌که پارسال ۲۷۰ مورد سند مالکیت برای روستائیان صادر شد، گفت: صدور این اسناد با ۹ درصد افزایش نسبت به سال ما قبل آن با همکاری ثبت اسناد این شهرستان صادر شده و در آینده نزدیک به مالکان تحویل می‌شود. وی به شناسایی و حفاظت از بافت و سکونتگاه‌های با ارزش روستایی اشاره کرد و افزود: در این زمینه پیشنهاد تأمین اعتبار لازم ارائه شده است که به محض تخصیص اعتبار ارقام آن اعلام می‌شود. او همچنین از تملک ۳۰ هکتار زمین روستایی در سال ۹۳ خبر داد و افزود: این مقدار زمین در روستاهای باقرآباد، سیدآباد، حسین آباد، صادق آباد، حکیم آباد، و کوشک از توابع شهرستان بافق به تملک درآمده است تا به افراد جوان واگذار شود تا زمینه تشویق و ترغیب بازگشت این قشر به روستا و رونق بخشی به کشاورزی و دامپروری فراهم شود.

طالعی، همچنین زیبا سازی بافت با ارزش روستاهای باجگان، قطرم و شادکام را یادآور شد و گفت: این اقدام امسال هم ادامه خواهد داشت و به تدریج همه روستاهای دارای این بافت بهسازی و زیباسازی خواهند شد. این مسئول افزود: با تکمیل پروژه‌های فوق تحولی بزرگ در سطح روستاها برای جذب توریست، مسافر و گردشگری به‌ویژه توسعه و رونق اقتصادی روستا نشینان ایجاد خواهد شد.

مدیر بنیاد مسکن بافق با بیان این‌که کنترل ساخت و سازها و تعیین نوع کاربری در سطح روستاها یکی دیگر از وظایف محوله این بنیاد است، افزود: پارسال ۵۶۱ مورد از استعلام‌های رسیده از سوی دهیاران و ادارات شهرستان بافق پاسخ داده شد. طالعی اضافه کرد: کنترل ساخت و سازها از مهمترین اهدافی است که می‌تواند به حفظ نظام کاربری‌های اراضی پیش‌بینی شده در طرح هادی و همچنین هدایت توسعه به سمت و سوی مناسب و جلوگیری از ساخت و سازهای بی‌رویه کمک کند.



تیغ کین بر پیکر «صیاد دل‌ها» بخش اول

نظم، مدیریت و قدرت جهادی شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در عرصه نبرد و سیستم اداری برای اداره کارها موجب شد که او یکی از شخصیت‌های مهم ارتش باشد؛ به گونه‌ای که عنوان «سیدالشهدای ارتش» در قاموس او بگنجد.

روز بیست و یکم فروردین ماه سال ۱۳۷۸ سپهبد شهید علی صیاد شیرازی در پی ترور منافقین کوردل در مقابل دیدگان فرزندنش به شهادت رسید.

به همین مناسبت مروری بر زندگی نامه، رشادت‌ها و عملکرد این فرمانده شهید در دوران دفاع مقدس و پس از آن خواهیم داشت.

تولد، تحصیل و خدمت

امیر سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، فرزند «زیاد»، چهارم خردادماه سال ۱۳۲۳ در شهرستان «درگز» از توابع استان خراسان به دنیا آمد. پس از طی دوران طفولیت، در گرگان به دبستان «منوچهری» رفت و دوره متوسطه را تا سال سوم در دبیرستان‌های «هدایت» و «فخرالدین اسعد گرگانی» در شهرهای شاهرود و گرگان طی کرد. در خردادماه سال ۱۳۴۲ از دبیرستان «امیر کبیر» تهران در رشته ریاضی دیپلم متوسطه گرفت و یک سال بعد در آزمون ورودی دانشکده افسری پذیرفته شد و به تحصیل علوم نظامی پرداخت. سه سال بعد، در مهرماه سال ۱۳۴۶ با درجه ستوان دومی در رسته توپخانه فارغ‌التحصیل شد.

پس از فراغت از تحصیل در شیراز دوره «رنجر» و چتربازی را با رتبه عالی گذراند. در اصفهان دوره تخصصی توپخانه را سپری و از سال ۱۳۴۸ به لشکر زرهی تبریز پیوست و خدمت رسمی خود را در نیروی زمینی آغاز کرد. نخستین سمت او افسر دیده‌بان توپخانه و معاون آتشبار بود. اما تخصص در جنگ سرنیزه، مدیریت علمی و مقتدرانه و از سویی ایمان و اعتقاد قلبی به عنایات خاصه الهی حاصل از تمسک به نماز، عزتی را برای ستوان دوم جوان فراهم کرده بود که اقبال و ارادت ویژه سپهبد یوسفی- فرمانده لشکر تبریز- و سایر افسران و همکاران به او از نشانه‌های آن است. در پایان ۹ ماه حضور وی در تبریز، لشکر مذکور منحل شد. علت اصلی آن فرماندهی لشکر بود که به قول امیر صیاد: «فرمانده محکمی که نه اعلیحضرت می‌گفت و نه هیچ چی.»

پس از انحلال لشکر تبریز در اسفندماه سال ۱۳۴۹، به لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه منتقل و در «گردان ۳۱۷» توپخانه به عنوان فرمانده آتشبار مشغول به خدمت شد. وی در همان سال اقامت در کرمانشاه - ۱۳۵۰- با دختر عموی خود ازدواج کرد.

اوایل سال ۱۳۵۱ در آزمون اعزام به خارج دانش‌آموختگان دانشکده افسری شرکت کرد و پس از قبولی برای تکمیل تخصص توپخانه به آمریکا اعزام شد. وی دوره سه ماهه تخصص «هواسنجی بالستیک» را در شهر «فورت سیل» ایالت «اوکلاهما» با نمره عالی و احراز رتبه اول از میان ۲۰ افسر آمریکایی و ایرانی به پایان رساند. پس از بازگشت به میهن، در اواخر سال ۱۳۵۲ به اصفهان رفت و در دانشکده توپخانه مشغول تدریس شد و در کنار انجام وظایف نظامی و شغلی، به تدریس زبان انگلیسی به طلاب حوزه علمیه «حاج حسن امامی» می‌پرداخت.

تشکیل گروه مخفی و فعالیت‌های انقلابی

او همزمان شخصیت سیاسی خود را هم قوام بخشید. ارتباط با شهیدان «کلاهدوز» و «اقارب‌پرست» با توجه به عضویت ایشان در گروه مخفی ارتش از نمونه‌های فعالیت سیاسی او در اصفهان بوده است. وی به عنوان یک نظامی موضع کاملاً مشخصی نسبت به حرکت امام خمینی(ره) و انقلاب داشت، چنانکه به مدت سه روز از نوزدهم بهمن سال ۵۷ تا شامگاه پیروزی انقلاب اسلامی(بیست و دوم بهمن) به اتهام تحریک جوانان و سربازان به شورش و آشوب در پادگان در بازداشت بود و در روزهای پرالتهاب و حساس اولیه پیروزی انقلاب با همکاری آیات عظام «خادمی» و «طاهری» به سوق دادن اوضاع بسوی آرامش و امنیت ایفای نقش کرد.

انجام ۹ عملیات چریکی موفق با شهید چمران

سروان صیاد شیرازی از ابتدای پیروزی انقلاب تا مهرماه سال ۵۸ در اصفهان بود. در این مدت با همکاری نیروهای نظامی و دوستان انقلابی - که بعداً پاسدار شدند - گروه ۳۰ نفره‌ای را تشکیل داد و به حفظ و حراست از پادگان پرداخت. در مهرماه سال ۱۳۵۸ اخبار ناگواری از کردستان می‌رسید، سقوط پادگان مهاباد و غارت تیپ، خصوصاً قتل‌عام ۲۳ نفر از پاسداران که در پانزدهم مهرماه در حوالی سردشت توسط ضدانقلاب انجام گرفته بود. دکتر چمران، سروان صیاد شیرازی و سرتیپ فلاحی - فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش - به بانه آمدند، تیمسار فلاحی در بانه ماند و سایر نفرات با هلیکوپتر به پادگان سردشت رفتند.

در مدت ۱۷ روز حضور در منطقه سردشت با فرماندهی دکتر چمران ۹ عملیات چریکی با موفقیت انجام شد. حضور وزیر دفاع در صحنه نبرد انگیزه‌های مضاعفی برای خدمت بوجود می‌آورد و نتیجه این همکاری سلب آسایش و عقب‌نشینی نیروهای ضد انقلاب شد.

در زمستان سال ۱۳۵۸، قرارگاه عملیاتی غرب در کرمانشاه با فرماندهی سرهنگ صیاد شیرازی تشکیل شد. لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه، لشکر ۱۶ زرهی قزوین، لشکر ۲۸ کردستان و تیپ ۲۳ نیروی مخصوص و تعدادی از پاسداران انقلاب اسلامی هسته اصلی تشکیل قرارگاه بودند. شهید «ناصر کاظمی» فرماندار پاوه و فرمانده سپاه آنجا هم ارتباطی تنگاتنگ با قرارگاه برقرار کرد.

دلیل عزل صیاد بدست بنی صدر خائن

در همان ایام با بروز برخوردهای سیاسی در میان مسئولان رده بالا (شهید بهشتی و روحانیت با بنی‌صدر) و کشیده شدن این اختلافات به میان مردم، قرارگاه عملیاتی غرب با هدف متوجه کردن مسئولان به مسایل کردستان اعلامیه‌ای صادر کرد و خواستار وحدت و یکپارچگی مسئولان و حمایت از مبارزات در کردستان شد.

بنی‌صدر احساس کرد قرارگاه در حمایت از شهید بهشتی درآمده است و بدین طریق نسبت به عزل سرهنگ صیاد شیرازی از فرماندهی قرارگاه غرب مصمم شد و سرهنگ «عطاریان» معدوم را بجای او منصوب کرد.

سرهنگ صیاد به فرماندهی کردستان منصوب شد، اما عملاً به انزوا کشیده شده بود، «طرح والعادیات» را نوشت، اما رئیس جمهوری موافقت نکرد. در مدت ۴۴ روز حضورش در منطقه، شهرهای «اشنویه» و «بوکان» آزاد و امنیت نسبی در شمال غرب کشور حکمفرما شد.

صحنه اصلی جنگ در خوزستان - هدف اصلی و اساسی عراق - در جریان بود. آبادان نزدیک به یک سال در حال محاصره و در شرف سقوط بود. نیروهای عراقی به شرق کارون نفوذ کرده و در حال تحکیم موقعیت و پدافند بودند. پنجم مهر ماه سال ۱۳۶۰ یعنی تقریباً یک سال پس از آغاز تجاوز عراق، نخستین عملیات آفندی بزرگ ارتش جمهوری اسلامی ایران به نام «ثامن الأئمه» به اجرا درآمد. در یک حمله برق‌آسا، در مدت دو روز شکست سختی به نیروهای متجاوز وارد شد و با انهدام کامل «لشکر ۳ زرهی» عراق در شرق کارون محاصره آبادان در هم شکست و رویای رژیم بغداد برای تصرف آبادان و کنترل آب راه اروندرود برای همیشه نقش بر آب شد.

*** شهید صیاد شیرازی قبل از آغاز جنگ تحمیلی مانع از تجزیه کردستان شده بود و در نهایت علت اصلی شهادت او همان مبارزات و ضربات مهلکی بود که بر پیکره ضدانقلاب وارد کرده بود**

پس از اجرای موفقیت‌آمیز عملیات ثامن‌الأئمه، جمعی از فرماندهان عالی رتبه نظامی از جمله سرتیپ فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی، سرهنگ نامجوی وزیر دفاع، یوسف کلاهدوز، قائم مقام عملیاتی سپاه پاسداران و محمد جهان آرا فرمانده سپاه خرمشهر در حالی که با یک فروند هواپیمای «سی ۱۳۰» از خوزستان به تهران باز می‌گشتند بر اثر سانحه سقوط هواپیما به شهادت رسیدند.

با شهادت فرماندهان عالی رتبه، تغییراتی در کادر بالای ارتش بوجود آمد و با انتصاب «سرتیپ ظهیرنژاد» فرمانده وقت نیروهای زمینی به ریاست ستاد مشترک ارتش، سرهنگ توپخانه، علی صیاد شیرازی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد.

اینک او پس از آزادسازی اشنویه و بوکان و برقراری امنیت در مناطق آشوب‌زده شمال غرب کشور با انتصاب به فرماندهی نیروی زمینی به عنوان نخستین اقدام فوری، «قرارگاه مشترک ارتش و سپاه» را در اهواز تشکیل داد و بر مبنای تدبیر کلی و طرح ابلاغی مبنی بر اجرای عملیات در خوزستان بررسی‌های مقدماتی را آغاز کرد.

عملیات طریق‌القدس در شامگاه هشتم آذر سال ۱۳۶۰ در منطقه عمومی بستان آغاز شد و پس از چهار شبانه‌روز حمله همه‌جانبه زمینی و هوایی، شهر بستان و حدود ۶۰۰ کیلومتر از مناطق اشغالی آزاد و ارتباط میان نیروهای دشمن در شمال و جنوب قطع شد و رزمندگان اسلام به مرزهای بین‌المللی در منطقه «شیب» و «هورالعظیم» رسیدند.

حرکت به سوی خرمشهر از مناسب‌ترین محور یعنی جاده خرمشهر به اهواز و شرق آن یعنی «رودخانه عرایض» آغاز شد. از سپاه پاسداران «تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)، تیپ ۱۴ امام‌حسین(ع)، تیپ ۸ نجف اشرف» و از ارتش تیپ یک لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهدا به فرماندهی سرتیپ «شاهین‌راد» و تیپ سه از لشکر ۷۷ خراسان، حضور داشتند.

دهم اردیبهشت ماه، مرحله نهایی از دو محور آغاز شد. «احمد متوسلیان» و شهید «حسین خرازی» نقش بسزایی در پیش‌روی نیروها داشتند. شهید خرازی با اجازه مستقیم فرمانده نیروی زمینی با ۷۰۰۰ نفر به خونین شهر حمله کرد و در نهایت خونین شهر در ساعات اولیه صبح روز سوم خرداد ماه سال ۱۳۶۱ آزاد شد.

عملیات «رمضان» روز ۲۲ تیر ۱۳۶۱ انجام و سه قرارگاه فجر، فتح و نصر حملات موج‌گونه شبانه‌ای را به سوی بصره انجام دادند، عراق برای نخستین بار از دفاع متحرک استفاده کرد و با توجه به این که در خاک خود دفاع می‌کرد و از تانک پیشرفته «تی ۷۲» بهره می‌برد، توانست پس از تحمل تلفات بسیار پدافند کند و در نهایت خلاء بوجود آمده در جناح شمالی نیروهای ایرانی، از بزرگترین شکست نظامی نجات یابد.

پس از عملیات رمضان، ارتش و سپاه پاسداران در سراسر جبهه‌ها اقدام به تقویت نیرو و تجدید سازماندهی و تجهیز قوا کردند. پس از سه ماه در نهم مهر سال ۶۱ عملیات هجومی جدیدی به نام «مسلم بن عقیل(ع)» با فرماندهی فرمانده نیروی زمینی در محور «سومار» آغاز شد، این عملیات یک آفند ضربتی پر توان بود و دو یگان ضربتی ارتش و سپاه هسته اولیه آن بودند، تیپ ۲۷ هم به فرماندهی سردار شهید «حاج ابراهیم همت» حضوری فعال داشت. تصرف ارتفاعات مشرف بر منطقه استراتژیک و رزمی و اخراج کامل دشمن از منطقه سومار حاصل این حمله بود.

پس از عملیات بدر و در اوایل سال ۱۳۶۴ با تصویب شورای عالی دفاع، سازمان ارتش و سپاه جدا و مقرر شد هر یک از دو نیرو با اختیار تام، عملیات مستقل انجام دهند.

در این مقطع هم (تابستان سال ۱۳۶۵) فرمانده نیروی زمینی همراه با حرکت کلی نظام مقدس جمهوری اسلامی در مواجهه با دشمن به عنوان عنصری تعیین‌کننده و رکن اصلی طراحی و اجرای عملیات مطرح بود. به هر حال فرمانده لایق نیروی زمینی، پس از حدود پنج سال انجام وظیفه در مسئولیت خطیر فوق در تیرماه سال ۱۳۶۵ از سمت خود استعفا کرد و بلافاصله با پیشنهاد آیت‌الله العظمی خامنه‌ای - ریاست جمهوری وقت- و تصویب رهبر فقید انقلاب به سمت نمایندگی حضرت امام(ره) در شورای عالی دفاع منصوب شد.

ادامه دارد

مشق جنگ با خانواده شهدا

بخش دوم و پایانی

اشاره:هفته گذشته در شماره قبلی صفحه حماسه پایداری بخش نخست از گزارش سفر کاروان رسانه به مرزهای شمال غربی کشور با عنوان " نقش مهم ارتش در حفظ تمامیت ارضی کشور" به چاپ رسید. بخش دوم و پایانی این گزارش در پی می آید

***

یادمان شهید احمد کشوری، مقصد بعدی ماست. پس از وداع با پادگاه ابوذر، از طریق جاده مرزی، ادامه مسیر می‌دهیم نفت شهر و سومار از جمله مناطقی است که از آنها عبور می‌کنیم. شکل ظاهری این دو منطقه از زندگی مردمان قبل از جنگ حکایت دارد اما اکنون نه خبری از اهالی این مناطق هست و نه آبادانی، تنها چیزی که چشم و دلت را آزار می‌دهد، ساختمان‌های تخریب شده‌ای است که روزگاری محل زندگی هموطنانمان بوده است و به رغم پایان جنگ، هنوز نتوانسته است توجه مسئولان را به خود جلب کند تا از این غربت و مظلومیت نجات پیدا کنند.

سومار یکی از مناطق استراتژیک برای ما و عراق به شمار می‌آید که رزمندگان کشورمان توانستند پس از اشغال آن توسط عراق، آن را آزاد کنند.ساعت ۱۲ و ۲۵ دقیقه را نشان می‌دهد که پس از گذر از جاده پرپیچ و خم جاده مرزی، به نزدیکی ارتفاعات میمک و یادمان شهید کشوری می‌رسیم. میمک نزدیک‌ترین نقطه صفر مرزی به بغداد است. اهمیت در اختیار قرار گرفتن این منطقه به حدی است که صدام جنایتکار برای فتح آن، مدال افتخار در نظر گرفته بود که با رشادت رزمندگان شجاع و دلیر کشورمان، این مدال برگردن هیچ یک از بعثی‌ها آویزان نشد.

شهید کشوری در جریان مقابله با تهاجم بعثی‌ها برای به اشغال درآوردن میمک در این محل به شهادت رسید که هم اکنون ماکت بالگرد این خلبان شهید، جلوه خاص ویژه‌ای به یادمان داده است. گردان ۷۵۲ تیپ ۳۵ تکاور فاتح در استان ایلام شهرستان مهران بخش صالح‌آباد، محل دیگری است که از آن بازدید می‌کنیم. مرزبانان در این محل آموزش تکاوری می‌بینند و با کوله‌باری از آموزش‌های تخصصی، آماده حفظ و حراست از مرزها می‌شوند.

نمایش توانمندی تکاوران این گردان با خلق صحنه‌های ویژه نظامی، بخشی از برنامه این بازدید است که به تماشای آن می‌ایستیم.

بخش پایانی این سفر، به حضور و بازدید از پایگاه هوانیروز در کرمانشاه اختصاص دارد. این پایگاه در سال ۱۳۵۲ تأسیس شده است و دو سال پس از آن، پرسنل آموزش دیده به طور رسمی در آن مستقر شدند و فعالیت خود را آغاز کردند. موقعیت جغرافیایی این استان و وجود ارتفاعات بسیار در آن، ایجاب می‌کند تا یک پایگاه هوایی مقتدر در استان فعالیت کند که این مهم با حضور نیروهای خدوم و متخصص هوانیروز محقق شده است.امیر یوسف قربانی، فرمانده پایگاه در جریان این بازدید، به گفتگو با خبرنگاران حوزه دفاعی می‌پردازد و به سؤالات پاسخ می‌گوید. وی از هواپیمایی نیروی زمینی ارتش (هوانیروز) به عنوان یک نیروی واکنش سریع یاد و تأکید می‌کند: سرعت لازمه اصل کار به شمار می‌آید تا بتوان پشتیبانی آتش و ترابری نیروها را در بعد عملیات برعهده گرفت.

وی با بیان این‌که هوانیروز و این پایگاه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی مستشاران اداره می‌شدند، می‌افزاید: با پیروزی انقلاب اسلامی و فرار مستشاران، متخصصان کشورمان وارد عمل شدند و توانستند بر تمامی امور پایگاه مسلط شوند به نحوی که امروز شاهد این مسأله هستیم که تمامی بالگردها توسط کارشناسان بومی و نیروهای فنی نیرو، اورهال می‌شوند.

امیر قربانی با اشاره به حضور خلبانان و پرسنل فداکاری همچون شهید شیرودی و کشوری در این پایگاه، می‌گوید: پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، خلبانان پایگاه به امام(ره) پیوسته بودند و دو شهید یاد شده همواره به‌طور مخفیانه در مجالس مذهبی در کرمانشاه حضور می‌یافتند، و پایه و اساس هوانیروز، انقلابی بوده است.

وی با بیان این‌که هوانیروز پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان حوادث کردستان و شمال‌غرب، بیش از ۴۳ شهید تقدیم انقلاب کرد، می‌افزاید: پس از سرکوبی این مسائل در مناطق یاد شده، هوانیروز از همان ۳۱ شهریور ۵۹ وارد دفاع مقدس شد و خلبانان والامقامی همچون شهید کشوری در تنگه قوچال و شهید شیرودی در پادگان ابوذر مستقر شدند و توانستند مقابل هجوم چندین لشکر زرهی عراق ایستادگی کنند.

وی همچنین به حضور پررنگ و تأثیرگذار هوانیروز در همه عملیات‌های دفاع مقدس از جمله حصر آبادان و ثامن‌الائمه اشاره و تأکید می‌کند: هوانیروز براساس مأموریتی که برعهده دارد، می‌بایست در تمامی عملیات‌ها حضور یابد که مراحل شناسایی، هلی‌برن، پشتیبانی، تخلیه مجروحان جزو وظایف ذاتی هوانیروز به شمار می‌آید.فرمانده پایگاه یکم هوانیروز کرمانشاه با اشاره به ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار ساعت پرواز عملیاتی این نیرو در دفاع مقدس، یادآور می‌شود: شهید شیرودی در مدت ۳ سال، بالاترین ساعت پرواز عملیاتی را در دنیا به نام خود ثبت کرد.

وی پس از هدف قرار دادن تانک‌های مهاجم عراق، بلافاصله به پایگاه باز می‌گشت و پس از سوختگیری و تجهیز بالگرد به مهمات، دوباره به صحنه رزم باز می‌گشت.

امیر قربانی با اشاره به آمادگی کامل این پایگاه برای مقابله با هرگونه تهدید احتمالی، می‌گوید: شهید کشوری همیشه می‌گفت: «صدام قبل از آغاز جنگ، همه موارد را پیش‌بینی کرد به غیر از هوانیروز ایران را». در حقیقت هوانیروز در طول دفاع مقدس توانست مقابل پیشروی تانک‌های عراقی را بگیرد و در مواردی روزانه بیش از ۴۰ تانک را منهدم کند.

وی اشاره‌ای هم به مأموریت پایگاه در خرداد پارسال در ماجرای مقابله با تهدید احتمالی داعش می‌کند و یادآور می‌شود: طی مدت کمتر از ۴۸ ساعت، همه یگان‌های نزاجا در مناطق مرزی مستقر شدند و یک ستون آهنی در مرزهای غربی ایجاد شد و در این راستا هوانیروز هم با تیم‌های سنگین آتش در مناطقی از جمله قصرشیرین حضور یافت که مجموع اقدامات نیروی زمینی، موجب وحشت این گروه تروریستی شد و آنها دیگر جرأت نزدیک شدن به مرزها را هم پیدا نکردند.

دیدار با خانواده شهید شمشادیان

در جریان حضور در پایگاه هوانیروز در کرمانشاه، خدمت مادر و پسر یکی از شهدای شاخص و شجاع هوانیروز به نام شهید یحیی شمشادیان می‌رسیم.

همسر تحصیلکرده این شهید که در زمان حیات همسرش، جزو فرهنگیان بوده است، به تشریح ویژگی‌های اخلاقی این شهید بزرگوار که قرار است بزودی مستندی هم درباره زندگی وی تهیه شود، می‌پردازد.

تواضع و اخلاق نیک، دو موضوع اساسی و محوری است که همسر شهید بارها از آنها به عنوان ویژگی‌های رفتاری یحیی یاد می‌کند.

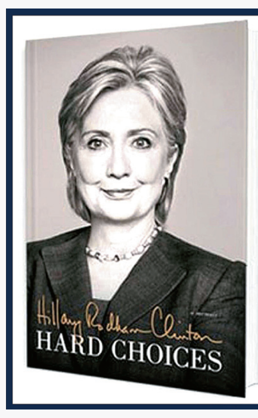
وی می‌گوید: یحیی علاقه زیادی به کشورش و امام راحل داشت و بزرگترین افتخارش پس از بازگشت از هر مأموریت انهدام تانک‌های دشمن بود.وی که علاوه بر پسر جوانش، یک دختر هم دارد، تأکید می‌کند: دخترم هنگام شهادت پدرش، حدود ۳/۵ سال سن داشت و پسرم هم حدود ۸ ماه پس از شهادت پدرش، به دنیا آمد. من هنوز هم منتظر بازگشت همسرم هستم و به ایستادگی و مقاومت وی در مقابله با دشمن افتخار می‌کنم که امیدوارم جوانان ادامه دهنده راه شهدا باشند.

پسر شهید شمشادیان هم که هرگز پدرش را ندیده و به رغم داشتن مدرک تحصیلی، بیکار است. در سخنان کوتاهی، حس و حال پسر یک شهید بودن را توصیف می‌کند، حس غریبی که سراغ آن را نمی‌توانی در هیچ جایی پیدا کنی. این همان حسی است که روزگاری شهید شمشادیان آن را در چشمان هموطنانش دید و خود را فدا کرد تا مردم سرزمینش آسوده خیال باشند.

گزارش از امیر طوسی نژاد



خانواده شهید شمشادیان در کنار امیر قربانی



۲۱۶

گزینه‌های دشوار

هیلاری کلینتون

وزیر امورخارجه ایالات متحده امریکا ۲۰۰۹-۲۰۱۳

ترجمه: علی اکبر عبدالرشیدی

همه این ها مرا نگران می کرد. سازمان کشورهای امریکایی منشوری داشت که در سال ۲۰۰۱ تصویب کرده و مبانی دموکراتیک خود را مشخص کرده بود. این منشور نقطه عطفی برای فاصله گرفتن منطقه از گذشته دیکتاتوری‌اش بود. نمی توانستیم اجازه دهیم هوگو چاوز و همپالکی‌هایش این منشور را به آتش بکشند.

از نظر دولت اوباما این رویداد یک آزمایش مقدماتی بود. ما می‌توانستیم به این دلیل که دیکتاتوری ها در جمع دموکراسی ها جایی ندارند نسبت به سیاست های قدیمی خود وفادار بمانیم و از حمایت از رفع تحریم کوبا خودداری کنیم. اما اگر چنین می کردیم بسیاری از همسایگان ما از ما فاصله می گرفتند و ایالات متحده در حیاط خلوت خود منزوی می شد. اگر هم می پذیرفتیم که تحریم کوبا میراث دوران جنگ سرد است موازین دموکراسی های منطقه را که با زحمت به دست آمده بود به سخره می گرفتیم و موجب می شدیم در داخل امریکا هم موجی از اعتراض به راه بیفتد. بنابراین هر دو شکل برای ما مشکل ساز بود.

در حالی که در هتل در حال آماده شدن بودم تلویزیون را روشن کردم و به برنامه‌های شبکه سی.ان.ان. گوش دادم. این شبکه، گزارشی در مورد یک پدر کوبایی پخش می کرد که در ایالات متحده کار می کرد و به دلیل محدودیتی که در رفت و آمد بین دو کشور بود از یک سال و نیم قبل پسرش را ندیده بود. به لطف دولت اوباما این محدودیت ها کم شده بود و این پدر و پسر توانسته بودند همدیگر را ببینند. به دنبال این تغییرات پیشنهاد کردیم که در مورد برقراری خدمات پستی مستقیم بین دو کشور و همکاری در مورد مهاجرت ها با دولت کوبا وارد مذاکره شویم. به دنبال این نشست، در هندوراس بود که دولت کوبا با این طرح موافقت کرد. خلاصه این که ایالات متحده به وعده رئیس جمهور جدیدش وفادار ماند و عصر جدیدی را [در مناسبات خود با کوبا] آغاز کرد. اما پذیرفتن کوبا در جمع اعضای سازمان کشورهای امریکایی بدون آنکه اصلاحات عمیق دموکراتیک در کوبا آغاز شده باشد آغاز بی پایانی بود.

کوبا به مدت ۵۰ سال با یک حکومت کمونیستی به رهبری فیدل کاسترو اداره شده بود. کاسترو و رژیمش مردم کوبا را از داشتن آزادی‌های اساسی و حقوق بشر محروم و نارضایتی‌ها را سرکوب کرده بودند. اقتصاد دولتی را با قدرت در چنگ خود گرفته و تلاش کرده بودند انقلاب خود را به دیگر کشورهای منطقه و حتی فراتر از آن صادر کنند. کاسترو با وجود سن بالا و کهولت، همراه با برادرش رائول[41] همچنان به حکومت بر کوبا و اعمال قدرت مطلقه خود ادامه می دادند.از سال ۱۹۶۰ به بعد ایالات متحده تحریمی را علیه جزیره کوبا به موقع اجرا گذاشته بود با این امید که قدرت کاسترو تضعیف شود. اما این تحریم ها به کاسترو مجال داده بود که بهانه‌ای برای مشکلات اقتصادی کوبا بتراشد[!]. در اواخر ۱۹۹۵، دولت کلینتون به دولت کاسترو پیشنهاد کرد که مذاکراتی [محرمانه و] آرام داشته باشند تا راهی برای پیدا کردن امکان از سرگیری روابط پیدا کنند. این مذاکرات آغاز شد و در جریان بود تا اینکه در فوریه ۱۹۹۶ یک جت متعلق به نیروی هوایی کوبا دو هواپیمای غیر نظامی کوچک را سرنگون کرد و جان چهار نفر از سرنشینان آنها را گرفت. این هواپیماها متعلق به گروهی از کوبایی های تبعیدی مقیم میامی به نام "برادران ناجی" بود که هر از گاهی پرواز می کردند و اعلامیه‌هایی حاوی مطالبی علیه کاسترو روی کوبا می ریختند. همسر من این اتفاق را "نقض آشکار قوانین بین المللی" خواند. شورای امنیت سازمان ملل متحد اقدامات کوبا را محکوم کرد و کنگره امریکا لایحه ای را به تصویب رساند که اکثریت نمایندگان هر دو حزب در هر دو مجلس از آن جانبداری و تحریم های موجود علیه کوبا را تقویت کردند و هرگونه تغییر آتی در این تحریم ها را منوط به مصوبه کنگره کردند.

ادامه دارد

پی نویس:

41-Raul Castro

■ بخش چهارم

گفتگو با دکتر سید حسین موسوی درباره تحولات منطقه

یمن تجزیه نخواهد شد

تحولات یمن اکنون در سرتیتر خبرگزاری‌های بین المللی جا گرفته است . در این میان ممکن است برخی نکات در رابطه با تحولات این کشور فقیر عربی چندان روشن نباشد،از این رو دکتر سید حسین موسوی، رئیس مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه در مصاحبه ای به بررسی مسائل جاری در یمن پرداخته است که متن این گفتگو در ادامه از نظر خوانندگان می‌گذرد.

*** برای آغاز صحبت می‌خواهم از سابقه حوثی‌ها برایمان بگویید؟ صبغه سیاسی و فرهنگی این گروه چگونه است؟**

حوثیان خود را به مؤسس این جنبش بنام حسین بدرالدین الحوثی نسبت می‌دهند که به دست نیروهای نظامی یمن در سال ۲۰۰۴ میلادی شهید شد، مرکز این جنبش در استان صعده یمن است. تأسیس این جنبش در سال ۱۹۹۲ صورت گرفت و اعضای این جنبش از عشایر یمنی هستند که مذهب خود را به زید بن علی(ع) فرزند امام زین العابدین(ع) منتسب می‌دانند و چهار امامی هستند. رهبر این جنبش در حال حاضر عبدالملک حوثی برادر کوچک حسین بدرالدین حوثی مؤسس منتدی الشباب المؤمن(انجمن جوانان مؤمن) است که احتمالاً پس از شهادت برادر عهده‌دار رهبری این جنبش شده است. اندیشه خروج علیه حاکم ظالم جوهری‌ترین اندیشه‌ای است که در میان زیدی‌ها وجود دارد، زیرا زید بن علی(ع) علیه امویان قیام کرد و شهید شد. خنجر جزو لباس سنتی همه یمنی‌هاست. با توجه به فقر ساختاری در کشور یمن و سرکوب عشایر زیدی در شهر صعده از سوی حکومت‌های پیشین حوثی‌ها دست به سلاح بردند و اقدام به سازماندهی نیروهای شبه‌نظامی کردند. حسین بدرالدین حوثی تحت تأثیر آموزه‌های شیعی می‌گوید: نسبت ما به زید بن علی(ع) الهام از جنبش اوست. بدرالدین حوثی تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران بوده است.

*** حوثی‌ها با انصارالله تفاوتی دارند یا نه؟**

خیر، جنبش انصار الله، عنوانی است که اخیراً به این جنبش اطلاق شده است، شاید علت آن باشد که این جنبش صرفاً منتسب به یک خانواده نیست و به کل مردم یمن تعلق دارد.اطلاق حوثی‌ها به آنان نوعی اطلاق تقلیل‌گراست تا آنها را به عنوان یک خانواده کوچک تلقی کند. لذا تعبیر انصارالله دقیق‌تر و جامع‌تر است رسانه‌های مخالف که از آنان به عنوان حوثی‌ها یاد می‌کنند، شاید بیشتر بار گروهکی و منفی مدنظرشان باشد. آنها ابعاد انقلابی ملت یمن به رهبری انصار الله را نادیده می‌گیرند.

*** از لحاظ مذهبی و ایدئولوژیک این گروه چه ویژگی یی دارد؟**

همچنانکه گفته شد آنان از نظر سیاسی و به عنوان یک جنبش اعتراضی به شیعه نزدیکترند، مراسم عید غدیر و عاشورا را با شکوه برگزار می‌کنند، اما از نظر فقهی به شافعی‌ها نزدیک‌ترند، امامت را موروثی نمی‌دانند، آنها کسی را امام می‌دانند که قائم به سیف باشد یعنی با ظلم مبارزه کند. اما منتظر امام غایب(ع) هستند، تعداد فرقه‌های مذهب زیدی بیش از ۱۰ فرقه بوده است، که اکنون چهار فرقه از آنان باقی مانده است. زیدی‌ها باور دارند که حکومت حق نسل سادات است و بسیاری از سادات آنان خود را از نسل حسن بن علی(ع) و حسین بن علی (ع) می‌دانند.

*** کوتاه و گذرا برایمان از آنچه در یمن رخ داده بگویید. آیا وضعیت می‌تواند ریشه‌ای در بهار عربی داشته باشد؟**

خروج و قیام مردم یمن ریشه در فقر و ظلم دارد. مردم یمن با آنکه ساکنان شبه جزیره عربستان هستند و نفت هم دارند، اما از اینکه در کنارشان کشورهای حاشیه خلیج‌فارس از ثروت فراوان برخوردارند و آنان در فقر به سر می‌برند، احساس مظلومیت می‌کنند. ظاهراً یمن یکی از ۱۰ کشور فقیر دنیاست. لذا آمادگی اعتراض و قیام در میان مردم یمن بسیار بالا بوده است و یمن از سال ۲۰۰۲ میلادی تا کنون ناآرام است و درگیری میان شیعیان زیدی با حکومت یمن از سال ۲۰۰۴ تا کنون ادامه داشته است. تاکنون بیش از ۶ جنگ میان شیعیان زیدی با حکومت صورت گرفته و نتایج بسیار خونباری داشته است. عربستان در تمام این جنگ‌ها در کنار ارتش یمن بوده است. لذا چهره مثبتی در میان این مردم ندارد. انقلاب اخیر یمن نیز بیش از آنکه با بهار عربی یا بیداری اسلامی در شمال آفریقا مرتبط باشد، با مشکلات داخلی این کشور ارتباط دارد. شاید بیشترین تأثیر بر انقلاب یمن از سوی انقلاب اسلامی ایران و جنبش حزب‌الله در لبنان باشد.

***گروه‌های ذی‌نفع در یمن، به ایران و عربستان نزدیک هستند. آیا یک بار دیگر شرایطی برای تهران – ریاض رخ داده که در آزمونی مانند جنگ نیابتی هم‌آوردی کنند؟**

حمایت جمهوری اسلامی ایران از مردم یمن، یک حمایت توان‌مندسازی فرهنگی – انقلابی است. مردم این کشور از ظلم، ناامنی و فقر به ستوه آمده‌اند، توانایی و تجربه کشورمان در ارتباط با مردم تحت ستم، یک تجربه فرهنگی و انقلابی است، حمایت کشورمان دارای راهبردی با هدف ارتقاء توانمندی‌ها و خودباوری این مردم است، در حالی که عربستان از ستم‌پیشگان، مزدوران و نیروهای ضدمردمی حمایت می‌کند. لذا رویکرد کشورمان کاملاً متفاوت است. ایران در پی ایجاد سلطه و استعمار، اشغالگری و مزدورپروری نیست، شاید به همین دلیل است که به سرعت قلب‌های مردم به سوی جمهوری اسلامی ایران گشوده می‌شود. اساسا یمن جایی برای تسویه حساب با عربستان نیست، چون عربستان حضور مردمی در یمن ندارد، روابط این دو کشور همواره رابطه ارباب و برده بوده است. عربستان در بسیاری از فجایع حکومت یمن علیه مردم دخالت مستقیم داشته است. پس از گسترش نفوذ و محبوبیت انصارالله در یمن، عربستان طرح تجزیه یمن را پیشنهاد کرد و با شکست این طرح و بالا گرفتن انقلاب مردمی و پیوستن پایتخت به جنبش انصارالله، همچنانکه می‌بینیم دست به تجاوز نظامی و کشتار مردم زده است.

*** راهبرد تهران و ریاض برای حل و فصل این ماجرا را چه می‌دانید؟ کدامیک به نفع یمن است؟**

عربستان با حمایت از دولت مستعفی یمن عملاً نقش سازنده‌ای را ایفا نمی‌کند، بلکه با دخالت در فرار کادرهای دولت پیشین و ایجاد یک کابینه در تبعید در ریاض به خواست مردم یمن بی‌اعتنایی می‌کند، همچنین با حمایت از القاعده و ایجاد یک پایتخت جعلی در عدن به تجزیه یمن می‌اندیشد. این راه‌حل‌ها به نظر اینجانب به سرانجام نخواهد رسید، زیرا ساختار قبیله‌ای و مذهبی مردم یمن نسبت به اقدامات عربستان خوش‌بین نیستند. راه‌حل مشکل یمن سیاسی است. مردم این کشور از فقر، ناامنی، جنگ داخلی و سرکوب‌های متوالی حکومت به ستوه آمده‌اند، آنچه در صنعا گذشت و بر آن توافق شد، مناسبت‌ترین راه‌حل بود، طرفین همچنین توافقی را پذیرفتند، اما یکی از طرفین توافق یعنی گرایش اخوانی تحت فشار عربستان توافق انجام شده در صنعا را که با استقبال مردمی هم مواجه شده بود، نقض کرد و مجدداً به بی‌ثباتی دامن زد.



*** یمن کشور فقیر و پرجمعیتی است. مجموع این دو فاکتور با آشوب و بحران می‌تواند منجر به تجزیه عملی یمن شود. دورنمای شما در این زمینه چیست؟**

به‌نظر نمی‌رسد تجزیه یمن محقق شود، زیرا صنعا پایتخت واقعی این کشور است، زیرساخت‌های حکومتی در صنعا وجود دارد، عدن قابلیت احیای مجدد، یعنی آنگونه که در زمان تجزیه یمن به دو کشور یمن جنوبی و شمالی رخ داده بود را دیگر ندارد، به ویژه آنکه دولت مستعفی یمن ظرفیت لازم را برای احیا شدن در عدن ندارد، مردم عدن نیز از این افراد استقبال و حمایت نکردند، طرفداران عربستان ناگزیر شدند که در ریاض سازماندهی شوند. افزون بر آن قبائل منطقه عدن و رهبران آنها با اخوانی‌ها نیستند و تمایلی ندارند، بلکه بیشتر با جریانات انقلابی مرتبط هستند، برخی از رهبران عدنی‌ها نظیر «علی سالم البیض» روابط تاریخی با ایران و سوریه دارند. لذا مجدداً تأکید می‌کنم راه‌حل در یمن از طریق صنعا عبور می‌کند.

*** غیر از کشورهای منطقه که می‌توانند در ماجرای یمن نقش‌آفرینی کنند، کشورهای دیگر مانند انگلیس در این ماجرا در حال ایفای نقش است. راهبرد آنها در حل و فصل مسئله یمن را چگونه می‌بینید؟**

بسیاری از کشورها نسبت به این منطقه از جهان حساس هستند، کشورهای حاشیه دریای سرخ عموماً نسبت به امنیت این منطقه نگران هستند، همچنین مصر مایل است که این راه ورودی به کانال سوئز در امنیت کامل باشد، رژیم اسرائیل نیز از این طریق به دریای آزاد مرتبط می‌شود، لوله‌های نفت عربستان به کناره‌های دریای سرخ می‌رسد، کشورهای آفریقایی حاشیه این آبراه نیز نگران امنیت باب‌المندب هستند، انگلیس نیز از دیرباز سیاست سلطه بر تنگه‌های استراتژیک را برای تأمین امنیت کشتی‌رانی خود، به ویژه در بیمه کشتی‌ها توسط شرکت‌های انگلیسی به صورت جدی تعقیب می‌کرده است، بدیهی است که این منطقه از جهان اهمیت استراتژیک بسیار بالایی دارد. قاعدتاً همه کشورها و رژیم‌های اطراف این منطقه نسبت به امنیت آن حساس هستند و در این موضع فعالیت دارند.

***آمریکا در این بین چه سیاستی در پیش گرفته و نگرانی آمریکا و اسرائیل در ماجرای تنگه باب‌المندب به چه دلایلی است؟**

همچنانکه ذکر شد، ایجاد یک دولت انقلابی در کناره دریای سرخ و حاکم بر باب‌المندب ممکن است نگرانی‌های جدی برای آمریکا و به ویژه اسرائیل ایجاد کند. اما سیاست‌های اخیر آمریکا در حمایت از طرح‌های عربستان برای بی‌ثباتی در یمن غیرقابل درک است. جنبش انصارالله درایت و حکمت لازم را برای ایجاد ثبات در یمن دارد، و بیش از دیگران می‌داند که ایجاد بی‌ثباتی و ناامنی به سود هیچکس نخواهد بود. سیاست‌های آنان در ایجاد وفاق ملی و همچنین ایجاد امنیت در پایتخت از دستاوردهای قابل توجه آنان بوده است. همچنانکه گفته شد جمهوری اسلامی ایران از این نقش سازنده، انقلابی، وحدت آفرین جنبش انصار الله حمایت و از تفاهم، گفتگو و ایجاد امنیت و رونق اقتصادی در یمن دفاع می‌کند. نوع حمایت‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران از مردم یمن که عمدتاً ارسال دارو و کمک‌های بهداشتی و غذایی است، دلیل حسن نیت جمهوری اسلامی ایران در برقراری و استقرار آرامش در کشور یمن می‌باشد.

***علت یا علل حمله نظامی عربستان به یمن چیست؟**

بزرگ خاندان سعود هنگام مرگ فرزندان خود را فرا می‌خواند و ضمن بیان وراثتی کردن حکومت در میان برادران سه بار به آنها می‌گوید؛ ایاکم بالیمن. و نسبت به یمن به آنان هشدار می‌دهد. یمن کشوری است با تاریخ طولانی که در گذشته‌های دور مهد تمدن بوده است، معماری شهر صنعا نشان از قدمت فرهنگ و تمدن دارد. یمنی‌ها مدت‌ها حاکم شبه‌جزیره بوده‌اند. کشور نوپای عربستان سعودی که نام خود را از یک خاندان اخذ کرده است و بارفتن آن خاندان فرو می‌پاشد، بدیهی است می‌بایست نگران یمن باشد. افزون بر آن یمن برای سال‌ها در اختیار جنبش چپ جهان عرب بود و گرایش انقلابی در این کشور ریشه‌دار و عمیق است، جنبش انصارالله که اکنون بر بسیاری از مناطق یمن از جمله پایتخت تسلط دارد، خود یک جنبش انقلابی، اعتراضی است و بدیهی است برای رهبران سعودی در شرایط فعلی غیرقابل تحمل به نظر برسد و برای درهم شکستن جنبش مردم یمن از هر گزینه‌ای استفاده کند. حملات هوایی عربستان که به صورت هدفمند و به شیوه اسرائیلی زیرساخت‌های اقتصادی، امنیتی، نظامی، حمل و نقل، اجتماعی و نظایر آن را هدف قرار می‌دهد، بیش از هر چیز امکان برقراری یک حاکمیت را توسط انصارالله در یمن تضعیف می‌کند، تا آنان در سطح یک جنبش باقی بمانند و در مقابل با کمک هدفمند گروههای دیگری نظیر القاعده، داعش و طرفداران اخوان‌المسلمین شرایط را به سود آن گروهها تغییر دهد. به نظر نمی‌رسد که عربستان آمادگی اقدام زمینی علیه یمن را داشته باشد، زیرا هویت ملی یمنی‌ها از پتانسیل کافی برای مقابله برخوردار است در هر صورت چنین اقدامی باتلاق آل سعود خواهد بود.

*** در ائتلاف کنونی، موضع مصر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این موضع با موقعیت منطقه‌ای مصر سازگار است؟**

مصری‌ها از مشکلات فراوان داخلی رنج می‌برند. این کشور آمادگی مداخله نظامی را در خارج از مصر ندارد، اما در صورتی که آبراه دریای سرخ، کانال سوئز و باب‌المندب در خطر قرار گیرد، احتمال عملیات محدود مصر متصور است. در هر حال به‌نظر نمی‌رسد تنش‌های منطقه‌ای با حجم کنونی باعث دخالت گسترده مصر شود، آنچه اکنون به عنوان ائتلاف موسوم است، مشروعیت بین‌المللی برای دخالت گسترده در یمن را به همراه خود ندارد.

*** ظاهراً امریکایی‌ها فقط به کمک اطلاعاتی و تدارکاتی بسنده کرده‌اند، آیا واقعاً چنین است؟ بطورکلی آیا آنچه در یمن می‌گذرد طرح آمریکا با اجرای عربستان یا طرح عربستان است با موافقت آمریکا؟**

آمریکا در مسائل مربوط به جهان عرب فاقد ابتکار عمل است و به نظر می‌رسد تنش‌های منطقه‌ای در سوریه، عراق، یمن، لیبی و برخی کشورهای آفریقایی از یک همسویی نانوشته اسرائیلی – تکفیری پیروی می‌کند. شاید درک چنین همسویی میان افراط‌گرایی تکفیری و رژیم اسرائیل دشوار باشد، اما نتایج آن به تضعیف وحدت میان مسلمانان و تجزیه کشورهای عربی – آفریقایی منجر می‌شود. در هر حال افزایش بی‌ثباتی در میان همسایگان رژیم اسرائیل می‌تواند به افزایش امنیت اسرائیل کمک کند، شاید به همین دلیل است علیرغم آنکه آمریکا از بی‌ثباتی در خاورمیانه و بویژه در کشورهای نفت‌خیز سود نمی‌برد، اما در عمل در مقابل رفتارهای بی‌ثبات‌کننده در شبه‌جزیره عربستان و عراق توسط گروه‌های القاعده و داعش و حاکمان سعودی سکوت کرده و مماشات می‌کند. به نظر می‌رسد الگوی حملات هوایی سعودی‌ها با الگوی حملات رژیم اسرائیل علیه لبنان و غزه شباهت زیادی دارد.

*** با توجه به اجلاس اخیر اتحادیه عرب در شرم‌الشیخ به نظر می‌رسد که گروه‌بندی‌های جدیدی در منطقه در حال شکل‌گیری است. شما این گروه‌بندی‌ها را چگونه می‌بینید؟**

به‌نظر نمی‌رسد، نتایج اجلاس شرم‌الشیخ واقعاً به گروه‌بندی‌های جدیدی در جهان عرب منجر شود. اعراب به اندازه کافی در درون خود اختلاف دارند. اعراب مدت‌هاست نشان داده‌اند که قادر به ایجاد انسجام نیستند، فقدان هژمونی در جهان عرب مثل روز روشن است، کدامیک از رهبران جهان عرب می‌توانند، اعراب را مجدداً گرد آورند، شیخ سلمان یا ژنرال سیسی، حتی ائتلاف علیه داعش که آمریکا خود را در محوریت آن قرار داد، یک ماه هم دوام نداشت. همچنانکه اعراب نتوانستند حتی در یک ائتلاف جهانی دولت سوریه را سرنگون کنند، در یمن هم بعید به‌نظر می‌رسد به اهداف خود دست یابند.

*** بسیاری از تحلیل‌گران غربی، حوادث یمن را ناشی از رقابت ایران و عربستان در منطقه تحلیل می‌کنند. به‌نظر شما این تحلیل چقدر به واقعیت نزدیک است؟**

بخشی از تحلیل درست است. عربستان با رویکرد منطقه‌ای ایران موافق نیست. حمایت ایران از جنبش‌های اسلامی انقلابی و مردمی و همچنین توان‌مندسازی مقاومت اسلامی در مقابله با ظلم، استبداد، استعمار و اشغالگری برای رژیم سعودی خوشایند به‌نظر نمی‌رسد، اما این مسائل نباید بر روابط دوجانبه مؤثر باشد، ترکیه و ایران نیز در مسائل منطقه‌ای دیدگاه‌های متفاوتی دارند، اما از روابط حسن همجواری و دوجانبه نیز برخوردارند. به‌نظر می‌رسد دستگاه سیاست خارجی عربستان به دلیل سالخوردگی مسئولانش که توانایی کافی برای حل تناقضات پیچیدگی‌های موجود برخوردار نباشد، شاید رفتار خصلتی افراد مانع از درک درست مصالح و منافع آنان شده باشد.

*** در هر صورت، با توجه به تحولات مهمی که در یمن و در منطقه روی می‌دهد سرنوشت این تحولات و اوضاع منطقه در آینده را چگونه می‌بینید؟**

جنبش انصارالله در طی بحران‌هایی که از سرگذرانده است، نشان داده که از حکمت و درایت لازم برای مدیریت تنش برخوردار است، اقدامات این جنبش در یکپارچه کردن کشور یمن و همکاری ارتش یمن با آنان از جمله موفقیت آنان بوده است. عربستان هم با انجام عملیات ایذایی دقیقاً کارآمدی این جنبش را نشانه گرفته است. به نظر می‌رسد با توجه به انرژی و ظرفیت ایجاد شده توسط انقلاب مردمی یمن این کشور قادر خواهد بود از بحران کنونی عبور کند. متأسفانه عربستان همچنان بر طبل جنگ می‌کوبد و با وجود آنکه نیروهای نظامی این کشور از توانایی‌های لازم برای ورود به جنگ با دیگران برخوردار نیستند، خود را در مقابل جبهه انقلاب یمن قرار داده‌اند. مثل مشهوری است که می‌گوید کسی که در خانه شیشه‌ای زندگی می‌کند، برای دیگران سنگ پرتاب نمی‌کند. امیدواریم که رهبران عربستان به شیوه اسلاف خود به احتیاط و سلم و آشتی بازگردند.

ادامه دارد

تشییع پیکر پدر شهیدان نوروزی فر در سمنان

سمنان: پیکر مرحوم صفر نوروزی فر پدر شهیدان ایرج و کیومرث نوروزی فر، با حضور مسئولان و مردم متدین از مهدیه بزرگ سمنان به سمت امامزاده یحیی(ع) این شهر تشییع و به خاک سپرده شد.

مرحوم صفر نوروزی فر در سن ۷۷ سالگی به دلیل کهولت سن در سمنان دار فانی را وداع گفت.

حجت الاسلام والمسلمین سیدمحمد شاهچراغی نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه سمنان، بر پیکر این پدر شهید اقامه نماز کرد.

در پژوهشکده رویان انجام شد

تولید لوزالمعده در بدن حیوان برای پیوند به انسان

اصفهان: تولید لوزالمعده با منشأ انسانی در بدن حیوانات در پژوهشکده رویان اصفهان محقق شد.

رئیس پژوهشکده رویان اصفهان گفت: در این طرح با ساخت ساختارهای ژنتیکی و با مکمل سازی سلول‌های بنیادی تولید لوزالمعده در بدن حیوان شبیه سازی شده است.

دکتر نصر اصفهانی افزود: در این فناوری، ژن مولد یک اندام حیوان مانند لوزالمعده در جنین حیوان حذف شده و سپس سلول‌های بنیادی بیمار نیازمند به پیوند عضو در آزمایشگاه تولید و درکنار جنین حیوان قرار می‌گیرد تا جنین با استفاده از سلول‌های بنیادی بیمار، عضو مورد نظر را در بدن خود تولید کند.

وی با اشاره به این‌که به راحتی می‌توان عضو تولید شده را به بیمار مورد نظر پیوند زد، گفت: اجرای چنین طرحی برای حل مشکل بیماران نیازمند به پیوند عضو می‌تواند در آینده بسیار مفید و موثر است.

هر گونه افزایش قیمت مصداق گرانفروشی است

سرویس خبر: رئیس سازمان تعزیرات حکومتی هر گونه افزایش قیمت خلاف موازین قانونی را تخلف و مصداق گرانفروشی دانست.

علی مؤذنی با اشاره به بخشنامه مربوط به افزایش قیمت‌ها، درباره این که در صورتی که تولیدکننده‌ای به صورت سلیقه‌ای قیمت‌های خود را افزایش دهد چه برخوردی با آن‌ها می‌شود؟ اظهار داشت: هرگونه افزایش قیمتی که قانونی نباشد و از مجاری قانونی صورت نگیرد، تخلف محسوب می‌شود و هر نوع فروش کالا خارج از این ضابطه گرانفروشی است و دستگاه‌های نظارتی همچون سازمان تعزیرات حکومتی می‌توانند با عنوان گرانفروشی با متخلفین برخورد کنند.

۵۳ درصد جوانان و نوجوانان از پیامدهای موادمخدر بی‌خبرند

سرویس خبر: مدیرکل تحقیقات و آموزش ستاد مبارزه با موادمخدر گفت:۵۰ تا ۵۳ درصد از جوانان و نوجوانان کشور اطلاعات سازمان یافته در حوزه پیامدهای ناشی از مصرف مواد مخدر را ندارند و مهارت‌های آنها بسیار ضعیف است.

حمید صرامی تأکید کرد: متأسفانه قشر جوان و نوجوان ما مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی ضعیفی در حوزه مواد مخدر دارند بنابر این یکی از بهترین موضوعاتی که باید به آن بپردازیم این است که با اطلاع رسانی مستمر از طریق خبرگزاری، سایت‌ها و وبلاگ‌ها بتوانیم نسبت به پیامدهای مصرف مواد مخدر به جوانان و نوجوانان آگاهی بدهیم.

تجمع شیوخ آبادان و خرمشهر در محکومیت جنایات عربستان در یمن

سرویس شهرستانها: شیوخ و روسای قبایل عرب آبادان و خرمشهر با برپایی تجمع اعتراض آمیز، تجاوز نظامی عربستان به یمن و کشتار مردم مسلمان این کشور را محکوم کردند.

بزرگ قوم غبیشاوی در این تجمع گفت: رژیم آل‌سعود در پی کشتار مردم شیعه و توقف جنبش‌های شیعیان در یمن است.

شیخ آلبوغبیش با محکوم کردن اقدام‌های ضد بشری عربستان افزود: ما اعراب خوزستان در طول تاریخ به عنوان مرزداران ایران نخستین پاسداران از حریم کشور بوده و گوش به فرمان ولایت فقیه هستیم و تا پایان جان از مرزهای ایران اسلامی دفاع می‌کنیم.

در این تجمع بیانیه‌ای به زبان عربی در محکومیت تجاوز رژیم عربستان به خاک یمن از سوی شیوخ عرب آبادان و خرمشهر قرائت و با تکبیر حاضران تأیید شد.

سد لتیان سرریز شد



سرویس شهرستانها: دریچه‌های سد لتیان برای انتقال آب پشت سد، دیروز به مدت سه ساعت باز شد.

مدیر آب منطقه‌ای استان تهران گفت: بارندگی‌های چند روز اخیر، موجب سرازیر شدن آب به سمت سد لتیان و افزایش ظرفیت این سد شده است.

خسرو اتقایی افزود: آب سد برای ذخیره سازی به سد ماملو منتقل شد.

*** سیل دربلده نور**

معاون عمرانی استاندار مازندران گفت: اوضاع منطقه سیلزده بلده با بسیج امکانات و تجهیزات و اعزام مدیران به منطقه، تحت کنترل کامل قرار دارد.علی نبییان افزود: تمام تجهیزات و ملزومات برای ساماندهی منطقه ارسال شده است.

فرماندار نور هم با اشاره به تخریب راه‌های اصلی و فرعی بخش بلده بر اثر سیل، گفت: تلاش نیروها برای بازگشایی راه ۸ روستای بلده نور و اتصال برق بخش بلده با جدیت در حال پیگیری است.

هادی خنجری اظهار داشت: اولویت نخست بازگشایی راه‌های اصلی و فرعی ۸ روستای بخش بلده نور است که در مسیر بلده به دوآب از سمت جاده هراز در سه نقطه قطع شده است.

*** بارش برف در جلفا**

بارش برف در روزهای پایانی فروردین، اهالی جلفا را غافلگیر و بهره برداران زراعی و باغی را نگران کرد. در نقاط کوهستانی و روستاهای واقع در ارتفاعات شهرستان بیش از ۲۰ سانتی متر برف باریده است. بارش برف در شرایطی که درختان به ویژه درختان زردآلو، آلبالو و آلوچه شکوفه‌های خود را به آب و هوای بهاری باز کرده بودند دور از تصور باغداران بود. بارش برف و باران در کنار بروز نگرانی در باغداران، باعث شادمانی مردم به خصوص دیمکاران و دوستداران طبیعت شد.معاون مرکز فوریت‌های پزشکی استان البرز ازغرق شدن یک زن ۳۵ ساله در رودخانه کرج خبر داد.

آرش رحمتی، اظهار داشت: این اتفاق در محدوده پارک شهید چمران کرج اتفاق افتاد و این خانم هنگام حرکت در کنار رودخانه کرج که بر اثر بارندگی‌های اخیر سطح آب آن افزایش یافته است به داخل رودخانه سقوط کرد و جان باخت. او ادامه داد: جسد این شهروند کرجی توسط امدادگران از آب گرفته شد.

*** توفان در میبد و عقدا**

کارشناس اداره کل هواشناسی یزد سرعت توفان گرد و خاک در شهرستان میبد و شهر عقدای اردکان را ۱۰۰ کیلومتر بر ساعت اعلام کرد.سیدامین طباطبایی سرعت وزش توفان در شهر یزد را ۷۰ کیلومتر بر ساعت اعلام کرد.

*** تخریب ۲ پل در طالقان**

سخنگوی سازمان امداد و نجات از تخریب ۲ پل در طالقان به دلیل سیل و آبگرفتگی و قطع ارتباط ۶ روستا در این منطقه خبر داد و گفت: امداد هوایی برای کمک به حادثه دیدگان انجام شد.مرتضوی افزود: آب، برق و تلفن این ۶ روستا قطع شده و رفت و آمد در راه ارتباطی برای اهالی روستاها دچار مشکل شده است.

محور کندوان در استان البرز به دلیل بارش باران و جاری شدن سیل همچنان بسته است و فقط تردد افراد محلی امکان‌پذیر است. در این محور تردد افراد محلی از میدان امیرکبیر در کرج تا پل خواب مهیا است.

*** ترمیم راه لشکرک ـ فشم**

فرماندار شمیرانات در تشریح آخرین اقدامات فرمانداری در پی وقوع سیل در بخش رودبارقصران گفت: براثر بروز این سیل در بخش رودبارقصران، بخشی از جاده این شهر آسیب دیده که با تلاش شهرداری و راه شهرسازی محور «لشکرک به فشم» ترمیم و بازگشایی شد.عزت‌الله خانمحمدی گفت: بر اثر این سیل محور فشم به زایگان بسته است و آب آشامیدنی فشم قطع شده بود که با انجام عملیات ترمیم اب در شبکه به جریان افتاد.وی با بیان این‌که تاسیسات برق در این منطقه آسیب دیده است، افزود: برق منطقه وصل شده است ولی شهروندان باید آمادگی قطعی‌های برق را به دلیل انجام عملیات عمرانی داشته باشند.

سخنان رهبر معظم انقلاب درباره مذاکرات هسته‌ای توطئه‌های دشمن را خنثی کرد

سرویس خبر: رئیس دیوان عدالت اداری، سخنان اخیر رهبر معظم انقلاب را در ارتباط با مذاکرات هسته‌ای، روشنگرانه، شفاف و خنثی‌کننده توطئه‌های دشمن دانست.

حجت‌الاسلام والمسلمین جعفر منتظری در جلسه هیات عمومی دیوان افزود: دشمنی آمریکا و اذنابش با گسترش اسلام و معارف آن در عراق، افغانستان، لبنان و یمن شاهدی بر این مدعاست. به عبارت دیگر، دشمنان اسلام و در صدر آنها غرب و آمریکا، با انواع حیله‌ها و ترفندها درصدد ضربه زدن به دین، قرآن و معارف اسلامی هستند.

پیکر ۶۳ شهید دفاع مقدس به وطن بازگشت



آبادان: پیکر پاک ۶۳ شهید تازه تفحص شده دوران دفاع مقدس از مرز بین المللی شلمچه وارد کشور شد.

فرمانده قرارگاه کمیته جستجوی مفقودان ستاد کل نیروهای مسلح گفت: پیکر مطهر این شهدا به تازگی در مناطق عملیاتی دفاع مقدس فاو، شلمچه، مجنون، زبیدات و شرق دجله تفحص شده است.

سرهنگ حسین عشقی افزود: پیکر مطهر شهیدان پس از وارد شدن به خاک کشور از مرز شلمچه به ماهشهر منتقل شد.

وی گفت: آیین استقبال از این شهیدان در ماهشهر از محل اداره برق به سمت مصلای نمازجمعه این شهر شروع می‌شود و امشب پس از نماز مغرب و عشاء در این شهرستان آیین سوگواری و عزاداری و مراسم وداع با شهدا برگزار خواهد شد.

فرمانده‌قرارگاه‌کمیته‌جستجوی مفقودان ستاد کل نیروهای مسلح گفت: پیکر شهدا سپس به اهواز انتقال می‌یابد و پس از یک شب اقامت در پادگان شهید محمودوند این شهرستان برای شناسایی هویت به تهران منتقل می‌شود.

گسترش همکاری‌های مرزبانان ایران و جمهوری آذربایجان

سرویس شهرستانها: فرماندهان مرزبانی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان در دیداری در نخجوان، همکاری مرزبانان ۲ کشور را بررسی کردند.

در این دیدار مرزبانان و معاونین مرزبانی استان‌های آذربایجان غربی و شرقی، اردبیل و گیلان و منصور آیرم سرکنسول ایران در نخجوان نیز حضور داشتند.در این دیدار سرتیپ ستاد قاسم رضایی و سپهبد الچین قلی اف پیرامون گسترش ارتباط میان مرزبانان ۲ کشور برای برقراری امنیت مطلوب در مرزها، مبارزه مشترک با قاچاق مواد مخدر و کالاهای ممنوعه مذاکره و تبادل نظر شد. تهدیدات ناشی از فعالیت گروه‌های تروریستی و جریانات تکفیری در منطقه یکی از محورهای مورد مذاکره دو طرف بود و در این ارتباط بر لزوم مبارزه مشترک با این گروه‌ها تأکید شد. در این دیدار پیشنهاد شد تا با برگزاری مسابقات ورزشی و فرهنگی بین مرزبانان و بازدید و بررسی علایم مرزی، زمینه افزایش دوستی بین مرزبانان ۲ کشور فراهم شود.

هیأت مرزبانی جمهوری اسلامی ایران در این سفر با واصف طالب اف رئیس مجلس عالی جمهوری خود مختار نخجوان هم دیدارکرد.

بیانیه ستاد حقوق بشر درمحکومیت اقدام مأموران امنیتی عربستان سعودی

سرویس خبر: ستاد حقوق بشر قوه قضائیه در بیانیه‌ای تعرض مأموران امنیتی عربستان سعودی به ۲ نوجوان ایرانی را محکوم کرد و خواستار پیگیری این موضوع در شورای حقوق بشر سازمان ملل شد.

در این بیانیه آمده است: این ستاد، اخبار تعرض مأموران امنیتی عربستان سعودی به ۲ نوجوان ایرانی در فرودگاه جده را بسیار تأسفبار، خطرناک و نگران کننده می‌داند؛ به ویژه آنکه قرائن نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم حادثه تأسفبار فرودگاه جده را صرفاً یک اتفاق تخلف‌آمیز تلقی کنیم، بلکه با یک روند سیستماتیک و بسیار خطرناک مواجه هستیم.

از این رو، ستاد حقوق بشر جمهوری اسلامی ایران از دولت عربستان سعودی می‌خواهد که علاوه بر پایبندی به تعهدات اسلامی خود نسبت به زائران بیت‌الله الحرام، با توجه به کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک، تعهدات بین‌المللی خود را نیز محترم شمارد.در بیانیه ستاد حقوق بشر قوه قضائیه آمده است: طبیعی است که جمهوری اسلامی ایران بر اساس مواد ۴۴ و ۴۵ کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک این حق را برای خود محفوظ می‌داند که این حادثه خطرناک را از طریق مکانیزم‌های بین‌المللی به طور قاطع پیگیری کند.

دزد گردنبندهای زنان تهران بازداشت شد



سرویس حوادث: مردمی با بیش از ۱۵سال سابقه سرقت در نزد پلیس که به محض آزادی از زندان گردنبندقاپی از زنان را شروع کرده بود، با ردیابی پلیس آگاهی تهران شد و این بار قاضی پرونده دستور چاپ تصویر او رابرای شناسایی شکات و رسوایی بیشتر او صادر کرد.

سرهنگ محمدیان رئیس پلیس آگاهی تهران بزرگ دراین باره اظهار داشت: در پی شکایت خانمی که گردنبندش سرقت شده بود، کارآگاهان با بهره‌گیری از بانک اطلاعات مجرمان سابقه‌دار این سارق گردنبندقاپ به‌نام آرش مستانه را که بارها به اتهام ارتکاب جرائم مختلف سرقت بویژه گردنبندقاپی، کیف‌قاپی و قدرت‌نمایی با سلاح سرد دستگیر شده بود را شناسایی کردند.

او اضافه کرد: با شناسایی تصویر متهم از سوی شاکی معلوم شدکه او مهر پارسال از زندان آزاد شده و با توجه به همزمانی آزادی آرش و افزایش شکایت‌هایی درخصوص گردنبندقاپی از زنان در شهر تهران توسط تک سرنشین یک دستگاه موتورسیکلت با هیکلی تنومند ، تمامی این پرونده در پایگاه سوم پلیس آگاهی تجمیع و ردیابی جدی او دردستور کار قرار گرفت .

سرهنگ محمدیان اضافه کرد: قاضی پرونده دستور چاپ بدون پوشش تصویر این سارق سابقه‌دار را داده است و شکات می توانند برای طرح شکایت از او به پایگاه سوم پلیس آگاهی تهران در خیابان سهروردی شمالی خیابان خرمشهر، میدان نیلوفر مراجعه کنند.

بازداشت جاعلان ۱۳۳ کارت معافیت پزشکی

سرویس حوادث: اعضای یک شبکه جعل کارت معافیت پزشکی توسط بازرسی سازمان وظیفه عمومی ناجا بازداشت شدند.

سرهنگ نبی رحیمی رئیس بازرسی سازمان وظیفه عمومی ناجا در این باره گفت: بازرسی سازمان وظیفه عمومی ناجا، در راستای برخورد با متخلفان و جاعلان درحوزه خدمت سربازی طبق وظایف محوله سعی و تلاش خود را درکشف برخورد با بزهکاران می‌کند.

وی گفت: درحوزه معافیت پزشکی متوجه شدیم که شبکه‌ای با جعل مدارک پزشکی و تقلب در این فرآیند اقدام به معافیت پزشکی مشمولان سالم می‌کند.او افزود: با شگردهای اطلاعاتی و استفاده از سامانه وظیفه عمومی افراد شناسایی شدند و مورد ردگیری قرار گرفتند و هنگام شرکت در جلسه شورای پزشکی مشمولان متخلف بازداشت شدند و در ادامه اعضای دیگر شبکه که در جعل مدارک پزشکی و بیمارستانی نقش داشتند، شناسایی و دستگیر شدند.

رئیس بازرسی سازمان وظیفه عمومی ناجا افزود: جاعلان برای هر کارت معافیت۳۰ تا۴۰ میلیون تومان دریافت می‌کردند که تا به حال ۱۳۳ کارت با مدارک جعلی توسط این افراد صادر شده است و ۱۹ مورد هم در دست اقدام داشتند.

خط ارتباطی مردم با اطلاعات

تلفن ۲۲۲۲۶۰۹۰

ایمیل خط ارتباطی : ertebat@ettelaat.com

چند نکته درخور توجه خوانندگان گرامی

توجه خوانندگان محترم را در ارتباط با پیام‌های تلفنی به نکات زیر جلب می کنیم:
- * موضوع پیام ها جنبه‌های خصوصی، حقوقی و یا قضایی نداشته باشد.
- * پیام‌ها مختصر و دقیق باشد و از تکرار آن‌ها خودداری شود.
- * خوانندگان محترم شهرستانی در پیام‌هایشان، نام شهرستان مربوطه را بیان فرمایند .
- * چاپ پیام‌ها بر اساس نوبت است.

با تشکر ـ سرویس ارتباطات مردمی

سفر به عربستان لغو شود

از مسئولان سازمان حج، مصرانه تقاضا داریم که دیگر مسافر به عربستان نفرستند و از تحقیر بیشتر ایرانیان جلوگیری کنند.

یک هموطن

کارتی که از بازنشستگان دریغ می‌شود

بازنشسته هستم، پیش از این شهرداری برای امثال ما کارت‌هایی در نظر گرفته بود که با آن به رایگان از مترو و اتوبوس استفاده می‌کردیم. حالا که برای دریافت آن اقدام می‌کنم، مسئول مربوطه می‌گوید ۲۰ هزار تومان بدهید! آیا واقعاً این مقدار هم باید از بازنشستگان دریغ شود؟

شهروندی از تهران

معادله تورم!؟

دولت معتقد به تورم ۱۵ درصدی است و برهمین اساس، حقوق‌ها را فقط ۱۴ درصد افزایش داده است، ولی نان ۵۰ درصد، حمل ونقل عمومی ۲۰ درصد، و دیگر کالا و خدمات هر کدام درصد بالایی گران شده‌اند، این معادله چگونه حل شدنی است؟

حاتم شاه‌آبادی

مسکن مهر کیانمهر پاسخگو باشد

حدود ۳ سال است که به مسکن مهر کیان‌مهر (شهرک ابریشم. مسکن شماره ۲۹) پول داده‌ایم و ثبت نام کرده‌ایم، ولی هر زمان با مسئولان مربوطه تماس می‌گیرم، قول یک ماه، سه ماه و بیشتر را به ما می‌دهند و خبری از آپارتمان نیست. ما مستاجریم، تقاضا داریم این خانه‌ها را زودتر بسازند و به ما مالکین بدهند.

یک هموطن

انتظار از وزارت خارجه

مردم ایران از حادثه فرودگاه جده غرق در تأثر هستند و انتظار ندارند که آقای قشقاوی، معاون وزیر امور خارجه خبرهای دنیای مجازی را در این باره، اغراق آمیز بخوانند.

یک هموطن

سه دقیقه معاینه ۳۰ هزار تومان!

۸۰ درصد از پزشکان ما واقعاً زحمت کش و متعهد هستند، ولی پزشکانی هم داریم که روزانه بیش از ۲ میلیون و پانصد هزار تومان به جز جراحی‌های سرپایی درآمد دارند و به آن راضی نیستند و برای ۳ دقیقه معاینه در مطب ۳۰ هزار تومان می‌گیرند! چرا وزارت بهداشت، نظارت خود بر هزینه‌های درمانی را بیشتر و جدی‌تر نمی‌کند؟

تلفن به خط ارتباطی

نیاز به ۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری

صنعت گاز، نفت و پتروشیمی برای ادارات خود طی ۱۰ سال آینده نیاز به ۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری دارد. چنین سرمایه‌گذاری‌هایی فقط از سوی شرکت‌های بزرگ اروپایی و آمریکایی امکان‌پذیر است و دولت تدبیر و امید باید هرچه زودتر مقدمات جذب این مقدار سرمایه در این بخش را فراهم کند.

علی‌رضا احمدی از تهران

به فاجعه جده بیشتر بپردازید

متاسفانه فاجعه جده قلب هر مسلمان ایرانی را به درد آورده است و به نظر بنده حقیر رسانه‌ها باید بیشتر به این موضوع بپردازند. موضوع کمی نبوده است، مصاحبه‌هایی با خانواده‌های قربانیان انجام گرفته است که بسیار دردناک است از این رو از شما خواهش می‌کنم که بیشتر به این موضوع بپردازید.

یک هموطن

کرایه‌های بدون ضابطه

رانندگان مسافربرهای شخصی به دلیل این که نظارتی بر کار آن‌ها صورت نمی‌گیرد، کرایه‌های بیشتری از مسافران دریافت می‌کنند، به عنوان نمونه از بزرگراه شهید حقانی، ابتدای خیابان نفت جنوبی تا میدان ونک از هر مسافرکه قبلاً ۸۰۰ تومان دریافت می‌شد، در سال جدید بین ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ تومان می‌گیرند. روزهای گذشته که بارندگی بود، برخی رانندگان همین مسیر کوتاه را ۱۵۰۰ تومان می‌گرفتند. آیا سزاوار است به مسافران ظلم شود و کسی هم پاسخگو نباشد؟!

از مسافران دائمی

درخواست از مسئولان سازمان بهشت زهرا(س)

قبلا در مقابل قبور متوفی‌ها در بهشت زهرا(س) چراغ و لامپ و نیمکت داشت و مراجعه‌کنندگان به‌ویژه سالمندان و بیماران به راحتی می‌توانستند دقایق طولانی بر روی نیمکت‌ها بنشینند و از روشنایی اطراف قبور هم استفاده کنند. متاسفانه به دلیل نامعلومی، چراغ‌ها و لامپ‌ها و نیمکت‌ها، جمع‌آوری شده‌اند از مسئولان سازمان بهشت زهرا(س) تقاضا داریم برای رفاه حال مراجعه‌کنندگان، آن‌ها را مجدداً نصب کنند.

شهروندی از تهران

برای کم‌شدن بار زندگی بازنشستگان

پیشنهاد می‌شود دولت حق اولاد فرزندان ذکور بازنشستگانی که پس از فارغ‌التحصیل شدن (۲۴ سال به بالا) هنوز بیکارند و شغلی ندارد را مجدداً برقرار کند. تا لااقل کمی از بار هزینه سنگین زندگی بازنشستگان کاسته شود و احیاناً گره ای از گره‌های زندگی‌شان را بگشاید.

ع ـ و از لاهیجان

مثل «در حاشیه»!

اصطلاح بیمارستان خواری را به زمین‌خواری، کوه‌خواری، مرتع‌خواری و جنگل‌خواری و دریاخواری اضافه کنید.

مثل بیمارستان .... در .... تهران که توسط مؤسسه .... خورده شده است، عیناً شبیه سریال «در حاشیه» در این مرکز درحال اجرا است. که البته مسئولین بهداشت و درمان کشور نگران سریال طنز هستند اما نگران جریان واقعی که درحال حاضر اجرا می‌شود ظاهرا نیستند.

وقتی بیماران از سراسر کشور و حتی خارج از کشور به این مرکز مراجعه می‌کنند با شرایطی شبیه سریال «درحاشیه» مواجه می‌شوند. راه دور نیست می‌توانید گزارش تهیه کنید...

پزشک متخصص

مبارزه با زمین‌خواری را جدی نمی‌گیرند!

به‌گونه‌ای درباره مبارزه با زمین‌خواری و تخریب اراضی می‌نویسید که آدم باورش می‌شود که برخی ارگان‌ها فرامین مقامات را واقعاً جدی می‌گیرند! امّا، گویا نمی‌دانید که در عمل، همین‌ها هستند که مسبب اینگونه خرابکاری‌ها هستند. این خلاف‌ها از کوچکترین ارگان‌ها صورت می‌گیرد. وقتی منابع طبیعی همه‌جا حضور دارد معلوم است که هیچ خلافی از آنها پوشیده نسیت و وقتی دهدار دانسته اجازه حصارکشی زمین‌های ملی را داده و به او پروانه ساختمانی هم می‌دهد، معلوم است که سودی به آنها می‌رسد. پس دولت محترم باید تنبیهات لازمه را از ابتدا از بعضی زیرمجموعه‌های خود شروع کند.

یک مسافر

بالاخره ثبت سند خودرو لازم است یا نه؟

نیروی انتظامی طی سال‌های اخیر مرتباً اعلام داشته که خریداران خودرو نیازی به مراجعه به دفاتر اسناد رسمی جهت ثبت نقل و انتقال خودرو ندارند. اما اخیراً همین نیرو در مرکز نقل و انتقال خودروی چیتگر اقدام به تأسیس و راه‌اندازی هشت دفتر اسناد رسمی کرده است. دلیل این دوگانگی در عمل و گفتار چیست و تکلیف خریداران خودرو چه می‌شود؟

شهروندی از تهران

قول نوبخت

چرا با وجود قول شفاف دکتر نوبخت مبنی‌بر شروع به کار استخدام شده‌های استانداری‌ها (دستگاه‌های اجرایی) در ۵ فروردین و انجام تمام کارهای استخدام در اسفند باز استانداری‌ها و ادارات از شروع به‌کار در موعد مقرر سرباز می‌زنند؟ آیا قول آقای نوبخت هم اعتبار لازم را ندارد؟

یک هموطن

توقف خودروها در خیابان کم عرض مشکل‌ساز شده است

توقف خودروها در دو طرف خیابان کم عرض دژکام، منشعب از میدان شکوفه (منطقه ۱۴) مشکلات فراوانی را برای ساکنان و رهگذران ایجاد کرده است. به طوری که تردد خودروها به سختی انجام می‌شود و توقف خودروهای حمل مواد غذایی و لبنیات برای پیاده کردن اجناس مقابل مغازه‌ها، مزید بر علت شده است.

فرخی‌پور

فاطمه هاشمی، رییس فدراسیون ورزش بیماران خاص و پیوند اعضا شد



فاطمه هاشمی با کسب همه آرای مجمع انتخاباتی فدراسیون ورزش بیماران خاص و پیوند اعضا به عنوان رییس این فدراسیون، برگزیده شد .

انتخابات فدراسیون ورزش بیماران خاص و پیوند اعضا، دیروز برای تعیین رییس این فدراسیون برگزار شد که فاطمه هاشمی بهرمانی با کسب ۳۲ رای از هر ۳۲ رای ماخوذه به عنوان رییس فدراسیون، انتخاب شد.۱۱ کاندیدا برای حضور در این انتخابات، ثبت نام کرده بودند که به جز تورج ملک محمدی، سایر کاندیداها قبل از رای گیری به نفع هاشمی، انصراف دادند.اسامی ۱۱ کاندیدایی که صلاحیت آنان، برای شرکت در انتخابات مورد تایید قرار گرفته بود، به این شرح است: تورج ملک محمدی، فاطمه هاشمی بهرمانی، طاهره طاهریان، هانی صباغان، رضا رودگر، محمود جعفری، محمد هادی خشنودی قصرالدشتی، محمد تقی ماه تابخواه، مریم وطن‌پرست، فروزان زاهد منش و پروین داداندیش.

فاطمه هاشمی: مسئولیت سنگینی بر دوشم گذاشتند

رییس جدید فدراسیون ورزش بیماران خاص و پیوند اعضا، گفت: با قرار گرفتن زیر نظر معاونت توسعه همگانی وزارت ورزش و جوانان، شرایط بهتری در آینده خواهیم داشت.

فاطمه هاشمی، تصریح کرد: یکی از مهمترین برنامه‌ها و اهدافی که پس از قرار گرفتن در این پست دنبال خواهم کرد، تهیه پروتکل آموزشی و درمانی و تعیین هیات رییسه و کادر اجرایی است.

وی با تشکر از وزیر ورزش و جوانان و اعضای هیات اجرایی – که با برگزاری این مجمع، کمک بزرگی در شکل گیری این فدراسیون کرده‌اند –تاکید کرد: از همه کاندیداهایی که در این مجمع به نفع من کنار کشیدند، تشکر می‌کنم و یقین دارم که با این اعتماد، مسئولیت سنگینی را بر عهده من گذاشته‌اند. بنابراین، از همه هیات های استانی که از چند ماه قبل برای شکل گیری این فدراسیون، همکاری خود را آغاز کرده‌اند، تقاضا دارم که همچنان به همکاری خود ادامه دهند.

رییس جدید فدراسیون ورزش بیماران خاص و پیوند اعضا، افزود: هیچ تمایلی برای بازگشت به این فدراسیون نداشتم، ولی به خاطر صحبت‌هایی که فاطمی نسب (سرپرست فدراسیون) انجام داد و احساس مسئولیتی که برای این فدراسیون داشتم، دوباره تصمیم گرفتم که مسئولیت این فدراسیون را بر عهده بگیرم. بنابراین، برای بهبود و احیای دوباره این فدراسیون از همه نهادهای دولتی و غیر دولتی، تقاضا دارم که حمایت‌های لازم را از این فدراسیون به عمل آورند تا شرایط این فدراسیون را بهبود بخشیم و در مسابقات آسیایی و جهانی شرکت کنیم.

او با تشکر از وزیر ورزش و شعبانی بهار، تصریح کرد: از اینکه فدراسیون ورزش بیماران خاص و پیوند اعضا، زیر نظر معاونت ورزش همگانی وزارت ورزش و جوانان قرار گرفته است، خوشحالم و یقین دارم که با کمک وزارتخانه، این فدراسیون را در جایگاه واقعی خود قرار می‌دهیم. مطمئنم با واگذاری این فدراسیون به معاونت ورزش‌های همگانی وزارت ورزش، شرایط بهتری پیدا خواهیم کرد و اگر در گذشته، دیدگاه ما فقط درمان و پیشگیری از بیماری خاص و پیوند اعضا بود، رویکرد امروز ما قهرمانی و حضور در میادین بین‌المللی خواهد بود. امیدوارم که با کمک وزارت ورزش و جوانان و سایر نهادها، این فدراسیون را دوباره احیا کنیم و شاهد حضور ورزشکاران این فدراسیون در مسابقات جهانی و مهم باشیم.

۹ اردیبهشت؛ آخرین فرصت حضور در لیگ برتر والیبال

۹ اردیبهشت، آخرین فرصت اعلام آمادگی تیم‌ها برای حضور در فصل جدید لیگ برتر والیبال مردان باشگاه‌های ایران در سال ۹۴ است.

بر اساس اعلام سازمان لیگ، نمایندگان تیم‌های لیگ برتری باید نهم اردیبهشت با همراه داشتن مدارک لازم، برای اعلام آمادگی و شرکت در جلسه هماهنگی و برگزاری لیگ برتر والیبال باشگاه‌های ایران در سال ۹۴ حضور یابند.

بیست و نهمین دوره لیگ برتر والیبال در شش ماه دوم امسال برگزار خواهد شد. تیم‌های پیکان تهران، شهرداری ارومیه و شهرداری تبریز، رتبه‌های اول تا سوم لیگ برتر سال ۹۳ را کسب کردند.

تعیین حریفان تیم ملی فوتبال در انتخابی جام ملت‌ها و جام جهانی



مرحله دوم رقابت‌های انتخابی بیست و یکمین دوره جام جهانی – ۲۰۱۸ روسیه و هفدهمین دوره جام ملت‌های آسیا – ۲۰۱۹ امارات، قرعه‌کشی شد.

آیین قرعه‌کشی رقابت های مذکور، ظهر دیروز در هتل «مارویک» مالزی برگزار شدو تیم ملی فوتبال ایران در گروه چهارم این رقابت‌ها با تیم‌های عمان، ترکمنستان، هند و گوام همگروه شد.

بر اساس این قرعه‌کشی، تیم‌ها در هشت گروه پنج تیمی تقسیم بندی می‌شوند تا مسابقات مقدماتی را برگزار کنند. تیم‌های صدرنشین به صورت مستقیم به مرحله نهایی رقابت های انتخابی جام جهانی، صعود خواهند کرد و چهار تیم برتر گروه‌های هشتگانه به مرحله بعد راه می‌یابند.

۱۲ تیم صعود کرده به مرحله سوم رقابت های انتخابی جام جهانی، در دو گروه شش تیمی تقسیم می‌شوند تا چهره نمایندگان آسیا در جام جهانی – ۲۰۱۸ روسیه، مشخص شود. گروه بندی مسابقات به شرح زیر است:

گروه یکم: امارات، عربستان، فلسطین، تیمور شرقی و مالزی

گروه دوم: استرالیا، اردن، تاجیکستان ،قرقیزستان و بنگلادش

گروه سوم: چین، قطر، مالدیو، بوتان و هنگ کنگ

گروه چهارم: ایران، عمان، هند، ترکمنستان و گوام

گروه پنجم: ژاپن، سوریه، افغانستان، سنگاپور و کامبوج

گروه ششم: عراق، ویتنام، تایلند، اندونزی و چین تایپه

گروه هفتم: کره‌جنوبی، کویت، لبنان، میانمار و لائوس

گروه هشتم: ازبکستان، بحرین، فیلیپین، کره شمالی و یمن

تیم ملی فوتبال ایران۲۶ خرداد در نخستین دیدار خود به مصاف ترکمنستان می‌رود؛ ۱۲ شهریور با گوآم دیدار می کند ؛ ۱۷ شهریور مقابل هند قرار می‌گیرد و ۱۶ مهر با عمان مصاف می‌دهد.

این گروه‌بندی با توجه به اعلام آخرین رنکینگ فیفا، انجام شد که تیم‌های اول تا هشتم آسیا به عنوان سرگروه در سید یک، تیم‌های نهم تا شانزدهم در سید دو، تیم‌های هفدهم تا بیست و چهارم در سید سه، تیم‌های بیست و پنجم تا سی و دوم در سید چهار و تیم‌های سی و سوم تا چهلم در سید پنج قرار گرفتند.

طبق اعلام مسئولان برگزاری رقابت های انتخابی جام جهانی – ۲۰۱۸ روسیه، تیم‌های صدرنشین گروه های هشتگانه به صورت مستقیم به مرحله سوم و نهایی انتخابی جام جهانی صعود می‌کنند. همچنین چهار تیم برتر گروه‌های هشتگانه به این مرحله راه یافته تا این ۱۲ تیم در دو گروه شش تیمی به مصاف هم بروند.

دو تیم برتر هرگروه، مستقیما به بیست و یکمین دوره جام جهانی – ۲۰۱۸ روسیه صعود می‌کنند و دو تیم سوم در بازی پلی‌آف به مصاف هم رفته و تیم برتر این بازی با نماینده قاره دیگر، شانس خود را برای صعود به جام جهانی امتحان خواهد کرد.

هشت تیم برتر این گروه‌ها و چهار تیم دوم (پرامتیاز) گروه‌های هشتگانه، بصورت مستقیم به جام ملت‌های آسیا – ۲۰۱۹ امارات، صعود می‌کنند. همچنین ۲۴ تیم باقی‌مانده در شش گروه چهار تیمی به مصاف هم می‌روند که دو تیم برتر هر گروه به عنوان ۱۲ تیم برتر، در جام ملت‌ها حضور خواهند داشت.

برنامه دیدارهای ایران

برنامه دیدارهای تیم ملی فوتبال ایران در مرحله دوم مسابقات مقدماتی جام جهانی – ۲۰۱۸ روسیه، مشخص شد.

تیم ملی فوتبال ایران که در قرعه کشی دور دوم رقابت‌های مقدماتی بیست و یکمین دوره جام جهانی– ۲۰۱۸ روسیه، در سید نخست قرار داشت، باید در هفت ماه آینده با تیم‌های همگروه خود، چهار دیدار انجام دهد؛ برنامه دیدارهای مذکور به این شرح است:

سه‌شنبه ۲۶ خرداد ۹۴:
ترکمنستان – ایران

پنجشنبه ۱۲ شهریور۹۴:
ایران – گوام

سه‌شنبه ۱۷ شهریور۹۴:
هند – ایران

پنجشنبه ۱۶ مهر۹۴:
عمان – ایران

بازی‌های برگشت

پنجشنبه ۲۱ آبان ۹۴ :
ایران – ترکمنستان

سه‌شنبه ۲۶ آبان: گوام – ایران

پنجشنبه ۵ فروردین ۹۵:
ایران – هند

سه‌شنبه ۱۰ فروردین ۹۵:
ایران – عمان

واکنش سرمربی هندوستان

سرمربی تیم ملی فوتبال هندوستان، تاکید کرد که دشواری بازی با تیم ایران، نیازی به توضیح ندارد.

«استفان کنستانتین» بعد از انجام قرعه کشی مسابقات مرحله مقدماتی جام جهانی – ۲۰۱۸ روسیه، افزود : همه مسابقات ما دشوار خواهد بود. قدرت دو تیم ایران و عمان، نیاز به توضیح ندارد. ایران، بالاترین جایگاه را در فوتبال آسیا دارد. البته عمان هم یک تیم سرسخت است.

وی، تاکید کرد: از دشواری‌های بازی با تیم‌های ترکمنستان و گوام، بدون درنظر گرفتن رده بندی فیفا، آگاهی دارم. تیم گوام در دو سال گذشته، رشد خوبی در فوتبال داشته و زیر نظر یک مربی انگلیسی، کار کرده است.

سرمربی تیم ملی فوتبال هندوستان، گفت: اگر چه گروهی که در آن قرار گرفته ایم، سخت است، ولی هر کاری را برای کسب بهترین نتیجه، انجام می‌دهیم.

بازی سخت با گمنامان

نباید تیم‌هایی را که ایران با آنها در مرحله دوم رقابت‌های انتخابی جام جهانی – ۲۰۱۸ روسیه، همگروه شده است را دست کم بگیریم.

علی کفاشیان، رییس فدراسیون فوتبال با بیان مطلب بالا در باره همگروهی تیم ملی فوتبال ایران با تیم‌های عمان، هند، ترکمنستان و گوام، تصریح کرد: نباید هیچ کشوری را دست کم بگیریم و بازی‌ها را راحت تلقی کنیم.

وی افزود: باید به این فکر کنیم که در یکسال آینده در صدر آسیا قرار بگیریم و به نام هیچ کشوری، کاری نداشته باشیم.

او با اشاره به اینکه قرار گرفتن مقابل تیم‌های بی‌نام و نشان و گمنام، دشوارتر است،تاکید کرد:همواره مصاف با تیم‌هایی که از نام و نشان کمتری برخوردارند، سخت است. چونکه این تیم‌ها، ناشناس هستند و نتیجه بازی مقابل آنان، قابل پیش‌بینی نیست.

بازدید از زمین کمپ

کارلوس کی روش به همراه رئیس فدراسیون فوتبال، دیروز از زمین شماره یک کمپ تیم های ملی فوتبال، واقع در ورزشگاه آزادی تهران، بازدید کرد.

کی روش که قرار است به عنوان سرمربی تیم ملی فوتبال ایران به فعالیت خود ادامه دهد، بعدازظهر دیروز همراه با علی کفاشیان به کمپ تیم ملی رفت و دقایقی در زمین شماره یک این کمپ، قدم زدند و مشکلات زمین آن را بررسی کرد.کی روش و کفاشیان، سپس برای برگزاری جلسه ای در باره آخرین شرایط تیم ملی، راهی آکادمی ملی فوتبال شدند.

ملی پوشان والیبال ساحلی در جمع برترین های تور آسیا – اقیانوسیه

تیم های ملی «الف» و «ب» والیبال ساحلی ایران به جمع ۱۶ تیم برتر دومین مرحله تور آسیا و اقیانوسیه – ۲۰۱۵ تایلند، صعود کردند.

دور مقدماتی از مرحله دوم تور والیبال ساحلی آسیا و اقیانوسیه، دیروز در شهر «سانخولا» کشور تایلند پیگیری شد و هر دو تیم والیبال ساحلی ایران به جمع ۱۶ تیم برتر این دوره از رقابت ها، صعود کردند.

تیم ملی«الف» والیبال ساحلی کشورمان، متشکل از رحمان رئوفی و بهمن سالمی در نخستین مسابقه خود به مصاف تیم ویتنام یک رفت و به پیروزی ۲ – صفر دست یافت.

این تیم در دومین مسابقه دور مقدماتی، نماینده مالزی را با نتیجه مشابه ۲ – صفر شکست داد و به عنوان صدرنشین گروه خود به مرحله بعد صعود کرد.

تیم ملی «ب» والیبال ساحلی ایران، متشکل از صابر هوشمند و عباس پورعسگری نیز در نخستین دیدار از مرحله دوم تور آسیا و اقیانوسیه، تیم مالدیو را با نتیجه ۲ – صفر شکست داد و در دومین دیدار خود با همین نتیجه مغلوب تیم استرالیا یک شد.

تیم ملی «ب» والیبال ساحلی ایران با یک پیروزی و یک شکست به عنوان تیم دوم گروه به جمع ۱۶ تیم برتر این دوره از رقابت ها راه یافت.مسابقات مذکور با حضور ۳۵ تیم برگزار می شود و حمید موحدی، هدایت تیم های ایران را بر عهده دارد. نخستین مرحله از مسابقات تور آسیا و اقیانوسیه، از ۲۰ تا ۲۲ فروردین امسال در شهر کانوم برگزار شد.این رقابت ها، دارای امتیاز رنکینگ جهانی است و حکم کسب سهمیه المپیک – ۲۰۱۶ برزیل را دارد.

۱۹ بازیکن تیم ملی «ب» والیبال در تورنمنت چهارجانبه ساری

۱۹ بازیکن تیم ملی «ب» والیبال ایران، برای شرکت در تورنمنت چهارجانبه ساری، مشخص شدند.

به گزارش روابط عمومی فدراسیون والیبال، تورنمنت چهارجانبه والیبال ساری با حضور تیم های ملی «ب» و زیر ۲۳ سال ایران، قزاقستان و هند، از چهارم تا ششم اردیبهشت در تالار سید رسول حسینی شهر ساری برگزار خواهد شد.

«اسلوبودان کواچ» سرمربی تیم ملی والیبال ایران، اسامی ۱۹ بازیکن تیم ملی «ب» را برای شرکت در رقابت های مذکور به این شرح اعلام کرد:

پاسور: فرهاد سال افزون و رسول نجفی

لیبرو: علی حسین و محمد رضا موذن

پشت خط زن: امین علوی، فرهاد پیروت پور، رضا قرا و میکائیل تاجر

دریافت کننده: رحمان داودی، علی مباشری، آرش کشاورزی، حمزه زرینی و ادریس دانشفر

سرعتی زن: علی شفیعی، مصطفی شریفات، مسعود غلامی، رضا عابدین، حسن صنوبری و حامد رضایی.

با وجود برگزاری تورنمنت چهارجانبه ساری، تمرینات تیم ملی «الف» والیبال ایران در تهران (کمپ تیم های ملی والیبال) برگزار خواهد شد و ۱۲ بازیکن از فهرست ۱۹ نفره اردونشینان تیم ملی والیبال به مازندران اعزام خواهند شد؛ هدایت تیم ملی «ب» والیبال ایران در این رقابت ها، بر عهده «دراگان اسویتوزارووویچ» خواهد بود.

تیم های قزاقستان و هند، دوم اردیبهشت وارد تهران می شوند و همراه با تیم های ملی «ب» و زیر ۲۳ سال ایران، راهی شهر ساری خواهند شد.

اخبار کوتاه ورزشی

حریفان ایران در مسابقات واترپلو قهرمانی جوانان جهان

تیم ملی واترپلو جوانان ایران، پس از قرعه کشی مسابقات قهرمانی جهان با تیم های صربستان، استرالیا، مکزیک و آرژانتین همگروه شد.

مسابقات واترپلو قهرمانی جوانان جهان – ۲۰۱۵ قزاقستان، صبح دیروز در فدراسیون جهانی شنا (فینا) قرعه کشی شد و ۲۰ تیم راه یافته به مسابقات جهانی در چهار گروه پنج تیمی تقسیم شدند تا برای کسب عنوان قهرمانی به مصاف هم روند.

تیم ملی واترپلو جوانان ایران در گروه سوم این دوره از رقابت‌های جهانی با تیم‌های صربستان، استرالیا، مکزیک و آرژانتین همگروه شده است. مسابقات واترپلو قهرمانی جوانان جهان، از ۱۳ تا ۲۱ شهریور ۹۴ با حضور ۲۰ تیم برتر جهان در شهر آلماتی کشور قزاقستان برگزار می‌شود.

گروه‌بندی تیم‌ها

گروه یکم: کرواسی، برزیل، مونتنگرو، مصر و آفریقای جنوبی

گروه دوم: ژاپن، هلند، مجارستان، یونان و چین

گروه سوم: ایران، آرژانتین، صربستان، استرالیا و مکزیک

گروه چهارم: کانادا، ازبکستان، ایتالیا، قزاقستان و ایتالیا

آغاز فصل جدید لیگ برتر فوتسال؛ ۱۹ تیر



فصل جدید لیگ برتر فوتسال باشگاه های کشور، از ۱۹ تیر امسال در شرایطی آغاز می‌شود که ۴۰۰ میلیون ریال، پاداش تیم قهرمان خواهد بود.

به گزارش سایت فدراسیون فوتبال، نشست هیات رئیسه کمیته فوتسال فدراسیون فوتبال، صبح دیروز با حضور همه اعضا برگزار و در آن مصوب شد که فصل جدید لیگ برتر فوتسال، بیست و یکم اردیبهشت ۹۴ در سالن روابط عمومی فدراسیون فوتبال، قرعه کشی شود.

لیگ برتر فوتسال باشگاه های کشور، از جمعه ۱۹ تیر امسال آغاز می‌شود و تیم ها تا ۱۲ تیر برای نقل و انتقال بازیکنان، مهلت دارند.

همچنین پاداش تیم‌های قهرمان، نایب قهرمان و سوم لیگ برتر فوتسال در فصل مسابقاتی ۹۴–۹۵ به ترتیب ۴۰۰ میلیون ریال، ۳۰۰ میلیون ریال و ۱۰۰ میلیون ریال تعیین شد. جلسه توجیهی نمایندگان سازمان لیگ فوتسال ششم اردیبهشت در محل آکادمی فدراسیون برگزار خواهد شد.

دوپینگ ۳ بازیکن بسکتبال و یک بازیکن والیبال

جلسه بازبینی اولیه مربوط به تخلف از قوانین مبارزه با دوپینگ چهار ورزشکار بسکتبال و والیبال در محل ستاد ملی مبارزه با دوپینگ برگزار شد.

سه ورزشکار رشته بسکتبال، از ماده ممنوعه استروئیدهای آنابولیک و داروی دیورتیک(ادارآور) و یک بازیکن والیبال، از ماده ممنوعه دگزامتازون، استفاده کرده اند. این ورزشکاران در لیگ برتر حضور دارند و نمونه آزمایش آنان در نمونه گیری انجام شده از سوی افسران ستاد ملی مبارزه با دوپینگ، مثبت اعلام شده است. این چهار ورزشکار با حضور در ستاد ملی مبارزه با دوپینگ، توضیحات خود را به مسئولان ستاد مذکور، ارائه دادند.

مسئولان ستاد ملی مبارزه با دوپینگ در این جلسه، علاوه بر شنیدن دفاعیات و توضیحات ورزشکاران، گزارش خود را در باره فرآیند انجام شده توسط ورزشکاران خاطی به شورای صدور رای ارائه خواهند کرد تا این شورا، نسبت به صدور رای قطعی، اقدام کند.

فعالیت ورزشی این ورزشکاران تا زمان برگزاری شورا و تصمیم گیری در خصوص تخلف آنان، تعلیق شد و نام آنان، محرمانه خواهد ماند.

۸ قایقران در اردوی تیم ملی کایاک بانوان

اردوی تدارکاتی تیم ملی قایقرانی آبهای آرام بانوان در بخش کایاک با حضور ۸ قایقران در دریاچه آزادی پیگیری می شود.

اردوی تیم ملی قایقرانی آبهای آرام بانوان در بخش کایاک، برای حضور موفق در مسابقات انتخابی بازی های المپیک – ۲۰۱۶ برزیل و قهرمانی آسیا – ۲۰۱۵ اندونزی، از ۲۰ فروردین در دریاچه آزادی آغاز شده است و به مدت دو هفته ادامه خواهد یافت. سیما عروجی و نسرین عابدین فیروز، اعضای کادر فنی تیم ملی کایاک بانوان هستند.

۸ قایقران از سه استان به اردوی تیم ملی دعوت شده اند. سارا حنیفه زاده، مائده طهماسبی، مونا ابراهیمی و مهسا آذری از تهران، آرزو حکیمی از همدان، هدیه کاظمی، مینا عبدالهی و کیانا کمال‌زاده از هرمزگان، قایقرانان دعوت شده به این مرحله از اردو هستند.

دکتر ابتکار: ۵۰ صنعت سبز در روز زمین پاک معرفی می‌شوند

سرویس سیاسی ـ اجتماعی: همزمان با روز زمین پاک، سازمان حفاظت محیط زیست ۵۰ صنعت سبز را که در سامانه محیط زیست ثبت‌نام کرده‌اند، معرفی می‌کند.

به گزارش خبرنگار ما، دکتر معصومه ابتکار معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان محیط زیست دیروز در نخستین نشست خبری خود در سال جدید که با موضوع زمین پاک برگزار شد با اعلام این مطلب، به برنامه‌های این سازمان در سال ۹۴ اشاره کرد و گفت: در زمینه حفاظت و مدیریت پسماند مشکلات زیادی در دنیا و کشور وجود دارد که این سازمان در این زمینه هماهنگی‌ها و اقدامات مؤثری با وزارت کشور در اواخر سال ۹۲ و ۹۳ داشته و تنظیم آیین‌نامه‌ها و مقررات به لحاظ فنی تدوین شده است.

وی با تأکید بر این‌که مسئولیت اجرایی پسماند خانگی بر عهده شهرداری‌هاست، اظهار داشت: از شهرداری‌ها و شوراهای شهر خواسته شد تا برنامه مدیریت پسماند شهری را که شامل اهداف، اعتبارات و تقسیم کار بخش‌های مختلف و مشارکت مردم می‌شود، ارائه دهند.وی با تأکید بر این‌که موضوع مدیریت پسماندهای شمال کشور مورد توجه جدی دولت است، تصریح کرد: در دو سفر هیأت دولت به استان‌های شمالی موضوع مشارکت بخش خصوصی در مدیریت پسماند این شهرها مورد توجه قرار گرفت.وی با بیان این‌که سرانه تولید پسماند در ایران از سرانه تولید در دنیا بالاتر است، گفت: باید در مدیریت پسماند به چرخه اقتصادی و زیست محیطی آن توجه ویژه شود.

ابتکار در ادامه این گفتگو، از تصویب برنامه اجرایی مدیریت پسماند در هیأت دولت خبر داد و گفت: این برنامه اجرایی در کمیسیون کلانشهرها تدوین شده است و در آن مسئولیت تمامی دستگاه‌های اجرایی برای مدیریت پسماند در کشور تعریف و اعتبارات نهایی شده است.

رئیس سازمان حفاظت محیط زیست با اشاره به این‌که به دلیل اهمیت و توجه به موضوع خاک، سازمان ملل امسال را به نام سال خاک نامگذاری کرده است، گفت: لایحه خاک بازنگری شده است و به مناسبت روز زمین پاک این لایحه تصویب می‌شود.

وی با اشاره به رویکرد سازمان حفاظت محیط زیست در مدیریت سم کشاورزی گفت: به وزارت جهاد کشاورزی پیشنهاد شد که برخی از سموم از جمله دیازینون، سم برای رسیدن گوجه فرنگی و سم از بین بردن زنبور عسل به علت اثرات زیست محیطی از رده خارج شود. ابتکار به صدور پسماندهای ویژه نظیر اسکارل، پی‌سی‌بی‌ها و سموم تاریخ گذشته چون د.د.ت که در انبارهای وزارت بهداشت دپو شده بود، به خارج از کشور اشاره کرد و گفت: این سموم تاکنون به کشور فرانسه صادر شده است چون آنها امکان امحاء این مواد خطرناک را دارند.وی یادآور شد: به رغم مسئولیت شوراها در جلوگیری از تخریب باغ شهرها، سازمان حفاظت محیط زیست به عنوان عضو شورای عالی شهرسازی و کمیسیون ماده ۵ با تغییر کاربری‌ها به شدت مخالفت می‌کند و هشدارهای جدی هم برای اصلاح مصوبات قبلی در این زمینه صادر شده است.

معاون رئیس جمهوری، رایگان شدن صدور پروانه ساخت را یکی از راه های کاهش تخریب فضای سبز در محیط‌های شهری بیان کرد و گفت: شهرداری با رایگان کردن پروانه ساخت دیگر به این موضوع به عنوان یک محل درآمدزایی توجه نمی‌کند، اما از سوی دیگر برای جبران کاهش درآمد می‌تواند از زمانی که ساخت‌وساز شروع می‌شود عوارض واقعی در نظر بگیرد و در حقیقت آن‌قدر سیکل تخریب و نوسازی را سخت و گران کند که از یک سو درآمد مناسبی برای شهرداری عاید شود و از سوی دیگر شهروندان فقط در صورت ضرورت اقدام به تخریب و نوسازی ویلاها کنند.

ابتکار در ادامه همچنین از مکاتبات و مذاکراتی که در هفته جاری با مدیر اجرایی برنامه محیط زیست سازمان ملل درباره تشکیل صندوق منطقه‌ای مقابله با گرد و غبار انجام شده است خبر داد و افزود: اگرچه اکنون تعدادی از کشورهای منطقه با تشکیل این صندوق مخالف هستند، اما ایران معتقد است تشکیل این صندوق یکی از ضرورت‌های جدی منطقه است که متأسفانه ناامنی در برخی کشورهای منطقه موجب شده تشکیل این صندوق به تعویق بیفتد که لطمات شدیدی به محیط زیست منطقه از ناحیه گرد و غبار وارد خواهد کرد.

رئیس سازمان محیط زیست درباره آخرین تصمیم سازمان برای واگذاری منطقه آشوراده به گردشگری اظهار داشت: گردشگری در منطقه آشوراده هیچ صدمه‌ای به محیط زیست آن وارد نخواهد کرد.

وی درباره آخرین وضع دریاچه ارومیه اظهار داشت: خوشبختانه به دلیل بارندگی‌های مناسب، لایروبی رودخانه‌های اطراف دریاچه و رهاسازی مقداری آب پشت سدهای منطقه، دریاچه اکنون وضع مناسبی پیدا کرده و خبرهایی مبنی بر ورود تعداد زیادی فلامینگو به دریاچه ارومیه دریافت شده است و در مکاتبه با وزیر راه و شهرسازی تا پایان امسال جاده میان گذر دریاچه ارومیه اصلاح خواهد شد، تا با این اقدام مبادله جریان آب از زیر این جاده صورت گیرد.

ابتکار در پایان با مطرح کردن بحث قرق‌های اختصاصی در شورای عالی محیط زیست، افزود: سعی داریم که با مشارکت جوامع محلی، جمعیت حیات وحش را در برخی از مناطق افزایش دهیم تا در صورت نیاز بتوان در این مناطق بحث شکار و صید را دنبال کنیم.

آغاز عملیات اجرای آزادراه قائم‌شهر–ساری در آینده نزدیک

معاون وزیر راه از آغاز عملیات احداث آزادراه قائم‌شهر–ساری در آینده نزدیک خبر داد و گفت: کاهش بار ترافیکی در مسیر منتهی به شمال دلیل احداث این پروژه است.

به گزارش روابط عمومی شرکت ساخت و توسعه زیربناهای حمل و نقل کشور، علی نورزاد بیان کرد: رویکرد وزارت راه و شهرسازی در حال حاضر صرفا محدود به احداث پروژه‌ها نیست و تمامی مسائل جانبی چگونگی احداث هم مدنظر قرار می‌گیرد تا روند اجرای پروژه سبب ایجاد مسائل و مشکلات منطقه‌ای نشود.معاون وزیر راه و شهرسازی ادامه داد: با توجه به واقع شدن این آزادراه در حاشیه یکی از مسیرهای پرتردد کشور و با توجه به بافت طبیعی مناطق همجوار، استفاده از شبکه ریلی برای حمل مصالح مورد نیاز نه تنها در اضافه نشدن به حجم ترافیکی مسیر موجود کمک می‌کند، بلکه در کاهش آلاینده‌ها و حفظ محیط زیست هم اثرگذار است.

وی بهره‌برداری از آزادراه قائم شهر–ساری که به صورت ۶ خطه احداث می‌شود را سبب کاهش بارترافیکی شهرهای قائم شهر و ساری، کاهش تصادفات و تلفات جاده‌ای، تسهیل در ترافیک شرق به غرب استان مازندران و بالعکس دانست و اضافه کرد: ارزش اقتصادی بهره برداری از این پروژه در طول دوره بهره‌برداری بر اساس برآوردها بیش از ۲ هزار میلیارد تومان است.مدیرعامل شرکت ساخت و توسعه، ۱۴ پل رودخانه ای بزرگ، ۱۶ گذر غیرهم سطح، ۲۰۷ پل آب‌رو و ۳ کیلومتر تونل رفت و برگشت را از جمله احجام و ابنیه فنی این پروژه عنوان کرد.

ساخت‌وساز مسکن باید به سمت کوچک‌سازی برود

معاون مسکن و ساختمان وزارت راه و شهرسازی با بیان اینکه ساخت و سازها باید به سمت کوچک‌سازی واحدهای مسکونی برود، گفت:در حال حاضر میانگین متراژ مسکن در کشور بیش از ۱۰۰ متر است و تقریباً بعد از آمریکا و کانادا از این جنبه سومین کشور دنیا هستیم.

به گزارش فارس، حامد مظاهریان با بیان اینکه روند کاهش متراژ ساختمان‌ها ادامه پیدا خواهد کرد تا به ۹۰ متر برسد، گفت:پیش بینی می‌شود کاهش این عدد تا ۸۰ متر در واحدهای روستایی که فعلاً حدود ۹۰ متر است، ادامه یابد.

نارضایتی وزیر بهداشت از نظارت‌های ضعیف در حوزه غذا

وزیر بهداشت با بیان اینکه در بحث نظارت داخلی در حوزه غذا به شدت ضعیف هستیم، یکی از عوامل ارتقای کیفیت را حضور در بازارهای بین‌المللی عنوان کرد.

به گزارش ایسنا، دکتر سیدحسن هاشمی در مراسم پنجمین دوره جایزه مدیریت کیفیت با اشاره به گسترش حوزه دارو، غذا و لوازم آرایشی و بهداشتی در سطح بازارهای بین‌المللی افزود: بخشی از ارتقای کیفیت ممکن است به این جوایز گره بخورد، اما زمانی که بین‌المللی شود، ارزش بیشتری خواهد داشت. تصور ما در برخی حوزه‌ها این است که بسیار خوب و برجسته هستیم، اما زمانی که در یک رقابت بین‌المللی شرکت می‌کنیم، می‌فهمیم که بخشی از این فکر تصور و بخشی از آن ناشی از توهم بوده است.

هاشمی درخصوص نظارت بر حوزه غذا تصریح کرد: تلاش می‌کنیم در حوزه غذا با کمک مردم نظارت جامع‌تری داشته باشیم تا بتوانیم به ارتقای سلامت غذا و به دنبال آن به ارتقای سلامت مردم کمک کنیم. امیدوارم که وزارت بهداشت بتواند با کمک داروسازان این کارها را در حوزه غذا و دارو انجام دهد.

***تصویب تعرفه‌های پرستاری**

سیدحسن هاشمی در حاشیه مراسم پنجمین دوره مدیریت کیفیت در جمع خبرنگاران هم در مورد برخی اقلام آسیب‌رسان که علامت استاندارد دارند، گفت: برخی از اقلام غذایی مانند پفک، چیپس و برخی شکلات‌ها و... هم گواهی بهداشتی دارند و هم سازمان ملی استاندارد آنها را تایید کرده است. از طرفی چون تبلیغات صورت می‌گیرد، نیازهایی در بازار ایجاد می‌شود، اما ما باید مصرف را کنترل کنیم. مثلا عوارضی بر کالاهای آسیب‌رسان قرار دهیم.

وزیر بهداشت افزود: البته ابزارهای نظارتی موجود قابل اطمینان اند، اما ما همه چیز را نظارت نمی‌کنیم و اگر بگوییم همه چیز تحت نظارت ماست، مردم می‌دانند که دروغ گفته‌ایم. واقعیت این است که نظارت انجام می‌شود و اگر تخلفی دیده شود با آن برخورد می‌شود. البته در برخی موارد جرایم مخفی می‌مانند؛ چراکه ناظران ما کافی نیستند. ما نباید در این زمینه دولت را بزرگ کنیم و باید از مشارکت‌های مردمی، NGOها، اتحادیه‌ها و اصناف کمک بگیریم.

هاشمی در بخش دیگری از صحبت‌هایش درخصوص اینکه برخی بیمارستان‌ها تعرفه‌های خود را خودسرانه بالا برده‌اند، گفت: اگر مواردی در این زمینه وجود دارد، باید با شماره ۱۶۹۰ تماس گرفت تا رسیدگی شود. در غیراینصورت همه مراکز تا تصویب تعرفه‌ها از سوی هیات وزیران صبر می‌کنند .

وی درخصوص تعرفه‌های پرستاری اظهار کرد: تعرفه‌های پرستاری برای بخش خصوصی به زودی در شورای عالی بیمه تصویب می‌شود. در بخش دولتی هم باید منابع آن تامین شود تا ببینیم آیا اجرای این قانون عملی است یا خیر.

هاشمی بر مصرف مواد لبنی سالم تاکید کرد و گفت: شیر مناسب باید برای دانش‌آموزان ابتدایی و متوسطه توزیع شود. قیمت نیز باید از طریق دولت و مجلس حمایت شود که مردم بتوانند از مواد لبنی بیشتری استفاده کنند و حتی بتوانیم ویتامین Dرا به شیر اضافه کنیم.

وزیر بهداشت همچنین افزود: این موضوع در دولت مطرح شده اما طبق بررسی‌های ما در توزیع شیر و در انتخاب نوع آن مشکلاتی وجود دارد که بزودی گزارشی را در این زمینه تقدیم ریاست جمهوری خواهیم کرد.

نوبخت: دولت با کاهش نرخ سود بانکی موافق است

بقیه از صفحه ۲

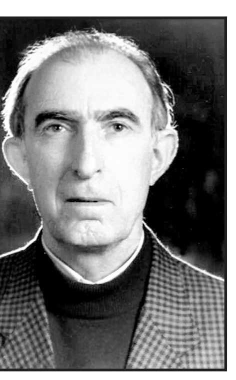
درباره مساله ممنوع التصویری رئیس محترم دولت اسبق، جناب آقای خاتمی قبلا هم سئوال شد. اعلام شده بود این از مصوبات شورای عالی امنیت ملی است و پاسخ دادیم این مصوبه نبود و قطعا سخنگوی محترم قوه قضائیه که شخصیت قانونمندی است، مستندات مطالب خود را دارند.سخنگوی دولت درباره اظهار نظر وزیر کشور در خصوص ورود پولهای کثیف به انتخابات نیز گفت: دولت با هر مفسده ای چه سیاسی و چه اقتصادی مقابله می کند و تشکیل جلسات مستمر شورای هماهنگی مبارزه با مفاسد اقتصادی ، نشاندهنده عزم راسخ دولت در این راه است. نوبخت در پاسخ به سئوالی که پرسیده بود چرا با وجود دستاوردهای دولت در سیاست خارجی، در عرصه داخلی هنوز شاهد برهم خوردن اجتماعات و لغو برنامه‌ها و کنسرت‌ها هستیم؟ گفت: دولت تدبیر و امید در عرصه‌های اقتصادی و سیاست خارجی پیشرفت‌های چشمگیری داشته است.وی ادامه داد: در مسائل اجتماعی، موانعی است که شما اطلاع دارید. تشکیلات رسمی که دولت آنها را مدیریت می کند با سازمان‌های غیررسمی می تواند تفاوت رویکرد داشته باشد. سخنگوی دولت اضافه کرد: مطمئن باشید دولت در راستای قانونمند کردن همه رفتارها در جامعه تلاش می کند و به مرور زمان روند مثبت مشهودی را برای افکار عمومی در این زمینه خواهیم داشت .

وی با بیان اینکه بخشنامه ابلاغی معاون اول رئیس جمهوری مبنی بر ممنوعیت افزایش قیمت ها از سوی دستگاه ها و نهادها، نظارت و پیگیری می شود و دولت اجازه نخواهد داد واحد ها نسبت به افزایش بدون کنترل و غیر قانونی قیمت ها اقدام کنند ، در واکنش به افزایش قیمت خودرو، گفت: قیمت خودرو را شورای رقابت که شورایی غیر دولتی است تعیین می کند و اخیرا فقط یک درصد مطابق با میزان افزایش مالیات بر ارزش افزوده ، قیمت خودرو افزایش یافته است و از این شورا هم خواهیم خواست که به بخشنامه توجه داشته باشد.

سخنگوی دولت با اشاره به برنامه دولت برای کاهش نرخ سود بانکی درزمینه سپرده و تسهیلات ، اظهار داشت: تعیین این نرخ یکی از مسئولیت های شورای پول و اعتبار است و متناسب با نرخ تورم در جامعه تعیین می شود و حال که نرخ تورم با سیاست های دولت کاهش یافته ، طبیعی است که نرخ سود بانکی هم باید کاهش یابد و دولت نرخ جدید آن را اعلام خواهد کرد .نوبخت با تاکید بر این که عملکردها در برنامه پنجساله پنجم با اهداف آنها فاصله داشته است ، تصریح کرد : برای اصلاح آن ، برنامه ششم توسعه چابک و قابل اجرا تهیه و در زمان مقرر تقدیم مجلس می شود، بنابراین تهیه برنامه توسعه بهتر و مختصر تری را در دستور کار سازمان مدیریت و برنامه ریزی داریم.وی در بخش دیگری از سخنانش ، با اشاره به حادثه اخیر فرودگاه جده ، اظهار داشت : رخداد غیر اخلاقی و غیر منتظره در یک کشور اسلامی نسبت به دو زائر ایرانی پیش آمده و طبیعی است که دولت ایران نسبت به آن اقدامی انجام دهد ،اما چون پاسخ رسمی از سوی دولت عربستان دریافت نشده است بنابراین با توجه به تاکید رئیس جمهوری برای پیگیری آن، لغو سفرهای عمره را که نشانه میزان حساسیت و تاسف ایران نسبت به این رویداد است اعلام کرده ایم و امیدواریم کشور مقابل نسبت به این حادثه اقدام و مجازات لازم را اعمال و رسما به ایران اعلام کند که تا آن زمان برنامه تعلیق سفر عمره را خواهیم داشت .رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور با اشاره به وضع نابسامان صندوق های بازنشستگی وابسته به دولت ، گفت:این موضوع به عنوان سومین سرفصل مهم در برنامه ششم توسعه دیده شده است و در یک برنامه پنجساله وضع این صندوق ها را سامان خواهیم داد.وی با اشاره به پیش بینی نرخ ۴ تا ۵ درصدی رشد اقتصادی برای امسال، گفت :تلاش می کنیم نرخ تورم هم در سال ۹۴ بیشتر از ۱۴ درصد نباشد.سخنگوی دولت همچنین با اشاره به اجرای طرح طبقه بندی شغلی فرهنگیان ، اعلام کرد : این طرح با اعتبار ویژه ۱۳۵۰ میلیارد تومانی برای امسال و ۳۵۰۰ میلیارد تومانی برای سال آینده اجرا می شود که این مبالغ مازاد برسقف اعتبارات جاری و عمرانی در اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار می گیرد.نوبخت در بخش دیگری از این گفتگو با اشاره به مذاکرات اخیر لوزان و با بیان این که در صورت لزوم فکت شیت ایرانی به صورت مکتوب منتشر خواهد شد ، گفت :در مذاکرات اخیر ایران برای نخستین بار برای استیفای حقوق خود پای میز مذاکره نشست و قدرت های بزرگ جهان را وادار کرد که نظر ایرانیان را بشنوند که حادثه ای کم نظیر است و بر شان ملت ایران می افزاید .

ترحیم

بسمه تعالی



فقید سعید **مهندس سید مرتضی الهی،** بزرگ مرد تاریخ صنعت قند و شکر کشور، اسوه زهد و تقوی و تورع، عارفی بی‌ریب و ریا و کم‌نظیر، راضیه مرضیه به درگاه الهی رجوع و پرواز نمود که بحق از انفاس مطمئنه بود.

ضمن عرض تسلیت به عموم بازماندگان بخصوص سرکار خانم خزانه‌داری (الهی) همسر محترمه و فرزندان برومند آن شادروان سرکار خانم مهندس تبسم و آقایان دکتر مصطفی ـ دکتر مجتبی و مهندس مجیدالهی، مجلس بزرگداشتی در مسجد جامع شهرک غرب ـ واقع در میدان صنعت، اول بلوار فرحزادی ـ نبش خیابان حسن سیف روز پنجشنبه ۱۳۹۴/۱/۲۷ از ساعت ۱۱ تا ۱۲/۳۰ ظهر منعقد خواهد بود. از عموم دوستان و همکاران محترم انتظار و درخواست دارد که با حضور خود در این مجلس روح پاک و منزه آن مرحوم را شاد نموده و تسلای دل داغدیده بازماندگان محترم باشند.

شرکت سهامی عام کارخانه‌های تولیدی و صنعتی ثابت خراسان (قند فریمان)
شرکت سهامی عام صنعتی و کشاورزی شیرین خراسان
شرکت سهامی عام فرآورده‌های غذایی و قند تربت جام
شرکت سهامی عام قند بیستون
انجمن صنفی کارخانه‌های قند و شکر ایران
انجمن علوم و متخصصین صنایع غذائی ایران

هوالباقی

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت **حاجیه خانم روحیه روحانی** همسر حاج احمد آقاصالحی که مادری مهربان و بزرگوار و همسری مؤمن و معتقد بود را به اطلاع فامیل و دوستان محترم می‌رساند. مجلس ترحیم از ساعت ۴ الی ۵/۳۰ بعدازظهر روز چهارشنبه ۱۳۹۴/۱/۲۶ در مسجدالنبی(ص) واقع در انتهای امیرآباد شمالی برگزار می‌گردد.

خانواده‌های: صالحی ـ روحانی ـ واحدی ـ نیک‌فرجام ـ محمدی ـ فلاح ـ روشن قیاس ـ رزاقی ـ عرفان‌منش ـ غفاری ـ رحیمی ـ حسینی صنایع ـ مصطفوی ـ شفیعی ـ صمدی‌نیا ـ صحیحی

پیرما، **مجید رهنما** فرزند زکیه حائری و زین‌العابدین رهنما، با لبخند همیشگی‌اش به ابدیت پیوست. به یادش روز جمعه ۹۴/۱/۲۸ از ساعت ۱۶ تا ۱۸ در «خانه رهنما» پذیرای خویشان و دوستداران او خواهیم بود.

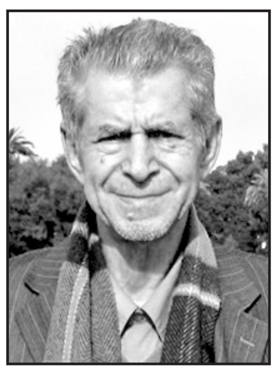
خانواده رهنما: فریده، آن مارتن، کاوه، پونه، فرهاد، ثریا، علی و مایا

افسوس دگر مادر شیرین سخنم در بر ما نیست
آن گوهر یکدانه پرمهر و وفادار در بر ما نیست
آن سنگ صبور ذاکر حق تا دم آخر
افسوس و صدافسوس دگر در بر ما نیست

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت **بانو جنت شهیدی زنوزی** همسر آقای میرایوب منافی آذر زنوزی و والده آقایان: عبدالله ـ یعقوب ـ منوچهر و شهرام و خانمها ناهید ـ رعنا و لیدا را به اطلاع کلیه بستگان، دوستان و آشنایان و زنوزی‌های مقیم مرکز می‌رساند. به همین مناسبت مجلس ختم مردانه و زنانه آن مرحومه در روز پنجشنبه مورخ ۹۴/۱/۲۷ از ساعت ۱۷ الی ۱۸/۳۰ در حسینیه دریانیها واقع در خیابان ستارخان خیابان پاتریس لومومبا برگزار می‌گردد. تشریف فرمایی شما سروران گرامی باعث شادی روح آنمرحومه و تسلی خاطر بازماندگان خواهد بود.

(خانواده‌های: منافی آذر زنوزی و شهیدی زنوزی)

انالله و انا الیه راجعون



با نهایت تأسف و تأثر درگذشت دانشمند و محقق برجسته جغرافیای ایران و جهان تشیع و معلمی خستگی‌ناپذیر مرحوم **حاج علی‌بابا عسگری** را به آگاهی عموم می‌رساند. به منظور ادای احترام به روح عظیم‌الشان ایشان مراسم یادبودی در روز چهارشنبه ۹۴/۱/۲۶ از ساعت ۱۴ الی ۱۵/۳۰ در مسجد جامع شهرک قدس واقع در میدان صنعت ـ بلوار فرحزادی اول خیابان حسن سیف منعقد می‌گردد. حضور شما سروران گرامی موجب شادی روح آن مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان خواهد بود.

خانواده‌های: عسگری ـ کاشانی مطلق ـ هلالی ـ رایانی ـ نبیونی ـ دهبندی ـ آقاپور ـ گلشاهی ـ رحمانی ـ حسین‌زاده کاشانی ـ نوروزی ـ اشویی ـ نادری ـ امیرخانلو ـ محمود جانلو و سایر بستگان و آشنایان.

یادبود

چهل روز گذشت

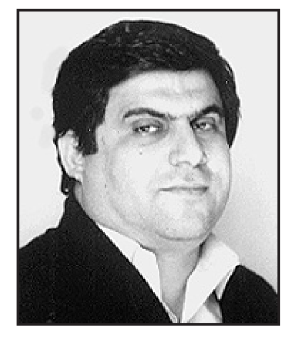
چهل روز است که در این خلوت‌سرای بی کسی هرلحظه خدا را فریاد کردم که چگونه دستهایمان ازهم گسسته‌شد. گفته بودی تو را رها نمی کنم، عزیزم دست‌های تو زود خسته‌شدند. ای شانه‌هایت تکیه‌گاه گریه‌های من، دیگر کیست که گریه کند مرا؟ ای باغچه خلوت رویای من، از سنگینی غمت آوار شدم. سایه‌سار دستهایت کو؟ کجاست آن باغسار خلوت چشمانت، که بی تو هزارسال هوای گریستن دارم. تو، هم کوچه قلب من بوده‌ای، رفتی و نگفتی که من چه‌سان بمانم تنها در جهان؟ عزیز مادرم، چهل روز است که برای همیشه پیچک تنهاییم را کاشتم و دیگر زندگیم غمگین‌ترین آهنگ‌هاست و در این تنهایی غمگین نمیدانی چه‌دلتنگم. در این غریبستانی که نامش دنیاست چهل روز را دور از تو سپری کردیم که هیچ‌گاه آنقدر از تو دور نبوده‌ایم.

جز موج خون، اشک جنون، چیزی ندارم من کنون
دیگر نمی‌یابی اثر، از خنده بر لب‌های من

به‌همین مناسبت در **چهلمین روز درگذشت مادری مهربان و فداکار حاجیه خانم بی‌بی سلطان‌بیگم هاشمی سانیج همسر مرحوم عبداله نجفی،** در **روز پنجشنبه مورخ ۱۳۹۴/۱/۲۷ ازساعت ۱۸ ـ ۱۷** بر سر مزارش **واقع در امامزاده سیده حمیده‌خاتون(س) باغ‌فیض** گردهم می‌آییم و یادش را گرامی می‌داریم.

از طرف خانواده‌های وابسته

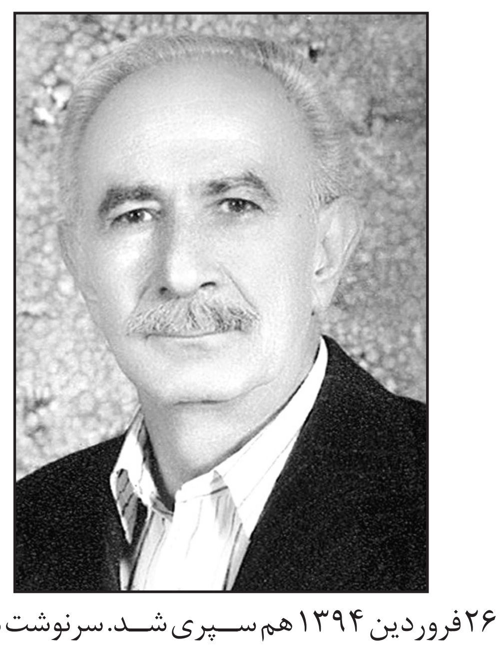
بازگشت همه به سوی اوست
افسانه هستی‌اش اگر پایان یافت
خوشنامی و عزتش به پایان نرسید



سالی دگر را با سوز دل و خاطرات شیرین و بیاد ماندنی همسروپدرعزیز و مهربانمان زنده یاد، **سیدهادی (مهدی) نقیبی** سپری کردیم. فروردین ماه دهمین سال است که از موهبت وجود دوست داشتنی و با ارزش او محروم هستیم. به همین مناسبت با دلی نالان به یاد او و خاطرات فراموش نشدنی اش بر سر مزار پاکش، به سوگ می‌نشینیم. روحش شاد، یادش گرامی باد.

خانواده‌های: نقیبی ـ طاهرآموز

آرامش‌دهنده دلها
گوهر از خاک برآرند و عزیزش دارند
بخت بدبین که فلک گوهر ما برده به خاک



۲۶ فروردین ۱۳۹۴ هم سپری شد. سرنوشت ما نثر ساده‌ایست از افسوس و اشک که حرف دیگری برای گفتن ندارد.

به حرمت یاد عزیزمان شادروان **مسعود خان شجاع چاغروند** فرا رسیدن پنجمین سال دوری از او را با خاطراتش گرامی می‌داریم.

تو ای نمانده کنارم بدان که در قلبم
به پایداری غم جاودانه می‌مانی

همسر و فرزندان
داماد و عروس و نوه‌ها

خدایا دلمان تنگ پدر بود که مادرمان هم رفت.

هجدهمین سال است که پدر عزیزمان زنده‌یاد **احمد درود** بزرگ‌مردی عاشق و وارسته، صاحب حکمت و معرفت که تجسم همه خوبیها و بزرگیها بود، غروب کرد و غم بی‌پایانی را بر دلهایمان نهاد.

روحش شاد و نام و یادش جاودان باد

شهره آفاق، شیرین، شهرآشوب و شهریار درود
کامران رهگذار، ابراهیم و شاهین رضائی

تسلیت

جناب آقای مهندس مختارپور
مدیریت محترم عامل سیمان تهران

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت پدر ارجمندتان را تسلیت عرض نموده، از درگاه حضرت احدیت شادی روح آن مرحوم و سلامت و توفیق جنابعالی و بازماندگان محترم را مسئلت می‌نماید.

مهندسین مشاور سازه اندیشان
محمدعلی رسا

دوست و همکار محترم، جناب آقای غفاریان

با تأثر فراوان درگذشت مادر بزرگ گرامی‌تان را خدمت شما و خانواده محترم تسلیت عرض نموده، از خداوند منان آمرزش برای آن مرحومه و شکیبایی و طول عمر برای بازماندگان مسئلت می‌نمایم.

مهراندیش

جناب آقای دکتر محمدعلی جوادی

با نهایت تأسف و تألم درگذشت برادرزاده ارجمندتان شادروان **دکتر مسعود جوادی پزشک متخصص داخلی و عضو پزشکان بدون مرز** که تمام مدت خدمت پزشکی خویش را صرف خدمت به همنوعان خود در اقصی نقاط دنیا نموده است را صمیمانه به جنابعالی و خانواده محترم، به‌خصوص برادر بزرگوارتان آقای دکتر محمد جوادی و مادر محترمه‌اش تسلیت عرض می‌نمائیم از خدای عزوجل برای آن عزیز از دست رفته شادی روح و برای کلیه بازماندگان صبر و بردباری مسئلت داریم.

هیات امنا، هیات مدیره و پرسنل بانک چشم

جناب آقای دکتر محمدعلی جوادی

با کمال تأسف درگذشت برادرزاده ارجمندتان را صمیمانه تسلیت گفته، از درگاه ذات مقدس باریتعالی برای آن همکار و تمامی وابستگان طول عمر توام با سلامت و برای آن فقید سعید شادی روح مسئلت داریم.

مرکز تحقیقات و گروه چشم دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

سرکار خانم ژاله امیدی

با نهایت تأثر و تأسف مصیبت وارده را به شما و خانواده محترم تسلیت عرض می‌نماییم و بقاء عمر بازماندگان را از ایزد متعال خواهانیم.

مدیرعامل، هیئت مدیره و پزشکان بیمارستان تهران

سرکار خانم ژاله امیدی

با کمال تأسف مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده و برای سرکار و خانواده محترم صبر و شکیبایی آرزومندیم.

پرستاران و کلیه پرسنل بیمارستان تهران

جناب آقای پرویز منهوئی

در نهایت تأثر و تأسف درگذشت ابوی گرامیتان را تسلیت عرض نموده از خداوند متعال آمرزش و علو درجات برای آن مرحوم و صبر و شکیبایی و سلامتی و طول عمر برای بازماندگان محترم آرزومندیم.

از طرف مدیران و کارکنان شرکت پرلیت

صاحب امتیاز: شرکت ایرانچاپ مؤسسه اطلاعات
مدیر مسئول: سیدمحمود دعائی
سردبیر: علیرضا خانی
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان نفت‌جنوبی - ساختمان اطلاعات - کد پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱ (تهران)
پست تصویری تحریریه ۲۲۲۵۸۰۲۲
تلفن: ۲۹۹۹۹
نمابر آگهی ها ۲۱ و ۲۲۲۵۸۰۱۹
تلفن پذیرش آگهی ها ۱۸-۲۲۲۵۸۰۱۴
نشانی اینترنت: http://www.ettelaat.com
پست الکترونیکی: ettelaat@ettelaat.com

اطلاعات

سال هشتاد ونهم

تقویم اطلاعات

چهارشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۹۴
۲۵ جمادی‌الثانی ۱۴۳۶ - ۱۵ آوریل ۲۰۱۵

ظهر شرعی	۱۳ و ۰۴ دقیقه
غروب آفتاب	۱۹ و ۳۷ دقیقه
اذان مغرب	۱۹ و ۵۶ دقیقه
نیمه شب شرعی (پایان وقت ادای نماز عشا)	۰۰ و ۲۰ دقیقه
اذان صبح (فردا)	۵ و ۰۳ دقیقه
طلوع آفتاب (فردا)	۶ و ۳۱ دقیقه

حمایت «عبدالله ثنی» از حملات ارتش مصر به لیبی



سرویس خارجی: نخست‌وزیر لیبی اعلام کرد، از حملات ارتش مصر به مواضع تروریست ها در کشورش راضی است و آن را تایید می کند. «عبدالله ثنی» اظهار داشت، حمایت نظامی مصر از کشورم و کمک‌هایی را که این کشور در مقابله با تروریسم به ما ارائه کرده به ویژه حملات هوایی که نیروهای مصری علیه مقر شبه‌نظامیان مسلح ترتیب‌دادند، تایید می‌کنیم. در این میان، نخست وزیر لیبی در سفر به مسکو خواستار تقویت ارتش این کشور از سوی روسیه شد. «عبدالله الثنی» گفت: ما خواستار آن هستیم که دولت روسیه در بازگرداندن ثبات و قدرت به ارتش لیبی کمک کند.در تحولی دیگر، شورای امنیت سازمان ملل متحد طرف‌هایی را که در تحقق ثبات در لیبی مانع ایجاد می‌کنند، به اعمال تحریم تهدید کرد. شورای امنیت سازمان ملل متحد همچنین از همه طرف‌هایی که در روند صلح در لیبی نقش داشتند خواست تا برای تشکیل هر چه سریعتر دولت جدید اتحاد ملی اقدام کنند.

*** مصر**

بر اثر انفجار یک دکل برق در شهرک رسانه ای شهر ۶ اکتبر مصر، پخش بسیاری از شبکه های تلویزیونی و ماهواره ای عربی قطع شد. رسانه های مصری به نقل از یک منبع آگاه در شرکت نیل ست نوشتند: انفجار یکی از دکل های اصلی که برق شرکت نایل ست را تامین می کند، روی داد و باعث شد پخش همه شبکه های نایل ست قطع شود. از طرفی، منابع مصری از کشته و زخمی شدن سه نیروی امنیتی در استان «قلیوبیه» مصر خبر دادند. در جریان این حمله تروریستی به چند نیروی امنیتی در شهر «شبین» در این استان یک تن از نیروهای امنیتی مصر کشته شده و دو تن یگر زخمی شدند.

از سوی دیگر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا تاکید کرد که مبارزه با تروریسم دلیل اصلی تصمیم واشنگتن برای کمک نظامی به مصر است. «ماری هارف» همچنین با اعلام این که اطلاعی درباره حکم‌های دستگاه قضایی مصر علیه اخوان المسلمین ندارد افزود، آمریکا همچنان از این محاکمه‌ها آزرده‌خاطر است.

***مغرب**

وزارت کشور مغرب از شناسایی و انهدام یک گروه افراطی وابسته به داعش خبر داد که برای انجام عملیات تروریستی در این کشور و اروپا برنامه‌ریزی کرده بودند.

صدور احکام ۴ عضو «بلک‌واتر» در پرونده جنایت بغداد

سرویس خارجی:قاضی آمریکایی حکم چهارتن از اعضای بلک واتر را در پرونده جنایت سال ۲۰۰۷بغداد اعلام کرد که بر مبنای آن یک نفر به حبس ابد و سه‌نفر دیگر به ۳۰سال زندان محکوم شدند.

در سال ۲۰۰۷ بود که نیروهای «بلک واتر» در یکی از میادین شلوغ بغداد، به بهانه تهدید امنیتی برای کاروان حامل یک دیپلمات ارشد آمریکایی، مردم را به رگبار بستند و ۱۷ نفر را کشتند. بلک واتر یک شرکت خدمات امنیتی خصوصی است که کهنه‌سربازان آمریکایی را به خدمت می گیرد .چهارتن از نیروهای بلک واتر مهر ماه سال گذشته در آمریکا در پرونده قتل ۱۴ عراقی در حمله سال ۲۰۰۷ گناهکار شناخته شدند و حکم مجازات آنها هم پس از ۸ سال سرانجام اعلام شد.«رویس لمبرت» قاضی فدرال آمریکایی نیکلاس اسلاتن عضو بلک واتر را به حبس ابد و «داستین هرد»، «اوان لیبرتی» و «پل اسلو» سه تن دیگر از اعضای این شرکت امنیتی را به ۳۰ سال زندان محکوم کرد. این افراد ادعا می کردند که به آتش شورشیان پاسخ می دادند، اما دادستان ها با موفقیت استدلال کردند که آنچه روی داد یک شبیخون بی دلیل به غیرنظامیان بود.

تحولات میدانی

نیروهای عراقی با همکاری داوطلبان مردمی و جنگنده‌های ائتلاف پس از حمله‌ای غافلگیرکننده به تروریست‌های داعش در منطقه «البوفراج» در شمال رمادی، مرکز استان الانبار، توانستند ۴۰ درصد از این منطقه را باز پس بگیرند. «عذال الفهداوی»،عضو شورای استانداری الانبار نیز اعلام کرد ، داعش تروریست‌هایی را از مناطق دیگر این استان به منطقه مذکور آورده و بمب‌هایی را برای ممانعت از پیشروی نیروهای عراقی در مسیر آن‌ها کار گذاشته است.منابع آگاه در فرماندهی عملیات الانبار نیز اعلام کرد ، نیروهای عراقی ۴۴ تروریست داعش را از پای درآوردند. «عبدالامیر الخزرجی»، فرمانده نظامی عراقی نیز اعلام کرد ،شمار کشته‌شدگان از میان تروریست‌های داعش به ۶۰ تن رسیده است.همچنین جنگنده‌های ائتلاف نیز



۱۱ کشته در انفجارهای بغداد

انفجار دو خودروی بمب گذاری شده در جنوب بغداد، ۱۱ کشته داشت.یک پلیس عراقی درباره دو انفجار بغداد گفت: یک خودروی بمب گذاری شده در منطقه تجاری شهر محمودیه، در ۳۰ کیلومتری جنوب بغداد منفجر شد و بر اثر آن هفت عراقی کشته و ۱۳ تن دیگر زخمی شدند.خودروی بمب گذاری شده در نزدیکی یک نانوایی و زمانی منفجر شد که مردم در ساعات اولیه صبح برای خرید نان در محل تجمع کرده بودند. ساعاتی پس از انفجار اول یک خودروی دیگر در پارکینگی اطراف بیمارستان یرموک واقع در غرب بغداد منفجر شد که بر اثر آن نیز چهار شهروند کشته و ۱۰ تن زخمی شدند.

اهداف مشخص شده داعش را در سه منطقه البوفراج، در شمال رمادی، التامیم در غرب و المعلب در جنوب بمباران کردند.در همین حال «فالح العیساوی»، معاون رئیس شورای استانداری الانبار هشدار داد، در صورت عدم رسیدن سلاح به نیروهای عراقی در این استان، عملیات آزادسازی الانبار چندین ماه به طول می‌انجامد. وی افزود: تجهیزات نظامی همچنان از سوی دولت بغداد به الانبار می‌رسد،اما این تجهیزات اوضاع جنگ را بهتر نمی‌کند چرا که این تجهیزات تنها برای دفاع از شهرهایی است که هر روز در معرض حملات داعش قرار دارند. العیساوی تصریح کرد: دولت باید بداند که داعش روش جنگ و گریز و جنگ چریکی را در پیش گرفته که این مساله تلاش نظامی گسترده‌ای را می‌طلبد. نیروهای عراقی با کمک قبایل آمادگی خود را برای آزادسازی الانبار اعلام کرده‌اند اما تنها مشکل آنها کمبود سلاح است.در همین حال از بیجی خبر می‌رسد که داعش کنترل نیمی از پالایشگاه این شهر را در دست گرفته اما ارتش عراق و نیروهای مردمی همچنان در مقابل داعش در این شهر می‌ایستند. "یزن مشعان"، یکی از رهبران نیروهای مردمی نیز اعلام کرد که "ضیف یخلص"، فرمانده نیروهای محافظ پالایشگاه بیجی و یکی دیگر از این نیروها در درگیری با داعش کشته شدند. به گفته مشعان، داعش از سه روز پیش حملاتی را به پالایشگاه بیجی انجام داده که از بزرگترین حملات داعش محسوب می‌شود. منابع امنیتی عراقی نیز اعلام کردند ، تروریست‌های داعش حمله گسترده‌ای را از مناطق شمالی و شرقی به‌این پالایشگاه انجام‌دادند و تاسیسات پالایشگاه را گلوله‌باران کردند.در همین حال «کامل امین»، سخنگوی وزارت حقوق بشر عراق اعلام کرد ، عراقی‌ها تاکنون به جسد ۱۶۷ تن در چهار گور جمعی طی هفته گذشته دست یافته‌اند و تمامی این گورها در مجتمع کاخ‌های ریاست جمهوری در شهر تکریت قرار دارند.وی افزود: برخی اسناد و مدارک نشان می‌دهد که این اجساد احتمالا به قربانیان اسپایکر باز می‌گردد. از طرفی،نیروهای ارتش عراق(گردان طلائی) و عشایر اهل سنت منطقه با گروه های تروریستی داعش در اطراف شهر رمادی درگیر شدند.این در حالی است که،نماینده ترکمان‌های عراق از ربوده شدن بیش از ۱۰۰ ترکمان عراقی توسط داعش خبر داد و نسبت به وضعیت و سرانجام آنها ابراز نگرانی کرد.

در چنین شرایطی،پنتاگون اعلام کرد، به دنبال حملات هوایی ائتلاف تحت رهبری آمریکا و حمله نیروهای ارتش عراق، گروه تروریستی داعش کنترل ۲۵ تا ۳۰ درصد از منطقه‌ای را که در عراق تصرف کرده، از دست داده است .پنتاگون مدعی شد، به دنبال ماه‌ها حمله هوایی ائتلاف تحت رهبری آمریکا و تجدید قوای نیروهای عراقی، تسلط و کنترل داعش بر بخش‌هایی از عراق در حال کاهش است.از طرفی،بیش از ۳۰۰ سرباز دیگر استرالیا در عراق مستقر می‌شوند تا ارتش این کشور را آموزش دهند، ماموریتی که احتمالا دو سال به طول می‌انجامد .

تحولات سیاسی

نخست‌وزیر عراق در حالی که در سفری رسمی و در راس هیاتی وزارتی وارد واشنگتن شده است، اعلام کرد، روابط میان عراق و ایران متعادل است و برای از بین بردن داعش نیاز به حمایت نظامی بیشتری از سوی ائتلاف داریم.حیدر العبادی، نخست‌وزیر عراق در گفت‌وگو با خبرنگاران در فرودگاه بین‌المللی بغداد و پیش از سفر به آمریکا گفت: ما طی ماه‌های اخیر شاهد پیشرفت زیادی در حمایت هوایی از سوی ائتلاف ضدداعش و همچنین افزایش شمار مربیانی بوده‌ایم که به نیروهای عراقی را برای جنگ با داعش آموزش می‌دهند . وی تاکید کرد،عراق نیاز به تجهیزات بیشتر و مسلح شدن برای مقابله باداعش دارد.همچنین باید اقدامات جدی برای توقف ورود تروریست‌های خارجی به عراق اتخاذ شود.العبادی تصریح کرد: برای از بین بردن تروریسمی که نفت و آثار باستانی را قاچاق می‌کند نیاز به حمایت بین‌المللی بیشتری داریم. العبادی همچنین روابط عراق با ایران را بسیار متعادل و مناسب خواند و گفت: کسانی که با ایران مشکل دارند نباید ما را وارد مشکلات خود کنند.از سویی،سید عمار حکیم،رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق به برخی اخبار در رابطه با شروط آمریکا برای عراق در مقابل حمایت آن از دولت بغداد در مبارزه با تروریسم واکنش نشان داد .رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق با اشاره به اخباری مبنی بر تعیین برخی شروط از سوی واشنگتن در مقابل حمایت آن از عراق در مبارزه با تروریسم، گفت: دولت و ملت عراق تحت هیچ شرایطی زیر بار این شروط نخواهند رفت.وی افزود: بر اساس اخباری که به ما رسیده است ایالات متحده آمریکا، دور نگاه داشتن کمیته‌های مردمی از میدان های نبرد در عراق را شرط حمایت خود از بغداد در مبارزه با داعش اعلام کرده است.خبر دیگر اینکه،یک مقام عراقی مدعی شد،دولت آمریکا تابستان سال جاری جنگنده‌های اف ـ ۱۶که در بحبوحه حمله داعش از تحویل آن به عراق خودداری کرده بود را به دولت بغداد می‌دهد.از دیگر سو،وزیر خارجه عراق با بیان اینکه تمایل دارد تا نخست‌وزیر و وزیر خارجه قطر به بغداد سفر کنند از دولت قطر خواست تا برای از سرگیری روابط میان دو کشور، سفارت خود در بغداد را بازگشایی کند. در این حال،سازمان یونسکو در واکنش به تخریب شهر تاریخی «نمرود» در عراق به دست تروریست‌های داعش ضمن محکوم کردن این اقدام از آن به عنوان حرکتی جنون آمیز یاد کرد.

ورود رزمناوهای ارتش روسیه به آب های انگلیس

سرویس خارجی: روزنامه ایندیپندنت با اشاره به ورود رزمناوهای روسیه به آب های آزاد انگلیس (مانش) نوشت، ناوگان دریایی روس قرار است به سمت آب های آتلانتیک شمالی حرکت کند و تمرینات نظامی خود را در آنجا انجام دهد.

ایندیپندنت با اشاره به اینکه حرکت رزمناوهای روسی از کنار سواحل انگلیس امری غیر عادی نیست افزود، این اتفاق در حالی رخ می دهد که تنش ها میان روسیه و جامعه جهانی بر سر بحران اوکراین رو به افزایش است.در چنین شرایطی، انگلیس بعد از ورود رزمناوهای روسی در آبراه‌های این کشور، ناوجنگی نیروی دریایی خود را به همراه بالگردهای شناسایی به محل اعزام کرد .

خبردیگری حاکیست، وزرای خارجه گروه «نرماندی» بار دیگر تعهد خود را بر اجرای توافق صلح اوکراین اعلام کردند و پیشرفت‌های کنونی و گام‌های آتی مورد نیاز برای برقراری آتش بس دائم را مورد بررسی قرار دادند.وزیران خارجه روسیه و اوکراین که با همتایان فرانسوی و آلمانی خود دیدار کردند، همچنین درخصوص حمایت از ناظران بین‌المللی،خروج تجهیزات سنگین از مناطق مورد مناقشه و تاسیس چهار گروه کاری برای پرداختن به جدی ترین مشکلات مردم در شرق اوکراین به توافق رسیدند.

فرانک والتر اشتاین مایر، وزیر خارجه آلمان پس از این دیدار چهارجانبه تاکید کرد، طرف های درگیری در شرق اوکراین هیچ راهکار جایگزین دیگری به جز تبعیت از توافق های حاصل شده در شهر مینسک (پایتخت بلاروس) در ماه‌های فوریه و سپتامبر ارائه ندادند.

در این حال، رئیس‌جمهوری اوکراین در گفتگویی تلفنی با صدراعظم آلمان درباره تحولات شرق اوکراین و خروج تسلیحات سنگین از منطقه رایزنی کرد.

طرح ۴ مرحله ای ایران برای پایان تجاوز نظامی به یمن

بقیه از صفحه اول

واکنش های بین المللی

نخست وزیر پاکستان در سخنانی از ایران درخواست کرد که از نفوذ خود برای پایان دادن به بحران یمن استفاده کند.نواز شریف گفت: ایران با کمک نفوذ خود در میان شیعیان انصارالله آنها را به مذاکره دعوت کند و به بحران موجود در این کشور خاتمه دهد. نواز شریف امروز در بیانیه‌ای که از رسانه‌های این کشور پخش شد، اعلام کرد، با دکتر محمد جواد ظریف که هفته گذشته از اسلام آباد دیدار کرد، گفتگوهای مفصلی درباره اوضاع یمن انجام دادیم.نخست وزیر پاکستان همچنین با حمایت صریح از قطعنامه مصوب پارلمان کشورش مبنی بر ضرورت حل صلح آمیز بحران یمن و وارد نشدن پاکستان به این جنگ، عملا درخواست عربستان از پاکستان را برای پیوستن به ائتلاف حمله به یمن رد کرد.نواز شریف در عین حال خواهان به روی کار آمدن مجدد دولت عبدربه منصور هادی در یمن شد و تحقق این خواسته را گامی مهم در راستای حصول اطمینان از تحقق صلح در این کشور قلمداد کرد. وی موضع دولت خود را بار دیگر مورد تاکید قرار داد و گفت: اسلام‌آباد در صورتی که تمامیت ارضی عربستان با تهدید مواجه شود، از ریاض دفاع خواهد کرد.در همین حال، نخست وزیر پاکستان در اظهارات خود فعالیت انصارالله و دیگر بازیگران غیردولتی در یمن را محکوم و از دولت منصورهادی حمایت کرد.

این در حالی است که، معاون دبیرکل حزب الله لبنان ضمن انتقاد شدید از عربستان سعودی، پادشاهی این کشور را به خاطر حملات هوایی‌اش علیه انصارالله یمن به نسل کشی متهم کردو هشدار داد، ریاض برای این مداخله‌اش بهای سنگینی را پرداخت خواهد کرد.شیخ نعیم قاسم، با بیان اینکه عربستان سعودی با مداخله در امور داخلی یمن مرتکب یک اشتباه استراتژیک شده است، افزود، عربستان سعودی خودش را در یمن گیر انداخته و متحمل خسارات بسیار جدی خواهد شد که به شدت بر وجهه، شرایط داخلی و نقشش در منطقه تاثیر خواهد گذاشت.وی ضمن تشبیه حملات هوایی تحت رهبری عربستان به یمن به جنگ اسرائیل علیه غزه گفت: آنچه در یمن رخ داده یک جرم است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. عربستان سعودی در حال ارتکاب نسل کشی در یمن است و ما نمی‌توانیم نسبت به این مساله ساکت بمانیم.نعیم قاسم تصریح کرد، معقول‌تر این بود که عربستان به شیوه‌های منفی در امور داخلی یمن مداخله نمی‌کرد و در عوض خواستار برگزاری مذاکره می‌شد و قدم در راهی مثبت می‌گذاشت.در این راستا، جمعی از احزاب سوری با تجمع در برابر مقر سفارت عربستان در دمشق این اقدام ریاض را محکوم و حمایت خود از مردم یمن را اعلام کردند. پروین ابراهیم، دبیرکل حزب جوانان ملی سوریه اعلام کرد، این تجمع به منظور اعلام حمایت از مردم ستمدیده یمن و مخالفت با هرگونه مداخله عربستان و همپیمانان آن در یمن است. وی تاکید کرد، مذاکرات سیاسی بدون دخالت خارجی یگانه راه حل بحران سوریه و یمن است و ملت سوریه همواره از سرنوشت و حقوق ملت یمن حمایت می‌کند.از سویی، «علی عبدالله صالح» دیکتاتور پیشین یمن خطاب به کشورهای عضو ائتلاف عربی گفت: اگر می‌خواهید به ایران پیام بدهید، لزومی ندارد، یمن را تخریب کنید!

در این راستا، یک نشریه آمریکایی در گزارشی نوشت، جنگ ائتلاف عربستان سعودی تحت حمایت آمریکا در یمن با گذشت ۲۰ روز نه تنها نتیجه‌ای در بر نداشته است، بلکه بسیار بد پیش می‌رود. نشریه «فارین پالیسی» گزارش داد، سه هفته پیش، ریاض و ائتلافی از کشورهای خلیج‌فارس با حملات هوایی به یمن وارد مداخله شدند و هدف آنها متوقف کردن انصارالله و احیای مجدد قدرت «عبدربه منصور هادی» بود اما تاکنون هیچ یک از این اهداف ائتلاف عربی محقق نشده است.

خبر دیگر اینکه، وزیر دفاع عربستان در سفرش به بحرین با پادشاه این کشور دیدار و با وی درباره آخرین تحولات یمن و تجاوز نظامی ائتلاف عربی به این کشور گفتگو کرد. دو طرف در این دیدار مدعی شدند، هدف از عملیات توفان قاطع بازگشت ثبات به یمن و کمک به رهبران و دولت مشروع یمن برای مذاکره میان طرف‌های سیاسی مختلف این کشور است.در این حال، جانشین ولیعهد عربستان سعودی با ژنرال «علی الاحمر» از فرماندهان نظامی مخالف انقلابیون یمن، درباره توانمندی‌های مقابله با انصارالله رایزنی کرد. شاهزاده «محمد بن نایف» در این نشست درباره آمادگی‌های نظامی و امنیتی در صنعا و عدن و میزان توانمندی‌های جنگی نیروهای تحت فرمان هادی با الاحمر گفتگو کرد .درهمین حال، خالد بحاح، نخست‌وزیر مستعفی یمن در مراسمی در ریاض به عنوان معاون منصور هادی، رئیس جمهوری فراری ادای سوگند کرد.

این در حالی است که ، منابع سیاسی یمن از طرح احزاب و شخصیت‌های سیاسی این کشور به منظور حل بحران موجود و مقدمه‌سازی برای آغاز مرحله انتقالی جدید در یمن خبر دادند. به گفته منابع مذکور،سران احزاب و شخصیت های برجسته یمنی طرحی را آماده کرده‌اند که هدف از آن متوقف کردن درگیری‌ها و بحران در یمن و آغاز دوره انتقالی جدید در این کشور است. در یکی از بندهای این طرح پیشنهادی آمده است، خالد بحاح به عنوان معاون رئیس‌جمهوری کشور تعیین شود . منابع یمنی اعلام کردند، طبق این طرح خالد بحاح پس از گذشت ۹۰ روز از تصدی پست معاونت منصور هادی، به عنوان رئیس‌جمهوری یمن انتخاب خواهد شد. این منابع اعلام کردند، طرف‌های داخلی یمن با این طرح موافقت کرده‌اند و مذاکرات برای بررسی دیگر بندهای این طرح از جمله توقف درگیری‌ها و پایان محاصره یمن ادامه دارد.

خبر دیگر حاکیست، منابع خبری به نقل از وزارت دفاع یمن از کشته شدن یکی از شاهزادگان و افسران ارشد ارتش عربستان خبر دادند و تأکید کردند که عربستان درباره این خبر درحال مخفی کاری است. از طرفی، سخنگوی نیروهای مسلح مصر ضمن تکذیب خبر حضور نیروهای زمینی مصر در یمن اعلام کرد، قاهره به هیچ وجه در عملیات زمینی علیه یمن شرکت نمی کند. در این حال، سخنگوی نیروهای مسلح یمن اعلام کرد، از آغاز تجاوز جنگنده های عربستان و متحدانش به این کشور تاکنون ۲۶۰۰ غیرنظامی کشته و ۳۸۹۷ تن دیگر زخمی شده اند.ژنرال «شرف لقمان» افزود، در این حملات ۳۸۹۷ تن از جمله ۶۱۸ کودک و ۴۵۵ زن نیز زخمی شدند .وی تصریح کرد، جنگنده های عربستان و متحدانش ۳۴۴ مجتمع مسکونی و ۲۲۶۵ خانه را بمباران کرده اند که ۹۱ خانه به طور کامل بر سر ساکنان آن ویران شده است. وی با بیان اینکه در پی حملات جنگنده های عربستان، ۴۰ هزار خانواده مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند، ادامه داد، بیش از ۱۲۰۰مرکز غیر نظامی، بیمارستان، تاسیسات خدماتی و مساجد در این حملات به طور کامل با خاک یکسان شده است. در همین حال، معاون دبیرکل شورای حقوق بشر سازمان ملل گفت: بیشتر کسانی که در حملات هوایی و توپخانه ای یمن کشته شده اند، افراد غیرنظامی هستند. «ایوان سیمونویچ» طرف های درگیری در یمن را به رعایت نکردن قواعد حقوق بشردوستانه متهم کرد و ضمن ابراز نگرانی از حملات کور به مناطق مسکونی در حین درگیری های یمن گفت: هنوز امیدواری هایی برای توقف درگیری و کشتار در این کشور وجود دارد.دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل نیز اعلام کرد، از زمان آغاز حملات هوایی جنگنده‌های ائتلاف عربی به یمن شمار آوارگان از مرز ۱۲۰ هزار تن فراتر رفته است.

این در حالی است که شورای امنیت سازمان ملل متحد در نشست اخیر خود با طرح شورای همکاری خلیج فارس علیه انصارالله یمن موافقت کرد. روسیه نیز که می‌توانست با این طرح مخالفت کند، از دادن رای درباه یمن خودداری کرد. این طرح شامل تحریم‌های تسلیحاتی علیه انصارالله یمن و اعمال تحریم علیه «عبدالملک الحوثی» رهبر جنبش انصارالله و فرزند علی عبدالله صالح است. ۱۴ عضو شورای امنیت به این طرح رای مثبت دادند.

ادامه حملات وحشیانه

تجاوزات ائتلاف عربی علیه یمن به فرماندهی عربستان سعودی و بمباران زیرساخت‌ها و تاسیسات مهم یمن با هدف بازگرداندن قدرت به رئیس‌جمهوری فراری این کشور برای بیستمین روز متوالی ادامه یافت .در این راستا، جنگنده های متجاوز عربستان و ائتلاف عربی منطقه جبل صبر و ساختمان های دولتی شهر تعز را هدف قرار دادند.همچنین جنگنده‌های مذکور پست بازرسی انصارالله در شهر عدن را به شدت بمباران کردند که از آمار تلفات و خرابی های ناشی از بمباران گزارشی منتشر نشده است.از سوی دیگر شرکت گاز یمن به دلیل بمباران‌های پی‌درپی هواپیماهای عربستانی تولید و صادرات محصولات خود را متوقف کرد. مناطق مختلف استان صعده نیز از آماج حملات ائتلاف عربی در امان نماند و هواپیماهای جاسوسی عربستان سعودی هم بر فراز آسمان این استان به پرواز درآمدند.از سویی، نیروگاه برق یک مرکز فناوری و نیز لشکر ۱۱۷ پیاده ارتش یمن در استان البیضا بمباران شد.جنگنده‌های ائتلاف عربی همچنین، حملاتی را علیه یک مدرسه دخترانه اهل تسنن در استان مارب انجام دادند که منجر به کشته و زخمی شدن شماری زیادی از دانش آموزان یمنی شد.

در تحولی دیگر، تروریست‌های مظنون به همدستی با القاعده بمبی را به یک دوچرخه وصل و آن را در یک مکان نظامی تحت کنترل انصارالله در شهر حوطه مرکز استان لحج منفجر کردند. به گفته یک مقام دولتی، بر اثر انفجار بمب مذکور ۱۵ سرباز ارتش کشته و ۱۰ تن دیگر از جمله پنج غیرنظامی زخمی شدند.

محمود عباس: توافق اقتصادی با اسرائیل را لغو می کنم



دیدار محمود عباس با ولادیمیر پوتین در کرملین

سرویس خارجی: محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین که به روسیه سفر کرده است در دیدار با ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهوری این کشور گفت: تشکیلات خودگردان به دنبال لغو توافق اقتصادی با اسرائیل است تا بتواند قراردادهای تجاری آزاد با تمامی کشورهای دنیا از جمله روسیه ببندند. وی افزود بر اساس توافق پاریس که در سپتامبر ۱۹۹۴ میان سازمان آزادیبخش فلسطین «ساف» و اسرائیل بسته شد، تشکیلات خودگردان فقط می‌تواند از مصر و اردن کالا وارد کند. رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین همچنین با اشاره به پیوستن فلسطین به دادگاه لاهه گفت: تشکیلات خودگردان در حال آماده‌سازی دو پرونده شهرک‌سازی اسرائیل و حملات مداوم علیه ملت فلسطین است تا آنها را به دادگاه جنایات کیفری ارائه کند.

پوتین هم در این دیدار خطاب به محمود عباس گفت: ۱۰ سال از انتخاب شما به عنوان رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین می گذرد. شما در این دوره کارهای بسیاری را برای تقویت ثبات سیاسی داخلی و اقتصادی انجام دادید و این درحالی بود که سال‌های گذشته بسیار دشوار بود. رئیس جمهوری روسیه با بیان این که اوضاع منطقه اخیرا پیچیده‌تر شده است، بر اهمیت رایزنی‌ها با محمود عباس درخصوص مسائل منطقه و در وهله نخست تنش ها میان رژیم صهیونیستی و فلسطینی‌ها تاکید کرد.

در چنین شرایطی جنبش حماس با تاکید بر موضع رسمی خود اعلام کرد: هرگز کشوری مستقل در غزه تشکیل نخواهد شد همچنان که هیچ کشور فلسطینی بدون غزه شکل نخواهد گرفت. سامی ابوزهری، سخنگوی جنبش حماس در گفتگویی مطبوعاتی اعلام کرد: سخنانی که به محمود الزهار، عضو دفتر سیاسی حماس نسبت داده می‌شود به اشتباه از اظهارات وی برداشت شده و الزهار برخلاف آنچه گفته می‌شود، تاکید کرده که حماس هر وجب از سرزمین فلسطین را حفظ می‌کند.

خبر دیگر اینکه نخست وزیر رژیم صهیونیستی با اسحاق هرتزوگ رهبر حزب مخالف، برای تشکیل کابینه ائتلافی رژیم صهیونیستی دیدار و گفتگو کرد. حزب بنیامین نتانیاهو در کارزار انتخابات پارلمانی اسرائیل موفق شد بیشترین کرسی را بدست آورد اما وی برای تشکیل کابینه باید با احزاب دیگر ائتلاف کند.

ائتلاف اتحاد صهیونیست به رهبری اسحاق هرتزوگ وکیل ۵۴ ساله و زیپی لیونی وزیر پیشین خارجه و دادگستری در رقابتی شانه به شانه با حزب لیکود قرار داشتند. این ائتلاف چپ میانه تمرکزش روی مسائل اقتصادی بویژه مشکل مسکن بود.

تظاهرات گسترده بحرینی ها در حمایت از شیخ علی سلمان



سرویس خارجی: مردم بحرین با برگزاری تظاهرات گسترده ای خواستار آزادی فوری شیخ علی سلمان، دبیرکل جمعیت الوفاق شدند . تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهایی بر لزوم آزادی شیخ علی سلمان و تمامی زندانیان سیاسی تاکید کردند. از سوی دیگر، جمعیت اسلامی الوفاق خواستار آزادی فوری سید صادق المالکی، یکی از روحانیون سرشناس بحرین شد. وی در زندان های بحرین به اتهامات واهی در بازداشت به سر می برد و به گفته نزدیکانش اتهامات وی هیچ ارتباطی با خط مشی دینی و اجتماعی وی ندارد .

خبر دیگر اینکه،شماری از مأموران و شبه نظامیان بحرینی همزمان با فرا رسیدن موعد برگزاری مسابقات ورزشی «فرمول یک»، ۲۱ جوان این کشور را دستگیر کردند. در واکنش به درخواست مخالفان بحرینی برای لغو مسابقات فرمول یک و فراخوان برخی جریان‌های سیاسی برای مخالفت با برگزاری این مسابقه، منامه تهدید کرده بود مخالفان برگزاری این مسابقات را بازداشت خواهد کرد.

***عربستان**

منابع عربستانی اعلام کردند، این کشور قصد دارد برای برطرف کردن نیازهای غیر نظامی خود، از سال ۲۰۲۲ ساخت ۱۶ رآکتور هسته‌ای را آغاز کند. منابع خبری هزینه ساخت این رآکتورها را ۸۰ میلیارد دلار تخمین زده و پیش‌بینی کردند ساخت این مجتمع هسته‌ای ۲۰ سال به طول بیانجامد. ریاض اعلام کرده است که قصد دارد از این مجتمع هسته‌ای برای برطرف کردن مشکلات خود در تامین برق و تصفیه آب مورد نیاز و دیگر برنامه‌های صلح آمیز هسته‌ای استفاده کند.

«هافینگتون پست» از توافق محرمانه نظامی عربستان و ترکیه برای براندازی حکومت سوریه پرده برداشت

سرویس خارجی: یک روزنامه آمریکایی گزارش داد که مقامات ارشد ریاض و آنکارا درباره تشکیل ائتلاف نظامی با هدف ساقط کردن نظام سوریه رایزنی و توافق کرده‌اند. «هافینگتون پست» افزود: دولت های عربستان و ترکیه گفتگوهایی در سطح مقامات بلندپایه درباره تشکیل ائتلاف نظامی با هدف تسریع در سرنگونی حکومت بشار اسد برگزار کرده‌اند. این رسانه آمریکایی با اشاره به این که قطر میانجی گفتگوهای مزبور بوده است، نوشت: ترکیه در این طرح پیشنهاد کرده است که نیروی زمینی خود را با پشتیبانی نیروی هوایی عربستان برای حمایت از مخالفان اسد به کار بگیرد.

بر اساس این گزارش، «شیخ تمیم بن حمد آل ثانی» امیر قطر در سفر به واشنگتن در فوریه ۲۰۱۵، باراک اوباما رئیس جمهوری آمریکا را در جریان این گفتگو قرار داد اما کاخ سفید از هرگونه اظهار نظر درباره آن خودداری کرد.

اوباما پس از ملاقات با امیر قطر گفت: ما دارای افکاری مشترک درباره خلاصی از اسد هستیم، ما نگران اوضاع سوریه‌ایم و به حمایت از معارضان میانه‌رو در این کشور ادامه خواهیم داد و معتقدیم که تحقق ثبات در سوریه فقط پس از خروج بشار اسد از صحنه امکان پذیر است.

در این حال یک منبع مرتبط با مذاکرات ریاض - آنکارا گفت: در صورت پیشرفت مذاکرات میان عربستان و ترکیه، مداخله نظامی در سوریه انجام خواهد شد، خواه آمریکا از آن حمایت کند یا نکند. گفته می شود سفارتخانه‌های عربستان و ترکیه در آمریکا از هرگونه اظهار نظر در این زمینه منع شده‌اند اما مخالفان سوری از گفتگوهای مزبور استقبال کرده اند. هافینگتون پست افزود: این موضوع مربوط به دیدار یکماه پیش رئیس جمهوری ترکیه با پادشاه عربستان در ریاض و قبل از تجاوز عربستان به یمن است که با تجاوز هوایی عربستان و ائتلاف عربی به یمن، این طرح ترکیه به تعویق افتاده است.

در تحولی دیگر گروهک تروریستی جبهه النصره با همکاری دیگر گروه‌های تروریستی بمبی قوی در ورودی مقر اطلاعات هوایی ارتش سوریه در حلب منفجر کردند. اطلاعاتی از میزان تلفات و خسارات این حمله تروریستی به دست نیامده است. در همین راستا خبرگزاری رسمی سوریه «سانا» از خنثی کردن یک حمله تروریستی به یکی از نقاط نظامی در منطقه الزهرا در حلب خبر داد و افزود: شمار زیادی از تروریست‌ها در این حمله کشته شدند و تجهیزات نظامی آنها نابود شد. روزنامه الاخبار لبنان نیز نوشت: ارتش سوریه برای عملیات بزرگی در ادلب در شمال این کشور آماده می‌شود. به نوشته این روزنامه، مقدمات کنونی در حومه ادلب تنها برای بازپس گرفتن این شهر نیست بلکه این عملیات بزرگترین عملیات نظامی ارتش سوریه در این استان خواهد بود که با عملیات‌های دیگر تفاوت دارد و بدون هیچ پوشش خبری اجرا می شود و بعد از پیروزی ارتش سوریه خبر این عملیات اعلام خواهد شد. در این راستا علی عبدالله ایوب، رئیس ستاد مشترک ارتش سوریه به دستور بشار اسد به همراه شماری از فرماندهان ارتش به جنوب ادلب رفت.

در همین حال نعیم قاسم، معاون دبیرکل حزب الله لبنان در خصوص سوریه پیش‌بینی کرد که درگیری‌های این کشور مدت طولانی ادامه خواهد داشت و نیروهای حزب‌الله آماده‌اند در مبارزه با داعش در ارتفاعات قلمون واقع در مرز سوریه و لبنان به نیروهای ارتش سوریه بپیوندند. وی افزود: معتقدم درگیری در ارتفاعات قلمون اجتناب ناپذیر است و به خاطر شرایط آب و هوایی به تاخیر افتاده است.

خبر دیگر اینکه منابع دیپلماتیک آگاه اعلام کردند که استفان دی‌میستورا، فرستاده ویژه سازمان ملل به سوریه پیشنهاد مذاکرات جدید در ژنو برای حل بحران سوریه را ارائه کرده است.

منابع دیپلماتیک آگاه اعلام کردند: احتمالا مذاکراتی که دی‌میستورا پیشنهاد آن را داده است ماه مه یا ژوئن آتی برای ارزیابی فرصت‌های رسیدن به دیدگاه مشترک میان کشورهایی که بازیگران اصلی بحران سوریه هستند اجرایی شود.

کوتاه از سراسر جهان

داعش بازی فوتبال را ممنوع اعلام کرد

ابنا: گروه تروریستی داعش در شهر موصل عراق در دستوری جدید بازی فوتبال را ممنوع اعلام کرد. داعش دلیل این اقدام را بدعت بودن فوتبال دانست و مجازات سرپیچی از این قانون را ۵۰ ضربه شلاق اعلام کرد.داعش با وضع چنین قوانینی آزادی های فردی جوانان را از آنها سلب کرده و این گروه تروریستی به دنبال ایجاد رعب و ترس در میان مردم مناطق تحت کنترل خود در عراق و سوریه است .

بان کی مون کشتار ارامنه به دست دولت عثمانی را جنایت خواند



ایسنا: بان کی مون دبیرکل سازمان ملل کشتار ۱۹۱۵ ارامنه به دست امپراتوری عثمانی را جنایتی بیرحمانه توصیف کرد. بان کی مون گفت: باید اراده جمعی، ما را در راستای توقف جرائم بیرحمانه مشابه در آینده تقویت کند. این سخنان درحالی است که ترکیه از کشتار ارامنه به دست دولت عثمانی در سال ۱۹۱۵ به عنوان نسل کشی یاد نمی‌کند و در واکنش به سخنان مشابه اخیر پاپ فرانسیس، رهبر کاتولیک‌های جهان، سفیر آنکارا در واتیکان را فراخواند و پاپ را به گسترش حس تنفر و انزجار متهم کرد.

کسری نیم تریلیون دلاری بودجه آمریکا

فارس: دفتر بودجه کنگره آمریکا اعلام کرد کسری بودجه در نیم سال مالی جاری آمریکا نسبت به سال گذشته سرعت بیشتری یافته و پیش‌بینی کنگره از کسری بودجه نیم تریلیون دلاری این کشور در سال جاری حکایت دارد. در نیم سال اول سال جاری مالی آمریکا کسری بودجه کاخ سفید به ۴۳۹/۵ میلیارد دلار افزایش یافت که در مقایسه با کسری بودجه ۴۱۳/۳ میلیارد دلاری این کشور در شش ماهه نخست سال مالی گذشته، ۲۶/۲ میلیارد دلار رشد داشته است.

عفو بین الملل: بوکوحرام ۱۰ هزار زن و کودک را ربوده است

ایسنا: عفو بین‌الملل یکسال پس از ربوده شدن ۲۱۹ دختر دانش‌آموز توسط بوکوحرام در نیجریه گزارش داد که این گروه تروریستی از آغاز سال ۲۰۱۴ دوهزار دختر و زن را ربوده است. ابوبکر شیکاو، سرکرده بوکوحرام پس از آدم‌ربایی گفته است این دختران به جای رفتن به مدرسه باید ازدواج کنند. یونیسف، صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل نیز می‌گوید گروه بوکوحرام تاکنون ۸۰۰۰ کودک را ربوده و از خانواده های خود دور کرده است.

«مارکو روبیو» سناتور جمهوریخواه، نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا شد



ایسنا: رسانه‌های محلی آمریکا اعلام کردند که مارکو روبیو، سناتور ایالت فلوریدا با حضور در میان جمعی از هواداران خود رسما اعلام کرد که قصد دارد در انتخابات ریاست‌جمهوری کشورش کاندیدا شود. وی گفت که معتقد است ظرفیت منحصر به فردی برای رئیس‌جمهور شدن دارد. وی همچنین به انتقاد از کاندیداتوری هیلاری کلینتون به عنوان نامزد حزب دموکرات آمریکا پرداخت. این سناتور ۴۳ ساله همچنین گفت که قرار است به زودی در جمع حامیان خود در فلوریدا حضور یابد و در آنجا درباره برنامه‌های خود صحبت خواهد کرد.

ساخت نخستین نیروگاه هسته‌ای ترکیه کلید خورد

مهر: ساخت تاسیسات دریایی مرکز هسته ای آق قویو در شهر مرسین ترکیه از دیروز آغاز شد. این مرکز هسته ای که قرار است با سرمایه ۲۰ میلیارد دلار ساخته شود، دیروز با حضور وزیر انرژی ترکیه و مدیر عامل شرکت روسی روس اتم افتتاح می شود. همزمان با مراسم افتتاحیه، پلیس ترکیه برای مقابله با معترضان به ساخت این نیروگاه تدابیر امنیتی شدیدی در نظر گرفته است. نیروگاه هسته ای آق قویو که قرار است از چهار بخش ۱۲۰۰ مگاواتی تشکیل شود، توان تولید شش درصد نیاز برق ترکیه را خواهد داشت.

تظاهرات مردم فرانسه علیه طرح جدید جاسوسی دولت

ایسنا: صدها فرانسوی در مقابل مجمع ملی این کشور در پاریس تجمع کرده و علیه لایحه جدیدی که به آژانس‌های اطلاعاتی فرانسه قدرت بیشتری در تعقیب افراط‌گرایان اعطا می‌کند، دست به راهپیمایی اعتراضی زدند. معترضان با در دست داشتن پلاکاردهایی که روی آنها نوشته شده بود: "از آزادی‌های ما حفاظت کنید" و "من را شنود می‌کنند" در مقابل مجمع ملی فرانسه در پاریس گردهم آمدند و نگرانی خود را بابت این لایحه اعلام کردند.

پیشنهاد وزیر خارجه اسپانیا برای تشکیل دادگاه بین‌المللی تروریسم



ایسنا: وزیر امور خارجه اسپانیا پیشنهاد کرد، دادگاهی بین‌المللی برای بررسی پرونده‌های مربوط به تروریسم تشکیل شود. خوزه مانوئل گارسیا مارگالو در حاشیه نشست وزرای خارجه اتحادیه اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا که در بارسلون برگزار شد، گفت: مشکل این است که امثال آمریکا و اسرائیل در چارچوب دیوان بین‌المللی کیفری کار نمی‌کنند. وی خاطرنشان کرد که پیشنهاد خود را در خصوص ایجاد دادگاه بین المللی تروریسم در ملاقات‌های متعدد مطرح و این موضوع را در چارچوب سازمان ملل متحد نیز پیگیری خواهد کرد.

کشته شدن ۹ تروریست در حمله هوایی ارتش پاکستان

ایرنا: بالگردهای ارتش پاکستان در واکنش به حمله تروریست‌ها که منجر به کشته شدن چهار سرباز این کشور شد، مواضع آنها را در منطقه «اورکزی» هدف قرار دادند که بر اثر آن ۹ شبه نظامی کشته شدند. بالگردهای ارتش دو مخفیگاه تروریست‌ها در منطقه «شکرتنگی» و «سیفل» را هدف قرار دادند.

افشای ارتباط برخی نظامیان ارتش مالزی با داعش

ایسنا: پلیس مالزی پس از آنکه متوجه شد ۷۰ تن از جمله برخی پرسنل نیروهای مسلح این کشور با گروه تروریستی داعش ارتباط دارند، تدابیر امنیتی در سراسر این کشور به ویژه کوالالامپور، پایتخت را تشدید کرد. تدابیر امنیتی به ویژه در مقر پلیس فدرال در بوکیت آمان و کوالالامپور تشدید شده است. هفته گذشته ۱۷ تن از جمله دو تن از نیروهای مسلح مالزی به اتهام ارتباط با گروه‌های تروریستی به ویژه داعش توسط نیروهای امنیتی مالزی بازداشت شدند.

تظاهرات ضد ریاضتی دانشجویان در مونترال کانادا

ایسنا: صدها تن از دانشجویان کانادایی در خیابان‌های مونترال و در اعتراض به اقدامات ریاضتی دولت منطقه‌ای کبک دست به راهپیمایی زدند. تظاهرات در مونترال، تداوم جنبش ضدریاضتی است که چند روز قبل باعث شد ۲۵۰ تن، ساختمانی را در دانشگاه کبک مونترال اشغال کرده و با پلیس درگیر شوند؛ اقدامی که باعث تعطیلی کلاس‌های درس شد. پلیس از گاز اشک‌آور و اسپری فلفل علیه معترضان استفاده کرد و ۲۲ دانشجو نیز دستگیر شدند.

حمله تروریستی به ساختمان وزارت آموزش عالی سومالی

مهر: منابع خبری از حمله افراد مسلح در سومالی به ساختمان وزارت آموزش عالی این کشور در شهر موگادیشو، پایتخت خبر دادند. تروریست‌ها درجریان این حمله افراد حاضر در وزارتخانه مذکور را گروگان گرفتند که نیروهای امنیتی بلافاصله وارد عمل شدند و در نهایت ضمن آزادکردن گروگان‌ها، پنج تن از مهاجمان را به هلاکت رساندند. گروه تروریستی «الشباب» سومالی با صدور بیانیه ای مسئولیت این حمله تروریستی را بر عهده گرفت.

کرزی برای کمک به آزادی ۳۱ گروگان هزاره به ولایت «زابل» رفت

سرویس خارجی: «حامد کرزی»، رئیس جمهوری پیشین افغانستان برای رایزنی در مورد آزادی ۳۱ گروگان هزاره به ولایت زابل رفت. وی به همراه «سیاف»، یکی از رهبران جهادی افغانستان به این ولایت سفر کرد تا از نزدیک با گروگان گیران مذاکره کند. حدود دو ماه پیش ۳۱ نفر از شهروندان هزاره در جاده هرات به کابل توسط افراد ناشناس ربوده شد و تاکنون خبری از سرنوشت آنها در دست نیست.

از دیگر سو، شورای عالی صلح افغانستان گفت: تمایل همسایگان افغانستان از جمله پاکستان به برقراری صلح در افغانستان افزایش یافته است. از سوی دیگر، یک مقام مسئول پنتاگون که خواست نامش فاش نشود به خبرگزاری اسپوتنیک گفت: ما از جذب برخی از اعضای طالبان به داعش آگاه هستیم. این مقام پنتاگون اعلام کرد، ایالات متحده از نزدیک بر این مساله نظارت دارد که آیا اعضای جدید داعش می‌توانند تاثیری مهم بر اوضاع افغانستان بگذارند یا خیر.

در خبری دیگر، گروه طالبان چهار تن از افراد خود را در استان «هلمند» افغانستان به اتهام دزدی، قتل و آدم ربایی دستگیر و به دار آویخت. این افراد درشهرستان های «کجکی» و «نادعلی» دستگیر و اعدام شدند. فرمانده پلیس شهرستان کجکی با تایید این رویداد از این عمل گروه طالبان استقبال کرد و گفت: چندی پیش نیز این گروه دو تن از افراد خود را اعدام کردند.

ویژهٔ فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران و جهان

فرهنگی ۲۱۶

چهارشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۹۴ / ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات /سال هشتاد و نهم – شماره ۲۶۱۳۲

آموزه



آنتونی گیدنز

ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم بسیار هراس‌آور و درعین‌حال سرشار از فوق‌العاده‌ترین نویدها برای آینده.

قلم‌انداز



کریم فیضی

تلخ و شیرین می‌شویم

دربارهٔ همه اشخاص و قضایا و جریانها معمولاً روندی در ذهن ما وجود دارد که موجب نوع تلقی و برداشت ما و نحوهٔ قضاوت و ارتباط و مواجهه ما می‌شود. حاصل اینکه: ذهن است و تصویر که از موقعیت‌های گوناگون پدید می‌آید و به تصویر اصلی و نهایی بدل می‌شود و همین تصویر موقعیت ما را در ارتباط با اشخاص و اشیاء تعیین می‌کند.

همه ما در زندگی‌مان موارد متعددی را سراغ داریم که به نقش‌آفرینی تصاویر گوناگون برمی‌گردد. شـــنیدن یک خبر نویدبخش، موجب تغییر حال هر انسانی‌می‌شـــود، همچنانکه شنیدن یک خبر تلخ، موجب نا امیدی می‌گردد. دراین قبیل موارد، «خبرخوب» و «خبر تلخ» موقعیت‌هایی هستند که تصاویر ذهنی قبلی ما را منقلب می‌کند و تصویر جدیدی را در ذهن ما پدید می‌آورد که بسته به نوع آن واکنش نشان می‌دهیم و تلخ و شیرین می‌شویم.

تصاویری که در ذهن ما قرار می‌گیرد، معمولاً به لحظه ما شکل می‌دهد و ما با همان لحظه تازه شکل گرفته به ارزیابی می‌پردازیم : ارزیابی گذشته، ارزیابی حال و ارزیابی آینده. تجربیات متعددی در دست است که نشان می‌دهد هر تصویری که آینده را برای انسان تیره و تار کند، بسیار غم‌انگیز و مصیبت‌بار است. در مقابل تصاویری که آینده را به صورتی زیباتر و دلخواه‌تر نمایان می‌کند، مست‌کننده و لذت‌بخش است.

درست از همین جاست که انسان از وعده‌هایی که آینده خویش را نوید می‌دهند، به شادمانی استقبال می‌کند و شادمانی‌اش را پنهان نمی‌کند و در مقابل، از مظاهری که نشان دهنده آینده‌ای مبهم باشد، دچار اندوه و ناراحتی‌های متعدد روحی و روانی می‌شود که البته می‌توان فراتر از رفتار، در آینهٔ اجتماع نیز چگونگی این حالت را تشخیص داد و بازشناسی کرد.

حال و روحیه پدری که نسبت به آینده تحصیلی و شغلی فرزندش اطمینان دارد، با حال و روحیه پدری که چنین اطمینانی ندارد، بلکه براساس شواهدی چند می‌داند که شرایط خوبی در انتظار نیست، یکسان نیست و نمی‌تواند یکسان باشد. این موضوع، پدید آمده از دو تصویر ذهنی اســـت که ممکن است هیچکدام هم منطبق با واقعیت نباشـــد! حتی اگر براساس دلالیل و قوانینی چنین انطباقی وجود داشته باشد، منطقاً نمی‌تواند ثابت و همیشگی باشد بلکه هیچ بعید نیســـت که با پدید آمدن یک موقعیت ناشناخته و حتی غیر قابل پیش‌بینی که زندگی سرشار از آنهاست، از اساس تغییر و تحول پذیرد.

با این حال، انسان در تاریخ زندگی هزاران ساله خویش نشان داده که تابع تصاویر ذهنی خویش است و هرگز بر خلاف منطق تصویر ذهنی خویش عمل نکرده، و کاری صورت نداده است، تا به آن حد که اگر کسی بگوید : ما بر خلاف تصویر موجود در ذهنمان نه فکری می‌کنیم،نه سخنی بر زبان می‌آوریم و نه ارتباطی برقرار می‌کنیم ، حرفی خلاف واقع نزده است. آری، این تصاویر ذهنی ماست که به ما شکل و حالت می‌دهد و ما را به آنچه که باید انجام بدهیم، الزام می‌کند.

حال اگر توجه داشـــته باشیم که ما هیچ وقت بی‌تصویر نیســـتیم و نیز توجه داشته باشیم که هر موقعیتی تصویری به همراه دارد که قاطع و نافذ و مؤثر است، این نتیجه را در برابر خود خواهیم یافت که این تصاویر ذهنی ما هستند که بر ما حکومت می‌کنند و زندگی و روابط و جهت گیری‌های ما را راه می‌برند.



دربارهٔ فاطمه سیاح
اولین بانوی استاد

حسن میرعابدینی: فاطمهٔ رضازادهٔ مَحَلاّتی، منتقدادبی، اوّلین بانوی استاد در دانشگاه تهران و نخستین مدرّس ایرانی ادبیّات تطبیقی. در نوزدهم فروردین ماه ۱۲۸۱/۱۹۰۲م، در مسکو از مادری آلمانی و پدری ایرانی به نام میرزا جعفرخان به دنیا آمد. میرزا جعفرخان در ســـال ۱۸۷۳م به روسیّه مهاجرت کرد و به مدّت چهل و پنج ســـال، در دانشکدهٔ زبانهای شرقیِ مسکو(لازاروف) زبان و ادبیّات درس داد. او از نظر سیاسیِ مشروطه‌خواه بود و با روشنفکران معترضی چون سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی رابطهٔ دوستی داشت. مدّتی نیز سرپرست دانشجویان ایرانی مقیم روسیّه بود.



چند کتاب هم نوشت، از جملَه: محاورهٔ روسی فارسی(غازان، ۱۸۸۳م)، صرف و نحو فارسی به روسی(غازان، ۱۸۸۴م) و کتاب المحاورهٔالفارسیّهٔ و الرّوسیّهٔ والفَرانسیّهٔ (مسکو، ۱۸۹۶م)؛ (آرین پور، ص ۱۷۱). اثر تاریخی منظومی هم، با عنوان پهلوی‌نامه(ارمغان، ۱۳۱۳ش)، در توصیف بهبود اوضاع اجتماعی ایران پس از کودتای ۱۲۹۹ ش ســـرود. در سال ۱۳۱۲ش، همراه دخترش به ایران بازگشت(گلبن، «دربارهٔ میرزا جعفرخان رضازادهٔ ســـیّاح پدر دکتر فاطمهٔ سیّاح»، ص بیست و شش ـ بیست و نه). عموی فاطمه، میرزا محمّد علی، «معروف به حاج سیّاح»، رجل مشهور دورهٔ قاجار بود، که سفرنامهٔ فرنگ و خاطراتِ او «از بهترین منابع تاریخ اجتماعی ایران آن روزگار است» (همان، ص هشت). فاطمه پس از ازدواج با پسرعمویش، حمید، نام خانوادگی سیّاح را بر خود نهاد(سبحانی، ص ۴۴)؛ هر چند ازدواج آنَها موفّقیّت‌آمیز نبود و پس از سه سال به جدایی انجامید، امّا این نام را تا پایان عمر حفظ کرد(قویمی، ص ۱۷۱). حمید سیّاح فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ حقوق دانشگاه مسکو بود. او، پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م، معاون سفیر ایران در شـــوروی شد. سپس به مدّت چند سال سفیر ایران در مسکو بود. در دورهٔ رضا شاه به وزارت پیشه و هنر نیز رسید. در سفر قوام‌السّلطنه به مســـکو، در سال ۱۳۲۴ش، جزو هیئتِ همراه او بود(گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۶۵).

فاطمهٔ سیّاح تحصیلات متوسّطه و عالی را در زادگاهش گذراند و از دانشکدهٔ ادبیّات دانشگاه مسکو در رشتهٔ ادبیّات اروپایی درجهٔ دکتری گرفت. رسالهٔ فارغ‌التّحصیلی خود را دربارهٔ آناتول فرانس نوشت. «در هنر نقّاشی و موسیقی نیز صاحب نظر بود و مدّتی در کنسرواتوار۳ مسکو به فراگرفتن پیانو پرداخته بـــود» (اتّحاد، ج ۵، ص ۴۱۷). پس از چهار سال تدریس در دانشکده‌های روسیّه و نوشتن مقالاتی در مجلاّت آن کشور، در سال ۱۳۱۲ ش به ایران آمد(سیّاح، ص ۳۵۲). او پیش از ایـــن نیز یک بار، به دعوت حمید سیّاح، در سال ۱۳۰۰ ش به ایران آمده بود و پس از دیدار با اقوام به روسیّه بازگشته بود.فاطمهٔ سیّاح در سال ۱۳۱۳ ش با دو مقاله در کنگرهٔ هزارهٔ فردوسی شرکت کرد. در همان سال به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و پس از یک سال، معاون ادارهٔ تعلیمات نسوانِ آن وزارتخانه شد. رضاشاه در نیمهٔ دوم سلطنت خود، همهٔ کانونهای غیردولتی، از جمله انجمنهای زنان را تعطیل کرد؛ امّا در ســـال ۱۳۱۵ ش، با فراخواندن زنان تحصیلکرده، «کانون بانوان ایران» را تأسیس کرد. «شکل گیری کانون بانوان پایانی بر فعّالیّتهای مستقلّ زنانی به حساب می‌آمد که در صدد ارتقای حقوق مدنی خود بودند» (صادقی، ص ۴۸ ـ ۴۹).

با این حال، سیّاح، که به عضویّت هیئت مدیرهٔ کانون انتخاب شده بود، از این امکان رسمی برای پیشبرد فعّالیّتهای اجتماعی خود بهره برد.

او در سال ۱۳۱۲ش، پس از بازگشت از سفرِ اروپا، به تدریس زبانهای خارجی در دانشسرایَ عالی پرداخت. او نخستین مدرّس زبان و ادبیات روسی در این دانشسرا بود. در همین سال وزارت امور خارجه او را، برای شـــرکت در هفدهمین دورهٔ جامعهٔ ملل، به ژنو اعزام کرد. و این اوّلین باری بود که یک بانوی ایرانی عهده‌دار مأموریّتی سیاســـی در خارج از کشور می‌شد. در سال ۱۳۱۷ش، او، با وجود مخالفتهای شدید کسانی که زنان را لایق جلوس بر کرسی استادی دانشگاه نمی‌دانستند، به دلیل قابلیّتهای علمی‌اش. به مقام دانشیاری دانشگاه تهران رسید؛ و پس از تصویب سمت استادی او در شورای عالی فرهنگ، در سال ۱۳۲۲ش، صاحب دو کرسی تدریس در این دانشگاه شد: یکی «روش تاریخ ادبیّات و سنجش ادبیّات زبانهای اروپایی» و دیگری «زبان و ادبیّات روسی» (میرانصاری، ج ۵، ص ۳۴۷، ۳۶۳). او اوّلین زنی بود که در ایران بر کرسی استادی دانشگاه نشست و راه را برای زنان دیگر هموار کرد (گلبن، «زندگی‌نامهٔ دکتر فاطمهٔ سیّاح»، ص چهل و پنج). تحصیلات دانشگاهی و آشنایی با زبانهای روسی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی او را استادی ممتاز ساخته بود، به طوری که، پس از مرگ زودهنگام او، رئیس دانشگاه تهران در مجلس یادبود او گفت: «چون برای تدریس ســـنجش ادبیّات، آشنایی با ادبیّات چند زبان بیگانه لازم است، انجام این کار از عهدهٔ هر کسی برنمی‌آید و بدبختانه این جانب تا این تاریخ کســـی را که صلاحیّت تدریس این درس را داشته باشد درنظر ندارم. بنابر این دانشگاه ناگزیر است فعلاً این درس را تعطیل نماید» (گلبن، «زندگی‌نامهٔ دکتر فاطمهٔ سیّاح»، ص چهل و ســـه ـ چهل و چهار). سیّاح، از نظر علمی و اجتماعی، از چهره‌های موفّق زمانه بود. خانلری می‌گوید روزی همراه صادق هدایت به دیدار خانم سیّاح رفته بودیم. به هنگام بازگشت، هدایت گفت: «این زن واقعا از همهٔ ما در فهم مطالب ســـر است» (ناتل خانلری، ج ۳، ص ۳۴۸).فعّالیّتهای سیّاح را می‌توان در دو بخش بررسی کرد: فعّالیّتهای اجتماعی و فعّالیّتهای ادبی.

فاطمهٔ سیّاح، پس از ورود به ایران، به جنبش مدنی زنان ایرانی، که از دورهٔ مشروطه با تشکیل انجمنها و انتشار نشریات زنانه آغاز شده بود، پیوست.

ادامه در صفحه۶

تحریر

مقاله‌ای به قلم بزرگ علوی

یادی از مینوی

اشاره: آنچه می‌خوانید شرحی است که داستان نویس فقید بزرگ علوی پس از دیدن کتاب «اخلاق ناصری» به تصحیح مجتبی مینوی با همکاری علیرضا حیدری به صورت نامه به قلم آورده است.

دوست گرامی آقای علیرضا حیدری!

غرض از این چند سطر سپاسگزاری از لطف شماست که «اخلاق ناصری» را به من هدیه فرموده‌اید. اگر چه زمانی که دریافت این گنجینه نفیس می‌گذرد، اما ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است. فرصتی دست داد که چند روزی با «اخلاق ناصری» ور بروم. با این کتاب آشنا بودم. قریب پانزده سال پیش یونسکو UNESCO به توصیه پروفسور ویکنز Wickens ترجمه انگلیسی آن را برایم فرستاد و از تهران اصل فارسی چاپ کتابفروشی علمیه اسلامیه را خواستم و تا اندازه‌ای که عقلم می‌رسید و سوادم کفاف می‌داد، هر دو را با هم مقایسه کردم و فیض بردم و گمان می‌کنم بر معلوماتم افزوده شد. «اخلاق ناصری» به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و شما اقدام شایانی است در راه آشنا ساختن دانش دوستان ایران و شرق شناسان جهان با طرز تفکر مردم کشور ما در قرون وسطی؛ و صمیمانه تشکر می‌کنم که مرا با چنین هدیه گرانبهائی غنی‌تر ساخته‌اید.

قصد من از این چند سطر اصلاً و ابداً ارزیابی کار شما و تحقیق درباره زندگانی و رفتار و کردار خواجه نصیرالدین طوسی و سبب تحریر «اخلاق» نیست. این کاری است که از من برنمی‌آید و بهتر است که آن را به اهل ادب واگذار کنم. منظور من بیشتر مرور خاطرات است در زمینه دوستی و همکاری با مجتبی مینوی.

خوب می‌دانم که چقدر رنج در تهیه این اثر کشیده‌اید. من با وسواس مینوی آشنا هستم و به تجربه آموخته‌ام که کارکردن با مینوی چقدر سودمند و آموزنده و در عین حال شاق و گاهی طاقت‌فرسا بوده است. من تا به حال یک سطر هم منتشر نکرده‌ام که قبلاً به دوستان صمیمی خود نشان نداده باشم. وقتی «چشمهایش» را نوشتم، پاکنویس آن را پیش از چاپ به مجتبی مینوی و عبدالحسین نوشین دادم که بخوانند. قضاوت هر دو آنها را بعدها از هر دوشان کتبی خواستم، چون یکی از دوستان نکته‌ای درباره این کتاب یادآوری کرده بود که با واقعیت تطبیق نمی‌کرد. این تذکرات ناروا در دورانی در مجله‌ای منتشر شد که تنها ذکر اسم من در روزنامه و یا مجله‌ای، نویسنده را به خانه‌های ساواک می‌کشاند. من از این دوست گله‌ای ندارم. او نمی‌توانست در ایران ساواک‌زده جز این نوشته باشد. روزی که قرار بود بروم و نسخه خطی را از مجتبی مینوی پس بگیرم، هنوز آن را تمام نکرده بود و داشت صفحه‌های آخر را می‌خواند. ما با هم هیچ رودربایستی نداشتیم. به من گفت: بنشین و جیک نزن! همین که داستان را به پایان رساند، زیر صفحه آخر نوشت: «تو قصه‌گوی خوبی هستی.» یقین دارم که نخواست به من لقب «نویسنده» بدهد، چون کاملاً با خط و ربط من آشنا بود و می‌دانست چند مرده حلاجم. منتها من از عنوان «قصه‌گو» بیشتر خوشحال شدم و فرصت یافتم که باد در آستین اندازم، به دلیل این که توانسته بودم فاضلی از قماش مجتبی مینوی را با داستان سرایی تحت تأثیر قرار دهم. آنقدر در قضاوت و در نوشته‌های خود دقیق بود که نمی‌توانست چیزی بنویسد که به نظرش کاملا صحیح نمی‌آمد. اگر بعدها در آثار خود اشتباهی می‌یافت، باکی نداشت از این که علنا اصلاح کند.

تندخو بود و پرخاشگر. اگر اشتباه نمی‌کنم، دوستانش به او لقب «ستیهنده» داده بودند. یادم می‌آید در سالی که او در آمریکا به سر می‌برد، نمی‌دانم سرچه موضوعی با هم حرفمان شد. ظاهرا در نامه‌ای به او نسبت «سم‌پاشی» داده بودم. مقصودم حملات او به دستگاه دیکتاتوری و شکوه‌اش از نامردانی بود که نمی‌گذاشتند به کارش برسد. در پاسخ سخت به من تاخت که او زهر نریخته و حقایق را گفته است. واکنش من تسلیم و رضا بود. با لحن فقیرانه‌ای جواب دادم:



■ بزرگ علوی



■ مرحوم مینوی

«مینوی جان! همین تو یکی کم بودی که به من ناسزا بگویی؟ سال‌هاست که به فحش خوری از جانب خودی و بیگانه عادت کرده‌ام. به توهین کسانی که زیر دست من هستند هرگز اعتنائی نکرده‌ام، اما آخر تو چرا؟» جوابش چیزی جز دلجوئی و محبت نمی‌توانست باشد. تندخو بود، اما دل نازک هم بود.

به حاشیه رفتم. می‌خواستم اشاره‌ای کرده باشم به این که با چه دقت و پیگیری کار می‌کرد. بنا بر توصیه سعید نفیسی قرار شد که من Das iraniache Nationalepos اثر نولدکه Theodor noldeke را دربارهٔ شاهنامه فردوسی از زبان آلمانی برای درج در مجلهٔ «شرق» که در آن دوران به خرج کتابفروشی رمضانی توسط عباس اقبال و سعید نفیسی و سایر «ادبای سبعه» اداره می‌شد، ترجمه کنم. چون مجله پس از مدتی تعطیل شد به ترغیب مجتبی مینوی چاپ جداگانه و انتشار «حماسهٔ ملی ایران» از بابت وجوه اعانه‌ای که سر یک معاملهٔ تریاک از بازرگان سرشناس و ثروتمندی، وزیر دارائی وقت تقی‌زاده به سود امور خیریه گرفته بود، امکان‌پذیر گردید. مینوی یک نسخهٔ انگلیسی در اختیار داشت و ترجمهٔ مرا از آلمانی با آن مقایسه می‌کرد. آن وقت جر و بحث دربارهٔ هموار کردن عبارت و مقابلهٔ اصطلاحات با معادل فارسی آنها و پیداکردن بیت‌های شاهنامه که مورد استفادهٔ نولدکه قرار گرفته بود از روی شاهنامه‌های چاپ ایران آغاز می‌شد. حافظهٔ عجیب او در جستجوی بیت‌ها و پشتکارش که حتی‌الامکان به تمام منابعی که بدانها نولدکه اشاره کرده بود مراجعه و استنتاجات او را با استنباطات خود تطبیق کند، و صبر و حوصله‌اش با سرکله‌زدن با من که در این رشته نوچه بودم، عجیب بود. باید اعتراف کنم که این جدل‌ها تا چه اندازه برایم آموزنده بود.

از این جهت، خوب می‌توانم تصورش را بکنم که چه رنجی برده‌اید تا توانسته‌اید چنین ارمغانی به جوانان دانش‌دوست پیشکش کنید. عوضش اجر خوبی هم برده‌اید. تا به‌حال «اخلاق ناصری» تنها به درد چند صدنفر فاضل و عالم می‌خورد و دیگران از آن بهره‌ای نمی‌بردند؛ شما با این «اخلاق» به با سواد کردن امثال من و نشر تفکر و فلسفهٔ اسلامی قرون وسطی خدمتی کرده‌اید که اینک حتی برای شاگردان دبیرستان نیز قابل فهم شده است. الحاق فرهنگ اصطلاحات به دو زبان فارسی و انگلیسی از زحمت نویسندگان و خوانندگان و مترجمین در آینده خواهد کاست. بسیاری از اصطلاحات را با ترجمهٔ ویکنز مقایسه کردم و الحق این مرد از چه هوش و فراستی برخوردار بوده که توانسته است معادل لغات فلسفی اسلامی را در زبان‌های اروپائی پیدا کند. چقدر شاد شدم که مینوی و شما از زحمات این دانشمند قدردانی کرده‌اید، برخلاف نادانان که از آثارشان می‌دزدند و دشنامشان می‌گویند.

مسأله دو: مقدمه نوشتن بر «اخلاق ناصری» یک‌بار به سود اسمعیلیان و یک بار به نفع دشمنانشان معلوم می‌شود که آن خدا بیامرز را تا آخرین لحظهٔ زندگی مشغول کرده بوده است. بی‌آنکه بخواهم طرز کار خود را به نحوی با پژوهشگری و تیزبینی و پشتکار و صداقت او مانند کنم، من هم وقتی نظر براون و بعد عقیدهٔ ریپکا را در این بحث خواندم، راستی که ناراحت شدم و برآشفتم. کسانی که بیرون گود ایستاده‌اند آسان می‌توانند فریاد برآورند: لنگش کن. الله‌اکبر، چقدر این مورخین دانا هستند که می‌توانند تشخیص دهند که در چه اوضاع و احوالی و زیر چه فشارهای مادی و روحی، آدمی ۷۰۰ سال پیش از دوران زندگانیشان زیسته و دست به کاری زده که برایشان یقین حاصل شده است باید او را به خیانت و چپاول محکوم کنند یا گفته‌های دیگران را دربارهٔ آنها حقیقت محض بشناسند.

امثال براون در انگلستان قرن بیستم کتاب می‌نوشتند، زمانی‌که این کشور تقریباً بر تمام دنیا سیادت می‌کرد و اگر ملتی مانند آلمان‌ها هوس کشورگشائی و جهانخواری در سرمی‌پروراند، با توپ و تانک ذلیلش می‌ساختند. خودشان در امن و امان و در ناز و نعمت می‌زیستند و کسی جرأت نداشت بگوید: زیر ابروتان چشم است؛ از حال مردان پاک باخته‌ای که در شورش و انقلاب و جنگ‌های مذهبی و سیاسی و هرج و مرج و زیر فرمان امیران و سردمداران خونخوار هر روز و هر ساعت جانشان در خطر بود، این سبکباران ساحل‌ها چه می‌دانستند؟ شمارهٔ کسانی که در هر قرن در برابر ظلم و زشتی سینه سپر می‌کنند و از جانبازی نمی‌هراسند انگشت‌شمار است؛ بقیهٔ مردم اغلب سازگارند و چشم به راه قهرمانی که برخیزد، به خاطر آنها پیشواز خطر برود و آنها را از شر زورگویان و زرپرستان رهائی بخشد. شعار همگان این است: چون نتوانی سنگ را بگزی، بایدش ببوسی. صرف‌نظر از قضاوت ناشیانهٔ براون دربارهٔ خواجه نصرالدین طوسی ظن او زننده و خصمانه است. او را double-dyed traitor خائن بالفطره می‌خواند و جای نیشخند روزگار می‌داند که چنین آدمی (یعنی آدم بداخلاق و خائنی) بهترین کتاب را دربارهٔ اخلاق به زبان فارسی نوشته است. باردیگر در شرح زندگی او می‌افزاید که خواجه همراه ارتش مغول که بغداد را ویران کرد از غارت چندین کتابخانه سود برد و مجموعهٔ کتاب‌های خود را غنیتر ساخت و از قول ابن‌شاکر تعداد نسخه‌های این کتابخانه را ۴۰۰/۰۰۰ ذکر می‌کند. دلم می‌خواست می‌دانستم که تعداد کتاب‌های کتابخانهٔ ملی که در حدود یک‌قرن است کتاب از ایران و تمام دنیا جمع‌آوری می‌کند و هدیه می‌گیرد و کتابخانهٔ چند صدسالهٔ آستانهٔ مقدس رضوی و کتابخانهٔ مجلس چقدر است تا این عددها را با شمارهٔ ۴۰۰/۰۰۰ بسنجیم:

ممکن است این قضاوت ظالمانهٔ خاورشناس انگلیسی ناشی از این اطلاع نادرست بوده باشد که خواجه نصیرالدین طوسی به مخدوم خود کیای اسمعیلی خیانت کرده و او را تسلیم به هلاگو واداشته بوده باشد، در صورتی که مجتبی مینوی این فرض را نمی‌پذیرد و بیشتر به نوشتهٔ عطاملک جوینی اعتماد دارد که خود در دستگاه هلاگو کیا بیا بوده و ناظر حوادث. در هرحال قضاوتی چنین ظالمانه دور از انصاف و دقت بنظر می‌رسد. ممکن است که لب مطلب همان باشد که براون بیان کرده است، اما تعبیر و تفسیر آن از روی بی‌اطلاعی و خصمانه است.

مجتبی مینوی که خود چنین وضعی را می‌بایست تحمل کند و مصیبت توقیف آثارش را کشیده بود، همین واقعیت را به زبان ملایمتری نقل می‌کند. او شکی ندارد که خواجه نصیرالدین طوسی را برخلاف میلش ناصرالدین محتشم در قهستان نگاه نداشته بوده است و بعید می‌دانسته است که او چنین ادعائی کرده بوده باشد. اما تصدیق می‌کند که در آن دوران برای اهل علم انتشار آثار جز به دستیاری حکومتی قوی میسر نمی‌بوده است و در پهنهٔ خراسان تنها دولتی که می‌شد بدان امیدوار بود حکومت اسمعیلیان می‌توانست بوده باشد، پس چاره‌ای نداشته است، جز اینکه بدانها پناهنده شده باشد.

موضوع سر بفرما، بنشین و بتمرگ است. خود مینوی روزی گرفتار همین بلیه شده بوده است. در سال ۱۳۱۰ زمانی که داشت «شاهنشاهی ساسانیان» اثر کریستن‌سن را ترجمه و آمادهٔ چاپ می‌کرد به تحریک یکی از درباریان که او نیز دست اندر کار ترجمهٔ همین کتاب بود، داشتند پاپوشی برایش می‌دوختند که قلم او را برای همیشه بشکنند. مینوی مخفیانه بدون اینکه حتی از دوستان خود خداحافظی کند به لندن گریخت و تا بعد از جنگ دوم جهانی در این شهر برای رفع گرسنگی به گویندگی رادیو لندن به زبان فارسی تن در داد، شغلی که به تصدیق دوستان و دشمنانش شایستهٔ او نمی‌بود.

ادامه دارد

طب

شمامه ملک‌زاده

از میراث طب سینوی

مزاج فصل‌ها



بدان که از دیدگاه طبیبان، فصل‌های سال با فصل‌های نجومی موردنظر منجمین تفاوت دارد. به نظر ستاره‌شناسان فصول چهارگانه عبارتند از زمانهائی که خورشید در هر ربع از ربع‌های منطقه البروج جابجا میشود و انتقال به این ربع‌ها را از «اعتدال بهاری» شروع می‌کند. فصل بهار مدت زمانی است که ساکنان مناطق معتدل برای رفع سرما چندان نیازی به آتش نداشته باشند، و برای رفع گرما به خنک‌کننده‌ها پناه نبرند و درختان در آن شروع به نشـــو و نما کنند. مدت فصل بهار زمانی است که از اعتدال بهاری یا کمی قبل از آن و یا کمی بعد از آن شروع میشود و تا خورشید به نیمه برج ثور برسد ادامه دارد. پائیز در سرزمین زیستی ما زمانی برابر و مقابل بهار است. شاید بهار در سرزمین‌های دیگر زودرس‌تر و پائیز در آنها دیرنماتر باشد. تابستان عبارت از تمام دوره گرما و زمستان عبارت از زمان سرماست. پس در نظر اطباء هر یک از فصول بهار و پائیز از هر یک از فصول تابستان و زمستان کوتاهترند و زمان زمستان برابر تابستان و یا در مناطق گوناگون کمی بیشتر و یا کمتر از آن است. میتوان از نظریه اطباء چنین استنباط کرد که بهار موسمی است در میان شکفتن گلها و سرآغاز پیدایش میوه‌ها و پائیز زمانی است که شروع آن رنگ باختن برگ درختان و پایانش پایان برگ‌ریزان اســـت. هر چه از این دو موسم خارج است تابستان و زمستان است.

مزاج بهار

ما میگوئیم: مزاج بهار مزاجی است معتدل و نـــه مزاجی تر و گرم، به آن صورتی که برخی پنداشته‌اند.

داوری در این زمینه به فلسفهٔ طبیعی محول میشـــود. باید باور داشت که بهار معتدل است و تابستان گرم. سبب گرمی تابستان این است که خورشید به سمت الراس‌ها نزدیک است و نیروی اشعه آن فرو می‌ریزد. به نظر می‌آید که در این فصل تابش آن از دو حالت خارج نیست. این تابش یا بر زوایای بسیار حاده است و یا در همان خطوطی که از آن مرور کرده است منعکس میشود و آنگاه تابش آن متراکم میگردد.

اینک علت حقیقی درجات شدت گرمی تابش و کم و زیادبودن آنرا بیان میکنیم: (۳۱)

خورشید را به شکل استوانه‌ای درنظر میگیریم که بتدریج بشکل مخروط درمی‌آید. تابش نور از تمام جسم خورشید انجام می‌گیرد. بخشی از این اشعه که از رأس مخروط می‌آید چنان است که از مرکز جسم خورشید تابیده، بر مقابل خود فرود می‌آید. بخشی از تابش از پهنای خورشید یا از طرف پیرامون یا نزدیک به کناره‌های جسم خورشـــید می‌آید. حدت و شدت تابش در آن بخشی است که از مخروط می‌آید، چه گرمی از هر طرف به این نقطه روی‌آور است. لیکن تابشی که از کناره‌های استوائی برمی‌خیزد و فرو می‌ریزد این شدت و حدت را ندارد و از تابش مرکزی ضعیفتر است. ما که ساکنان خطوط عرضی شمالی هستیم وقتی به تابستان میرسیم یا روبروی رأس مخروط هستیم و یا نسبتاً به آن نزدیک شده‌ایم، این روبروئی برای ما دوام میکند. لیکن در زمستان اشعه‌ای که بر ما می‌تابد از نزدیک کنارهٔ دور خورشید است، بهمین علت است که روشنائی خورشید در تابستان بیشتر از زمستان است، با اینکه فاصله جایگاه ما تا خورشید در تابستان که خورشید در اوج بلندی است نسبت بفاصله ما با خورشید در زمستان بیشتر است. بیان نسبت این نزدیکی و دوری را از لحاظ کیفی و کمی در رشته ستاره‌شناسی که در حکمت جزئی از ریاضیات است میتوان یافت، همچنانکه بیان سبب شدت گرما را که از شدت تابش ناشی میشود نیز میتوان در رشته طبیعی که جزئی از علم حکمت است جستجو کرد.

مزاج تابستان

تابستان هم گرم است و هم خشک. خشکی تابستان ناشی از علل زیر است:

۱ـ تشدید گرما که رطوبت را از بین میبرد.

۲ـ انبســـاط هوا که ضمن آن اجزای گوهر هوا از هم جدا میشود و همچنین هماهنگی آن با مزاج آتشین.

۳ـ کمبود باران و شبنم در تابستان.

مزاج زمستان

زمستان هم سرد است و هم مرطوب و علل آن نیز عکس عللی اســـت که موجب گرمی و خشکی تابستان هستند.

مزاج پائیز

در پائیز که گرما کاهش نیافته است و سرما هنوز شدت پیدا نکرده اســـت از لحاظ تابش خورشید در برابر حد فاصل بین سهم خورشید و کناره‌های پیرامون خورشـــید واقع میشویم. به این جهت فصل پائیز از لحاظ ســـردی و گرمی معتدل ولیکن از لحاظ تری و خشکی نامعتدل اســـت، زیرا خورشید هوا را خشکانیده است و هنوز چنان رطوبت‌زائی رخ نداده است که عمل خشک‌کنندگی عامل خشک‌کننده را خنثی کند. حالت سرد گردانیدن با حالت رطوبی کردن متفاوت است، چه تغییر دادن به سردی آسانتر از تغییر دادن به نمناکی است. همچنین نمناک‌کردن بوسیله سردی با خشکانیدن بوسیله گرمی نمیتواند برابری کند. خشک‌کردن بوسیله گرمی آسان است، چه گرمای مختصر خشک می کند اما سرمای مختصر مرطوب نمیکند و میتوان گفـــت که گرمای مختصر در رطوبی‌کردن از سرمای کمتر نیرومندتر است، زیرا گرمای مختصر عمل تبخیر انجام میدهد و از بین نمیبرد ولی سرمای مختصر نمیتواند و بالعکس غلظت میدهد، جمع میکند و نگه میدارد. به همین علت است که روال باقی‌ماندن بهار بر رطوبت زمستانی با وضع باقی‌ماندن پائیز بر خشکی تابستانی یکسان نیست، چون رطوبی‌بودن بهار در مدت معینی بوسیله گرمی معتدل میشود، در حالی که خشکی پائیز در محدودهٔ این مدت بوسیله سردی اعتدال نمی‌یابد. بنظر می‌رسد که در ایجاد خشکی و ایجاد تری، دو عامل مؤثر مخالف موجود نباشد بلکه در یکی از این دو، سرشتی دست‌اندرکار است که با دیگری کاری ندارد. چه اگر از خشک‌شدن بحث کنیم به این معنی است که گوهر تری از میان رفته است ولی وقتی از رطوبی‌شدن بحث میشود باین معنی نیست که گوهر خشکی بکلی نابود شده است بلکه تنها این معنی ملحوظ است که گوهر نم پدید آمده است. وقتی از هوای تر و هوای خشک بحث میکنیم مقصود ما نه شکل و هیئت هواست و نه کیفیت و کمیت طبیعی آن. نظر ما معطوف به چنین موضوعی نیست بلکه غرض از هوای مرطوب این است که بخارهای متراکم و آبدار با هوا درآمیخته‌اند، یعنی هوا بر اثر متراکم‌شدن به هماهنگی بخار آب درآمده است و وقتی از هوای خشک بحث میکنیم مقصود این است که بخار آب از هوا جدا شده است و اجزای پراکنده هوا به هماهنگی گوهر آتش گرائیده است، یا اینکه دودهای زمینی با هوا آمیخته‌اند و هوا در خشک بودن با زمین (خاک) هم‌آهنگ گشته است. زمین با کمترین گرمائی که در فصل بهار از اشعه خورشید دریافت می‌کند، رطوبت زیاده از حد لازم را که در زمستان دریافت کرده است از خود می‌راند. لیکن پاییز فاقد چنین حالتی است که هوا را با کمترین سرما، مرطوب کند و اگر تو می‌خواهی این راز را بهتر درک کنی بیا و بنگر که آیا مرطوب گشتن اجسام خشک در هوای سرد بهمان اندازه خشک شدن چیزهای مرطوب در هوای گرم است؟ اینٍ قیاس در حالتی است که سردی و گرمی هوا تقریباً یکسان و برابر باشند، آری اگر در این مسأله دقت کنی میفهمی که گرمی و ســـردی از لحاظ تأثیر گذاشتن‌شان متفاوت هستند. علاوه بر این عامل مؤثرتری هم وجود دارد و آن این که اگر رطوبت عامل مددکاری نداشته باشد که آن را نگه دارد، نه در هوای ســـرد دوام می‌آورد و نه در هوای گرم. و بدیهی است که خشکی به هیچ کمکی نیازمند نیســـت. مقصود از این که رطوبت در اجسامی که در برابر هوا قرار دارند و یا هوای مربوط اگر مددکاری نداشته باشد، دوام زیاد ندارد، این است که مفهوم «هوای بسیار سرد» ناظر است بر مقایسه آن با وضع بدن ما. ولی این هوای سرد که برای ما محسوس است حتی در سرزمین‌هایی که سرمایه قبل از ما به آن‌ها می‌رسد تا این حد سرد نیست که تحلیل هرگز در آن راه نیابد، بلکه در همه حال بر اثر نیروی حرارتی خورشید و اشعه ستارگان که در فضا هستند در حال گداختن است. اگر امدادی به سرما نرسد و گداختن استمرار یابد، خشکی بـــه زودی رخ می‌دهد. در بهاران، مقدار رطوبت تحلیل رفته بیشتر از رطوبت بخار شده است و به این علت گرمی و رطوبت کم و لطیف در ظاهر جو هســـت و گرمای شدید در دل زمین وجود دارد و بخش لطیفی از آن گرمی تا نزدیکی سطح زمین می‌آید. در زمستان بنا به معلوماتی که از علوم طبیعی اصلی کسب شده است درون زمین دارای گرمای بسیار شـــدید و گرمای جو اندک است. پس دو عاملٍ برای ایجاد رطوبت پدید می‌آید که عبارتند از اولاً تصعید و بعد تغلیظ، به ویژه که سرما نیز گوهر هوا را غلیظ می گرداند و موجبات تبدیل آن به حالت بخاری را فراهم می‌سازد.

اما در بهاران تحلیل رفتن هوا بیشتر از تبخیر آن است. گرمایی که در دل زمین وجود دارد بسیار کاهش می‌یابد و قســـمتی از آن به طرف سطح زمین روی می‌آورد. این بخش حرارت به وسیله دو عامل قوی‌تر از تبخیرکننده، یا چیزی که لطافت در تبخیر دارد دفع می‌شود و به سوی سطح زمین می‌آید. نیروی دفع کننده گرما که بر ماده تسلط دارد آن را لطیف می‌سازد. بر اثر این بخار کردن لطیف، گرمای جو زیاد می‌شود و گرمی افزایش یافته، سبب تحلیل رفتن می گردد.

اکثر عواملی را که در خشکانیدن، مرطوب کردن، تحلیل بردن و تبخیر شدن مؤثر هستند از نظر گذراندیم. اگر تک‌تک عوامل را از هم جدا کنیم و هر یک را جداگانه شرح دهیم می‌بینیم که برخی از آن‌ها ممکن است تاثیرات دیگری نیز داشته باشد که ما آن را بیان نکرده‌ایم. چون در بهاران ماده بالا رو و لطیف کننده زیاد نیست، مزاج بهار از لحاظ مقدار رطوبت و خشکی معتدل است و همچنین از حیث گرما و سرما در حالت اعتدال می‌باشد. هرچند مزاج بهار در اوایل فصل به سوی رطوبت گرایش بیشتری دارد و از اعتدال دور شده است، با این همه دوری بهار از اعتدال در اوایل فصل با دوری پاییز از اعتدال که به سوی خشک‌مزاجی گرایش دارد قابل قیاس نیست. گذشته از آن اگر کسی بگوید که پاییز از حیث گرمی و سردی دارای مزاج کاملاً معتدل نیست از حقیقت دور نشده است زیرا هوای پاییزی به علت خشکی زیادش آمادگی کامل برای پذیرش گرما دارد و با مزاج آتشینی که تابستان برای آن تدارک دیده است خود را هماهنگ می‌سازد. به این جهت نیم‌روزهای پاییز به روزهای گرم تابستان می‌مانند و می‌توان آن‌ها را نیم‌روز تابستانی نامید. شب‌ها و بامدادان پاییز سرد است، زیرا اولاً در پاییز خورشید از برابر ســـرما کناره گرفته است و ثانیاً هوای لطیف و نامتراکم، از سردی تأثیر زیاد می‌پذیرد. اما اعتدال مزاج بهار از لحاظ گرمی و سردی بیشتر از پاییز است، زیرا هوای بهار مانند هوای پاییز از گرما و سرما چندان تأثیرپذیری ندارد که خود را مانند پاییز با سبب هماهنگ سازد. شب‌ها و روزهای بهاری از حیث گرما و سرما زیاد متفاوت نیستند. اگر پرسیده شود چرا شب‌های پاییزی از شب‌های بهاری سردترند، در صورتی که هوای پاییز لطیف‌تر است و باید گرم‌تر باشد؟ در پاسخ می‌گوییم هوایی که بسیار رقیق باشد سرنوشتش مانند سرنوشت آبی است که بسیار رقیق است و سردی و گرمی بر آن زودتر اثر می‌گذارند. به همین علت است که اگر آب را گرم کنیم و آن را در سرما قرار دهیم تا یخ ببندد زودتر از آبی که قبلاً گرم نکرده‌ایم یخ می‌بندد، زیرا وقتی آب گرم می‌شود رقیق می گردد و سرما به سهولت در آن نفوذ می‌کند. علت این که بدن ما نسبت به سرمای بهاری چنان حساسیتی ندارد که نسبت به سرمای پاییزی دارد این است که بدن در بهاران از سرما به گرما آمده است و قبلاً به سرما عادت کرده بود، لیکن در پاییز عکس این مسأله صادق است. علاوه بر آن پاییز به طرف زمستان سیر می‌کند و بهار از زمستان دور شده است.

این نکته را نیز بدان که هر یک از فصول در هر منطقه از مناطق زمین، نوعی بیماری را برمی‌انگیزد. بر طبیب است که بیماری ویژه سرزمین‌های مختلف و تابع فصول مختلف را به خوبی بشناسد تا بتواند وسایل پیشگیری یا چاره‌جویی و معالجه آن‌ها را تدبیر نمایند. گاهی اتفاق می‌افتد که در یک روز معین حالت فصل معینی بروز می‌کند، روزی ممکن است زمستانی و روز دیگری تابستانی باشد؛ روزی پیش می‌آید که می‌توان آن را پاییزی نامید و سرانجام روز دیگری را می‌بینیم که در آن هم گرما و هم سرما هر دو عارض می‌شوند.

آیینه
محمدکاظم حسینیان

نوشته‌ای از دکتر محمدامین ریاحی

به یاد شصت‌سال پیش

در بهمن و اسفند ۸۳ بخشی از خاطرات دوست بسیار عزیز استاد دانشمند بزرگوار جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی در شصت‌سال پیش در دورهٔ دانشـــجویی ایشان در سال‌های ۱۳۲۶ ـ ۱۳۲۵ نقل شده بود که گویا اصلش در مجموعه‌ای به نام «مقالاتی در حدیث دیگران...» به چاپ رسیده و ضمن آن لطف بی‌دریغ استاد سبب شده بود که ابراز عنایت مبالغه‌آمیزی در مورد این ارادتمنـــد قدیم خود فرمایند و مثل همیشه شرمندهٔ عنایات ایشان شدم.

نام من رفته‌ست روزی بر لب جانان به سهو
اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز

حضرت استاد سهمی بیش از حق برای وطن‌پرستی بنده که فطری و طبیعی هر کس است قائل شده‌اند. واقعیت این است که در آن روزها همه ایرانیان در سراسر ایران (جز معدودی افراد ساده دل فریب خورده) آمادهٔ فداکاری در مقابل برنامه‌های ضد ایرانی روسها بودند. حتی در درون حزب توده که در آن سال‌ها حامی و مدافع تجزیه طلبان شناخته می‌شدند افراد آزاده و وطن‌پرست که نزدیک به اکثریت اعضای آن حزب را تشـــکیل می‌دادند مخالف بستگی رهبران خائن آن حزب به شوروی و توطئه تجزیه طلبی بودند. و ازجملهٔ آنها مرحوم خلیل ملکی و یارانش بودند که انشعاب کردند و این حرکت آنان پیش از تیتو (در یوگسلاوی) و ایمره ناگی (درمجارستان) و دو بچک (در چکسلواکی) و لخ والسا (در لهستان) و دیگران در جاهای دیگر، در گسستن از شوروی نخستین تو دهنی دندان‌شکن به تزار ســـرخ (استالین) بود و نشان می‌داد که ایرانی اگر کمونیست هم می‌شد دلش با ایران بود.

در آن غلیان شور و احساسات ملی، عده‌ای از داوطلبان جوان آذربایجانی با برنامه‌ریزی جمعیت آذربایجان (که من با آن ارتباطی نداشتم) از تهران به جبهه رفتند اما من این بخت و افتخار را نداشتم. چون مرد میدان جنگ نبودم و دستم به هیچ صورت با اسلحهٔ جنگی آشنا نبود.

نه خدمت نظام رفته بودم و نه ا هل شکار بودم که اقلاً با اسلحه شکاری تیراندازی کرده باشم، اسلحهٔ من قلم و زبان من بود.

درآن سال‌ها در اول همه سال تحصیلی دانشکده‌ها لیست ثبت‌نام شدگان را به اداره نظام وظیفه می‌فرستادند و برای آنها برگ معافی تحصیلی صادر می‌شد و کسانی حتی بدون نیت تحصیل در دانشکده‌ای نام‌نویسی می‌کردند و چون آزمـــون ورودی در کار نبود و مدت تحصیل در دانشگاه هم محدود نبود هزاران نفر هر سال بدین صورت معافی تحصیلی می‌گرفتند. از طرف دیگر بعد از ســـوم شـــهریور ۱۳۲۰و فروپاشی ارتش، بسیاری از مشمولین به خدمت نرفته بودند و غایب محسوب می‌شدند و این وضع مشکلات فراوانی در کار مردم و دولت ایجاد کرده بود. برای رفع مشکل مرحوم دکتر مصدق در ۱۳۳۰ قانونی را تصویب کرد که هر یک از مشمولین غایب با پرداخت یکصد تومان به حساب مخصوصی در بانک ملی معافی دائم از خدمت بگیرد. من هم بدین صورت معافی دائم گرفتم و همهٔ عمر از اینکه این خدمت ملی را انجام نداده‌ام و از تجربه سربازی محروم شده‌ام خودم را ملامت کرده‌ام.

روایت جبهه رفتن من تصور می‌کنم از اینجا به خاطرهٔ استاد راه یافته باشد که در مرحلهٔ اول پیشروی ارتش برای نجات آذربایجان، بعد از آنکـــه در روزهای اول و دوم آذرماه ۱۳۲۵ نیروهای ارتش در زنجان اســـتقرار یافتند، دولت ضمـــن یک دعوت عام از کلیهٔ مطبوعات (اعم از چپ و راست) خواست که از هر نشریه مدیر یا سردبیر یا خبرنگاری جزو یک کاروان مطبوعاتی به زنجان بروند و فجایع دموکراتها را ببینند و درد دل‌های زجر دیدگان را بشنوند و در بازگشت افکار عمومی را آگاه‌تر سازند. من هم که در آن روزها ضمن تحصیل در دانشکدهٔ ادبیات با روزنامهٔ کیهان همکاری می‌کردم از طرف آن روزنامه با قطار فوق‌العاده‌ای که ترتیب داده بودند و در روز ششم آذرماه از تهران به راه افتاد به زنجان رفتم و در آن یک هفته تلخ‌ترین و شیرین‌ترین ایام عمر را گذرانیدم: تلخی و غم جانسوز دیدن و شنیدن درددل خانواده‌های بیگناهی که فجیع‌ترین بلایا را تحمل کرده بودند، و لذت و شادی ملاحظه شور و احساسات وطن‌پرستانهٔ مردم زنجان. همین و همین. بنابراین باعملیات چریکی مطلقاً ارتباطی نداشتم.

بعد از انتشار خاطرات استاد در مجلهٔ بخارا به طور مکرر جوانانی از من می‌پرسند که ماجرای آذربایجان چه بود؟تازه فهمیدم به هر دلایلی که بوده حوادث آن روزها به‌ناحق از اذهان جوانان زدوده شده، این است که لازم دیدم به بهانهٔ نوشتهٔ استاد یادی از حوادث آن سالها بکنم.

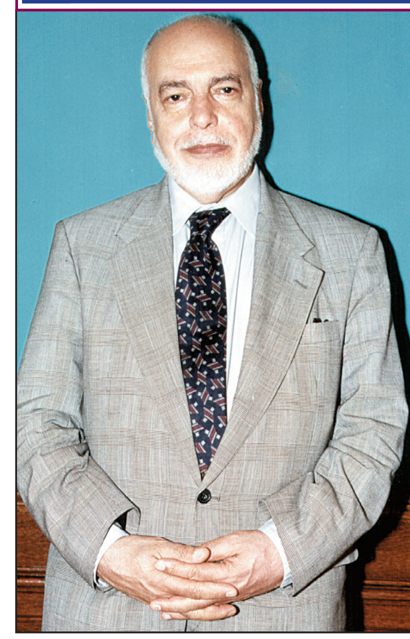
قبل از هر چیز باید بگویم روســـها هم مثل بعضی همســـایگان دیگر، همیشه چشم طمع به سرزمین ایران داشـــته‌اند. و نخستین تجاوزات قبائل روس را در کتاب جمال‌زاده به نام «تاریخ روابط ایران و روس» باید خواند. آخرین آنها اشغال ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ اســـت و پیش از آن فجایع روسیهٔ تزاری در دورهٔ اشغال شش‌ساله و نیمهٔ آذربایجان و ولایات شمالی در ۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۶ قمری مقارن با جنبش مشـــروطیت ایران تـــا پایان جنگ جهانی اول و پیش از آن جنگ‌های ایران و روس در دورهٔ فتحعلی شاه بود که به پیمان‌های شوم گلستان و ترکمانچای ختم شد و ایالات ایرانی قفقاز به دست روسها افتاد.

مردم ایران هرگز حسرت «هفده‌شهر» قفقاز را فراموش نکردند و ساکنان آن نواحی نیز همیشه دل به جانب ایران داشتند. مرحوم تقی‌زاده در سخنرانی معروف خود «تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت» در زمستان ۳۷ در باشگاه مهرگان خاطره‌ای از فرار خود به اروپا از راه قفقاز نقل کرد.

او می‌گفت: در حوالی گنجه در ایستگاهی از قطار پیاده شدم. دیدم پیرمرد فرتوتی با قد خمیده و ریش سفید نهال گردو می‌کارد. شیطنت جوانی‌ام گل کرد. نزدیک رفتم و گفتم پدرجان درخت گردو دیر رشـــد می‌کند و به بار می‌نشیند. عمر تو وفا نخواهد کرد که میوهٔ این درخت را ببینی، گفت: نه! من نخواهم مرد، و این امید مرا زنده نگاه خواهد داشت تا روزی ارتش ایران اینجا را آزاد نمایند و مرا دستگیر کنند که تو شصت هفتاد سال مالیات دولت علیه ایران را نپرداخته‌ای. و چون قادر به پرداخت نخواهم



■ دکتر ریاحی



■ دکتر مهدوی دامغانی

بود سربازان ایران مرا به این درخت خواهند بست و شلاقم خواهند زد. و من از شـــلاق سربازان ایران لذت خواهم برد. در اینجا ناطق بغض در گلویش گرفت و به گریه افتاد شنوندگان هم به گریه افتادند.

در سال ۱۳۱۴ شمسی دولت شوروی ضمن برنامه تصفیه‌های استالینی عده‌ای از آن ایرانیان را بعد از مصادرهٔ اموال‌شان به ایران راند و در میان آن خانواده‌های مظلوم ســـتمدیده عده‌ای از مأموران و جاسوسان خود را نیز به ایران فرستاد. در سوم شهریور ۱۳۲۰ که استان‌های شمالی ایران را اشغال کردند همان مأموران مخفی ناگهان اونیفورم پوشیدند و به اجرای برنامه‌های شوروی و آزار مردم بی‌پناه مشغول شدند. پادگان‌های نظامی و پاسگاه‌های انتظامی ایران برچیده شده بود و روسها با توزیع اسلحه میان عشایر و اشرار، امنیت را از میان برده بودند. روسها بلافاصله بعد از اشغال آذربایجان دکانی به نام جمعیت آذربایجان به دست علی شبستری گشودند و روزنامه‌ای به دو زبان با هدف تجزیهٔ آذربایجان به راه انداختند.

اندکی بعد دولت مرحوم ذکاء الملک فروغی پیمان سه جانبه را با اشغالگران امضا کرد و آنها را متعهد نمود که حداکثر شـــش ماه بعد از پایان جنگ با آلمان ایران را تخلیه‌کنند.

نیروهای آلمان در قلب روسیه پیش می‌رفتند و به ایران نزدیک‌تر می‌شدند. این بار اشغالگران مصلحت خود را در این می‌دیدند که پشـــت جبهه‌شان نظم و آرامش داشته باشد. این بود که از فشار خود کاستند و از بهار ۱۳۲۱ پادگان‌های نظامی و پاسگاه‌های انتظامی ایران در نواحی اشغالی به صورت ضعیفی به کار پرداختند.

از آن ســـو جبهه‌های جنگ روز بـــه روز به نفع متفقین تحول می‌یافت و هرچه روسها قوی‌تر و امیدوارتر می‌شدند بر فشار خود بر ایران می‌افزودند. از سال ۱۳۲۲ مداخلات و تحریکات روسها بیشتر شدت گرفت. هشت وکیل حزب توده به مجلس راه یافتند و در ۱۳۲۳ کافتا رادزه معاون وزارت خارجه شوروی به تهران آمد و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را داد و حزب توده تحت حمایت ارتش سرخ تظاهرات وسیعی را در تهران به راه انداخت. پیشنهاد روســـها از طرف دولت و مجلس رد شد و به این بهانه دشمنی آشکار روسها آغاز گردید. درسال‌های ۲۳ و ۲۴ فجایع روسها درآذربایجان به اوج رسید و مأمورین سیاسی آنها که جزو مهاجرین بی‌گناه رانده شده، به ایران راه یافته بودند صاحب اختیار امور گردیدند.

در اینجا ذکر خاطره‌ای از یک قهرمان شهید گمنام را بجا می‌دانم. در تابستان ۲۴ که دانشجوی دانشکدهٔ ادبیات تهران بودم و با استفاده از تعطیلات تابستانی به خوی رفته بودم یکی از همان مأموران شرور شوروی به نام مصطفی در آن شهر از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد. بالاخره یک روز جوانی به نام عبدالله باقری داد مردم را از آن جنایتکار گرفت و در مقابل کوماندانی روسها در میدان مرکزی شهر سینهٔ آن جاسوس منفور را درید و دوان دوان به شهربانی پناه برد و بازداشت گردید.

این حادثه بهانهٔ جدیدی به دست روسها داد که در رادیوهای مســـکو و باکو و روزنامه‌های حزب توده در تهران تبلیغات و حملات وسیعی بر ضد دولت ایران به راه اندازند. همه مردم نگران سرنوشت همشهری شجاع خود بودند. از تهران سپهبد امان‌الله جهانبانی (که گویا وزیر کشور بود) به خوی آمد و در شورای روسای ادارات شهر نظر دولت را ابلاغ کرد که چاره‌ای نیســـت بالاخره این جام زهر را باید نوشید و به خاطر حفظ ایران این قهرمان شجاع را به حکم دادگاه فدا کرد. روز ۲۴/۶/۱۶ آن جوان شجاع در کنار شهر تیرباران شد. در سوگ آن جوان مظلوم همان روز قطعه‌ای سرودم که در خوی دست به دست می‌گشت و در مجموعه «در راه نجات آذربایجان» چاپ اسفند ۱۳۲۵ صص ۴۲ ـ ۴۳ درج شده است از آن جمله است این دو بیت:

در ره عشق وطن خونین کفن بایست بود
شاهد ما این شهید پاک جان افـــشان ما
عشق مغرورانه می‌گوید در این سودا بلند
کشتهٔ ما بین و گر خواهی بیـــا میدان ما

و با بلند شدن صدای تیرها صدای ضجه و زاری مردم شهر را فرا گرفت. همگان سیاه‌پوش شدند و عزای خاموش عمومی تا ماهها ادامه داشت.

در همان روزها، روســـها تشکیل فرقهٔ دموکرات و برنامه‌های عملی برای تجزیـــهٔ آذربایجان را آغاز کرده بودند. اقدامات آنها به قدری آشکارا و گستاخانه بود که کسی در جزئیات ماجرا تردیدی نداشت چنگال خونین روسیهٔ استالینی همه جا عیان بود. چه در همان روزها در مطبوعات و چه بعدها در این شصت‌سال در کتاب‌ها بیان شده است و اخیراً نیز با همت محقق دل آگاه آقای کاوه بیات متن اوامر سری استالین در این باره افشا شده و فرمان مورخ ۱۵ تیرماه ۱۳۲۴ «دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه» خطاب به میرجعفر باقروف مجری طرح روســـها و «صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی» در مورد اقداماتی جهت سازمان‌دهی یک جنبش جدایی‌طلب در آذربایجان ایران و دیگر ایالات شمالی ایران در بیشتر مطبوعات منتشر گردیده است و قطعاً اسناد بیشتری از آرشیوهای سری شوروی انتشار خواهد یافت.

آنچه به یاد می‌آورم در ماجـــرای آذربایجان و در مقاومت در برابر نقشـــه‌های روس‌ها تمام طبقات مردم ایران یکدل و یکزبان بودند. در همه جای دنیا چنین است که احزاب و سیاستمداران اگر هم در موقع عادی دربارهٔ نحوهٔ اداره کشور خود اختلاف نظرهایی دارند، اما وقتی یک دولت خارجی حمله می‌کند و قصد تجزیهٔ قسمتی از سرزمین را دارد و تمامیت ارضی کشور مطرح است همگان اختلاف‌ها را کنار می‌گذارند و به اجماع می‌رسند و مثل یک تن واحد برابر دشمن می‌ایستند و می‌جنگند.

در برابر اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ و نقشهٔ روســـها برای تجزیه آذربایجان، از روز اول تا آخر ملت ایران به صورت یکپارچه از پیر و جوان و از زمامداران تا افراد عادی پایداری ورزیدند. و همه زمامداران مسئول نیز از اول کار تا آخر ماجرا وظیفه خود را به شایستگی انجام دادند. در آغاز کار دولت ذکاءالملک فروغی در پیمان سه جانبه اشغالگران را متعهد به تخلیه ایران در پایان جنگ نمود. در مرحلهٔ بعد مجلس چهاردهم دو پیشنهاد اساسی و حیاتی دکتر مصـــدق را تصویب کرد که اولاً در طول اشغال ایران انتخابات مجلس انجام نگیرد و ثانیاً طی مدت اشغال هیچ‌گونه مذاکره‌ای درباره نفت انجام نپذیرد. وقتی گستاخی روسها بالا گرفت دولت ایران به شورای امنیت شکایت کرد و رؤسای هیئت‌های نمایندگی ایران در آن شـــورا (تقی‌زاده در لندن و حسین علاء در نیویورک) با دیپلماسی صحیح توطئه روسها و مظلومیت ایران را به گوش جهانیان رسانیدند. در پایان ماجرا هم قوام‌السلطنه با اســـتفاده از مصوّبات مجلس چهاردهم و با تدابیر و بازی‌های هوشمندانهٔ سیاسی خود پوزهٔ استالین را به خاک مالید و دوست و دشمن را حیران هوش ایرانی و شایستگی سیاسی خود کرد. روش آن سیاستمدار هوشمند مجرّب چنان بود که نه تنها اســـتالین را اغفال کرد بلکه در ایران نیز این اشـــتباه در اذهان جای گرفته بود که او را روسها آورده‌اند و در تجزیهٔ آذربایجان همدســـت روسهاست. وجود عنصر مرموز خطرناکی مثل مظفر فیروز در کنار او هم این تصور را قوت می‌بخشید. من دانشجوی ساده‌دل بی‌خبر از پشت صحنهٔ سیاست که ظواهر کار را می‌دیدم حتّی بعد از نجات آذربایجان تحت‌تأثیر جوّ آن روز مقالات بسیاری در روزنامهٔ اختر شمال تبریز علیه قوام‌السلطنه منتشر کردم و نصایح و استدلال‌های استادم دکتر رضازاده شفق که به وطن‌پرستی او معتقد بود و همراهش به مسکو رفته بود و اشکهای شبانهٔ او را در ساعات ناامیدی از حلّ رضایت‌بخش مسئله دیده بود و از سیاست او خبر داشت قانعم نمی‌کرد. در ایـــن فرصت در روزهای آخر عمرم از نوشتن آن مقالات استغفار می‌کنم و به روان او درود می‌فرستم.

مجموع جریان در تاریخ ایـــران به عنوان فصول درخشان یک حماسهٔ بزرگ باقی خواهد ماند و البته عامل اصلی پیروزی ایران بیش از همه پایداری و وطن‌پرستی مردم عزیز آذربایجان بود که هرگز و در هیچ مرحله در اراده مردانه آنها فتوری راه نیافت و تســـلیم فشار بیگانه و اجامر و اوباش مزدور آنها نشـــدند. روان همهٔ رفتگان خدمتگزار شـــادباد و ایران در پناه لطف و عنایت یزدان جاودانه باد.

سفر نامه حج؛ دکتر جواد حدیدی

او می‌شنود آوازم

برهان هر پنج نفر را به حاجی صلواتی، مدیر یکی از کاروانهـــا، که مورد اعتمادش بود، معرفی کرد، و او، خرسند از این‌که امیرالحاج دوستان خود را به او سپرده است، در انجام دادن امور آنان کوشید. جزوه‌ای از مناسک حج در اختیارمان گذاشـــت. ارزش‌های والای سفر را برایشان برشمرد و ما را به خلوص نیت و خضوع در پیشگاه الهی دعوت کرد... از هر در سخن گفت، بجز از آنچـــه مقدر بود پیش آید و او خود نیز از آن چیزی نمی‌دانست.

گذرنامه‌ها خارج از نوبت صادر شـــد و فردای آن روز به منزل هر یک از ما جامه دانی فرســـتادند که نام و نشان و شمارهٔ‌کاروان ما روی آن نقش بسته بود. می‌بایست سه روز دیگر به سوی مقصد پرواز کنیم.

رفته رفته تردیدهای نخستین را به یک سو نهادم و اینک آتش اشتیاق در دلم زبانه می‌کشید. شوری در سر و در عین حال هراسی در دل داشتم. بیشتر به خلوت می‌نشستم و بیشتر به راز و نیاز با خدا می‌پرداختم. حال و هوایی داشتم و پیوســـته این اشعار را زیر لب زمزمه می‌کردم:

خرّم آن روز که پرواز کنم تا بر دوســـت
به هوای ســـر کویشَ پـــر و بالی بزنم

این دگرگونی من را برانگیخت که به دیدار کسانی که از من غباری بر دل گرفته بودند، بروم و با آنان از در آشتی درآیم. نخست، در این کار مردّد بودم. من که احساساتی نیرومند داشتم در پنهان کردن خشم و محبت خود نسبت به دیگران درمی‌ماندم. آنچه را می‌اندیشیدم آشکارا بر زبان می‌آوردم، و آنچه را نمی‌پسندیدم به آسانی رها می‌کردم. بارها با خود عهد کرده بودم که شکیبا و خویشتن‌دار باشم، ولی همیشه در این مبارزه شکست خورده بودم. بر این عقیده بودم که باید وظیفه‌ام را خوب انجام دهم و در ادای آن قصور نورزم. و آن‌گاه که به گمان خود چنین کرده بودم، دیگر به داوری دیگران وقعی نمی‌نهادم، و این از غرور و خودشیفتگی پنهانی من مایه می‌گرفت و باعث رنجش دوستانم می‌شد. پس به عذرخواهی نزد آنان رفتم و دل همه را به دست آوردم.

پایان

کشف
محمدجواد سالمی پاریزی

با یاد دکتر باستانی پاریزی-۳

پاریزی نویسی



■ سالمی پاریزی

خوانـــندگان محتـــرم کتاب‌های استاد، اطلاع دارند که اســـتاد روش خاصی در تحریر مقالات تاریخی خود داشـــته، محور بحـــث و موضوع از یک اندیشه، یک رشته تاریخی که حتی می‌تواند یک قصه عامیانه یا یک شـــعر که دارای مفهومی خاص بوده، آغاز و سپس با جمع مطالب پیرامون آن و حتی بعضی مواقع از وجود یک رشـــته نازک با فاصله ارتبـــاط کمتری با موضوع در نهایت تبدیل بـــه واقعیتی بـــر مبنای مطالـــب تاریخی مقرون به واقع با ذکر مســـتندات آن گردد شـــاید این نوع نگارش تاریخ (پاریزی نویسی) از دیدگاه عده‌ای قابل توجه نباشد و نیز حتی مواجه با ایراد گردد ولی نباید فراموش گردد این نحوه تاریخ نگاری یک حسن دارد که در این نوشته جات فرد خواننده به هر موضوعی که علاقمند باشد برخورد می‌کند یا به تعبیری دیگر این نوع نگارش همانند لباس چهل تکه یا خرقه هزار بخیه‌ای می‌ماند که هر تکه آن زیبایی خود را دارد که ضمن آن خواننده هم توجه به قصه متن موضوع نموده و هم دسترسی به شعری نایاب یافته و هم در نهایت بخشی از مرز و بوم شهر و کشور خود را مشاهده کرده و در واقع نسبت به تاریخ ملی و محلی و حتی هویت شخصی خود شناخت حاصل کرده، در یک مقاله استاد از موسیقی، عرفان، انسان، حیوان، اشیاء در زمان و مکان خاص یا مشابه بحث شده، از انسان‌های فرهیخته و صاحب نام از انسان‌هایی که فقط زندگی کرده‌اند از مکان‌هایی که شاید نسل بعدی ساکنان آن از بردن نام آن مکان پرهیز می‌کردند از روستا، از آب و هوایش، از قنواتش، از درختانش و از انسان‌هایش، از نحوه درآمد آنان و از تأثیر رفتار حاکمان وقت،از حضور و نقش زنان در تاریخ ذکر مطلب شـــده است. استاد سعی کرده رفتار و منش و بینش یک روستازاده را نقاشی کند و تجربه گذشتگان را بنویسد که فرد خواننده بداند و چنانچه بخواهد بتواند از تجربه گذشتگان، اجتماع آدمیان استفاده برد و به دیده تحقیق به آنها نگاه کرده و بهره‌برداری نماید تا دیگر تکرار و تجدید تجربه آزمون و خطاهای مجدد صورت نپذیرد.

هر که ناموخت از گذشت روزگار
نیـــز نـــاموزدزهیـــچ آموزگـــار
دانش اندر دل چراغ روشن است
ور همه به بر تن تو خویشتن است[۱۷]

استاد نوشته‌اند که «بگذریم از اینکه آنچه به نام تاریخ، مخلص به خورد خوانندگان می‌دهم، شاید هم از دقتی که لازمه تاریخ‌نویسی است برخوردار نباشد که از شاخی به شاخی پریدن است و تکیه بر افسانه‌ها و قصه‌ها به قول دوستی عبور من از گذرگاه تاریخ، عبور (هابر کرافتی) است. یعنی تماس با ریشه تاریخ ندارد، حرف آن دوست صحیح است ولی در سنگلاخ و باتلاق تاریخی ما که زیر پای محکم خیلی کم است چاره‌ای جز جهش و خیز و پرتاب نیست. در تاریخ ایران باید با افسانه و روایت شاخخیز برداشت تا به مقصد رسید. همان‌طور که به قول آن فرنگی در تابلوهای میناتور ایرانی رنگ‌ها خیز برمی‌دارند تا تبدیل به نور شوند.[۱۸] استاد عنوان کرده که خدا رحمت کند همسرم را همیشه می‌گفت «مرگ تو البته بعد از صدو بیست سال باید در شب یلدا باشد که تا صبح بتوانی پاسخگوی نکیر و منکر باشی به خاطر این همه حرف راست و دورغ به اسم تاریخ پشت سر مردم زده‌ای» استاد در مقاله‌ای تاریخی «به عبرت نظر کن به آل مظفر» از سرگذشت سلسله‌های ایرانی که در ماجراهای تاریخی مشابهی بوده‌اند مواردی را ذکر و عنوان کرده‌اند. ایشان در واقع آغاز حرکت و پیدایش یک سلسله را که با چه هدفی و منظوری بوده افرادیکه در این اهداف ذی مدخل و مرتبط بوده اند، قید و سپس حرکت نهایی و اوج آن حکومت و در ادامه چگونگی علل و نقش شخصیت‌ها و سایر عوامل طبیعی و غیره موثر در سقوط و زوال آن حکومت را ذکر کرده‌اند.

از سرسلسله پادشاه هخامنشیان، کوروش هخامنشی تا آخرین پادشاه آن داریوش سوم، از اولین پادشاه ساسانیان، اردشیر بابکان، تا یزدگرد سوم، از خاندان رویگران صفاری و اولین حاکم آن، یعقوب لیث تـــا آخرین بازمانده این خاندان، خلف‌ابن احمد در مورد طغرل بزرگ سلجوقی آغازدهنده حکومت و پادشاهی سلجوقیان و نیز در خصوص شاه اسماعیل اول، شکل‌دهنده حکومت صفویان تا آخرین فرداین سلسله، یعنی شاه سلطان‌حسین صفوی و همچنین از آغامحمد خان قاجار و آخرین بازمانده این خانواده، احمد شـــاه قاجار عنوان کرده‌اند که چون در این مقال درج کلیه مطالب امکان نداشته،و اکتفا به مواردی می گردد که مرتبط با تاریخ کرمان بوده و شاهزادگان آن به نحوی تأثیر مؤثری در آن داشته‌اند. «روزی که کوروش هخامنشی پا به سارد گذاشت، خود یک‌لاقبا در میدان جنگ می جنگید و چون اسبش کشته شد و او در جنگ اینچنین پیاده ماند، سرداری از سرداران وفادارش که واقعاً ایمان به فداکاری کوروش داشت، پیش‌آمد و اسب خود را تسلیم کوروش کرد. این بزرگ‌ترین فداکاری در یک جنگ است. اما قریب ۳۰۰ سال بعد، روزی که دارای سوم به جنگ اسکندر می‌رفت، آنقدر زر و زیور همراه خود و زنانش بود که اسکندر به سربازان خود رو کرد و گفت:بروید و این زینت‌ها را از این زنان بگیرید. چنانچه می‌دانید عاقبت دارا به دست دو تن از سرداران مقرب وفادار خودش کشته شد نه به تیغ دشمن[۱۹] «روزی که اردشیر بابکان به طرف استخر می‌رفت، خودش بود و زنش که او را بر ترک اسب خود نشانده بود اما روزی که یزدگرد سوم از برابر اعراب می گریخت» آنچه گوهر و زرینه و سیمینه داشت برگفت و با پسران و زنان خود و هزار طباخ و هزار سگ‌بان و هزار یوزبان و هزار بازیار به اصفهان و سپس به کرمان رفت»[۲۰] «لشکریان طغرل بزرگ سلجوقی روزی که نیشابور را گشودند، کافورهایی را که در خانه مردم دیدند نمک پنداشتند و می گفتند این نمک چقدر تلخ است و طغرل سوم روزی که به میدان جنگ دشمن رفت، چنان مست بود که از مستی گرزی را که می‌بایست بر سر دشمن بکوبد، بر پای اسب خود، یعنی در واقع بر سر خود کوبید».[۲۱]

آسیای هفت‌سنگ دومین کتاب از هفتی‌های استاد است. که اولین تاریخ نشـــر آن در سال ۱۳۵۲ بوده. آسیای هفت‌سنگ مشتمل بر ۹ فصل است. سرآغاز آن با مقدمه‌ای که با خط خوش استاد است تحریر یافته است. اســـتاد در این مقدمه نوشته: «سنگ روی سنگ» زاهدی به آســـیابی رسید، آسیابان گفت نوبت تو امروز نیست، بار را برگردان و چهار روز دیگر بیا تا گندمت آرد شود. زاهد گفت: من مردی خداشناسم. مرا از نوبت خارج گیر و گندمم را آرد کن وگرنه ممکن است به درگاه خدا بنالم مبادا به نفرین من سنگ آسیابت دو تا شود و آسیاب از کار افتد. پیر آسیابان گفت: زاهد عزیز از خدا بخواه که در آسیاب قدرت خویش بار تو را هم الساعه آرد کند و از نوبت و منت من برهاند. به دوستی گفتم آسیابی در تاریخ یافته‌ام که با هفت سنگ می‌چرخیده است. گفت اگر همت داری آسیابی بیاب که بدون سنگ بچرخد. در دنیایی که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود آسیاب هفت‌سنگ دارد به چاپ پنجم می‌رســـد و آرزوی من این است که قبل از آنکه آسیاب چرخ کلید کلون آسیاب حیات مخلص را به بام فراموشی بیفکند و پیش از آنکه سنگ مزار خاکپوش این مشت استخوان شود چاپ هفتم آسیاب هفت‌سنگ از هفت دروازه کتاب بگذرد.[۲۲]

ادامه دارد

پانویس:
۱۷و ۱۸ـخاتون هفت قلعه ص ۲۴ / ۱۹ـ ص ۶۰/ ۲۰ـ ص۶۰ / ۲۱ـ ص۶۰ ـ ۸۹ ـ ص ۲۱۱ ـ ۱۷ ـ رودکـــی ســـمر قندی/ ۲۲ـ ص ۱۲ مقدمه چاپ پنجم آســـیای هفت سنگ سال ۱۳۶۶ استاد پاریزی و ۲۴ ص ۱۶۲.

کاوش

با یاد و خاطره استاد باستانی پاریزی

یاد آن شب که صبا...

برای عرض ادب و احترام و احوالپرســـی و تبریک سال نو اول فروردین ماه سال قبل به منزل استادباستانی پاریزی در تهران تلفن کردم. متأسفانه این باراستاد در وضعیت مساعدی که قادر به پاسخگویی باشند قرارنداشتند. ضمن ابلاغ سلام و تبریک برایشان آرزوی ســـلامتی کردم غافل ازآنکه بزودی و برای همیشه ازفیض وجود استادی بزرگ، ادیب و مورخی ایران‌دوست محروم خواهیم شد. چند روز بعد که خبر پرواز جاودانه ایشان منتشر شد به هیچوجه باورم نمی‌شـــد که آن استاد نجیب، خوشخو، خوشرو و خوش‌سخن دیگردر میان ما نیست.

ایشان را دوســـت داشتیم و داریم، همانگونه که همه شـــاگردان و کســـانی که او را می‌شناختند و با نوشته‌های ایشان آشنایی داشتند دوستش می‌داشتند، اقوام و بســـتگان که جای خود دارد. با آن سادگی و بی‌آلایشی ظاهر و پاکی و پیراستگی باطن، با آن کلام شیرین و روان و طنزی ملیح، پالوده و نه درشتناک و با مقالات و نوشته‌های متقن و کتب و تألیفات مفید و جذاب به طوری که تا به پایان نمی‌رساندی زمین ننهادی با اشاره‌ای هر چند کوتاه و به مطلبی درباره کرمان و یا اشخاص و بزرگان کرمانی. با آن اشعار لطیف و زیبا با مضامین بکر و بیادماندنی از غزل و رباعی و دوبیتی و...

گویند بر لبش اثر ســـالک است من
گویم خدابرای من اعجاز کرده است
یعنی بـــه روی رخ نازکتر از گلش
جایی برای بوسه من باز کرده است

شعر زیبای «آلبوم» استاد را در اوان جوانی نوشته بودم و در پشـــت جلد آلبوم عکسهای سیاه و سفید آنوقت چســـبانده بودم و همیشه از خواندن آن لذت می‌بردم.

به آلبوم شـــبی تا سحر نظر کردم
به یاد عمر گذشته، شبی سحر کردم
به یاد بود عزیزان، دمی بســـر بردم
شبی، دو مرتبه با عمر رفته سر کردم
مناظری ز حیات گذشـــته را دیدم
بدیدم آن همه و دیده پر گهر کردم
الی آخر...
حیات ماهمه غیر از فسانه چیزی نیست
من این فسانه دراین جزوه مختصر کردم

آری او ادیبی مورخ و مورخی صاحب سبک و شاعری نازک‌طبع، اندیشمندی فرهیخته و روزنامه‌نگار و طنزپردازی بی‌نظیر بود.

اساتید محترم همکاران و همشهریان، شاگردان و دوســـتداران آن‌مرحوم و خصوصاً اهل قلم هرچه شایسته و بایسته ایشان بود کم و بیش به قلم آوردند و در پاسداشت مقام وی قلم‌فرسایی فرمودند. دیگر جایی برای امثال من نیست لکن از آنجا که هر چه درباره ایشان و بزرگان و اساتید این مرز و بوم نوشته شود باز هم حق مطلب ادا نمی‌گردد به خود اجازه دادم تا با ذکر خاطره‌ای از آن بزرگوار به پیشگاه ایشان ادای احترام کنم.

روزی در دفتر دوســـتی در خدمت جمعی از دوستداران استاد میهمان بودیم و از محضر ایشان حظی وافر بردیم و از حافظه معجزه‌آسای ایشان بهره‌مند شدیم. در بازگشت در خواست کردم به من افتخار دهند تا ایشان را به مقصد برسانم. در این ملازمت ادیب و شاعر گرانمایه جناب آقای دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی نیز افتخار همراهی داشتند. بنده رانندگی می کردم و از هر طرف حرف و سخنی پیش آمد و جناب استاد پاریزی به مطلب مهمی اشاره فرمودند که از باب آشنایی با روحیه لطیف ایشان و ثبت در تاریخ بازگو می کنم.

استاد فرمودند آسید علی می‌خواستم امروز که فرصتی پیش آمده است مطلبی را یادآور شوم. یادت هست پس از جلسه‌ای که در شهریور۱۳۵۲ داشتیم و تو از وضع اداره کشـــور و حکومت به تندی انتقاد کردی و با آن ماشین قراضه‌ات مرا به مقصد رساندی؟ روز بعد دستگیر و زندانی شدی. دلهره داشتم که یک وقت تصور نکرده باشی من حرفی زده باشم که باعث گرفتاری تو شده باشد. استاد گرمارودی فرمودند والله چنین تصوری در ذهن من هم خطور نکرده است چه رسد که چنین ظن و گمانی به شما داشته باشم آنها دنبال من بودند و مرا دستگیر کردند.

استاد باستانی فرمودند چون فکر کردم شاید چنین گمانی بوده باشد یادآور شدم تا رفع ابهام شود و سپس برای موفقیت دکتر گرمارودی دعا کردند و کارهای ایشان را ستودند.استاد سیدعلی گرمارودی در ششم شهریور ۱۳۵۲ دستگیر و زندانی شدند و همزمان با پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ آزاد گردیدند. خداوند ایشان را حفظ فرماید انشاءالله.

مطلب دیگری که از ایشـــان سؤال کردم زمان و مکان سرودن شعر زیبای «یاد آن شب که صبا بر سر ما گل می‌ریخت» بود که یکی از اشعار لطیف، به یادماندَنی و بسیار زیبای ادبیات معاصر فارسی است و اکثر ایرانیان آن‌را شنیده و از حفظ دارند. ایشان فرمودند این شعر را در روزگار جوانی در بهاری دل‌انگیز در «پاریز» و با الهام از گلریزان شکوفه‌های بهاری درختان میوه در منزل پدری خود سروده‌اند.

عرض کردم در بزرگداشت مرحوم صبا استاد بنان با صدای مخملی خود آن شعر زیبا را خوانده و جاودانه کرده است ایشان فرمودند بلی ولی بهترین و زیباترین اجرای آن به نظر من ســـالها پیش توسط هنرمندان و خواننده‌ای افغانی (خراسانی) در رادیو کابل صورت گرفت که خود من هم ضبطی از آن را در اختیار ندارم.

ای کاش اگر موجود و ممکن باشد برادران افغانی ما نسخه‌ای از آن اجرا را برای یادبود و تکریم استاد به صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران برای پخش و ضبط در سوابق تاریخی (آرشیو ملی) ارائه دهند و یا خود به طریقی پخش کنند و در دسترس دوستداران استاد قرار دهند.این خاطره مربوط به تابستان سال ۱۳۷۸ در تهران بود که از حافظه نقل شد.

روح و روانش شاد و یادش گرامی باد

سید محمدرضا فاطمی ـ لندن

آیینه
محمدکاظم حسینیان

نوشته‌ای از دکتر محمدامین ریاحی

به یاد شصت سال پیش

در بهمن و اسفند ۸۳ بخشی از خاطرات دوست بسیار عزیز استاد دانشمند بزرگوار جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی در شصت‌سال پیش در دورهٔ دانشجویی ایشان در سال‌های ۱۳۲۶ ـ ۱۳۲۵ نقل شده بود که گویا اصلش در مجموعه‌ای به نام «مقالاتی در حدیث دیگران...» به چاپ رسیده و ضمن آن لطف بی‌دریغ استاد سبب شده بود که ابراز عنایت مبالغه‌آمیزی در مورد این ارادتمند قدیم خود فرمایند و مثل همیشه شرمندهٔ عنایات ایشان شدم.

نام من رفته‌ست روزی بر لب جانان به سهو
اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز

حضرت استاد سهمی بیش از حق برای وطن‌پرستی بنده که فطری و طبیعی هر کس است قائل شده‌اند. واقعیت این است که در آن روزها همه ایرانیان در سراسر ایران (جز معدودی افراد ساده دل فریب خورده) آمادهٔ فداکاری در مقابل برنامه‌های ضد ایرانی روسها بودند. حتی در درون حزب توده که در آن سال‌ها حامی و مدافع تجزیه طلبان شناخته می‌شدند افراد آزاده و وطن‌پرست که نزدیک به اکثریت اعضای آن حزب را تشکیل می‌دادند مخالف بستگی رهبران خائن آن حزب به شوروی و توطئه تجزیه طلبی بودند. و ازجملهٔ آنها مرحوم خلیل ملکی و یارانش بودند که انشعاب کردند و این حرکت آنان پیش از تیتو (در یوگسلاوی) و ایمره ناگی (درمجارستان) و دو بچک (در چکسلواکی) و لخ والسا (در لهستان) و دیگران در جاهای دیگر، در گسستن از شوروی نخستین تو دهنی دندان‌شکن به تزار سرخ (استالین) بود و نشان می‌داد که ایرانی اگر کمونیست هم می‌شد دلش با ایران بود.

در آن غلیان شور و احساسات ملی، عده‌ای از داوطلبان جوان آذربایجانی با برنامه‌ریزی جمعیت آذربایجان (که من با آن ارتباطی نداشتم) از تهران به جبهه رفتند اما من این بخت و افتخار را نداشتم. چون مرد میدان جنگ نبودم و دستم به هیچ صورت با اسلحهٔ جنگی آشنا نبود.

نه خدمت نظام رفته بودم و نه ا هل شکار بودم که اقلاً با اسلحه شکاری تیراندازی کرده باشم، اسلحهٔ من قلم و زبان من بود.

درآن سال‌ها در اول همه سال تحصیلی دانشکده‌ها لیست ثبت‌نام شدگان را به اداره نظام وظیفه می‌فرستادند و برای آنها برگ معافی تحصیلی صادر می‌شد و کسانی حتی بدون نیت تحصیل در دانشکده‌ای نام‌نویسی می‌کردند و چون آزمون ورودی در کار نبود و مدت تحصیل در دانشگاه هم محدود نبود هزاران نفر هر سال بدین صورت معافی تحصیلی می‌گرفتند. از طرف دیگر بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰و فروپاشی ارتش، بسیاری از مشمولین به خدمت نرفته بودند و غایب محسوب می‌شدند و این وضع مشکلات فراوانی در کار مردم و دولت ایجاد کرده بود. برای رفع مشکل مرحوم دکتر مصدق در ۱۳۳۰ قانونی را تصویب کرد که هر یک از مشمولین غایب با پرداخت یکصد تومان به حساب مخصوصی در بانک ملی معافی دائم از خدمت بگیرد. من هم بدین صورت معافی دائم گرفتم و همهٔ عمر از اینکه این خدمت ملی را انجام نداده‌ام و از تجربه سربازی محروم شده‌ام خودم را ملامت کرده‌ام.

روایت جبهه رفتن من تصور می‌کنم از اینجا به خاطرهٔ استاد راه یافته باشد که در مرحلهٔ اول پیشروی ارتش برای نجات آذربایجان، بعد از آنکه در روزهای اول و دوم آذرماه ۱۳۲۵ نیروهای ارتش در زنجان استقرار یافتند، دولت ضمن یک دعوت عام از کلیهٔ مطبوعات (اعم از چپ و راست) خواست که از هر نشریه مدیر یا سردبیر یا خبرنگاری جزو یک کاروان مطبوعاتی به زنجان بروند و فجایع دموکراتها را ببینند و درد دل‌های زجر دیدگان را بشنوند و در بازگشت افکار عمومی را آگاه‌تر سازند. من هم که در آن روزها ضمن تحصیل در دانشکدهٔ ادبیات با روزنامهٔ کیهان همکاری می‌کردم از طرف آن روزنامه با قطار فوق‌العاده‌ای که ترتیب داده بودند و در روز ششم آذرماه از تهران به راه افتاد به زنجان رفتم و در آن یک هفته تلخ‌ترین و شیرین‌ترین ایام عمر را گذرانیدم: تلخی و غم جانسوز دیدن و شنیدن درددل خانواده‌های بیگناهی که فجیع‌ترین بلایا را تحمل کرده بودند، و لذت و شادی ملاحظه شور و احساسات وطن‌پرستانهٔ مردم زنجان. همین و همین. بنابراین با عملیات چریکی مطلقاً ارتباطی نداشتم.

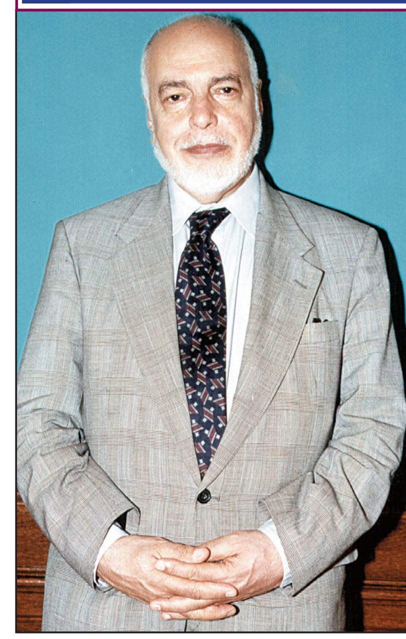
بعد از انتشار خاطرات استاد در مجلهٔ بخارا به طور مکرر جوانانی از من می‌پرسند که ماجرای آذربایجان چه بود؟تازه فهمیدم به هر دلایلی که بوده حوادث آن روزها به‌ناحق از اذهان جوانان زدوده شده، این است که لازم دیدم به بهانهٔ نوشتهٔ استاد یادی از حوادث آن سالها بکنم.

قبل از هر چیز باید بگویم روسها هم مثل بعضی همسایگان دیگر، همیشه چشم طمع به سرزمین ایران داشته‌اند. و نخستین تجاوزات قبائل روس را در کتاب جمال‌زاده به نام «تاریخ روابط ایران و روس» باید خواند. آخرین آنها اشغال ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ است و پیش از آن فجایع روسیهٔ تزاری در دورهٔ اشغال شش‌ساله و نیمهٔ آذربایجان و ولایات شمالی در ۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۶ قمری مقارن با جنبش مشروطیت ایران تا پایان جنگ جهانی اول و پیش از آن جنگ‌های ایران و روس در دورهٔ فتحعلی شاه بود که به پیمان‌های شوم گلستان و ترکمانچای ختم شد و ایالات ایرانی قفقاز به دست روسها افتاد.

مردم ایران هرگز حسرت «هفده شهر» قفقاز را فراموش نکردند و ساکنان آن نواحی نیز همیشه دل به جانب ایران داشتند. مرحوم تقی‌زاده در سخنرانی معروف خود «تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت» در زمستان ۳۷ در باشگاه مهرگان خاطره‌ای از فرار خود به اروپا از راه قفقاز نقل کرد.

او می‌گفت: در حوالی گنجه در ایستگاهی از قطار پیاده شدم. دیدم پیرمرد فرتوتی با قد خمیده و ریش سفید نهال گردو می‌کارد. شیطنت جوانی‌ام گل کرد. نزدیک رفتم و گفتم پدرجان درخت گردو دیر رشد می‌کند و به بار می‌نشیند. عمر تو وفا نخواهد کرد که میوهٔ این درخت را ببینی، گفت: نه! من نخواهم مرد، و این امید مرا زنده نگاه خواهد داشت تا روزی ارتش ایران اینجا را آزاد نمایند و مرا دستگیر کنند که تو شصت هفتاد سال مالیات دولت علیه ایران را نپرداخته‌ای. و چون قادر به پرداخت نخواهم


دکتر ریاحی


دکتر مهدوی دامغانی

بود سربازان ایران مرا به این درخت خواهند بست و شلاقم خواهند زد. و من از شلاق سربازان ایران لذت خواهم برد. در اینجا ناطق بغض در گلویش گرفت و به گریه افتاد شنوندگان هم به گریه افتادند.

در سال ۱۳۱۴ شمسی دولت شوروی ضمن برنامه تصفیه‌های استالینی عده‌ای از آن ایرانیان را بعد از مصادرهٔ اموال‌شان به ایران راند و در میان آن خانواده‌های مظلوم ستمدیده عده‌ای از مأموران و جاسوسان خود را نیز به ایران فرستاد. در سوم شهریور ۱۳۲۰ که استان‌های شمالی ایران را اشغال کردند همان مأموران مخفی ناگهان اونیفورم پوشیدند و به اجرای برنامه‌های شوروی و آزار مردم بی‌پناه مشغول شدند. پادگان‌های نظامی و پاسگاه‌های انتظامی ایران برچیده شده بود و روسها با توزیع اسلحه میان عشایر و اشرار، امنیت را از میان برده بودند. روسها بلافاصله بعد از اشغال آذربایجان دکانی به نام جمعیت آذربایجان به دست علی شبستری گشودند و روزنامه‌ای به دو زبان با هدف تجزیهٔ آذربایجان به راه انداختند.

اندکی بعد دولت مرحوم ذکاء الملک فروغی پیمان سه جانبه را با اشغالگران امضا کرد و آنها را متعهد نمود که حداکثر شش ماه بعد از پایان جنگ با آلمان ایران را تخلیه‌کنند.

نیروهای آلمان در قلب روسیه پیش می‌رفتند و به ایران نزدیک‌تر می‌شدند. این بار اشغالگران مصلحت خود را در این می‌دیدند که پشت جبهه‌شان نظم و آرامش داشته باشد. این بود که از فشار خود کاستند و از بهار ۱۳۲۱ پادگان‌های نظامی و پاسگاه‌های انتظامی ایران در نواحی اشغالی به صورت ضعیفی به کار پرداختند.

از آن سو جبهه‌های جنگ روز به روز به نفع متفقین تحول می‌یافت و هرچه روسها قوی‌تر و امیدوارتر می‌شدند بر فشار خود بر ایران می‌افزودند. از سال ۱۳۲۲ مداخلات و تحریکات روسها بیشتر شدت گرفت. هشت وکیل حزب توده به مجلس راه یافتند و در ۱۳۲۳ کافتا رادزه معاون وزارت خارجه شوروی به تهران آمد و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را داد و حزب توده تحت حمایت ارتش سرخ تظاهرات وسیعی را در تهران به راه انداخت. پیشنهاد روسها از طرف دولت و مجلس رد شد و به این بهانه دشمنی آشکار روسها آغاز گردید. درسال‌های ۲۳ و ۲۴ فجایع روسها درآذربایجان به اوج رسید و مأمورین سیاسی آنها که جزو مهاجرین بی‌گناه رانده شده، به ایران راه یافته بودند صاحب اختیار امور گردیدند.

در اینجا ذکر خاطره‌ای از یک قهرمان شهید گمنام را بجا می‌دانم. در تابستان ۲۴ که دانشجوی دانشکدهٔ ادبیات تهران بودم و با استفاده از تعطیلات تابستانی به خوی رفته بودم یکی از همان مأموران شرور شوروی به نام مصطفی در آن شهر از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد. بالاخره یک روز جوانی به نام عبدالله باقری داد مردم را از آن جنایتکار گرفت و در مقابل کوماندانی روسها در میدان مرکزی شهر سینهٔ آن جاسوس منفور را درید و دوان دوان به شهربانی پناه برد و بازداشت گردید.

این حادثه بهانهٔ جدیدی به دست روسها داد که در رادیوهای مسکو و باکو و روزنامه‌های حزب توده در تهران تبلیغات و حملات وسیعی بر ضد دولت ایران به راه اندازند. همه مردم نگران سرنوشت همشهری شجاع خود بودند. از تهران سپهبد امان‌الله جهانبانی (که گویا وزیر کشور بود) به خوی آمد و در شورای روسای ادارات شهر نظر دولت را ابلاغ کرد که چاره‌ای نیست بالاخره این جام زهر را باید نوشید و به خاطر حفظ ایران این قهرمان شجاع را به حکم دادگاه فدا کرد. روز ۲۴/۶/۱۶ آن جوان شجاع در کنار شهر تیرباران شد. در سوگ آن جوان مظلوم همان روز قطعه‌ای سرودم که در خوی دست به دست می‌گشت و در مجموعه «در راه نجات آذربایجان» چاپ اسفند ۱۳۲۵ صص ۴۲ ـ ۴۳ درج شده است از آن جمله است این دو بیت:

در ره عشق وطن خونین کفن بایست بود
شاهد ما این شهید پاک جان افشان ما
عشق مغرورانه می‌گوید در این سودا بلند
کشتهٔ مابین و گر خواهی بیا میدان ما

و با بلند شدن صدای تیرها صدای ضجه و زاری مردم شهر را فرا گرفت. همگان سیاه‌پوش شدند و عزای خاموش عمومی تا ماهها ادامه داشت.

در همان روزها، روسها تشکیل فرقهٔ دموکرات و برنامه‌های عملی برای تجزیهٔ آذربایجان را آغاز کرده بودند. اقدامات آنها به قدری آشکارا و گستاخانه بود که کسی در جزئیات ماجرا تردیدی نداشت چنگال خونین روسیهٔ استالینی همه جا عیان بود. چه در همان روزها در مطبوعات و چه بعدها در این شصت‌سال در کتاب‌ها بیان شده است و اخیراً نیز با همت محقق دل آگاه آقای کاوه بیات متن اوامر سری استالین در این باره افشا شده و فرمان مورخ ۱۵ تیرماه ۱۳۲۴ «دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه» خطاب به میرجعفر باقروف مجری طرح روسها و «صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی» در مورد اقداماتی جهت سازمان‌دهی یک جنبش جدایی‌طلب در آذربایجان ایران و دیگر ایالات شمالی ایران در بیشتر مطبوعات منتشر گردیده است و قطعاً اسناد بیشتری از آرشیوهای سری شوروی انتشار خواهد یافت.

آنچه به یاد می‌آورم در ماجرای آذربایجان و در مقاومت در برابر نقشه‌های روس‌ها تمام طبقات مردم ایران یکدل و یکزبان بودند. در همه جای دنیا چنین است که احزاب و سیاستمداران اگر هم در موقع عادی دربارهٔ نحوهٔ اداره کشور خود اختلاف نظرهایی دارند، اما وقتی یک دولت خارجی حمله می‌کند و قصد تجزیهٔ قسمتی از سرزمین را دارد و تمامیت ارضی کشور مطرح است همگان اختلاف‌ها را کنار می‌گذارند و به اجماع می‌رسند و مثل یک تن واحد برابر دشمن می‌ایستند و می‌جنگند.

در برابر اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ و نقشهٔ روسها برای تجزیه آذربایجان، از روز اول تا آخر ملت ایران به صورت یکپارچه از پیر و جوان و از زمامداران تا افراد عادی پایداری ورزیدند. و همه زمامداران مسئول نیز از اول کار تا آخر ماجرا وظیفه خود را به شایستگی انجام دادند. در آغاز کار دولت ذکاءالملک فروغی در پیمان سه جانبه اشغالگران را متعهد به تخلیه ایران در پایان جنگ نمود. در مرحلهٔ بعد مجلس چهاردهم دو پیشنهاد اساسی و حیاتی دکتر مصدق را تصویب کرد که اولاً در طول اشغال ایران انتخابات مجلس انجام نگیرد و ثانیاً طی مدت اشغال هیچ‌گونه مذاکره‌ای درباره نفت انجام نپذیرد. وقتی گستاخی روسها بالا گرفت دولت ایران به شورای امنیت شکایت کرد و رؤسای هیئت‌های نمایندگی ایران در آن شورا (تقی‌زاده در لندن و حسین علاء در نیویورک) با دیپلماسی صحیح توطئه روسها و مظلومیت ایران را به گوش جهانیان رسانیدند. در پایان ماجرا هم قوام‌السلطنه با استفاده از مصوّبات مجلس چهاردهم و با تدابیر و بازی‌های هوشمندانهٔ سیاسی خود پوزهٔ استالین را به خاک مالید و دوست و دشمن را حیران هوش ایرانی و شایستگی سیاسی خود کرد. روش آن سیاستمدار هوشمند مجرّب چنان بود که نه تنها استالین را اغفال کرد بلکه در ایران نیز این اشتباه در اذهان جای گرفته بود که او را روسها آورده‌اند و در تجزیهٔ آذربایجان همدست روسهاست. وجود عنصر مرموز خطرناکی مثل مظفر فیروز در کنار او هم این تصور را قوت می‌بخشید. من دانشجوی ساده‌دل بی‌خبر از پشت صحنهٔ سیاست که ظواهر کار را می‌دیدم حتّی بعد از نجات آذربایجان تحت‌تأثیر جوّ آن روز مقالات بسیاری در روزنامهٔ اختر شمال تبریز علیه قوام‌السلطنه منتشر کردم و نصایح و استدلال‌های استادم دکتر رضازاده شفق که به وطن‌پرستی او معتقد بود و همراهش به مسکو رفته بود و اشکهای شبانهٔ او را در ساعات ناامیدی از حلّ رضایت‌بخش مسئله دیده بود و از سیاست او خبر داشت قانعم نمی‌کرد. در این فرصت در روزهای آخر عمرم از نوشتن آن مقالات استغفار می‌کنم و به روان او درود می‌فرستم.

مجموع جریان در تاریخ ایران به عنوان فصول درخشان یک حماسهٔ بزرگ باقی خواهد ماند و البته عامل اصلی پیروزی ایران بیش از همه پایداری و وطن‌پرستی مردم عزیز آذربایجان بود که هرگز و در هیچ مرحله در اراده مردانه آنها فتوری راه نیافت و تسلیم فشار بیگانه و اجامر و اوباش مزدور آنها نشدند. روان همهٔ رفتگان خدمتگزار شادباد و ایران در پناه لطف و عنایت یزدان جاودانه باد.

کشف
محمدجوادسالمی پاریزی

بایاد دکترباستانی پاریزی-۳

پاریزی نویسی


سالمی پاریزی

خوانندگان محترم کتاب‌های استاد، اطلاع دارند که استاد روش خاصی در تحریر مقالات تاریخی خود داشته، محور بحث و موضوع از یک اندیشه، یک رشته تاریخی که حتی می‌تواند یک قصه عامیانه یا یک شعر که دارای مفهومی خاص بوده، آغاز و سپس با جمع مطالب پیرامون آن و حتی بعضی مواقع از وجود یک رشته نازک با فاصله ارتباط کمتری با موضوع در نهایت تبدیل به واقعیتی بر مبنای مطالب تاریخی مقرون به واقع با ذکر مستندات آن گردد شاید این نوع نگارش تاریخ (پاریزی نویسی) از دیدگاه عده‌ای قابل توجه نباشد و نیز حتی مواجه با ایراد گردد ولی نباید فراموش گردد این نحوه تاریخ نگاری یک حسن دارد که در این نوشته جات فرد خواننده به هر موضوعی که علاقمند باشد برخورد می‌کند یا به تعبیری دیگر این نوع نگارش همانند لباس چهل تکه یا خرقه هزار بخیه‌ای می‌ماند که هر تکه آن زیبایی خود را دارد که ضمن آن خواننده هم توجه به قصه متن موضوع نموده و هم دسترسی به شعری نایاب یافته و هم در نهایت بخشی از مرز و بوم شهر و کشور خود را مشاهده کرده و در واقع نسبت به تاریخ ملی و محلی و حتی هویت شخصی خود شناخت حاصل کرده، در یک مقاله استاد از موسیقی، عرفان، انسان، حیوان، اشیا ء در زمان و مکان خاص یا مشابه بحث شده، از انسان‌های فرهیخته و صاحب نام از انسان‌هایی که فقط زندگی کرده‌اند از مکان‌هایی که شاید نسل بعدی ساکنان آن از بردن نام آن مکان پرهیز می‌کردند از روستا، از آب و هوایش، از قنواتش، از درختانش و از انسان‌هایش، از نحوه درآمد آنان و از تأثیر رفتار حاکمان وقت،از حضور و نقش زنان در تاریخ ذکر مطلب شده است. استاد سعی کرده رفتار و منش و بینش یک روستازاده را نقاشی کند و تجربه گذشتگان را بنویسد که فرد خواننده بداند و چنانچه بخواهد بتواند از تجربه گذشتگان، اجتماع آدمیان استفاده برد و به دیده تحقیق به آنها نگاه کرده و بهره‌برداری نماید تا دیگر تکرار و تجدید تجربه آزمون و خطاهای مجدد صورت نپذیرد.

هر که ناموخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار
دانش اندر دل چراغ روشن است
ور همه به بر تن تو خویشتن است[17]

استاد نوشته‌اند که «بگذریم از اینکه آنچه به نام تاریخ، مخلص به خورد خوانندگان می‌دهم، شاید هم از دقتی که لازمه تاریخ‌نویسی است برخوردار نباشد که از شاخی به شاخی پریدن است و تکیه بر افسانه‌ها و قصه‌ها به قول دوستی عبور من از گذرگاه تاریخ، عبور (هابر کرافتی) است. یعنی تماس با ریشه تاریخ ندارد، حرف آن دوست صحیح است ولی در سنگلاخ و باتلاق تاریخی ما که زیر پای محکم خیلی کم است چاره‌ای جز جهش و خیز و پرتاب نیست. در تاریخ ایران باید با افسانه و روایت شاذخیز برداشت تا به مقصد رسید. همان‌طور که به قول آن فرنگی در تابلوهای مینیاتور ایرانی رنگ‌ها خیز برمی‌دارند تا تبدیل به نور شوند.[18] استاد عنوان کرده که خدا رحمت کند همسرم را همیشه می‌گفت «مرگ تو البته بعد از صدو بیست سال باید در شب یلدا باشد که تا صبح بتوانی پاسخگوی نکیر و منکر باشی به خاطر این همه حرف راست و دورغ به اسم تاریخ پشت سر مردم زده‌ای» استاد در مقاله‌ای تاریخی «به عبرت نظر کن به آل مظفر» از سرگذشت سلسله‌های ایرانی که در ماجراهای تاریخی مشابهی بوده‌اند مواردی را ذکر و عنوان کرده‌اند. ایشان در واقع آغاز حرکت و پیدایش یک سلسله را که با چه هدفی و منظوری بوده افرادیکه در این اهداف ذی مدخل و مرتبط بوده اند، قید و سپس حرکت نهایی و اوج آن حکومت و در ادامه چگونگی علل و نقش شخصیت‌ها و سایر عوامل طبیعی و غیره موثر در سقوط و زوال آن حکومت را ذکر کرده‌اند.

از سرسلسله پادشاه هخامنشیان، کوروش هخامنشی تا آخرین پادشاه آن داریوش سوم، از اولین پادشاه ساسانیان، اردشیر بابکان، تا یزدگرد سوم، از خاندان رویگران صفاری و اولین حاکم آن، یعقوب لیث تا آخرین بازمانده این خاندان، خلف‌ابن احمد در مورد طغرل بزرگ سلجوقی آغازدهنده حکومت و پادشاهی سلجوقیان و نیز در خصوص شاه اسماعیل اول، شکل‌دهنده حکومت صفویان تا آخرین فرد این سلسله، یعنی شاه سلطان‌حسین صفوی و همچنین از آغامحمد خان قاجار و آخرین بازمانده این خانواده، احمد شاه قاجار عنوان کرده‌اند که چون در این مقال درج کلیه مطالب امکان نداشته،و اکتفا به مواردی می‌گردد که مرتبط با تاریخ کرمان بوده وشاهزادگان آن به نحوی تأثیر مؤثری در آن داشته‌اند. «روزی که کوروش هخامنشی پا به سارد گذاشت، خود یک‌لاقبا در میدان جنگ می‌جنگید و چون اسبش کشته شد و او در جنگ اینچنین پیاده ماند، سرداری از سرداران وفادارش که واقعاً ایمان به فداکاری کوروش داشت، پیش‌آمد و اسب خود را تسلیم کوروش کرد. این بزرگ‌ترین فداکاری در یک جنگ است. اما قریب ۳۰۰ سال بعد، روزی که دارای سوم به جنگ اسکندر می‌رفت، آنقدر زر و زیور همراه خود و زنانش بود که اسکندر به سربازان خود رو کرد و گفت: بروید و این زینت‌ها را از این زنان بگیرید. چنانچه می‌دانید عاقبت دارا به دست دو تن از سرداران مقرب وفادار خودش کشته شد نه به تیغ دشمن[19] «روزی که اردشیر بابکان به طرف استخر می‌رفت، خودش بود و زنش که او را بر ترک اسب خود نشانده بود اما روزی که یزدگرد سوم از برابر اعراب می‌گریخت» آنچه گوهر و زرینه و سیمینه داشت برگفت و با پسران و زنان خود و هزار طباخ و هزار سگ‌بان و هزار یوزبان و هزار بازیار به اصفهان و سپس به کرمان رفت»[20] «لشکریان طغرل بزرگ سلجوقی روزی که نیشابور را گشودند، کافورهایی را که در خانه مردم دیدند نمک پنداشتند و می‌گفتند این نمک چقدر تلخ است و طغرل سوم روزی که به میدان جنگ دشمن رفت، چنان مست بود که از مستی گرزی را که می‌بایست بر سر دشمن بکوبد، بر پای اسب خود، یعنی در واقع بر سر خود کوبید».[21]

آسیای هفت‌سنگ دومین کتاب از هفتی‌های استاد است. که اولین تاریخ نشر آن در سال ۱۳۵۲ بوده. آسیای هفت‌سنگ مشتمل بر ۹ فصل است. سرآغاز آن با مقدمه‌ای که با خط خوش استاد است تحریر یافته است. استاد در این مقدمه نوشته: «سنگ روی سنگ» زاهدی به آسیابی رسید، آسیابان گفت نوبت تو امروز نیست، بار را برگردان و چهار روز دیگر بیا تا گندمت آرد شود. زاهد گفت: من مردی خداشناسم. مرا از نوبت خارج گیر و گندمم را آرد کن وگرنه ممکن است به درگاه خدا بنالم مبادا به نفرین من سنگ آسیابت دو تا شود و آسیاب از کار افتد. پیر آسیابان گفت: زاهد عزیز از خدا بخواه که در آسیاب قدرت خویش بار تو را هم الساعه آرد کند و از نوبت و منت من برهاند. به دوستی گفتم آسیابی در تاریخ یافته‌ام که با هفت سنگ می‌چرخیده است. گفت اگر همت داری آسیابی بیاب که بدون سنگ بچرخد. در دنیایی که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود آسیاب هفت‌سنگ دارد به چاپ پنجم می‌رسد و آرزوی من این است که قبل از آنکه آسیاب چرخ کلید کلون آسیاب حیات مخلص را به بام فراموشی بیفکند و پیش از آنکه سنگ مزار خاکپوش این مشت استخوان شود چاپ هفتم آسیاب هفت‌سنگ از هفت دروازه کتاب بگذرد.[22]

ادامه دارد

پانویس:
۱۷و ۱۸–خاتون هفت قلعه ص ۲۴ / ۱۹ـ ص ۶۰/ ۲۰ـ ص۶۰ / ۲۱ـ ص۶۰ ـ ۸۹ ـ ص ۲۱۱ ـ ۱۷ ـ رودکی سمر قندی/ ۲۲ـ ص ۱۲ مقدمه چاپ پنجم آسیای هفت سنگ سال ۱۳۶۶ استاد پاریزی و ۲۴ ص ۱۶۲.

سفرنامه حج؛دکتر جواد حدیدی

او می‌شنود آوازم

برهان هر پنج نفر را به حاجی صلواتی، مدیر یکی از کاروانها، که مورد اعتمادش بود، معرفی کرد، و او، خرسند از این‌که امیرالحاج دوستان خود را به او سپرده است، در انجام دادن امور آنان کوشید. جزوه‌ای از مناسک حج در اختیارمان گذاشت. ارزش‌های والای سفر را برایشان برشمرد و ما را به خلوص نیت و خضوع در پیشگاه الهی دعوت کرد... از هر در سخن گفت، بجز از آنچه مقدر بود پیش آید و او خود نیز از آن چیزی نمی‌دانست.

گذرنامه‌ها خارج از نوبت صادر شد و فردای آن روز به منزل هر یک از ما جامه دانی فرستادند که نام و نشان و شمارهٔ‌کاروان ما روی آن نقش بسته بود. می‌بایست سه روز دیگر به سوی مقصد پرواز کنیم.

رفته رفته تردیدهای نخستین را به یک سو نهادم و اینک آتش اشتیاق در دلم زبانه می‌کشید. شوری در سر و در عین حال هراسی در دل داشتم. بیشتر به خلوت می‌نشستم و بیشتر به راز و نیاز با خدا می‌پرداختم. حال و هوایی داشتم و پیوسته این اشعار را زیر لب زمزمه می‌کردم:

خرّم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

این دگرگونی من را برانگیخت که به دیدار کسانی که از من غباری بر دل گرفته بودند، بروم و با آنان از در آشتی درآیم. نخست، در این کار مردّد بودم. من که احساساتی نیرومند داشتم در پنهان کردن خشم و محبت خود نسبت به دیگران درمی‌ماندم. آنچه را می‌اندیشیدم آشکارا بر زبان می‌آوردم، و آنچه را نمی‌پسندیدم به آسانی رها می‌کردم. بارها با خود عهد کرده بودم که شکیبا و خویشتن‌دار باشم، ولی همیشه در این مبارزه شکست خورده بودم. بر این عقیده بودم که باید وظیفه‌ام را خوب انجام دهم و در ادای آن قصور نورزم. و آن‌گاه که به گمان خود چنین کرده بودم، دیگر به داوری دیگران وقعی نمی‌نهادم، و این از غرور و خودشیفتگی پنهانی من مایه می‌گرفت و باعث رنجش دوستانم می‌شد. پس به عذرخواهی نزد آنان رفتم و دل همه را به دست آوردم.

پایان

کاوش

با یادو خاطره استاد باستانی پاریزی

یاد آن شب که صبا...

برای عرض ادب و احترام و احوالپرسی و تبریک سال نو اول فروردین ماه سال قبل به منزل استادباستانی پاریزی در تهران تلفن کردم. متأسفانه این باراستاد در وضعیت مساعدی که قادر به پاسخگویی باشند قرارنداشتند. ضمن ابلاغ سلام و تبریک برایشان آرزوی سلامتی کردم غافل ازآنکه بزودی و برای همیشه ازفیض وجود استادی بزرگ، ادیب و مورخی ایران‌دوست محروم خواهیم شد. چند روز بعد که خبر پرواز جاودانه ایشان منتشر شد به هیچوجه باورم نمی‌شد که آن استاد نجیب، خوشخو، خوشرو و خوش‌سخن دیگر در میان ما نیست.

ایشان را دوست داشتیم و داریم، همانگونه که همه شاگردان و کسانی که او را می‌شناختند و با نوشته‌های ایشان آشنایی داشتند دوستش می‌داشتند، اقوام و بستگان که جای خود دارد. با آن سادگی و بی‌آلایشی ظاهر و پاکی و پیراستگی باطن، با آن کلام شیرین و روان و طنزی ملیح، پالوده و نه درشتناک و با مقالات و نوشته‌های متقن و کتب و تألیفات مفید و جذاب به طوری که تا به پایان نمی‌رساندی زمین ننهادی با اشاره‌ای هر چند کوتاه و به مطلبی درباره کرمان و یا اشخاص و بزرگان کرمانی. با آن اشعار لطیف و زیبا با مضامین بکر و بیادماندنی از غزل و رباعی و دوبیتی و...

گویند بر لبش اثر سالک است من
گویم خدابرای من اعجاز کرده است
یعنی به روی رخ نازکتر از گلش
جایی برای بوسه من باز کرده است

شعر زیبای «آلبوم» استاد را در اوان جوانی نوشته بودم و در پشت جلد آلبوم عکسهای سیاه و سفید آنوقت چسبانده بودم و همیشه از خواندن آن لذت می‌بردم.

به آلبوم شبی تا سحر نظر کردم
به یاد عمر گذشته، شبی سحر کردم
به یاد بود عزیزان، دمی بسر بردم
شبی، دو مرتبه با عمر رفته سر کردم
مناظری ز حیات گذشته را دیدم
بدیدم آن همه و دیده پر گهر کردم
الی آخر...
حیات ما همه غیر از فسانه چیزی نیست
من این فسانه در این جزوه مختصر کردم

آری او ادیبی مورخ و مورخی صاحب سبک و شاعری نازک‌طبع، اندیشمندی فرهیخته و روزنامه‌نگار و طنزپردازی بی‌نظیر بود.

اساتید محترم همکاران و همشهریان، شاگردان و دوستداران آن‌مرحوم و خصوصاً اهل قلم هرچه شایسته و بایسته ایشان بود کم و بیش به قلم آوردند و در پاسداشت مقام وی قلم‌فرسایی فرمودند. دیگر جایی برای امثال من نیست لکن از آنجا که هر چه درباره ایشان و بزرگان و اساتید این مرز و بوم نوشته شود باز هم حق مطلب ادا نمی‌گردد به خود اجازه دادم تا با ذکر خاطره‌ای از آن بزرگوار به پیشگاه ایشان ادای احترام کنم.

روزی در دفتر دوستی در خدمت جمعی از دوستداران استاد میهمان بودیم و از محضر ایشان حظی وافر بردیم و از حافظه معجزه‌آسای ایشان بهره‌مند شدیم. در بازگشت در خواست کردم به من افتخار دهند تا ایشان را به مقصد برسانم. در این ملازمت ادیب و شاعر گرانمایه جناب آقای دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی نیز افتخار همراهی داشتند. بنده رانندگی می‌کردم و از هر طرف حرف و سخنی پیش آمد و جناب استاد پاریزی به مطلب مهمی اشاره فرمودند که از باب آشنایی با روحیه لطیف ایشان و ثبت در تاریخ بازگو می‌کنم.

استاد فرمودند آسید علی می‌خواستم امروز که فرصتی پیش آمده است مطلبی را یادآور شوم. یادت هست پس از جلسه‌ای که در شهریور۱۳۵۲ داشتیم و تو از وضع اداره کشور و حکومت به تندی انتقاد کردی و با آن ماشین قراضه‌ات مرا به مقصد رساندی؟ روز بعد دستگیر و زندانی شدی. دلهره داشتم که یک وقت تصور نکرده باشی من حرفی زده باشم که باعث گرفتاری تو شده باشد. استاد گرمارودی فرمودند والله چنین تصوری در ذهن من هم خطور نکرده است چه رسد که چنین ظن و گمانی به شما داشته باشم آنها دنبال من بودند و مرا دستگیر کردند.

استاد باستانی فرمودند چون فکر کردم شاید چنین گمانی بوده باشد یادآور شدم تا رفع ابهام شود و سپس برای موفقیت دکتر گرمارودی دعا کردند و کارهای ایشان را ستودند.استاد سیدعلی گرمارودی در ششم شهریور ۱۳۵۲ دستگیر و زندانی شدند و همزمان با پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ آزاد گردیدند. خداوند ایشان را حفظ فرماید انشاءالله.

مطلب دیگری که از ایشان سؤال کردم زمان و مکان سرودن شعر زیبای «یاد آن شب که صبا بر سر ما گل می‌ریخت» بود که یکی از اشعار لطیف، به یادماندَنی و بسیار زیبای ادبیات معاصر فارسی است و اکثر ایرانیان آن‌را شنیده و از حفظ دارند. ایشان فرمودند این شعر را در روزگار جوانی در بهاری دل‌انگیز در «پاریز» و با الهام از گلریزان شکوفه‌های بهاری درختان میوه در منزل پدری خود سروده‌اند.

عرض کردم در بزرگداشت مرحوم صبا استاد بنان با صدای مخملی خود آن شعر زیبا را خوانده و جاودانه کرده است ایشان فرمودند بلی ولی بهترین و زیباترین اجرای آن به نظر من سالها پیش توسط هنرمندان و خواننده‌ای افغانی (خراسانی) در رادیو کابل صورت گرفت که خود من هم ضبطی از آن را در اختیار ندارم.

ای کاش اگر موجود و ممکن باشد برادران افغانی ما نسخه‌ای از آن اجرا را برای یادبود و تکریم استاد به صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران برای پخش و ضبط در سوابق تاریخی (آرشیو ملی) ارائه دهند و یا خود به طریقی پخش کنند و در دسترس دوستداران استاد قرار دهند.این خاطره مربوط به تابستان سال ۱۳۷۸ در تهران بود که از حافظه نقل شد.

روح و روانش شاد و یادش گرامی باد

سید محمدرضا فاطمی ـ لندن

دربارهٔ فاطمه سیاح

اولین بانوی استاد

شرح

ادامه از صفحه اول

در زمینهٔ احقاق حقّ بانوان و ارتقای سطح علمی و فرهنگی آنان تلاش بسیار کرد و چهرهٔ شاخصی یافت. پس از تشکیل «حزب زنان ایران» در سال ۱۳۲۲ش(که سال بعد به شورای زنان ایران تغییر نام داد)، به عنوان عضو دبیرخانه و منشی آن انتخاب شد(قویمی، ص ۱۶۹). در سال ۱۳۲۳ش، از طرف حزب، برای سخنرانی، به ترکیّه سفر کرد. در سال ۱۳۲۴ش، نخستین شمارهٔ مجلّهٔ حزب را، با همکاری زهرا خانلری، فروغ حکمت، سیمین دانشور، ژاله و هاجر تربیت، منتشر کرد. در همین سال، همراه صفیّهٔ فیروز، از سوی شورای زنان برای شرکت در کنگرهٔ «زن و صلح» به پاریس سفر کرد. در سال ۱۳۲۵ش به ریاست هیئت مدیرهٔ انجمن معاونت عمومی زنان شهر تهران رسید و به عضویّت کمیته مرکزی سازمان زنان ایران و جمعیت شیر و خورشید سرخ بانوان ایران درآمد (میر انصاری، ج۵،ص ۳۴۸). سلسله مقالات او، که با عنوان «مقام زن در ادبیات و اجتماع» در مجلات مهر و ایران امروز، از ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹ ش، به چاپ رسید، معرف دیدگاه او راجع به نقش و جایگاه زنان نویسنده در تاریخ ادبیات است. مقالات تحلیلی و تطبیقی او درباره نقش زنان در هنر و ادبیات جهان بخش مهمی از نوشته‌های او را تشکیل می‌دهد و با نقش اجتماعی او، به عنوان یک فعال حقوق زنان، همخوانی دارد.

بخش عمده‌ای از وقت فاطمه سیاح به تدریس می‌گذشت. او معلمی «جدی و پرکار بود، و با دانشجویان تا آن حدکار می‌کرد که اطمینان یابد دیگر مشکلی ندارند، و آنها را تا آن اندازه راهنمایی می‌کرد که بتوانند در زمینه تخصصشان رساله و مقاله بنویسند» (آرین‌پور،ص ۱۷۵ ـ ۱۷۶). در مقام استاد، دانشجویانی پرورد که بسیاری از آنها چهره‌های نام‌آوری شدند؛ از جمله می‌توان به سیمین دانشور اشاره کرد که رساله دکتری خود را، با عنوان «علم الجمال و جمال در ادبیات فارسی تا قرن هفتم هجری»، با او گذراند و پس از مرگ او، با بدیع‌الزمان فروزانفر به پایان رساند (دانشور، ص۹۳۶). دانشور درباره او می‌گوید: «خانم سیاح را من [از دیگر استادان دانشکده ادبیات]مستثنی می‌کنم، پنج‌سال زیر دستش کار می‌کردم، هر چه کردم مدیون اویم، هر چه هستم مدیون اویم، اولین قصه‌ای که نوشتم برای او خواندم... گفت تو دانشمند نشو، دکترای ادبیات نگیر، قصه دیگران را نگو بگذار قصه ترا بگویند» (همان، ص ۹۷۸).

سیاح فعالیت ادبی خود را با نوشتن مقاله برای نشریات فرهنگی شروع کرد و تا پایان عمر ادامه داد. با انتشار ماهنامه ادبی پیام نو (۱۳۲۳ش)، به اهتمام انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، به عضویت هیئت تحریریه آن درآمد و مقالات متعددی در آن به چاپ رساند. سیاح را می‌توان از جمله نخستین منتقدان ایرانی دانست که به مبادی و اساس نقد جدید توجه نشان داده‌اند. در دوره حیاتش «تنها کسی است که می‌توان او را به معنای اخص» «منتقد ادبی» دانست (دهقانی، ص ۲۹۲). هم از این روست که در «نخستین کنگره نویسندگان ایران»(۱۳۲۵ش) سخنرانی خود را، با عنوان «وظیفه انتقاد در ادبیات» به معرفی «نقد ادبی» و اهمیت آن در پیشرفت ادبیات اختصاص داد.

مقالات ادبی او را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: نوشته‌هایی در تاریخ ادبیات، مثل مقالاتی که درباره شاهنامه و فردوسی نوشته شده است و از نظر ادبیات تطبیقی نیز حائز اهمیت است. این مقالات، که از قلت آشنایی او با ادبیات کهن فارسی حکایت دارد، «تماماً متکی بر اقوال و آثار مستشرقان فرنگ [البته با نگاهی انتقادی به دستاورد آنها] است و اثری از مراجعه نویسنده به منابع فارسی در آنها دیده نمی‌شود» (همان، ص۲۹۳). ظاهراً سیاح با زبان فارسی آشنایی کامل نداشت و مقالات خود را به زبان روسی می‌نوشت. بعد کسانی آن را به فارسی بر می‌گردانیدند (آرین‌پور، ص ۱۷۵؛ سبحانی،ص۴۹).


فاطمه سیاح

اما یکی از شاگردانش می‌گوید: «فارسی را که به زبان پدریش بود و به عنوان هفتمین زبان، آموخته بود، اندکی با لهجه، ولی درست و پاکیزه، حرف می‌زد» (هروی، ص ۶۸) به هر حال، روش‌شناسی او در این مقالات نشانه سعی در یافتن راه تازه‌ای برای بررسی ادبیات کلاسیک است. به همین سبب است که، برای قضاوت درباره آثار و افکار شاعران، به وقایع تاریخی ـ اقتصادی زمانه تالیف اثر اهمیت خاصی می‌دهد، و می‌کوشد تا آن را با توجه به مقتضیات اجتماعی بررسی کند.

او نخستین منتقد ایرانی است که به شکلی نظام‌یافته درباره تاریخ تطور رمان و سبک نویسندگانی چون بالزاک، داستایفسکی، پوشکین و چخوف به بحث و ارائه نظر پرداخته است. نوشته‌هایش درباره شخصیت‌های ادبی برجسته جهان نشان‌دهنده دانش گسترده او درباره رمان‌نویسی و مکتب‌های ادبی است.

نخستین مقاله‌ای که در ایران منتشر کرد،«کیفیت رمان» (روزنامه ایران،بهمن ۱۳۱۲ش)، «حاکی از معرفتی همه جانبه و کمیاب در عهد خویش است» (سپانلو، ص ۲۶۵). سیاح این مقاله را در پاسخ به نظر سید احمد کسروی نوشت. او، در مجله پیمان، رمان نویسی را «دروغ پردازی و افسانه‌بافی» خوانده،نوشتن و خواندن آن را تباه ساختن عمر دانسته و رای به پاره کردن و سوزاندن رمان داده بود و تنها برخی از رمان‌های تاریخی را، به سبب نقشی که می‌توانند در برانگیختن غرور ملی داشته باشند، مستثنی کرده بود (کسروی، ص ۷ ـ ۸).

سیاح،ضمن نشان دادن کم‌دانشی کسروی از تاریخ رمان اروپایی، کوشید تا او را متوجه جنبه تخیلی رمان کند:«هرگاه بخواهیم در حقیقت دوستی این همه مبالغه به خرج دهیم، باید از صنایع مستظرفه چشم بپوشیم، چه صنعت[هنر]هرگز ترسیم حقیقی طبیعت نبوده و نخواهد بود». اگر چنین باشد «ادبیات را باید براندازیم و تاریخ را به جای آن بگذاریم... اما نیک که بنگریم، در می‌یابیم تاریخ نیز از حقیقت صرف عاری است و دلیلش آنکه هر مورخی قضایای تاریخی را به نوع دیگری بیان کرده است» (سیاح، ص ۲۴۶). در چند اظهارنظر کوتاه درباره ادبیات معاصر ایران، رمان و نمایشنامه را انواع ادبی روزگار نو می‌داند و آرزو می‌کند که ادبیات فارسی در این زمینه هم، مثل شعر،رونقی یابد (همان،ص ۲۵۳) علل ضعف نثر نوین فارسی را بر می‌شمارد و راه پیشرفت آن را منوط به تلاش نویسندگان برای مشاهده عینی و واقع گرایانه زندگی،از دیدگاهی تازه، می‌داند. از همین رو، بر آن است که وظیفه نقد ادبی ایجاد «وسیله بسط و توسعه رئالیسم» است (همان، ص ۲۷۶).

تاکید بر وظیفه اجتماعی ادبیات «به عنوان عامل تعلیم و تربیت جامعه» به تدریج سبب شد که او را منتقدی عقیدتی بشناسند. در مقالاتی که پیش از سال ۱۳۲۰ ش نوشته است شاهد سعهٔ صدر بیشتری در پذیرش استقلال ادبیات از اجتماعیاتیم. از جمله در مقاله‌ای درباره مادام دو استال (۱۷۶۶ ـ ۱۸۱۷ م)، بانوی نویسنده فرانسوی، می‌گوید: او ارتباط تکامل ادبی با تکامل اقتصادی را زیاد ساده و مختصر گرفته است. حال آن که ابداع ادبی رابطه پیچیده‌ای با مجموع اوضاع اجتماعی عصر پیدایش خود دارد (همان، ص ۹۶)، اما به تدریج از رئالیسم سوسیالیستی، به عنوان پیشروترین دیدگاه در هر دو زمینه خلاقیت و نقد ادبی، ستایش می‌کرد؛ و از آن به عنوان مترقی‌ترین شیوه ادبی معاصر نام می‌برد و آن را «مرحله نوین تکامل رئالیسم سده نوزدهم اروپا» می‌دانست (همان، ص ۲۷۵). به طوری که مقاله او درباره شولوخوف را می‌توان نمونه‌ای از یک نوشته سفارشی در تبلیغ «رئالیسم سوسیالیستی» دانست. سیاح فرهیخته محیط ادبی ـ اجتماعی شوروی بود و، متاثر از منتقدانی چون بلینسکی، چرنیشفسکی و نظریه پردازان حزبی، نگرشی تاریخی و جامعه‌شناختی نسبت به ادبیات داشت. برای ادبیات به عنوان یک «عامل مهم اجتماعی»، وظیفه‌ای جز «خدمت به جامعه و خلق» قائل نبود، و همواره معتقد به هدایت ادبیات به سمت اخلاق و واقع‌گرایی بود. سخن او در مقاله «وظیفه انتقاد در ادبیات» می‌توان بیانیه نقدی اقتدارگرایانه دانست. نوع برتر نقد از نظر سیاح «انتقاد انتظامی» است که «قواعد و اصول و هدف‌هایی را وضع می‌کند باید مجموع ادبیات از آن تبعیت نماید« (همان، ص ۲۷۰). آراء سیاح، با وجود قابلیت‌های او به عنوان منتقد ادبی، توجه چندانی برنینگیخت. علت آن شاید کوتاهی عمر ادبی او بوده است. عمده وقت او به تدریس گذشت و مجموع مقالاتش از چند صد صفحه تجاوز نکرد. نکته دیگر اینکه «افکار و تربیت سوسیالیستی» و دانش ادبی اروپایی او، در کنار اطلاع اندکش از ادبیات کهن فارسی (دهقانی، ص ۲۹۲ ـ ۲۹۳). در جامعه ادبی ایران، که عمدتاً درگیر تتبع در متون کهن بود، بازتابی نیافت. اما شاید بتوان مهم‌ترین علت را در بی‌توجهی فرهنگ ایرانی به نقد، که نشانه پویایی جامعه است،جستجو کرد.

آثار سیاح عبارت است از: ۱.رساله دکتری درباره آناتول فرانس، به زبان فرانسه؛ ۲. تالیف کتاب روسی برای دبیرستان به سفارش وزارت فرهنگ، با همکاری مهری آهی و گیلده برآندت، استاد دانشگاه تهران (باکو ـ تهران، ۱۳۲۴ش)؛ ۳. تاریخ ادبیات روسی، که قرار بود جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ شود. اما پس از مرگ سیاح، جلد اول تاریخ ادبیات روس به قلم سعید نفیسی در ۱۳۴۴ش منتشر شد. شاید پس از فقدان سیاح، دانشگاه تالیف، یا تکمیل این کتاب را بر عهده نفیسی، دوست نزدیک سیاح، گذاشته باشد (گلبن، همان، ص پنجاه و یک)؛ ۴. یادداشتهایی نیز برای نگارش کتاب «سنجش ادبیات زبان‌های خارجه» ناتمام ماند؛ ۵. مقالاتی که در مجلات ایران نوشت و، به همت محمد گلبن، در کتاب نقد و سیاحت (۱۳۵۴ش) گردآوری شده است.

فاطمه سیاح، که بیش از پانزده سال از بیماری قند و عوارض قلبی رنج می‌برد، در آبان ماه ۱۳۲۶ برای معالجه به فرانسه و سویس رفت. در ۲۵ دی به ایران بازگشت و به تدریس مشغول شد، اما در ۱۳ اسفند ۱۳۲۶، در سن چهل و پنج‌سالگی، بر اثر سکته قلبی درگذشت و در گورستان ابن‌بابویه به خاک سپرده شد. (گلبن،«سال شمار زندگی دکتر فاطمه سیاح»، ص پنج).

دکتر علی‌اکبر سیاسی

زندگی، آثار و خدمات


استاد انصاری

دکتر سیاسی در بسیاری از فعالیت‌ها، شوراها و جلسه‌های فرهنگی کشور شرکت و عضویت داشت و حتی‌المقدور از آن‌چه به جانب ابتذال کشیده می‌شد دست می‌کشید. عضو شورای تبلیغات و عضو فرهنگستان ایران و شورای عالی فرهنگ و جز اینها بود.

دکتر سیاسی، ده سال پایانی عمر را در اروپا و آمریکا زندگی می‌کرد و چند بار با همهٔ پیری تحمل جراحی‌های سخت را کرد. او معمولاً در بهار در لوس‌آنجلس نزد دو پسرش (ایرج و بیژن) بود و ایام دیگر را در لندن نزد دخترش می‌گذارند.

من آخرین بار، در پاییز ۱۳۶۷ در لوس‌آنجلس دو بار او را در خانهٔ فرزندش بیژن دیدم. دستش را می‌گرفتند و راه می‌بردند. چشمش دیگر نمی‌دید و بدنش نیازمند پرستار و هدایت شونده بود. همسر گرامی و فرزندانش او را به جان و دل پرستار بودند و در تهران هم فرزند دیگرش دکتر فریدون سیاسی. اما هنوز خاطره‌های قدیمی‌اش خوب بود و گذشته‌ها را به یاد می‌آورد و از ذکر جمیل دوستانی که به آنها اعتقاد راسخ داشت، خودداری نداشت. چند بار دربارهٔ کتاب خاطراتش که به زیر چاپ رفته بود صحبت کرد.»

روح و روانش شاد باد.

سرانجام دکتر سیاسی در سال ۱۳۶۸ به ایران برگشت و در خرداد سال ۱۳۶۹ پس از ۹۶ سال عمر باعزت، خوشنامی، سرافرازی و خدمتگزاری درگذشت.

اهدای کتابخانهٔ دکتر علی‌اکبر سیاسی

چون مرحوم استاد دکتر علی‌اکبر سیاسی در زمان حیاتش به فرزندان خود توصیه نمودند که کتابخانهٔ ایشان با رعایت موازین شرعی و عرفی به یکی از دانشگاههای کشور ایران به نحو مقتضی برای استفادهٔ اساتید، دانشجویان و دانش‌پژوهان اهدا گردد و با توجه به اینکه اجداد شادروان دکتر علی‌اکبر سیاسی اهل یزد بودند، از این‌رو ورّاث متوفی با مذاکراتی که با یکدیگر و با جناب آقای ایرج افشار نمودند، تصمیم گرفتند، به منظور اجرای منویات آن مرحوم، با نمایندگی آقای دکتر فریدون سیاسی احد از وراث، کتابخانهٔ مذکور در فوق طبق شرایطی به دانشگاه یزد اهدا گردد.


زنده‌یاد سیاسی

منابع:

۱ـ گزارش یک زندگی، دکتر علی‌اکبر سیاسی، چاپ اول، لندن، ۲/۱۳۶۷ـ کلک، شماره ۵۴ (شهریور ۱۳۷۳)، صص ۳۲۶ـ۳۲۵/ ۳ـ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره پیاپی ۹۳ و ۹۴ سال ۴/۱۳۵۵ـ نادره کاران، ایرج افشار، نشر قطره، ۵/۱۳۸۳ـاینترنت

ادب

با یاد مرحوم عبدالهادی حائری

نیم‌قرن تکاپو

دکتر برادران شکوهی

در مجلسی به مناسبتی یاد مرحوم استاد عبدالهادی حائری شـــد و مرا به یاد گذشته‌ها و خاطراتی انداخت که خود طی ماه‌ها همکاری با استاد در دانشگاه مشهد داشتم و هم سال‌هایی که آن اســـتاد فاضل در قید حیات بود. لذا بار دیگر کتاب: «آن چه گذشت...» با تأکید به فصل پانزدهم: «بازگشت به میهن و هویتی دیگر» صفحات ۵۳۶ ـ ۵۰۰، بازخوانـــی نمایم و آن که در این مطلب آمده برداشتی است که بعد از ۳۶ سال از نوشته و نظرات (امید) در رابطه با مطالب آن فصل دارم، که خود شاهد آن بودم.

سال پنجاه و شش بود که به پایمردی دکتر عباس سعیدی سرپرست وقت دانشکده ادبیات و علوم انسانی جهت همکاری با آن دانشکده دعوت شدم. آن سال گروه تاریخ بیش از پنج عضو هیأت علمی نداشت. علیرغم قلیل‌العدّه بودن اعضاء، گروه پرتشنجی بود، همان طوری که فراتر از گروه و دانشکده در شهر و کم‌کم سراسر کشور، آبستن حوادث و تشنجاتی بسی بزرگ بود که مقوله‌ای است جداگانه.

در چنیـــن محیط و فضایی که گوش‌ها به زنگ و چشم‌ها به راه بود و هر خبر و آمد و شدی با حساسیت و کنجکاوی خاصی کنکاش و پرس‌وجو می‌شـــد روزی ضمن صحبت‌های گروهی، خبر از همکاری عضو جدیدی شـــد کـــه به تازگی، بعد از ســـال‌ها دوری، به وطن بازگشته و با توجه به سابقه علمی و تحصیلی و تدریس در دانشگاه‌های کانادا و آمریکا با مرتبه دانشیاری پذیرفته شده است و مهم‌تر این که با توصیه و معرفی اســـتادان مسلم و قدر قدرت دانشـــکده زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی و جناب دکتر جلال متینی و استقبال دکتر پرویز آموزگار ریاست وقت دانشگاه، همکاری خود را با گروه تاریخ آغاز می‌کنند. کسانی که دکتر پرویز آموزگار را دیده‌اند گواهی می‌دهند که او «مردی خوش‌برخورد، اجتماعی و بسیار باادب و البته بلندقامت» بود. (آنچه گذشت، ۵۰۴)

فراموش نمی‌کنم که چون همکاری من با دانشکده قطعی شد با اطلاع و اجازه قبلی جهت سپاسگزاری از موافقت دکتر آموزگار با نظر گروه و دانشکده خدمت رسیدم.

با احترام تمام برخورد نمودند چون خواستم مرخصٍ شوم خود ابلاغ انتصاب مرا خواسته و حضوراً تحویل دادند که: «همکار گرامی آقای سیروس برادران شکوهی مربی تمام‌وقت دانشکده ادبیات و علوم انسانی، انتصاب جناب‌عالی را به سمت مربی رسمی در دانشگاه فردوسی صمیمانه تبریک‌می گویم.

توفیق روزافزونتان را در خدمات علمی دانشگاهی آرزومندم. امید است در انجام خدماتی که به جامعه علمی دانشگاه و دانشجویان به عهده گرفته‌اید، پیوسته موفق باشید.»

چنین بود منزلت و مرتبت اجتماعی و علمی استاد متینی و یوسفی و کسانی که استادان بزرگوار را در آن ســـال‌ها به چشم ندیده باشند، نمی‌توانند اهمیت دعوت و استقبال حضرات را از همکاری با کسی تصور نمایند. لذا مشتاقانه در انتظار دیدار و ملاقات همکار جدید بودیم. با این که گفته می‌شد چندین سال در دانشگاههای کانادا و کالیفرنیای آمریکا تدریس کرده و دارای سوابق و مقالاتی هست معهذا استخدام ایشان با مرتبه دانشیاری خیلی بحث‌انگیز، بلکه خارق‌العاده بود، آن سال‌ها گروه ما چنان که عنوان شد با وجود کمی اعضا، گروه‌متشنجی بود. مرحوم دکتر مؤیّدی خویی مدیریت گروه را نه بر اســـاس آرای آزاد اعضاء، بلکه به اقتضای قدرت ســـاریه و جاریه کل کشور در ســـایه زد و بند با مسئولان امر در حیطه خود داشت و مدیریت گروه، ما بین ایشان و سرکارخانم دکتر نیکجو، جا به جا می‌شد و در گروه با ما تازه‌واردین به تبع از برداشت وزارت آموزش عالی و مسئولان دانشگاه و دانشکده و حتی از طرف بعضی از همکاران و بدنه استادان که اغلب تحصیل کرده کشورهای اروپا و انگلستان و آمریکا بودند با ما فارغ‌التحصیلان، ترکیه، رفتار متکبرانه و تبخترانه داشـــتند و اگر نبود روابط سیاسی و همجواری دو کشور، حتی از تأیید و قبول مدارک تحصیلی ما خودداری می‌کردند. لذا فارغ‌التحصیلان آن کشور را غیر از موارد خاص تحصیلاتی، جز با مرتبه ـ مربی استخدام نمی‌کردند ـ در حالی که مرحوم دکتر ابوالفضل نبیی و من، هر دو دارای مدرک فوق‌لیسانس تاریخ از دانشگاه تهران و دکترا از دانشگاه اسلامبول و آنکارا داشتیم و هر یک سال‌ها دبیر و مدرس در دبیرستان‌ها و دانشسراها بودیم، همکاران دیگر جناب آقای لطفی، مربی دلســـوز و از علاقمندان دکتر علی شریعتی و مورد علاقه و احترام دانشجویان بود، در مدتی که در مشهد بودم جز کار و بحث و فحص با دانشجویان و دلسوزی در کلاس و تدریس، از ایشان ندیدم. جناب آقای کاشفی، به اقتضای شیرازی بودن و جوانی، مربی مهربان و کاری و حرّافی بود و همه ما به نوعی با مدیر گروه و رئیس دانشکده مشکل داشتیم. لذا به حضور «امید» در گروه با توجه به سوابق تحصیلات، امیدها داشتیم و این که همراه و در کنار ما به بعضی ناملایمات و مشکلات موجود در گروه، در مورد انتخاب واحدهای درسی، انتخاب مدیریت گروه، واگذاری ساعات حق‌التدریسی، گردش‌های علمی، جزوات درســـی، صدور پایه‌های اداری، تبدیل مرتبت علمی و چاپ مقالات در مجله دانشـــکده و...



دکتر حائری

چاره‌سازی‌ها خواهیم کرد.

این چنین روزها و هفته‌ها می‌گذشت، ســـرانجام انتظار به ســـرآمد و روزی از طرف دانشکده به جلسه معارفه «امید» دعوت شدیم. در همین جلسه معارفه، دکتر عبدالهادی حائری را خیلی آرام و تودار و به تعبیری سرد و سنگین و سرگران دیدیم. منتظر ارجاع پرونده به گروه بودیم که معلوم شد «امید» با معرفی استادان مسلم دانشکده و موافقت ریاست دانشگاه، با مرتبه و پایه یک دانشـــیاری استخدام شده‌اند و در واقع طرح پرونده در گروه را دور زده و رأســـاً اقدام شده اســـت. این امر نه این که بی‌سابقه باشد اما یکی از عوامل تشنج و تنش گروه با مدیر گروه و دانشکده بود که پرونده استخدامی هیأت علمی اصولاً و معمولاً ابتدا بایستی در گروه مطرح و بعـــد از ملاقات و مصاحبه با متقاضی و مطالعه پرونده و مشاهده کارهای علمی و صحبت‌های حضوری نظر گروه به دانشکده اعلام و دانشکده و دانشگاه بر مبنای نظرات علمی گروه، فرد متقاضی را قبول یا رد می‌نمـــود و در صورت قبولی در مورد قسمت‌های اداری و مالی و... مطالعه و اقدام می‌نمود، این مرحله در مورد «امید» معمول نشد و ما اعضای گروه بیشتر از خود «امید» انتظار داشتیم که از گروه دیدار کند و حداقل مراتب را روشن سازد و ملاحظه مرجعیت علمی گروه را مدنظر قرار داده و سیر پرونده استخدامی خود را از طریق گروه آغاز نماید اما معلوم شد: «چون وضع گروه تاریخ بسیار بد بود و سمبه امید هم پر زور ناچار او را با رتبه یک دانشـــیاری او در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۵۷ صادر شد» (همان، ۵۰) در جلسهٔ شورای گروه اعضا از «امید» در مورد سوابق کار و چند و چون استخدام از تحقیقات و تألیفاتش، خواستار توضیحاتی شدند «امید» سخت سنگینی نشان داد و به قول خود: «... دو تن عضو هیأت علمی که اهل آذربایجان بودند و از ترکیه مدرک تحصیلی داشـــتند، به هیچ روی حضور امید را به ویژه با عنوان دانشیاری نمی‌توانستند تحمل کنند زیرا خود هنوز عنوان مربی داشتند. (همان، ص ۵۰) و فرد دیگری بود اهل شیراز که فوق‌لیسانس داشت و بسیار با یکی از اعضای آذربایجانی دوست بود ولی او در حال بیرون رفتن از دانشگاه بود زیرا در ستایش از رضاشاه سخنرانی کرده و دانشجویان را باربار آزرده بود. (همان، ص ۵۰۷) فرد دیگری نیز با درجه فوق لیسانس در گروه وجود داشت (۵۰۸)

به هـــر روی، هیچ یک از آنـــان «امید» را نمی‌خواستند و چون دانشجویان را می‌شناختند و همزمان میان امید و دانشجویان هیچ گونه پیوند و شناختی وجود نداشت، دست کم برخی از آنان به دانشجویان باورانده بودند که امید از آمریکا آمده و آمریکایی و مأمور سیا است «(۵۰۳) با این پندارها و برداشت‌های امید از اعضا، و با آن سرگرانی در جلسه گروه، زمان تقســـیم و انتخاب واحدهای آموزشی نیم‌سال دوم (۵۸ ـ ۵۷) رسید. «... همزمان امید در انتخاب درس‌های خود بســـیار یکه‌تازی می‌کـــرد. با آن که تازه‌وارد بود. اعلام کرد که هیچ کس حق ندارد درس‌های قاجار و مشروطیت را جز امید بدهد، و این خود تحریک‌آمیز بود.» (۵۰۸)

رفتار امید، نه تنها ما را امیدوار نساخت، بلکه یکه‌تازی و بی‌اعتنایی به درخواســـت‌های اعضا که انتظار داشت امید خود این دورزدن‌ها را محکوم و جریان استخدامی خود را از گروه آغاز نماید که تذکری باشد به رفتار بیشتر رؤسای قدرتمند و درباری و تحمیلی رؤسای دانشگاه‌ها تا ملاحظه مرجعیت علمی اعضای گروه‌ها، چنان که امید خود آورده در این که ما «... آذربایجانی و خود مربی بودیم» و «برخی از آنان به به دانشجویان باورانده بودند که امید از آمریکا آمده و آمریکایی و مأمور سیا است!!» (آنچه گذشت ۵۰۲)

ادامه دارد

زبانزد/ گیتا کلانکی

«کج» و «رج»



* کبوتر کجا صید شاهین کند؟
* کبوتر می‌رود دانه جمع می‌کند کلاغ می‌آید می‌خورد
* کتابت نیم دیدار است.
* کتاب گفته اســـت مرا به کس نده، اگه دادند واپس نده.
* کتابی نیست که به یک بار خواندن نیرزد.
* کجا بودی سرتاسر هفته، که حساب روزگار از دستت در رفته؟
* کجا بوزینه نجّاری تواند؟
* کجا خوش است؟ آن جا که دل خوش است.
* کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها.
* کجا دمساز باشد آب و آتش؟
* کجا دیدی دو تیغ اندر نیامی؟
* کجا رسد خرِ باری به اسب جولانی؟
* کجا سود داردَ به دیوانه پند؟
* کجا گیرد هریسه جای روغن؟
* کج بشین امّا راست بگو!
* کج گفتیم، رج آمد!
* کج می‌گوید امّا رج می‌گوید!
* کج نشسته است و راست می‌گوید.
* کچلا جمع شوید تا برویم پیش خدا
یا به ما زلف دهد یا بزند گردن ما
* کچل از زلف عاریه بدش می‌آید.
* کچل به موی سرِ همسایه فخر می‌کند!
* کچل چه گفت؟َ وای سرم!
* کچل شدم که منّت دلاک نکشم!
* کچل که کلاه از سرش افتاد، از های و هوی نمی‌ترسد
* کچل نشو که هر کچلی طالع ندارد.
* کچلی دخترش کم است، داماد خوشگل هم می‌خواهد!
* کچلی‌اش کم است آواز هم می‌خواند!
* کچلی‌اش کم بود آواز خواندنش هم گرفت!
* کدام ابله بود احمق‌تر از آنک بر زبر استاد دکان گیرد.
* کدام باد بهاری وزید در آفاق
که باز در عقبش نکبت خزانی نیست
* کدام باغ به دیدار دوستان ماند؟
* کدام شوخی است که نصفش جدّی نباشد؟
* کدبانو و کدخدا که باهم بسازند، از خاک زر کنند.
* کدخدا را ببین، دِه را بچاپ.
* کدخدا را دیده، دِه را چاپیده!
* کدخدا رود باید و کدبانو بند.
* کدخدا موش و کدخدا گربه.
* کدخدای دِه که مرغابی باشـــد در آن ده چه رسوایی باشد.

چهل سال پیش...

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه‌شنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۵۴ (برابر با ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۹۵، ۱۵ آوریل ۱۹۷۵) نقل شده است.

ایران بزرگترین قرارداد تلفن دنیا را امضاء کرد

برای تأمین نیاز متقاضیان تلفن تهران و شهرستان‌ها بزرگ‌ترین قرارداد تلفن در دنیا با گروه صنعتی جنرال ـ تلفن و الکترونیک نیویورک بسته شد. این شرکت در یک مناقصه بین‌المللی توانست برنده شود و با دولت ایران یک قرارداد پانصد میلیون دلاری منعقد سازد.

کمپانی طرف قرارداد متعهد شده است که تا قبل از سه سال آینده حدود یک میلیون خط تلفن جدید در کشور را ایجاد کند.

کارمندان دولت و خانواده‌هایشان مجاناً «چکاپ» خواهند شد

کارمندان دولت و افراد خانواده آنان مجاناً «چک‌آپ» میشوند. این چک‌آپ (بازبین کامل بدنی) شامل آزمایشات بیولوژیکی و معاینات بالینی است.

براساس طرحی که از طرف انجمن دیابت ایران با همکاری انستیتو تغذیه و خواربار تهیه شده است، تمام کارمندان دولت که در کادر مرکزی وزارتخانه‌ها به خدمت اشتغال دارند، بطور رایگان تحت معاینات و بازبین کامل بدنی (چک‌آپ) قرار خواهند گرفت.

بندر مجهزی برای ورود مواد غذائی اختصاص میابد

بعدازظهر امروز یک هیأت عالیرتبه در سطح معاونان وزارت اقتصاد و دارائی و کشاورزی و صنایع طبیعی رهسپار مکزیک و آمریکا شدند.

در مذاکرات سرمایه‌گذاریها و همکاریهای بین ایران و آمریکا موافقت‌نامه‌هائی در مورد فعالیت کشت و صنعت در ایران بامضاء خواهد رسید که گسترش طرح عمران جیرفت و میناب و ایجاد یک مرکز تکنولوژی در خوزستان از آن جمله است.

هیئت ایرانی نیز مذاکرات لازم را پیرامون اختصاص دادن یک بندر ایران برای تحویل مواد غذائی دنبال خواهد کرد و بعد از این کلیه واردات غذائی برای ایران در این بندر که مجهز به انواع وسایل خواهد بود، متمرکز خواهد شد و کشتی های حامل مواد خوراکی منحصراً در بندر غذائی خلیج فارس اقدام به تخلیه خواهند کرد.

زدوخورد و تیراندازی خرابکاران و مأموران در قزوین

امروز مقامات مسئول اعلام کردند که بامداد روز یکشنبه ۵۴/۱/۲۴ مأمورین برای دستگیری یک گروه چهارنفری از افراد خرابکار که در تهران و قزوین فعالیت داشتند، مخفیگاه آن‌ها را در قزوین محاصره کردند ولی افراد خرابکار از داخل منزل شروع به تیراندازی کردند.

مأمورین ناگزیر به تیراندازی متقابل شدند و در نتیجه دو نفر افراد خرابکار به اسامی خشایار سنجری و منصور فرشیدی کشته شدند و دو نفر دیگر به اسامی محمود نمازی و انوشیروان لطفی مورد اصابت گلوله قرار گرفتند.

مجروحین بلافاصله به بیمارستان منتقل شدند و معالجات در مورد آنان انجام گرفت. لیکن وضع مزاجی این دو نفر وخیم می باشد.

هواشناسی هوای ده روز را پیش بینی میکند

با انجام طرح بزرگ تحقیقاتی هواشناسی تغییرات جوی حداکثر تا ۱۰ روز پیش بینی میشود.

یک هیأت از کارشناسان هواشناسی فرانسوی وارد تهران شد تا درباره تهیه ۶۰۰ دستگاه الکترونیکی برای استفاده در تحقیقات آتمسفر و جو با کارشناسان ایرانی همکاری کنند.

این هیأت بدنبال سفر ماه گذشته دبیر کل هواشناسی جهان به ایران آمده است تا برنامه مشارکت ایران در طرح تحقیقات جهانی آتمسفر و جو را تهیه کند.

آرایش تیم فوتبال ایران

بعدازظهر امروز تیم ملی جوانان ایران بدیدار هنگ کنگ میرود. این بازی در مرحله یک چهارم نهائی است و تیم برنده در نیمه نهائی روز جمعه بازی خواهد کرد. آرایش تیم ملی جوانان ایران در مقابله با هنگ کنگ از این قرار است:

خاکسار تهرانی ـ قشقائیان، مسلمی، پیروانی، خبیری، نظری، مسلم خانی، مطیعی، حیدری، تیموری، شریفی.

مهاجرانی مربی تیم جوانان ایران در یک گفت و گوی کوتاه اظهار کرد: تمام تیمها برای ما خطرناکند و تجربه تلخ مساوی ۲ـ۲ سال پیش با هند موجب شده است که دیگر مقابله با هیچ حریفی را آسان نگیریم.

قاب امروز



تلاش تروریست‌ها در سوریه برای تعمیر توپ دست ساز / منبع: تلگراف

حکایت

بیابان مکه

شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی پای رفتنم نماند، سر بنهادم و شتربان را گفتم: «دست از من بدار.»

پای مسکین پیاده چند رود؟
کز تحمل ستوده شد بُختی
تا شود جسم فربهی لاغر
لاغری مرده باشد از سختی

گفت: «ای برادر، حَرَم در پیش است و حرامی از پس. اگر رفتی، بُردی و اگر خُفتی، مُردی.»

خوش‌است زیر مغیلان به‌راهِ بادیه خفت
شبِ رَحیل، ولی ترک جان بباید گفت

گلستان سعدی

سرایه

وقت گل و روز شادمانی آمد
آن شد که به سرما نتوانی آمد
رفت آنکه دلت به مهر ما گرم نبود
سرما شد و وقت مهربانی آمد

سعدی

پند بزرگان

- اگر روزی خیانت دیدی، بدان که قیمتت بالاست

چارلی چاپلین

- بهترین وسیله برای جلب محبت دیگران، نیکی به آنهاست.

ژان ژاک روسو

امروز در تاریخ

حمایت یزدگرد یکم از پیروان آیین زرتشت

یزدگرد یکم شاه ساسانی ایران پس از آغاز سلطنت، ۱۵ اپریل سال ۳۹۹ میلادی به مسیحیان قلمرو ایران آزادی مذهبی داد و با ارسال پیامی به رُم به دولت و سنای روم یادآور شد که دستور داده است همه تدابیر و عملیات خصمانه بر ضد روم پایان یابد و بازرگانان رومی بتوانند در قلمرو ایران آزادانه به داد و ستد بپردازند و تحت حمایت شهربانان ایران باشند. یزدگرد در پیام خود تاکید کرده بود که انتظار عمل متقابل از سوی دولت روم دارد مخصوصا در زمینه آئین زرتشت که دولت ایران مکلّف به حمایت از پیروان آن در سراسر جهان است.

پیمان صلح صدساله ایران و روم که ۲۷ ماه معتبر ماند!

۱۵ اپریل سال ۴۲۲ میلادی میان ایران و روم ـ دو ابر قدرت وقت ـ یک پیمان صلح صد ساله امضاء شد. این پیمان در پی یک جنگ دو ساله میان دو کشور به امضاء رسید. این جنگ را ارتش ایران به فرماندهی ژنرال «مهرنرسی» مازندرانی برنده شد و پیشنهاد صلح از سوی رومی ها بود تا پیشروی ژنرال ایرانی متوقف شود. این پیمان صد ساله تنها دو سال و سه ماه عمر کرد و رومی ها در تابستان سال ۴۲۴ که ایران را در مرزهای شمال شرقی (حوالی بدخشان) درگیر طوایف آن‌سوی کوههای پامیر دیدند بار دیگر در سوریه نیرو پیاده کردند و جنگ از سر گرفته شد.

جنجال ازدواج فاطمه پهلوی با یک مرد آمریکایی

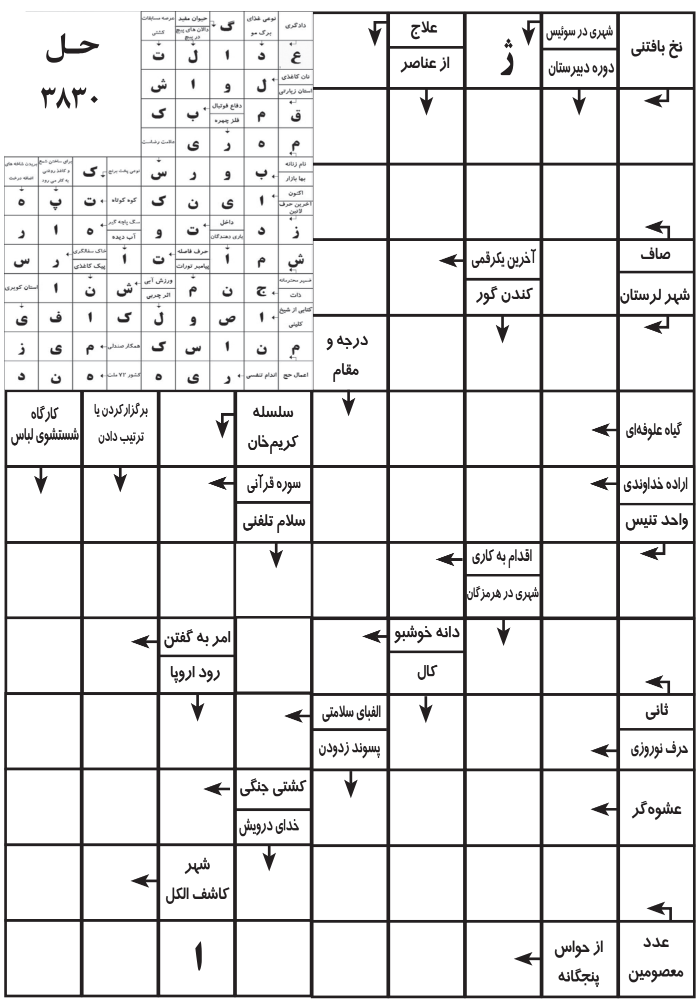
اعتراض به ازدواج فاطمه پهلوی خواهر شاه وقت با یک مرد تبعه امریکا، ۲۶ فروردین ۱۳۲۹ هجری خورشیدی در ایران شدت گرفت. این ازدواج در ایتالیا انجام شده بود. اعتراض و مخالفت به این لحاظ بود که ازدواج یک زن مسلمان با مرد غیر مسلمان ممنوع و به علاوه ازدواج یک زن تبعه ایران با یک مرد تبعه کشور دیگر منوط به کسب اجازه قبلی از دولت ایران (وزارت امور خارجه) است که فاطمه پهلوی هر دو مورد را نادیده گرفته بود.

فاطمه پهلوی با این که بعدا شوهرش را وادار به مسلمان شدن «صوری» کرد بر اثر فشار مردم ایران و اعتراض روحانیون، از همه مزایای خود محروم و از بازگشت به ایران که موجب دستگیری و محاکمه او می شد ممنوع شد. فاطمه بعدا از شوهر آمریکایی اش طلاق گرفت و با فرمانده نیروی هوایی ایران که او نیز بعدا در یک تمرین هوایی کشته شد ازدواج کرد.

www.iranianshistoryonthisday.com

۳۸۳۱ جدول شرح در متن

غلامحسین باغبان



سودوکو ۱۳۱۸

				۷		۹	۶	۴
۹					۳	۵		
							۱	
۳		۱			۵	۷	۹	
								۱
	۴	۶	۱			۳		۵
	۳							
		۵	۴					۷
۴	۸	۷		۵				

۸	۶	۲	۴	۳	۹	۷	۱	۵
۷	۱	۵	۸	۶	۲	۴	۳	۹
۴	۳	۹	۷	۱	۵	۸	۶	۲
۲	۸	۶	۹	۵	۴	۳	۷	۱
۳	۴	۷	۲	۸	۱	۹	۵	۶
۹	۵	۱	۶	۷	۳	۲	۸	۴
۱	۲	۸	۳	۹	۶	۵	۴	۷
۶	۷	۴	۵	۲	۸	۱	۹	۳
۵	۹	۳	۱	۴	۷	۶	۲	۸

حل ۱۳۱۷